

انداز ایران

۶۱

اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۹
قیمت ۲۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
لطف‌الله میثمی

طراح جلد:
فرزین آدمیت

صفحه‌آرایی:
علیرضا ابراهیمی

چاپ:
ایرانچاپ

توزیع:
مؤسسه اطلاعات

نشانی:

تهران، میدان توحید، خیابان نصرت غربی،

شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷

تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

www.meisami.com
meisami40@yahoo.com

به‌نام مهربان‌ترین مهر بانان

۲ بازی با قانون اساسی / مهندس لطف‌الله میثمی
۶ دور زدن استقلال قضایی و احترام به قضات
۹ اصلاح یا تخریب؛ پیرامون هدفمند کردن یارانه‌ها / فائزه حسینی
۱۸ بنیادگرایی در پاکستان؛ مکتب دیوبند / محمدرضا کر بلایی - بخش سوم

سقوط شاهنشاهی

۲۲ اثر بیگانه‌تر سی؛ علل اجتماعی و روانی سقوط شاه / دکتر حسین آبادیان
۲۷ شاه دیکتاتور بود اما... / دکتر سیداحمد صدر حاج سیدجوادی
۲۹ علت عمده سقوط شاه؛ اختناق، وحشت و شکنجه ساواک / دکتر فضل‌الله صلواتی
۳۱ حذف معمرین و فادار / گفت‌وگو با حسین شاه‌حسینی
۳۲ انقلاب ایران فراتر از معما / محمدعلی همایون کاتوزیان / برگردان: حسن توان
۳۴ سقوط سایه‌ها / مهدی فخرزاده

۳۷ اولین تلاش‌ها و نتایجی فراتر از انتظار / گفت‌وگو با سعید شاهسونندی - بخش دهم / لطف‌الله میثمی
۴۶ ۳۰ خرداد ۶۰؛ ارزیابی نادرست بنی صدر / گفت‌وگو با حسین شاه‌حسینی
۴۸ به دنبال... تختی / رسول خادم

۵۱ تأمل در قتل‌های ناموسی و خانوادگی مروان / احسان هوشمند
۵۳ از نادرست تا نادرست‌تر (از عمل ناصواب تا قتل‌های ناموسی) / گفت‌وگو با دکتر صدیقه و سمقی
۵۹ نهاد‌های عمومی در ساختار نظام سیاسی / دکتر احمد اسلامی
۶۲ اجتهاد مدنی / سینا صالحی

مبانی و موانع توسعه:

۶۴ موانع توسعه در ایران / گفت‌وگو با دکتر محمدحسین رفیعی
۷۳ گسستگی و گسیختگی در توسعه ایران / گفت‌وگو با کمال اطهاری
۷۹ چالش‌های صنعت نفت / گفت‌وگو با مهندس اکبر ترکان - بخش یابانی / گروه نفت
۸۵ چشم‌ها و گوش‌ها

۸۸ سکولاریز هشدن: دین و کثرت‌گرایی / دکتر حسین هوشمند
۹۴ درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه / دکتر فضل‌الله صلواتی - بخش یازدهم
۱۰۰ ورشکستگی تمام عیار کلیسا / رای‌نهار دمور / برگردان: چشم‌انداز ایران

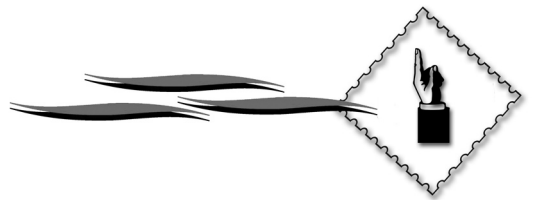
۱۰۳ خاطراتی از دفاع مقدس (یادی از آیت‌الله سیدمحمد تقی موسوی خرمشهری) / دکتر سیدمحمد ایرانمنش
۱۰۶ چشم‌انداز ادبیات متعهد

۱۰۸ در عراق چه می‌گذرد؟ / گفت‌وگو با مهندس لطف‌الله میثمی
۱۱۲ انتخابات و شکل‌گیری هویت ملی عراق / گفت‌وگو با موفق الربیعی / علی موسوی خلخالی
۱۱۸ جنبش مقاومت اسلامی (حماس) / فرزاد محمدزاده ابراهیمی
۱۲۰ گرینکای فلسطین و افسانه قربانی شدن اسراییل / مصطفی برغوثی / برگردان: هدایت سلطان‌زاده

۱۲۲ فلسطین، صلح به جای تبعیض نژادی / برگردان چشم‌انداز ایران
۱۲۶ عبای روحانیت بر قامت مشروطه / مریم سادات سید کریمی
۱۲۹ کودکان خیابانی در بمبئی و کلکته

۱۳۲ ایران در آینه مطبوعات داخلی
۱۳۶ ایران در آینه مطبوعات خارجی / تلخیص و روح‌یابی: فخری سادات میرفتاحی
۱۴۰ چشم‌انداز خوانندگان

لطفاً مطالب ارسالی خود را در صورت امکان حروفچینی شده
و در غیر این صورت خوانا، روی یک‌طرف کاغذ بنویسید.



بازی با قانون اساسی

بزرگترین دستاورد انقلاب مشروطیت، قانون اساسی ثمره انقلاب و متمم آن بود که برای نخستین بار صاحب سند وفاق ملی مبتنی بر «آرای مردم»، «اندیشه اجتماعی» و «اندیشه سامان یافته» شدیم و عظمت آن در این بود که در یک کشور و ملتی کثیر الاقوام، علما، اندیشمندان و صاحب نظران دور هم جمع شدند و در یک نقطه عطف بی سابقه دین و فقه به صورت قانون و حقوق در آمد و همه طیف های فکری و سلیقه ای آن را پذیرفتند. حقوق ملت در قانون اساسی انقلاب مشروطیت به شیوه چشمگیری خود را نشان می داد، به طوری که آرای مردم حتی در اصل سلطنت نیز موج می زد؛ سلطنت موهبتی الهی است که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه واگذار می شود، یعنی رأی مردم نقش تعیین کننده داشت، بنابراین در مقطع ۱۳۵۷، این قانون اساسی به موجب رأی مردم، توانایی و دینامیزم آن را داشت که سلطنت موروثی را کنار گذاشته و نظام جدیدی را تعریف کند: «جمهوری اسلامی آری / حکومت خود کامه هرگز»، و این شعاری بود که مردم ما با آن در روز ۱۱ فروردین ۱۳۵۷، جمهوری اسلامی را انتخاب کردند و نتیجه ۹۸/۲ درصدی آن در روز ۱۲ فروردین اعلام شد. اما چه شد که انقلاب مشروطیت با قانون اساسی ثمره انقلاب به حکومت خود کامه ای تبدیل شد که نزدیکترین کارگزاران و فادار به شاه نیز او را خود کامه نامیدند و مردم علیه او قیام کردند؟ در این مختصر سعی می کنم مکانیزم این افول را در نقطه عطف های دستکاری و بازی با قانون اساسی نشان دهم:

نخستین بازی و دستکاری با قانون اساسی این بود که رضاخان بر خلاف قانون اساسی، سلطنت را در خانواده پهلوی موروثی کرد. در قانون اساسی در اصل ۳۷ و ۳۸ آمده بود که سلطنت باید در

خاندان محمدعلیشاه و اعقاب او نسل پس از نسل برقرار شود. رضاخان (سردار سپه) برای این که خودش قدرت را قبضه کند و احمدشاه را که با قرارداد زاینبار «۱۹۱۹» معروف به وثوق الدوله مخالف بود از سر راه بردارد. وی با ایجاد ارعاب و وحشت، مجلس مؤسسانی ترتیب داد تا این کار انجام شود. هر چند احمدشاه برخلاف پدرش می خواست بسان پادشاه مشروطه عمل کرده و در امور دخالتی نکند، ولی سردار سپه برای دستیابی به تمامی قدرت و اجرای عملی قرارداد استعماری و وثوق الدوله به این کار دست زد، البته مردم از محمدعلیشاه دلخوشی نداشتند و از ایجاد امنیت توسط سردار سپه راضی به نظر می رسیدند. دکتر مصدق در مجلس شورای ملی ضمن تعریف از سردار سپه به عنوان یک نخست وزیر مقتدر و مؤثری که امنیت را در کشور برقرار کرده بود گفت چون شاه برابر قانون اساسی باید سلطنت کند نه حکومت و از مسئولیت مبرا است، بنابراین ایشان اگر بخواهد شاه باشد و به قانون اساسی تن دهد دیگر نمی تواند در امور اجرایی دخالت داشته باشد، پس به نفع مملکت است که او نخست وزیر باقی مانده و مسئولیت اجرایی داشته باشد. به هر حال در سال ۱۳۰۴ برای نخستین بار یک مجلس مؤسسان با ترس و لرز و با عدول از قانون اساسی، رضاخان را به سلطنت رساند و کسی جرأت مخالفت با آن را نداشت.

شعر زیر که توسط آقای افسر سروده شده بیانگر شرایط آن روز بود:

رأی را گزیر به مجلس شورا با قیام و قعود می دادند / و کلای مؤسسان از بیم بارکوع و سجود می دادند

در آن شرایط بود که میرزاده عشقی را ترور کردند و قصد ترور ملک الشعرا را بهار هم داشتند

و نسبت به مرحوم مدرس نیز تعرضاتی صورت گرفت.

مرحوم مصدق نیز که در مجلس شورای ملی بدون این که از سلسله قاجار دفاعی کرده باشد به این امر اعتراض کرد، اذیت و آزار شد و این گونه بود که قانون اساسی، بازیچه دست استبداد و ابسته به استعمار شد.

دومین تفسیر تحریف گونه از قانون اساسی و بازی با آن این بود که رضاشاه، فوزیه دختر ملک فؤاد پادشاه مصر را به عقد ازدواج با محمد رضا فرزند و ولیعهد خود در آورد و این در حالی بود که در قانون اساسی صراحت داشت پدر و مادر پادشاه یا ولیعهد آینده باید مسلمان و ایرانی باشد. مجلس شورای ملی مهندسی شده توسط رضاشاه، با یک قیام و قعود معجزه آسا قانونی تصویب کردند که به این دختر خانم «مصری»، «صفت ایرانی» داده شود؛ با ذات مصری اما صفت ایرانی مانند این است که یک طلبه با تصویب یک شبه قانونی نه تنها وصف مجتهد جامع الشرایط، بلکه وصف مرجعیت تامه داده شود بدون این که درس های مربوطه را خوانده باشد یا به یک مهندس و وصف پزشک داده شود.

بدین سان از طریق تغییر قانون اساسی که سند وفاق ملی است یک فرد خارجی، وصف ملی و ایرانی پیدامی کند! رضاشاه که مدعی بود یک سرباز ساده زیست است طی شش سال سلطنت خود، یعنی در سال ۱۳۱۰ بر خلاف کمال آتاتورک که ساده زیست مُرد با غصب املاک مردم به بزرگترین فئودال ایران تبدیل شد.

رضاشاه در سومین تهاجم به قانون اساسی و حقوق ملت به پایمال کردن رکن اساسی قانون، یعنی استقلال قضایی و قضات دادگستری پرداخت، اما ماجرا این بود که در متمم قانون اساسی اصلی به این مضمون می گفت استقلال قوه قضاییه

به اندازه‌های است که هیچ حاکم محکمه‌ای را بدون رضایت خود نمی‌تواند از منصب و مقامی که دارد عزل و یا به جای دیگری منتقل کند. متأسفانه در همان سال ۱۳۱۰ که رضاشاه بزرگترین فتوای ایران شد با تفسیر تحریف‌گونه قانونی را تصویب کرد که دادگستری بدون رضایت و موافقت قاضی بتواند او را از هر شهر به شهر دیگر منتقل کند. در این نقطه عطف، ذی‌نفوذان توانستند قاضی‌های نفوذناپذیری را که حقی را احقاق می‌کردند یا باطلی را ابطال می‌کردند از پیگیری یک پرونده باز داشته و پرونده را به قضات شرطی شده و کم‌هویت دادگستری بدهند.

خوشبختانه مرحوم مصدق در دوران زمامداری ۲۸ ماهه‌اش با استفاده از اختیارات قانونی خود این قانون و تفسیر تحریف‌گونه را - که نه تنها با روح قانون هماهنگی نداشت، بلکه با متن، قرأت و سیاق قانون هم مطابقت نداشت - لغو کرد.

چهارمین تهاجم به حقوق ملت و قانون اساسی که با روح و متن قانون نمی‌خواند تصویب قانون مقدمین علیه امنیت و سلطنت و همچنین مخالفان دارای مرام اشتراکی بود. این قانون نیز در همان سال ۱۳۱۰ در مجلس شورای ملی مهندسی شده به تصویب رسید و سه تاده سال‌زدانی داشت. کسانی که مخالف عملکرد رضاشاه و بعدها محمدرضا شاه بودند با همین قانون، محاکمه و روانه زندان‌های شدند و از چرخه حکومت و مدیریت جامعه رانده و محروم شدند.

از آنجا که قضات دادگستری متعلق به نسل پرورش یافته انقلاب مشروطیت و یا حوزه‌های علمیه و پرورش یافته علمای اخلاق و معنویت یا تحصیلکرده‌های خارج بودند حاضر نبودند حقوقی را که قانون اساسی برای شهروندان متهم قائل است نادیده بگیرند، از این رو دادگستری و قضات مستقل آن، مانعی برای اجرای قانون مقدمین تلقی شدند.

در سال ۱۳۲۷ و در پی ترور شاه و برقراری حکومت نظامی، کارگزاران محمدرضا شاه فرصت را مناسب دانسته و پرونده متهمان اقدام علیه امنیت و سلطنت و مرام اشتراکی را به دادگاه‌های نظامی احاله کردند و این امر به صورت یک رویه ادامه داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه حکومت ملی دکتر مصدق و حکومت نظامی، در پی آن پرونده دکترا مصدق، دکتر فاطمی و وزیران و هواداران او به دادگاه‌های نظامی فرستاده شد. در سال ۱۳۳۵ قانون ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) به تصویب رسید. در همان زمان

قانون دادرسی ارتش نوشته شد و همه پرونده‌های سیاسی رسماً به دادگاه نظامی فرستاده شد، همچون پرونده‌های قاجاق مواد مخدر و قاجاق اسلحه. متأسفانه از آن به بعد محمدرضا شاه در عمل و برخلاف قانون از سویی فرماندهی نیروهای مسلح را دارا بود و از سویی این فرمانبرداران نظامی، رئیس و قاضی دادگاه‌هایی می‌شدند که اتهام متهم این دادگاه اقدام علیه سلطنت بود. مجاهد شهید مهندس علی اصغر بدیع‌زادگان در سال ۱۳۵۱ در بیدادگاه نظامی خطاب به رئیس دادگاه گفت: «تیمسار، ریاست دادگاه نظامی! من به اتهام اقدام علیه سلطنت محاکمه می‌شوم، در حالی که شما خود را سربراز فرمانبردار شاه می‌دانید و عکس پادشاه را بالای سرتان نصب کرده‌اید، بنابراین چگونه دادگاهی است که از پیش محکوم هستم؟ کدام بی‌طرفی؟ کدام قاضی مستقل؟ بنابراین شما صلاحیت محاکمه فرماندارید.»

در پی تصویب قانون ساواک در سال ۱۳۳۵، ساواکی‌ها مانند نیروی انتظامی (پلیس) به صورت ضابط قضایی درآمدند، ولی چندی نگذشت که در عمل گزارش‌های ساواک مسیر دادگاه‌های نظامی را ترسیم می‌کرد و استقلال کمرنگ بعضی از قضات را نیز دور می‌زد. به این ترتیب با تحریف‌های آشکار از قانون اساسی و تجاوز به حقوق ملت، محمدرضا شاه تیشه به ریشه خود زد، یعنی از مردم و قضات دادگستری برید و تکیه‌گاه اصلی او، نیروهای نظامی تحت فرماندهی خود و سازمان امنیت برای شاه شد و این گامی بود که در جهت فروپاشی سلطنت برداشت.

ملاحظه می‌کنیم که رضاشاه با تصویب قانون مقدمین توانست اندک‌اندک از یک سو ظاهر قانون اساسی مشروطه را حفظ و از سوی دیگر روح و محتوای آن را پایمال کند.

در دوران رضاشاه و بعدها محمدرضا شاه، هم مجلس شورای ملی داشتیم و هم انتخابات، ولی فهرست انتخابات توسط شهربانی، دولت و دربار و سپس ساواک تنظیم می‌شد، با وجود قدرت اجرایی چه نیاز به استناد به قانون و یا تغییر قانون داشتند؟ آیا جز برای حفظ منافقانه و ظاهری کارها؟ به تدریج این ظاهر بینی‌ها و این نزدیک بینی‌ها بود که مانند موربانه ژرف‌نگری و آینده‌نگری نظام مبتنی بر قانون اساسی را فرو خورد و در نهایت به فروپاشی نظام شاهنشاهی انجامید.

البته قضات شریفی بودند که احکامی صادر می‌کردند که خشم رضاشاه را به دنبال داشت، اما هراسی نداشتند؛ قضاتی بودند که حاضر

نبودند استقلال قضایی خود را از دست بدهند، هر چند هزینه آن را پرداختند، برای نمونه رضاشاه پرونده‌سازی منصورالملک - پدر حسنعلی منصور - را از طریق شهربانی به دادگستری فرستاد تا محکوم شود.

مطابق قانون اساسی، محاکمه وزیران باید در هیئت دیوانعالی کشور برگزار شود. رئیس این هیئت، پرونده را در هیئت مطرح و آن‌گاه خود و قضات هیئت، رأی برائت منصورالملک را صادر کردند. رضاشاه در واکنش به این امر و در پنجمین تهاجم به حقوق ملت و نادیده گرفتن استقلال قضایی، آقای نیرالملک رئیس هیئت دیوانعالی کشور را برکنار کرد. قدرت اجرایی رضاشاه به حدی زیاد شده بود که هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی استقلال قوه قضاییه رعایت نمی‌شد و از آزادی‌های مصرح در قانون اساسی حرفی نبود. دیدگاه‌های شاه به جایی رسیده بود که گزارش دیوانعالی کشور باید مطابق میل او باشد. عملکرد او، ملت ضداجنبی ما را به جایی رساند که وقتی دشمن اشغالگر انگلیسی ما، رضاشاه را به خارج برد نه تنها هیچ اعتراضی صورت نگرفت، بلکه مردم خوشحال هم شدند.

رضاشاه گرچه خدمت‌امتی انجام داد، ولی اجازه نداد هیچ حزبی تشکیل شود. جلوی مشارکت مردم و تمرین دموکراسی را گرفت و همواره همه راه‌ها را به خود ختم می‌کرد. وقتی انگلیسی‌ها در شهریور ۱۳۲۰ این قدر قدرت و ابر شوکت را به جزیره موریس با خواری و ذلت تبعید کردند، حتی خود محمدرضا شاه به تبعید پدرش و شاه مشروطه از نظر عاطفی و قانونی اعتراض نکرد.

ششمین و بدترین تهاجم به حقوق ملت و مردم سالاری نوشته شده در قانون اساسی، مصوبات دومین مجلس مؤسسان در اردیبهشت ۱۳۲۸ پس از ترور شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و در پی آن حکومت نظامی بود. گرچه محمدرضا شاه در عمل و برخلاف قانون، وزارت جنگ و وزارت دربار را داشت و نیروهای مسلح را فرماندهی و انتخابات را مهندسی می‌کرد، با این وجود تمامیت خواهی او سیری‌ناپذیر بود و در دومین مؤسسان، حق و توان انحلال مجلسین را به دست آورد و در این راستا اصل ۴۸ قانون اساسی واقعاً پایمال شد.

افزون بر تمامیت خواهی شاه، انگلیس هم می‌خواست قدرت فزاینده قابل اعتمادی چون دربار را داشته باشد. با پایمال کردن این اصل، مشروطه تعطیل شده و با دست خود پایان رژیم سلطنتی مشروطه را اعلام کرد، هر چند خودش

نمی فهمید و بر اساس روانشناسی دیکتاتور، در موضعی هم نبود که بفهمد.

در اصل ۴۸ قانون اساسی پیش از بدعت ناپسند مؤسسان دوم آمده بود که: «اگر مطلبی از سوی وزیری پس از تنقیح و تصحیح در مجلس سنا به مجلس شورای ملی رجوع می شود قبول نیافت، در صورت اهمیت، مجلس ثالثی مرکب از مجلسین سنا و شورا به حکم انتخاب اعضای دو مجلس و بالسویه تشکیل می شود تا در ماده متنازع فیه رسیدگی کنند. نتیجه رأی در مجلس شورای ملی قرائت می شود اگر موافقت دست داد فها و الا شرح مطلب به عرض ملو کانه می رسد و هر گاه رأی مجلس شورا را تصدیق فرمودند مجری می شود و اگر تصدیق نفرمودند امر به تجدید مذاکره و مذاقه خواهند فرمود و اگر باز اتفاق آرا حاصل نشد و مجلس سنا با اکثریت دو نث آرا، انفصال مجلس شورا را تصویب کردند و هیئت وزیران هم جدا گانه انفصال مجلس را تصویب نمودند فرمان همایونی به انفصال مجلس شورای ملی صادر می شود.»

اما با کمال تعجب در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ متن اصل ۴۸ به متن زیر تبدیل شد: «علیحضرت همایونی می توانند هر یک از مجلسین شورا و سنا را جدا گانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد منحل نمایند.»

در روال قانونی، قوه مقننه قانونی را تصویب و هیئت وزیران آن را اجرامی کردند حالا پادشاه مشروطه و مبراز مسئولیت حق پیدا می کند مجلسین سنا و شورای ملی را در آن واحد منحل کند و این یعنی تعطیلی کامل مشروطه سلطنتی آن هم به دست خود علیحضرت. به نظر من شاه می بایست توسط یک داد گاه صالحه با هیئت منصفه به اتهام تعطیلی مشروطیت و حتی نظام شاهنشاهی محاکمه می شد که البته هیئت منصفه ۳۶ میلیونی در سال ۱۳۵۷ قضاوت خود را انجام داد و او را از سلطنت و خود کامگی عزل کرد و چون فضایی برای نفس کشیدن نداشت برای بار دوم به خارج فرار کرد.

تنها مخالفتی که با مؤسسان شد از سوی قوام السلطنه و سپس د کتر مصدق بود و شاه لقب حضرت اشرف را از قوام پس گرفت.

در چهار خرداد ۱۳۲۹ در جلسه ۲۷ مجلس شورای ملی، د کتر مصدق درباره مصوبات مجلس مؤسسان دوم گفت: در مجلس شورای ملی، پس از مجلسی که به عنوان مجلس مؤسسان برخلاف افکار عمومی تشکیل شد و از این مردم کسی به سمت نمایندگی در آن نبود که از قانون اساسی

دفاع کند، اینجانب تصمیم گرفتم که در نخستین فرصت آنچه در صلاح مملکت و شخص علیحضرت همایونی است به عرض ملت برسانم. من نمی گویم قانون اساسی که زاده فکر بشر است لا یتغیر است، ولی می گویم قانون اساسی را باید نمایندگان حقیقی ملت تغییر دهند و هر گونه تغییری که غیر از این باشد مورد تأیید ملت نیست و کار مجلس مؤسسان بی ارزش و غیر معتبر است، از فوت بانی مشروطیت هنوز نیم قرن بیشتر نمی گذرد که ما با شش پادشاه روبرو شده ایم. پادشاه جوانیخت ما به عمر طبیعی برسد و سالیان دراز سایه شان بر سر ما مستدام باشد، ولی این دعای خیر مستلزم این نیست که قانون از نظر اشخاص [شاه] وضع شود.

استفاده از حق انحلال مجلسین و بدون قید و شرط، گذشته از این که مجلس و مملکت را دچار مشکلات می کند برای نمایندگان مجلس هم متضمن زیان های بسیار است. یک نماینده حقیقی ملت چقدر باید در افکار مردم رسوخ پیدا کند و چقدر باید مورد اعتماد جامعه باشد تا بتواند حائز مقام نمایندگی شود؟ آیا سزاوار است که ناگهان مجلس منحل شود و نمایندگان از مأوریتی که مردم به آنها داده اند برکنار گردند؟ تهدید به انحلال، حربه ظالمانه ای است که اشخاص مغرض می توانند به کار ببرند و نمایندگان را همیشه منززل کنند. اصل ۴۸ قانون اساسی به صورتی که تغییر یافته به وسیله مجلس مؤسسان دوم برأسبابطل است.

می بینیم د کتر مصدق در گذر گاه های حساس و هر جا که پای مصالح کشور و قانون اساسی و حقوق ملت به میان می آمد، مردانه مقاومت می کرد و موضع فعالی داشت چه در مؤسسان اول و چه در برابر مؤسسان دوم. او دلسوزانه اتمام حجت می کرد و چون حرف های دلسوزانه و قانونی او را نشنیدند خود در مقطعی به حجتی برای مردم ما تبدیل شد. رمز اعتماد مردم به او در جریان نهضت ملی ایران، صداقت و مواضع قانونی او بود. او جوهر نهضت ملی را احیای قانون اساسی و در واقع بازگشت به قانون اساسی مشروطه معرفی کرد و برای نهضت ملی دو مؤلفه قائل بود: نخست آزادی انتخابات و در واقع انتقال قدرت از دربار به مردم و مجلس شورای ملی که نتیجه اش اصلاحات زیادی بود که مطلب مستقلمی می طلبد و دوم استقلال و استیفای حقوق ایران در جریان نفت که به قانون ملی شدن نفت و خلع ید از شرکت نفت سابق انجامید. د کتر مصدق در راستای بازگشت به قانون اساسی و رفع کارشکنی ها بود که از شاه

تقاضا کرد به موجب قانون باید وزارت جنگ به عهده نخست وزیر باشد نه شاه مشروطه. شاه مقاومت کرد و مردم با قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و به جای گذاشتن ۳۰ شهید با خون خود درخت قانون اساسی را آبیاری، بارور و تنومند کردند و وزارت جنگ به وزارت دفاع تبدیل شد. بسیج بی سابقه مردم و تجلی اراده ملت در اوج خود بود، به طوری که با وجود آزادی های زیاد و مخالفت سران ارتش، فئودال ها، سرمایه داران کلان، روحانیون درباری و نبودن در آمد نفت، استقلال، خود کفایی و تمامیت مملکت نیز حفظ شد و این نبود جز در سایه اعتماد مردم به رهبری نهضت. شاه به دلیل اعمال غیر قانونی خود چون فضایی برای نفس کشیدن نداشت از مملکت گریخت و امریکا، انگلیس و ایادی داخلی آنها با یک کودتا او را به تخت پادشاهی برگرداندند که از این به بعد هیچ قانونی رعایت نمی شد. در سال های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۲ جبهه ملی دوم و نهضت آزادی خواستار آزادی های مصرح در قانون اساسی شدند و حکومت قانون و حاکمیت ملی را طلبیدند. نهضت روحانیت نیز خواستار حاکمیت قانون بود و مراجع عظام با تغییر قانون اساسی در سال ۱۳۴۱ در جریان انجمن های ایالتی و ولایتی مخالفت کردند و امیر اسدالله علم نخست وزیر وقت عقب نشینی خود را اعلام کرد. هماهنگی نیروهای ملی و مذهبی و مواضع قانونی و ضد استبداد آیت الله خمینی دوباره فضا را برای شاه تنگ کرد و شاه به منزل تیمسار نصیری فرار کرد و قیام ملی ۱۵ خرداد را سرکوب نمود. در بهمن ۱۳۴۱، فرزندومی ترتیب دادند که به «انقلاب شاه و مردم» و یا «انقلاب سفید» معروف شد و همه نیروهای ملی و مذهبی را به زندان انداختند. به نظر من اصلاحات ارضی دو مؤلفه داشت: یکی گرفتن انگیزه از طرفداران مصدق که خواهان اصلاحات بودند و دوم فشار امریکا برای دستیابی به منافع خود، حتی صاحب نظران و فادار به شاه نیز با این اصلاحات کارشناسی نشده مخالف بودند، در حالی که این اصلاحات حتی سیر قانونی خود را نیز طی نکرد. ولی شاه در شهر یور ۱۳۴۲ در حالی که آیت الله خمینی و نیروهای ملی مذهبی در زندان به سر می بردند مثلث معروف خود را اعلام کرد: الف - قانون اساسی انقلاب مشروطه ب - نظام شاهنشاهی ج: انقلاب شاه و ملت.

شاه برای نخستین بار نظام شاهنشاهی که جزء قانون اساسی بود را از قانون، تفکیک و آن را هم ردیف و مهمتر از قانون دانست تا هر جا اعمال غیر قانونی او توجیه نداشت و با مخالفت مردم روبرو

می شود آن اعمال را به نظام شاهنشاهی و اراده سنیه ملو کانه مستند کند.

می بینیم شاه مشروطه و میرا از مسئولیت برای نخستین بار راساً قانونگذاری هم می کند و انقلاب شاه و مردم را جزء منابع قانونی و محترم از قانون اساسی معرفی می کند. در کنگره آزاد زنان و آزاد مردان در سال ۱۳۴۲ اعلام شد هر کس با انقلاب شاه و مردم مخالف باشد نمی تواند در انتخابات مجلس شورای ملی نامزد شده و یاد ر چرخه مدیریت مملکت مشارکت داشته باشد.

علم نخست وزیر وقت به تمامی استانداران و فرمانداران رسماً بخشنامه کرد که «انقلاب سفید شاه و مردم تنها سند و مهمترین سند قانونی کشور است». یورش هایی که به حقوق ملت و قانون اساسی می شد از شماره خارج شد و این در حالی بود که رژیم خود را قانونی می نامید. در چنین فضایی سران نهضت آزادی، محاکمه و به حبس های طولانی محکوم شدند. مجلس شورای ملی، استقلال قضایی را پامال تر و کاپیتولاسیون را تصویب کرد. مرجع تقلید شیعیان را به خاطر اعتراض به کاپیتولاسیون به خارج از ایران تبعید کرد و یکی از اساتید دانشگاه در کتاب تاریخ حقوق خود بدون توجیه قانونی نوشت:

«منابع قانونی ایران عبارت است از قانون اساسی و مواد انقلاب شاه و ملت». انقلاب سفید، جزء مواد درسی دبیرستان شد و سعی بر این بود که شاه مشروطه را به عنوان قانونگذار و مجری نهاده بکنند. اگر قدرت از طریق دین و قانون کنترل نشود طبیعی است که به مستی و نشستگی قدرت تبدیل می شود و حتی قوانین اساسی را هم ندیده می گیرد. جنبش دانشجویی در سال های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۲ به بسط آزادی های تصریح شده در قانون اساسی پرداخت. پس از سرکوب قیام ملی ۱۵ خرداد با موانعی چون ساواک، دربار و ضد اطلاعات ارتش روبه رو شد. مرحوم بازرگان در سال ۱۳۴۳ در دادگاه نظامی خطاب به رئیس آن گفت ما آخرین گروهی هستیم که به زبان قانون با شما صحبت می کنیم و این بیان او جو زمانه بود و به واقعیت پیوست، جنبش دانشجویی در ادامه آزاد یخواهی خود سعی داشت به رفع موانع آزادی پردازد. این جنبش در برابر یورش ها و سرکوب سیستماتیک توسط ساواک و ضد اطلاعات و دربار، اسلحه دفاعی را به دست گرفت. شاه که مست قدرت بود گفت آشپز های ارتش، جنبش مسلحانه را از بین خواهند برد. در سال ۱۳۵۱ پرویز تابتی معروف به مقام امنیتی و رضا عطار پور معروف به حسین زاده

از سر باز جوهای ساواک، دکتر سحابی و مهندس بازرگان را به ساواک احضار کرده و از آنها خواستند که جنبش مسلحانه مجاهدین را محکوم کنند. آن دو گفته بودند که اگر شما به قانون اساسی باز گردید قدر مسلم جنبش مسلحانه کمرنگ و بی رنگ خواهد شد، اما شاه پیشنهاد بازرگان و سحابی مبنی بر بازگشت به قانون اساسی را در سال ۱۳۵۷ مطرح کرد که دیر شده بود.

فضا به گونه ای بود که همه می دانستند رژیم، چشم ها و گوش هایش را به روی قانون بسته است و وقتی رژیم دم از قانون می زد مردم به سخره می گرفتند. سیسرون می گفت دو نوع اجرا داریم: اجرا با قانون و اجرا با زور؛ در اجرای قانون، خردورزی و عقلانیت رشد می کند، ولی در اجرا با زور، بی خردی و حکم زور.

مستی قدرت شاه بویژه پس از جشن های ۲۵۰۰ ساله در مهر ماه ۱۳۵۰ و افزایش در آمد نفت به جایی رسید که حتی احزاب قلابی چون حزب مردم و ملیون را منحل و حزب رستاخیز را تنها حزب ایران دانست و به دسته بندی مردم ایران پرداخت که یا عضو حزب رستاخیز شوند یا بی تفاوت بمانند و اگر بخوانند مخالفت کنند از ایران خارج شوند. او بر خلاف قانون، نه تنها به عزل و نصب نخست وزیران، بلکه به عزل و نصب وزیران هم می پرداخت و روی تک تک نمایندگان مجلس شورای ملی و سناییز نظر می داد.

آیت الله خمینی از سال ۱۳۴۱ رژیم و شاه را به رعایت و بازگشت به قانون اساسی دعوت می کرد، ولی او که مست قدرت شده بود گوش شنوای خود را از دست داد و هر روز سرکوب را بیشتر و سیستماتیک تر می کرد تا این که آیت الله خمینی در سیر اتمام حجت خود به حجتی تبدیل شده و مردم در بسیج بی سابقه ای رهبری ایشان را پذیرفتند (۱). در سال ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ در زندان های شاه منتظر آن بودیم ۳۰۰۰ نفر را که برایشان پرونده سازی شده بود، دستگیر کرده و به زندان بیاورند، ولی خبری نشد. مقاومت در برابر شکنجه و ارباب، نقطه عطفی را در ساواک این ارگان سرکوب - به وجود آورد که هر دانشجویی دستگیر شود به یک چریک و مبارز آبدیده تبدیل می شود، از این رو سر بازجوی ساواک، ناصری، معروف به عضدی برای نخستین بار اعلام کرد دیگر خواندن هیچ کتابی جرم نیست، تنها اسلحه نباشد. این مقاومت ها، مقدمه آزادی در زندان بود. شاه که می دید تمام دانشگاه هایی که در زمان خود او پس از کودتا ایجاد شده؛ یا به جنبش مسلحانه پیوند

خوردند یا از آنها هواداری کردند، سال ۱۳۵۵ اعلام کرد دیگر کسی را شکنجه نمی دهیم، که این خود اعتراف به شکنجه بود.

شاه در اوج جنبش منجر به انقلاب در سال ۱۳۵۷ طی سخنرانی به این مضمون گفت: «من صدای انقلاب شما را شنیدم. شما ملت ایران علیه ظلم و ستم به پا خاستید من از آن آگاهم... تضمین می کنم که در آینده حکومت ایران بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و به دور از استبداد، ظلم و فساد خواهد بود...» از آنجا که «شاه و بی قانونی»، «شاه و نادیده گرفتن قوانین اساسی»، «شاه و دور زدن قانون»، «شاه و دور زدن ملت»، «شاه و سرکوب مردم»، «شاه و کودتا»، «شاه و اعدام فاطمی، نواب صفوی، مجاهدین و فدایی ها»، «شاه و خود کامگی»، «شاه و هزینه های اجتماعی فراوان» و... با هم یکی شده بود مردم دیگر توان پذیرش توبه او را نداشتند، چه می شد اگر از قانون اساسی عدول نمی کرد و شاه مشروطه باقی می ماند؟ چه می شد اگر او بدون پرداخت این همه هزینه های اجتماعی زود تر به قانون اساسی بازمی گشت؟ آیا به نفع خود او هم نبود؟ چند سال پیش، گفت و گویی با یکی از مسئولان انجمن معتادان گمنام داشتیم - که در چشم انداز ایران هم چاپ شد - او می گفت معتاد در وهله اول با مصرف مواد جان می گیرد، اما بعدها جان می دهد و همه چیز خود را اعم از دارایی، زن و فرزند و در نهایت خود را راه نشنگی فدای می کند، مگر در این نهر روان و پر شتاب و بدون کنترل، به صخره سنگی یا شاخه درختی برخورد کرده و او را متوقف کند. آیا شاه نباید به نصیحت دلسوزان گوش می کرد و مست قدرت نمی شد تا پس از طی هزینه های اجتماعی زیاد با انقلاب مردمی روبه رو شود و به اصطلاح سرش به سنگ بخورد و به قول مرحوم بازرگان یا ۳۶ میلیون را بکشد یا خودش از ایران برود. چه باید کرد تا به دام مستی قدرت و خود کامگی نیفتیم؟ به نظر می رسد باید اصل خطا پذیری بشر را پذیریم و خود را همواره در معرض مشورت، انتقاد، نظارت و کنترل دین و قانون قرار دهیم، مگر پیامبر اکرم (ص) - که بشری مافوق بود نه فوق بشر بود - به مردم نمی گفت «اشیر و اعلی» حتی بر خلاف من، مرا مشورت دهید.

لطف الله مینمی

پی نوشت:

۱. ر. ک: «چه کسی مشروطیت را پامال کرد، شاه یا روحانیت؟»، سید مهدی غنی، ضمیمه روزنامه اعتماد، ۲۲ دی ۱۳۸۸.



دورزدن استقلال قضایی واحترام به قضات

در پی قیام ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ و جنبش منجر به انقلاب ملت ایران، حتی سناتورهای مجلس سنا نیز به فکر اصلاحات ریشه‌ای افتادند تا مگر بتوانند جلوی امواج انقلاب را بگیرند. سناتور جلالی نائینی برای نخستین بار در آبان ماه ۱۳۵۷ هنگام حکومت نظامی در نطق پیش از دستور خود، مطالبی را درباره پایمال کردن قانون اساسی انقلاب مشروطیت و بویژه استقلال قضایی مطرح می‌کند که با تأمل در این سخنرانی، شاید به علت واقعی سقوط شاه و سلطنت موروثی دست یابیم.

بهبود و تحکیم دادگستری به تصویب رسید و در برنامه تمام دولت‌ها، مسئله استقلال قوه قضاییه و بهبود دادگستری در صدر کارها قرار گرفته و حتی دادگستری به دفعات منحل و مجدداً تشکیل یافته که بحث درباره اساس صحت و مشروعیت این گونه انحلال‌ها از موضوع بحث این جلسه خارج است، ولی امروزه ما یک دادگستری داریم که قوه‌ای از قوای ثلاثه مملکت را تشکیل می‌دهد و مورد علاقه من و شما و عموم ملت ایران است زیرا ثمرات آن متوجه همگان می‌گردد و به لحاظ همین اهمیت است که امروز تمام سخن را به نام دادگستری ایران آغاز و به انجام می‌رسانم، به غالب رسانی‌ها و حتی نارسایی‌های آن اشاره می‌کنم، ولی نه از دید انتقادی صرف، بلکه با آرزوی داشتن یک دادگستری بهتر و سریع‌تر و قاطع‌تر و محترم‌تر و قدرتمندتر از همیشه.

وقتی سخن از قوه قضاییه می‌رود فوراً اصل استقلال قوه قضاییه به خاطر متبادر می‌گردد. طبق این اصل قضات دادگاه‌ها در مقام خود تثبیت می‌گردند و غیر قابل تغییر شناخته شده‌اند، مگر در موارد قصور و تقصیر که مستلزم تغییر و تبدیل آنان باشد، ولی مطلب اینجاست که دادگستری مستقل یعنی چه؟ و این واژه چه خصوصیات و امتیازاتی را در بر دارد؟ به نظر من دادگستری وقتی مستقل است که قضات آن دارای استقلال و احترام باشند، یعنی در فکر خود رأی خود جز از قانون و وجدان

می‌فرماید: «ملک با کفر باقی می‌ماند، ولی با ظلم باقی نخواهد ماند». چرا به پیشینه‌های تاریخی بسیار دور برویم، زیرا ما می‌دانیم که غرض و هدف از اساس مشروطیت تشکیل عدالتخانه بود و سپس افکار مترقیانه دیگری به تبع آن زینت بخش متون اصیل قانون اساسی گردید. در حدود هفتاد و چند سالی که از مشروطیت می‌گذرد صدها و بلکه هزاران ماده قانونی و اصلاحی و تکمیلی برای

**عدالت‌پروری و دادگستری
یکی از عالی‌ترین مظاهر
فرهنگ ملی قوم ماست، زیرا
چه در ایران باستان و چه
در سایه نجات بخش اسلام
و مخصوصاً در آیین تشیع
که عدالت یکی از اصول آن
مذهب است، احقاق حق
مردم و قضاوت عادلانه در
رفع ظلم و ستم و به‌طور کلی
داد‌پروری و دادگستری
به‌عنوان راز بقا و نجات
ملت‌ها شناخته شده، تا جایی
که حدیث نبوی می‌فرماید:
«ملک با کفر باقی می‌ماند،
ولی با ظلم باقی نخواهد ماند»**

جناب آقای رئیس و سناتورهای محترم، در این لحظات حساس تاریخ کشور و در زمانی که رفع نابسامانی‌های گوناگون میهن عزیز ما مستلزم فداکاری و یکپارچگی عموم افراد این ملت باستانی است و همه جا صحبت از قانون اساسی و نقش آن در تأمین سعادت و بقای ملت ایران است، من می‌خواهم امروز درباره یکی از فصول مهمه آن سند تاریخی و یکی از ارکان مشروطیت و قوای ثلاثه، یعنی قوه قضاییه صحبت کنم و وظایف و مسئولیت‌های آن قوه و همچنین احترام و اعتبار و شئون آن را به تشریح بیان کنم و درباره این راز سر به مهر که نزدیک به سه ربع قرن است همیشه و همه جا سخن از بهبود و تقویت و تحکیم و تأیید آن می‌رود، مطالب بسیار قابل توجهی را در اینجا مطرح کنم. امیدوارم که به خواست خداوند قادر متعال بتوانم در سهم خود که عمری را در این راه به سر برده‌ام پیشنهادها و نشریات مفیدی را به اولیای دولت و همکاران خود عرضه بدارم.

همه می‌دانیم که عدالت‌پروری و دادگستری یکی از عالی‌ترین مظاهر فرهنگ ملی قوم ماست، زیرا چه در ایران باستان و چه در سایه نجات بخش اسلام و مخصوصاً در آیین تشیع که عدالت یکی از اصول آن مذهب است، احقاق حق مردم و قضاوت عادلانه در رفع ظلم و ستم و به‌طور کلی داد‌پروری و دادگستری به‌عنوان راز بقا و نجات ملت‌ها شناخته شده، تا جایی که حدیث نبوی

الهام‌نگیرند و تحت تأثیر عوامل و مقتضیات زمان و مکان و تلقین و توصیه و تذکر و امور نظیر آنها قرار نگیرند و کسی که یاری اعمال نفوذ در فکر و نظر آنها نباشد که خوبختانه نظیر چنین قضات شایسته و متقی و دانشمند را دادگستری ما بسیار داشته و دارد ولی نکته در اینجا است که ما همگان باید محیطی را فراهم آوریم که قاضی بتواند با استقلال و قاطعیت و احترام به وظایف خود عمل کند.

اگر قوانین برای تأمین این منظور ناقص است باید در رفع و اصلاح آن اقدام کنیم و اگر محیط اجتماعی نارساست و وافی به این منظور نیست، محیط اجتماعی خود را اصلاح کنیم. به طور مثال معلوم نیست چرا در دادگستری ما مثل سایر کشورهای مرفعی باز پرس با آن مقام حساس و مهمی که در کشف و تعقیب و تحقیق دارد از استقلال قضایی برخوردار نیست و مقام و سمت او به اصطلاح به مویی بسته است و تحت سیطره و اختیارات مقامات اداری است. لازم به توضیح است که طبق قوانین ما و وزرای عدلیه ریاست فائقه بر دادرها دارند، البته در مورد دادستان‌ها حرفی نیست به شرط آن که این ریاست فائقه به نحو مطلوب و قانونی و به منظور ارشاد و هدایت آنها باشد، نه به معنای امر و نهی و تذکر و دستور، ولی باز پرس که طبق قانون بی طرف است چرا باید با یک ابلاغ بیاید و با یک سطر ابلاغ دیگر برود؟ آیا اکنون که سخن از اصلاح دادگستری است نباید به این موضوع بسیار مهم توجه کرد و این نقص را از قوانین ایران برداشت؟

نکته دومی که در اصلاح دادرها و تحکیم و تأیید آن قابل توجه است این است که ما نباید به دادرها به عنوان یک دستگاه اداری تحت ریاست وزیر دادگستری بنگریم، زیرا دادستان‌ها در واقع حافظ جان و مال و ناموس عموم ملت و پاسدار قوانینی هستند که قوه مقننه آن را تصویب کرده است و به توشیح نیز رسیده، ولی اگر این عمل شود که آنها را مانند مأموران اداری بنگریم دیگر ملت ایران چه تأمین و تضمینی در مقابل جور و ظلم و ستم دارد؟

دادرها در واقع مراجع اولیه تظلمات عمومی هستند و باید به عنوان رکنی بی طرف و در عین حال بسیار محترم و دقیق و سریع به وظایف خود عمل کنند. در صورتی که در عمل اکثر خلاف آن است و اکثر پرونده‌ها و مخصوصاً پرونده‌های مهم در اغلب موارد در دادرها معطل و معوق

ما نباید به دادرها به عنوان یک دستگاه اداری تحت ریاست وزیر دادگستری بنگریم، زیرا دادستان‌ها در واقع حافظ جان و مال و ناموس عموم ملت و پاسدار قوانینی هستند که قوه مقننه آن را تصویب کرده است و به توشیح نیز رسیده، ولی اگر این عمل شود که آنها را مانند مأموران اداری بنگریم دیگر ملت ایران چه تأمین و تضمینی در مقابل جور و ظلم و ستم دارد؟



می‌ماند، نه در محاکم و ما اکثراً فراموش کرده‌ایم که دادرها در درجه اول مسئولیت خطیر تعقیب مجرمان را دارند و بعد از رسیدگی آنهاست که کار به دادگاه‌ها محاله می‌گردد. بنابراین سرعتی که لازمه دادگستری است اول باید در دادرها که تحت ریاست وزرای دادگستری است جامه عمل پوشد. در اینجا آیا نباید چنین نتیجه گرفت که رکود و وقفه کارهای دادرها با مسئولیت وزرا ارتباط دارد، زیرا آنها می‌توانند با حق نظارت و ریاست خود سرعت عمل بیشتری به دادرها بدهند، ولی متأسفانه عملاً خلاف آن‌را می‌بینیم که کار مردم در دادرها معوق و معطل می‌ماند و به این جهت است که مسئولیت‌های وزرای دادگستری در این نابسامانی‌ها جلب نظر کند.

بعد از موضوع دادرها به نظر من اصلاح دادگستری و مخصوصاً امر مبارزه با مجرمین و جلوگیری از ارتکاب جرایم و تعقیب و محاکمه تبهکاران، مستلزم آن است که دادگستری ما از تبهکاری‌ها و بزهکاری‌ها و فسادها مطلع شود و سازمان‌هایی طبق قانون موظف گردند که با بررسی‌های مقدماتی و بازرسی‌های اداری، موارد قابل تعقیب و نمونه‌های فساد، حیف و میل اموال عمومی را به مراجع قضایی اعلام دارند. در گذشته به طوری که می‌دانیم یک سازمان مجهزی به نام اداره کل بازرسی کشور وجود داشت که با اعزام هیئت‌های بازرسی، از موارد سوء استفاده‌ها و سایر جرایم مطلع می‌گردید و سپس مراتب را به دادرها اعلام می‌کرد و آنها نیز به نوبه خود موضوعات را مورد تعقیب قرار می‌دادند، ولی چند سالی است که این اداره منحل گردیده و بنا بر این دادگستری رأساً تاحدی در عالم بی‌خبری است. وزارت دادگستری بنا بر وظایف خود باید دارای سازمانی برای حسن انجام امور خود باشد و در مواقع لزوم نیز از سایر دستگاه‌های مملکتی یک چنین همکاری را بخواهد تا دادگستری بتواند منشأ اثرات ارزنده و با فساد و طرد عوامل و افراد ناصالح در سازمان‌های دولتی و غیر دولتی باشد.

دیگر از موضوعات قابل توجه در استقلال قوه قضاییه اصل جامعیت مراجع قضایی است، یعنی دیوان عدالت عظمی که بنا بر تصریح قانون اساسی مرجع تظلمات عمومی است باید به کلیه دعاوی و اختلافات رسیدگی کند و عدول از این اصل و تشکیل هیئت‌ها و کمیسیون‌ها و نظایر آن که به باره‌ای از اختلافات و دعاوی فعلاً رسیدگی می‌کنند به اصل استقلال قوه قضاییه لطمه می‌زند، زیرا این قبیل مراجع اختصاصی که تابع موازین دادرسی نبوده و تصمیم گیرندگان آنها نیز اکثراً تحصیلات حقوقی ندارند، چگونه می‌توانند به حل و فصل دعاوی پردازند، آن‌هم اختلافات بسیار مهم که رسیدگی به آنها واقعاً در شأن یک مرجع قضایی است. ماهمه می‌دانیم که قانون اساسی ما جز مراجع دادگستری و تاحدی محاکم نظامی، مرجع دیگری را برای تظلمات عمومی نمی‌شناسد. بنا بر این احترام به قانون اساسی مستلزم حذف این گونه مراجع اداری و احاله امور آنها به مراجع قضایی است.

اکنون که پاره‌ای از نقایص دادگستری مورد بحث قرار گرفت جای آن دارد که برای رفع و

وظایف نسبتاً احساسی هستند. بالاخره در پایان عرایضم دقایقی چند را باید اختصاص به اصطلاح قوانین داد گسترتری بدهم که آن هم تأثیر بسیار قاطعی در امر بهبود و اصلاح داد گسترتری دارد. در اینجا مجلسین به نقش خود در اصلاح قوانین که از شئون خاص آنهاست و قوف کامل دارند، چرا ما باید پس از علم یقین به این که قانونی که شاید زمانی مفید بوده ولی امروز فلسفه وجودی خود را به عللی از جهات اجتماعی از دست داده است تعصب داشته باشیم و در ابقای آن اصرار کنیم؟ بیایید همه ما عادل تر و صریح تر در کار خود باشیم هم دولت انصاف بیشتری به خرج دهد و پاره‌ای از قوانین به اصطلاح زائد و غیر مفید را از میان برداریم، زیرا همان قدر که قانون خوب نجات بخش و احیا کننده است، قانون زائد و متروک مانند سلسله زنجیری است و پای مردم را می بندد و برای آنها عسر و حرج به بار می آورد.

در اینجا تقاضای من از دولت این است که پاره‌ای از قوانین را از این نظر مورد بررسی قرار دهد و در هر مورد که قانونی را دیگر لازم و مفید تشخیص نداد لایحه لغو و اصلاح آن را به مجلس بدهد و این شهادت را برای خود محفوظ دارد که از تعصب و اصرار به دور است و به عکس در راه ملت و خواسته‌های آن قدم برمی دارد و قصد لجاج ندارد و به عکس با احساس عدالت، انصاف و در کمال شهادت و شجاعت هم خود و هم مردم را از وجود پاره‌ای از قوانین زائد و مزاحم آزادی سازد، زیرا ما در انتظار چنین اقدامی هستیم.

کوچکترین ناسپاسی و بی‌احترامی به یک قاضی کافی است که دیگران را نیز دلسرد کرده و رغبت خدمت به این دستگاه را نیز در قلوب داوطلبان منتفی سازد. اگر قاضی مثل هر بشری خطا کرد، برای خطای او دادگاه عالی انتظامی قضات وجود دارد. ولی مقامات اداری حق ندارند مقام شامخ قضا را مورد مؤاخذه، اخطار و تذکر قرار دهند

عالی انتظامی قضات وجود دارد. ولی مقامات اداری حق ندارند مقام شامخ قضا را مورد مؤاخذه، اخطار و تذکر قرار دهند.

برای تأمین نیروی انسانی داد گسترتری باید علاوه بر قضات که حایز شرایط علمی خاصی هستند حتی خدمتگزاران اداری داد گسترتری را در حین خدمت آموزش داد و به آنها امیدواری داد که در صورت داشتن استعداد و تقوا و علم و دانش لازم، روزی بتوانند در صورت احراز شرایط به مقامات اولیه قضایی نائل شوند و با ابراز لیاقت به مقامات بالاتر ارتقا یابند، زیرا این کارکنان اداری سهم شایسته‌ای در پیشرفت کار مراجع قضایی دارند و با مراجعان به داد گسترتری چه در بدو امر و چه در ختم آن سرو و کار داشته و عهد دار انجام

حل آن مشکلات نیز راه حل‌های تازه بیابیم و در در را چاره کنیم و فقط به گله و گلایه اکتفا نکنیم. در این خصوص و به عنوان چاره اصلاح و بهبود داد گسترتری شاید فرصت محدود و دایم‌الزمانه‌ی آن تمام آن طرق را ندهد، ولی در حد مقدور نمی توان از ذکر آن نیز خودداری کرد. اولین نیاز داد گسترتری نیاز به نیروی انسانی کافی و متناسب برای انجام این مسئولیت‌های خطیر است. قضاوت و وکالت کاری است فنی مستلزم هزاران شرایط علمی و اخلاقی و تربیتی و علاوه بر همه اینها مستلزم داشتن استعداد خاصی است که در هر کس وجود ندارد. شاید پاره‌ای از شرایط، اکتسابی باشد، ولی نمی توان منکر شد که پاره‌ای از آن شرایط نظیر استعداد و شمع قضایی باید در ذات انسان و قابل اکتساب، یا اساس نیست و یا به آسانی تحصیل می شود. امروز متأسفانه داوطلبان خدمت قضایی بسیار کمند، زیرا حرفه‌ای است بس مشکل و اگر اجری هم داشته باشد بیشتر اخروی است تا دنیوی و آن گاه رغبت به خدمات قضایی وقتی به وجود می آید که علاوه بر همه امتیازات مادی و معنوی، مسئله شأن و مقام قضا و احترام به دستگاه عدالت نزد عموم مردم اعم از مراجعان به داد گسترتری و اولیای دولت و سایر قوای مملکتی به عنوان اصل مسلم شناخته شود و در اذهان مردم به اصطلاح ملکه گردد و گرنه کوچکترین ناسپاسی و بی‌احترامی به یک قاضی کافی است که دیگران را نیز دلسرد کرده و رغبت خدمت به این دستگاه را نیز در قلوب داوطلبان منتفی سازد. اگر قاضی مثل هر بشری خطا کرد، برای خطای او دادگاه

یکصد روز پس از فوت

آیت‌الله منتظری،

همسر صبور و باوفای ایشان خانم

«ماه سلطان ربانی»

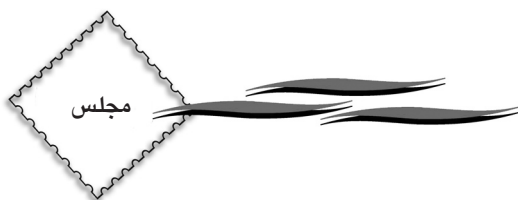
به رحمت خدا رفتند.

چشم‌انداز ایران این مصیبت را

به خانواده محترم ایشان تسلیت می‌گویید.

روحشان شاد و یادشان گرامی





اصلاح یا تخریب

پیرامون هدفمند کردن یارانه‌ها

فائزه حسینی

شاهد بودیم که مجلس در سال ۱۳۸۳ بیانیه‌ای صادر کرد مبنی بر این که دور جدیدی از تصمیم‌های اقتصادی آغاز شده است. آنان در یکی از تصمیم‌های خود مانع از افزایش قیمت چهار برابری برخی از حامل‌های انرژی شدند. در ماده ۳ برنامه چهارم توسعه فقط سه کالای بنزین و نفت کوره و گاز وئیل قرار بود تا چهار برابر افزایش قیمت یابد و قیمت بنزین ۳۰۰ تومان پیش‌بینی شده بود، اما پس از گذشت پنج سال نمایندگان مجوز طرحی را دادند که کمترین تورم حاصله بنابر پیش‌بینی دولت ۱۵/۷ درصد است، در حالی که در آن زمان با آزادسازی قیمت سه حامل انرژی تنها با ۵۰ درصد تورم روبه‌رو بودیم. جالب است که ۶۷ درصد نمایندگان مجلس هفتم به مجلس هشتم راه یافته‌اند، اما در سیاستی کاملاً متناقض یک بام و دو هوادر افزایش قیمت‌ها تصویب کردند.

سابقه پرداخت یارانه در ایران به دوران قاجار برمی‌گردد که با اعطای بذر و مساعده به کشاورزان صورت گرفت. سپس در سال ۱۳۱۱ با تصویب قانونی جهت تأسیس سیلو در تهران به منظور ذخیره گندم و خرید غله توسط سازمان غله با هدف مقابله با کمبودهای احتمالی ادامه یافت و تا سال ۱۳۲۱ این روند ادامه پیدا کرد و بویژه تهیه نان ارزان برای مصرف کنندگان شهری مدنظر بود. پرداخت یارانه به مفهوم کنونی به سال‌های دهه ۱۳۴۰ برمی‌گردد که برای گوشت و گندم پرداخت می‌شد و میزان آن تا پیش از افزایش قیمت نفت خام بسیار اندک بود.

پرداخت یارانه یکی از راهبردهایی است که دولت‌ها برای حمایت از اقشار کم‌درآمد و آسیب‌پذیر یا بخش‌های خاص تولیدی و اقتصادی به کار می‌گیرند. صندوق بین‌المللی پول هر نوع کمک بلاعوض

یک بازه زمانی به تأیید مجلس، به قیمت‌های واقعی نزدیک شود. اصلاح قیمت دیگر کالاها و خدمات همگانی نیز قیمت تمام‌شده در طول حداکثر سه سال پیشنهاد شده بود. اقدام‌هایی مانند کمک مستقیم نقدی یا غیرنقدی به خانوارهای آسیب‌پذیر از بخشی از منابع حاصل از اصلاح قیمت‌ها و اجرای برنامه‌های تأمین اجتماعی مانند بیمه، مسکن، اشتغال و آموزش مهارت، در لایحه منظور شده بود.

رئیس دولت نهم پیش از تقدیم لایحه اعتقاد داشت که هدفمند کردن نیاز به قانون جدید ندارد و با توجه به قانون‌های موجود اجرایی است که با مخالفت مجلس روبه‌رو شد. انتقادات و تغییرهای مجلس روی لایحه باعث شد که احمدی‌نژاد با صراحت در مجلس اعلام کرد اگر آنچه دولت می‌خواهد توسط مجلس محقق نشود از اجرای طرح اجتناب خواهد کرد.

رئیس دولت در جمع مردم هوا از مجلس انتقاد کرد و گفت: البته آنچه در لایحه هدفمند کردن یارانه‌ها توسط دولت طراحی شده بود بسیار ساده و بدون آسیب بود، منتها با برخی تغییرات، پیچیده شده است و بدون تردید انرژی زیادی از دولت می‌گیرد، اما دولت مصمم است با قدرت این فعالیت بزرگ اقتصادی را اعمال و اجرا کند و مدیران باید خود را برای اجرای آن آماده کنند.

۶۷ درصد نمایندگان مجلس

هفتم به مجلس هشتم راه

یافته‌اند، اما در سیاستی کاملاً

متناقض یک بام و دو هو را

در افزایش قیمت‌ها

تصویب کردند

این روزها لایحه هدفمند کردن یارانه‌ها دغدغه روزمره بسیاری از مردم شده و تبعات اجرای این لایحه بر زندگی شهروندان فکر و ذکر همه را مشغول کرده است، به طوری که بسیاری نگران تأثیر این قانون بر سفره خانواده خود هستند. قانون هدفمند کردن یارانه‌ها شامل ۱۶ ماده و ۱۶ تبصره است که در ۲۳ دی ۱۳۸۸ به تأیید شورای نگهبان رسید. هر چند اصولگرایی چون محمد خوش‌چهره معتقدند طرح هدفمندی یارانه‌ها در مقایسه با دیگر برنامه‌ها از اولویت اول برخوردار نیست. وی اولویت اول کشور را بیکاری می‌داند و از آن به متغیری بحرانی نام می‌برد. البته خوش‌چهره، وضعیت کنونی پرداخت یارانه انرژی را مطلوب نمی‌داند و ساماندهی آن را معادل واژه هدفمند کردن مطرح می‌کند.

این طرح به گفته محمود احمدی‌نژاد بزرگترین طرح تحول در ۵۰ سال گذشته به شمار می‌آید که قرار است با اجرای آن تمام مناسبات اقتصادی ایران تغییر کند. وی با قاطعیت در هوا از اعلام کرد که سه سال پس از اجرای قانون هدفمند کردن، حتی یک فقیر در ایران نخواهد بود.

لایحه دولت دارای چند محور اساسی از جمله اصلاح قیمت‌ها، جبران و توانمندسازی خانوارهای آسیب‌پذیر و گسترش تأمین اجتماعی، جبران کسری دولت، حمایت از بنگاه‌ها و تشکیل صندوق هدفمندسازی یارانه‌هاست. مصرف بی‌رویه بویژه در مورد حامل‌های انرژی، قاچاق سوخت و ناکارآمدی صنایع و آثار زیست‌محیطی، موجب اصلاح قیمت‌ها در هدفمند کردن یارانه‌هاست.

بر اساس لایحه دولت مقرر بود بهای فروش داخلی حامل‌های انرژی نظیر بنزین، نفت گاز، نفت کوره، نفت سفید، گاز مایع، گاز طبیعی و برق طی

دولتی رابه تولید کنندگان بخش غیردولتی به شکل پولی یا غیرپولی، یارانه می نامد.

آنچه اهمیت فراوانی دارد، هدفمند بودن پرداخت یارانه است. نخستین بار پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۶۸ در سیاست های کلی قانون برنامه اول توسعه به موضوع یارانه ها توجه شد و در قانون برنامه دوم توسعه بر ادامه سیاست پرداخت یارانه برای کالاهای اساسی و دارو و در عین حال تقویت نظام تأمین اجتماعی و بیمه و تأمین کمک های مستقیم در موارد لازم تأکید شد. در برنامه سوم توسعه ادامه سیاست پرداخت یارانه کالاهای اساسی شامل گندم، روغن نباتی، قند و شکر، پنیر، دارو و شیر خشک ذکر شد.

در سال ۱۳۸۰، به منظور منطقی کردن مصرف کالاهای یارانه ای و جلوگیری از قاچاق آنها و تشویق و حمایت از تولید داخلی کالاهای یارانه ای و جایگزینی تدریجی طرح های رفاه اجتماعی و تأمین منابع برای سرمایه گذاری های زیربنایی اصلاح قانونی صورت گرفت. در برنامه چهارم توسعه، موضوع ارتقای امنیت اجتماعی و عدالت اجتماعی مطرح شده بود. به موازات قانون برنامه چهارم، قانون ساختار نظام رفاه و تأمین اجتماعی (مصوب ۱۳۸۳) نیز بر سه ساماندهی و مدیریت اجرایی نظام هدفمند کردن یارانه های اجتماعی در چارچوب سیاست های کلی نظام از اختیارات و مسئولیت های وزارت رفاه و تأمین اجتماعی تعریف شده بود. در سیاست های کلی نظام شفاف سازی یارانه های پنهان در اقتصاد کشور و تأکید بر تقویت نظام های جامع تأمین اجتماعی بوده است. در سال ۱۳۸۴ ستادی به نام شورای راهبردی اقتصادی دولت تشکیل شد. یکی از مهمترین موضوعاتی که این ستاد به آن پرداخت طرحی برای تحول اقتصادی در کشور بود که در نهایت به لایحه هدفمند کردن یارانه ها انجامید. مبنای استدلال درباره یارانه پنهان وجود تفاوت میان قیمت جاری کالاهای، خدمات، ارزش خارجی و قیمت سایه ای آنهاست. برای نمونه در مورد نرخ ارز ۵۰۰ ریال است، که قیمت سایه ای واقعی نرخ ارز ۵۰۰ ریال است، در حالی که دولت کالاهای اساسی را با ارز ۳۰۰۰ ریال قیمت گذاری می کند، مابه التفاوت ۵۵۰۰ ریال کمک مالی پرداختی دولت به مصرف کنندگان است که در برآورد یارانه ها لحاظ می شود. اما نباید غافل بود که با چنین دیدگاهی می توان سخن از مالیات پنهان به میان آورد و این پرسش مطرح

می شود که آیا میان قیمت کالاهایی چون اتومبیل تولید داخلی که انواع عوارض و مالیات به آن تعلق می گیرد و مصرف کننده نهایی آن را پرداخت می کند و قیمت جهانی چنین کالاهایی مابه التفاوت بارزی وجود ندارد؟ تحلیل مرکز پژوهش های مجلس در این رابطه می گوید شکاف میان قیمت ها در بازارهای ارز، سرمایه، کالا و خدمات به عدم تعادل ساختاری موجود در اقتصاد بازمی گردد که با سیاست راهسازی قیمت هانمی توان آن را حذف کرد و چنین شکافی جزئی تفکیک ناپذیر از اقتصادی با ویژگی ناتوانی های ساختاری است.

تأثیر گذاری یارانه بر زندگی مردم به سال های جهش قیمت نفت در ۱۳۵۳ برمی گردد که در آمد ارزی کشور از سه بیست میلیارد دلار افزایش یافت و در سال ۱۳۵۶ دولت، صندوقی به نام صندوق حمایت از تولید کنندگان و مصرف کنندگان تأسیس کرد و یارانه در ایران یک متولی رسمی پیدا کرد. پس از انقلاب اسلامی و وقوع جنگ، کنترل اوضاع اقتصادی و نیاز به یارانه ضروری تشخیص داده شد و حدود ۲۵ درصد از تولید ناخالص داخلی به یارانه ها اختصاص یافت.

هنگام تقدیم لایحه هدفمند کردن یارانه ها، رئیس دولت به گزارش کارشناسی اشاره کرد و گفت نسبت یارانه در تولید داخلی ۲۹ درصد است و ۲۶ درصد آن مربوط به انرژی است، در حالی که در کشورهای دنیا از انرژی مالیات می گیرند و افزایش و از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵ حدود ۹۲ درصد هزینه های جاری کشور به انرژی اختصاص داشته و در سال ۱۳۸۵ به ۹۵ درصد رسیده است که این یارانه ها به افراد مرفه می رسد. احمدی نژاد گفت: «این اولین طرحی است که بیشترین کارشناسی روی آن انجام شده و اولین طرحی است که رهبری عزیز بر کلیات آن صحه گذاشته اند.» در حالی که

برخی از منتقدان می گویند دولت پیش از اجرای طرح به سمت انضباط مالی حرکت کند، در عین حال زیرساخت های لازم را از طریق تولید پالایشگاه ها و تقویت سیستم حمل و نقل عمومی فراهم سازد و در گام بعدی اقدام به حذف یارانه نماید

فرشاد مؤمنی استناد اقتصاد در خصوص انجام کار کارشناسی روی لایحه می گوید در جلسه هیئت دولت با اقتصاددانان، کارشناسان دریافتند که بنیان های نظری مباحث مطرح شده بسیار سست است. مؤمنی در رابطه با شدت مصرف انرژی و تحمیل هزینه های بسیار از این محل به بودجه دولت می گوید شدت بالای مصرف انرژی به انتخاب مصرف کننده نبوده است. وی می افزاید مانبا بد به نیروی کار خود دستمزدی در حد بورکینافاسو بپردازیم و بعد هزینه های آنها را در مقیاس اروپایی مطالعه کنیم و اگر قرار است یارانه های پنهانی مبنای تصمیم گیری قرار گیرد باید دقیقاً محاسبه کنیم که یارانه هایی که دولت به ملت پرداخت می کند بیشتر است یا یارانه هایی که ملت به دولت می پردازد.

جهش قیمت نفت در سال های اخیر می توانست ابزار کلیدی برای افزایش منابع در آمد ارزی کشور باشد، اما به گفته فرشاد مؤمنی جهش قیمت نفت که در ذات خود می تواند فرصت بزرگی برای توسعه باشد به دلیل وجود تضییع های ساختاری در یک اقتصاد رانتهی، در پنج ساله اخیر چه بلایی بر سر اقتصاد آورده است. وی به یکی از بزرگترین مناقشه های عرصه سیاست گذاری اقتصادی یعنی دستکاری در نرخ بهره بانکی هم اشاره دارد که دولت نهم اصراری بی حد در رابطه با کاهش دستوری نرخ بهره بانکی داشت. به گمان وی این کار یعنی وارد کردن شوک قیمتی منفی، زیرا کاهش نرخ سود بانکی حاصل عملگر دیکش های مختلف اقتصادی نبود و با یک فرمان و سلیقه این اتفاق افتاد. مسئولان دولتی توجیه کار خود را افزایش انگیزه های سرمایه گذاری مولد عنوان کردند در حالی که در همین دوره ای که شوک به وجود آمد فاجعه آمیزترین روندهای تاریخی در زمینه سرمایه گذاری مولد رخ داد، زیرا تا زمان مهیا شدن بسترهای مناسب وارد آوردن شوک به یک اقتصاد توسعه نیافته، با هر نیتی که باشد دقیقاً به ضد خود تبدیل می شود.

برخی از کارشناسان اقتصادی اجرای این طرح راناشی از نیاز دولت به منابع مالی جدید تلقی می کنند. همچنان که فرشاد مؤمنی نیز علت اصلی توجیه به این سیاست را تنگناهای مالی دولت ارزیابی می کند و اصرار دولت به اجرای آن را کسری های بسیار نگران کننده آشکار و پنهان در بودجه می داند. طرح تحول اقتصادی که رئیس دولت از آن به عنوان جراحی بزرگ اقتصاد ایران

نام برد، به اعتقاد برخی بی‌شبهات به طرح تعدیل ساختاری در دهه ۷۰ نیست. دولت اصلاحات نیز در این رابطه بحث‌های کارشناسی انجام داد، اما مدیران اقتصادی وقت و دولت به این رسیدند که هزینه‌های اجرایی این سیاست به‌طور نسبی هر نوع دستاورد احتمالی آن بیشتر است، از این رو ترجیح دادند که این کار انجام نشود.

مجلس هفتم در سال اول، به دولت سید محمد خاتمی اجازه قانونی برای افزایش سالیانه حدود ۱۰ درصد بر قیمت حامل‌های انرژی را نداد و آن را سیاستی مخرب ارزیابی کرد. دولت نهم هم ابتدا با چنین ایده‌ای موافق بود، اما با طرح ارائه شده در صدد تغییرات افزایشی چشمگیر بر حامل‌های انرژی برآمد. فرهاد مؤمنی استاد اقتصاد این پرسش بنیادی را مطرح می‌کند که چرا مجموعه‌ای که حتی افزایش ۱۰ درصدی در قیمت حامل‌های انرژی را که مبنای قانونی هم داشت یک طرح مخرب می‌دانست و بر آن اساس برای کسب مشروعیت سعی می‌کرد، حال به فکر تغییرات افزایشی چند صد درصدی بر حامل‌های انرژی است.

در حالی که دولت در ابتدا اصرار داشت لایحه هر چه زودتر در دستور کار مجلس قرار گیرد، مخالفان آن هم از سوی برخی نمایندگان متهم به خیانت به نظام شدند. حسین فدایی دبیر کل جمعیت ایثارگران گفت کسانی که مردم را از آن لایحه می‌ترسانند به نظام خیانت می‌کنند که باید به این مسئله رسیدگی و عوامل آن محاکمه شوند. چندی پس از آن رئیس دولت هم مخالفانی که مردم را در زمینه اجرای هدفمند کردن یارانه‌ها می‌ترسانند به خاطر کوتاهی‌های و فرقه‌ای، حزبی و گروهی و جناحی متهم کرد و گفت رسانه‌های دشمن علیه این طرح هستند. برخی از نمایندگان در مقایسه سیاست تعدیل با قانون هدفمند کردن به این معتقدند که اجرای قانون هدفمند کردن به نتیجه نخواهد رسید، زیرا اجرای سیاست تعدیل در سال اولیه (۱۳۶۸) با نرخ تورم ۹ درصد و نرخ رشد اقتصادی ۱۹ درصد همراه بود، ولی با پدید آمدن تورم فزاینده که در سال ۱۳۷۴ به حدود ۴۹ درصد رسید و ۳۴ میلیارد دلار بدهی‌های خارجی که خود به بحرانی تبدیل شد و از سوی دیگر رشودارات و خصوصی‌سازی که به دلیل رانت‌ها به خصوصی‌سازی مشهور شد، همه اینها افزون بر نارضایتی عمومی حاشیه‌نشینان، موجب شکست برنامه آزادسازی و به تبع آن به توقف اجرای برنامه انجامید. حال با تورم ۱۸/۵

رئیس کمیسیون بودجه و محاسبات مجلس یادآور شده که در حال حاضر همه بنگاه‌های ما ورشکسته‌اند حتی یک بنگاه هم نداریم که سر پای خود باشد. ما یک عصا را زیر بال بنگاه‌های تولید برق، آب و... گذاشته‌ایم و اگر این عصا را برداریم همه آنها می‌افتند

درصدی در نیمه اول سال ۱۳۸۸ که از سوی بانک مرکزی گزارش شده و رشد اقتصادی ۳/۳ درصدی آیا می‌توان به اجرای هدفمند بودن دلخوش کرد؟ افزون بر این در حالی که درآمد نفتی کشور کاملاً به چگونگی روند اقتصاد جهانی بستگی دارد و رکودی که بر اقتصاد حاکم است چشم‌انداز روشنی را در سال آینده رقم نمی‌زند، با اجرای هدفمند کردن یارانه‌ها سال آینده، سال پرچالشی برای اقتصاد ایران خواهد بود. اقتصاددانان از رکود بخش مسکن به معنای رشد بیکاری می‌رسند. افزایش بودجه جاری دولت، میزان پرداخت نقدی راهم با ابهام روبرو می‌سازد. با بزرگ شدن حجم بودجه، درآمد نفتی هزینه‌های دولت را پوشش نداده و خود زمینه‌ساز کاهش ارزش پول می‌شود، در حالی که بر اثر بدهی‌های بنگاه‌های اقتصادی و استمهال بدهی در عمل مطالبات معوقه بانک‌ها افزایش یافته و در نتیجه توان تسهیلات دهی بانک‌ها کاهش می‌یابد. انگیزه‌ای برای اجرای قانون اصل ۴۴ و خرید سهام بنگاه‌های دولتی، باقی نمی‌ماند و برچالش‌های آینده اقتصادی افزایش می‌یابد.

جالب آن است که در لایحه بودجه ۱۳۸۹، دولت مبلغ ۴۰ هزار میلیارد تومان را در سال اول برای هدفمندی یارانه‌ها در نظر گرفته است. مصباحی مقدم رئیس کمیسیون طرح تحول گفت نمایندگان به پیشنهاد غیر قانونی دولت در لایحه اعتراض دارند، زیرا هنوز مرکب قانون هدفمند کردن یارانه‌ها خشک نشده در آن قانون پیش‌بینی شده که برای سال اول ۱۰ تا ۲۰ هزار میلیارد تومان برای هدفمندی یارانه‌ها در نظر گرفته شده و متأسفانه دولت بی‌توجه به این قانون دو برابر سقف آن را در لایحه پیشنهاد کرده است. مصباحی مقدم افزود: طبق قانون هدفمند کردن، دولت از

محل اصلاح قیمت یارانه حامل‌های انرژی تا سقف ۲۰ هزار میلیارد تومان می‌تواند درآمد کسب کند. حال این پرسش وجود دارد که چرا دولت دو برابر این سقف را در لایحه بودجه پیشنهاد کرده است. احمدی‌نژاد در مصاحبه خود گفت که سال ۱۳۸۹، دومین سال اجرای هدفمند کردن یارانه‌هاست و به این دلیل مبلغ آن را تا دو برابر افزایش داده است. آیا این استدلال مورد قبول و تصویب مجلس قرار می‌گیرد یا نه، باید منتظر ماند تا پس از بررسی کمیسیون تلفیق و طرح در جلسه علنی، با آرای نمایندگان تعیین تکلیف شود. طرح هدفمند کردن یارانه‌ها و انکس‌های مختلفی را برانگیخت؛ مخالفان کاهش کیفیت تولید و کاهش صادرات و در مقابل افزایش واردات را مطرح کردند. همچنین شیوه قیمت‌گذاری آب و برق، مورد بحث در بین کارشناسان مخالف طرح بود. مرکز پژوهش‌های مجلس در مورد اثر حذف یارانه‌های آب بر بخش‌های شرب و صنعت و کشاورزی هشدار داد. افزایش هزینه آب به‌طور متوسط هفت برابر شده که خود موجب فشار به اقشار کم‌درآمد و روستاییان است و در زمینه آب صنعتی موجب افزایش هزینه تولید خواهد بود. مخالفان قیمت فوب خلیج فارس (تحویل روی کشتی) را عاملی بر وزن تلقی کرده که به دلیل نوسان این قیمت‌ها، آسیب‌پذیری اقتصاد را به دنبال خواهد داشت.

لاریجانی رئیس مجلس تأکید کرد که اجرای نادرست این قانون دامنه فقر، تورم و قاچاق را افزایش خواهد داد و اجرای درست آن موجب رونق و بهره‌وری می‌شود.

موافقان، اجرای هدفمند کردن را به دلیل جلوگیری از قاچاق حامل‌های انرژی و کنترل مصرف آن و حرکت به سوی مصرف بهینه کالاهای اساسی و ممانعت از تخریب محیط زیست و قیمت بر اساس تقاضا و واقعی شدن آن دانسته‌اند. تقویت پول ملی و حرکت به سوی عدالت اجتماعی، موافقان را به دفاع از لایحه هدفمند کردن یارانه‌ها واداشت. وزیر امور اقتصادی و دارایی در دفاع از لایحه گفت ۲۶ درصد از یارانه‌ها به انرژی تعلق دارد در حالی که در کشورهای دیگر نه تنها به انرژی یارانه‌ای تعلق نمی‌گیرد که به دلیل آثار مخرب زیست‌محیطی در برخی از کشورها مانند ترکیه مالیات هم گرفته می‌شود. اما جمعی از موافقان هم معتقدند این اقدام نباید ضربتی و به شیوه شوک‌درمانی انجام گیرد، به طوری که این روش در بسیاری از اقدامات دولت

در سال‌های اخیر غالب بوده، آنها معتقدند این حرکت باید تدریجی انجام شود.

فرشاد مؤمنی معتقد است شوک درمانی حاصل از افزایش قیمت حامل‌های انرژی اگر به نام عدالت رخ دهد اثر عملی‌اش ایجاد بی‌عدالتی است و هر کس القبای اقتصاد را بداند از این طنز تلخ متأثر خواهد شد. هنگامی که بشنود کسانی در جست‌وجوی برقراری عدالت از طریق سیاست‌های تورم‌زاه هستند.

برخی معتقدند چون در ایران مصرف‌بالاتر با شوک قیمتی جلوی مصرف‌بالا گرفته می‌شود، اما فرشاد مؤمنی این کار را اصلاح بنیادی این مشکل نمی‌داند چه آن‌که دعوی مجلس و دولت بر سر دوره زمانی سه یا پنج ساله باشد چون اساس کار غلط است و آن‌گاه بحث بر سر این است که این اشتباه فاحش در دوره سه ساله انجام شود یا یک دوره پنج ساله. به گمان وی این پرسش مطرح است که چرا نا کارآمدی و پایین بودن وحشتناک راندمان با این حرکت به رسمیت شناخته می‌شود؟ وی می‌گوید با این مصوبه در واقع دولت از نمایندگان ملت رأی گرفته که بار مجازات نا کارآمدی‌ها، باید به عهده مردم باشد. مؤمنی می‌گوید پژو و هشگران به این دلیل رویه‌های شوک‌درمانی و تحمیل قیمت نا کارآمدی‌های تولیدکنندگان حامل‌های انرژی را به مردم، ناپایدار ارزیابی می‌کنند که این روش دامن‌زدن به نا کارآمدی است.

مصباحی مقدم رئیس کمیسیون ویژه بررسی طرح تحول اقتصادی مجلس شورای اسلامی معتقد است با اجرایی شدن این قانون، انکای منابع دولت بر درآمدهای نفتی کاهش یافته و دیگر مجبور نیستیم برای واردات بنزین و گاز و ژیل از حساب ذخیره ارزی برداشت کنیم. در حالی که خوش‌چهره از تورم بالای ۸۰ درصد در بخش حمل و نقل و ساخت‌وساز سخن گفته که بسیار نگران‌کننده است و بر اساس مطالبات بانک جهانی به دست آمده است. حسن سبحانی نماینده دوره ششم و هفتم مجلس می‌گوید نتایج حاصل از اجرای این قانون، اقتصاد ایران را به رکودی بسیار عمیق‌تر از آنچه هست تهدید می‌کند. وی به کاهش سرمایه‌گذاری به دلیل تورم و فشار هزینه اشاره می‌کند. سبحانی بر افزایش هزینه‌های دولت در اثر اجرای این طرح اشاره می‌کند که در نتیجه قطع وابستگی هزینه‌های جاری به درآمدهای نفتی همچنان جزو رؤیایا و آرزوهای ملت ایران باقی خواهد ماند. نماینده

پیشین مجلس می‌گوید افراد زیادی در جامعه هستند که در مواجهه با این قانون گرفتار پیامدهای رکود، تورم، بیکاری، سوء رفتارهای فردی و اجتماعی و از هم‌پاشیدگی خانواده‌ها خواهند شد.

برخی از منتقدان می‌گویند دولت پیش از اجرای طرح به سمت انضباط مالی حرکت کند، در عین حال زیرساخت‌های لازم را از طریق تولید پالایشگاه‌ها و تقویت سیستم حمل و نقل عمومی فراهم سازد و در گام بعدی اقدام به حذف یارانه نماید. بنابر گفته مخالفان طرح، افزایش قیمت نهادهای تولید به بروز تورم به دلیل بالا رفتن هزینه‌های تولیدی انجامد.

خوش‌چهره بر این باور است که در دنیا ابتدا کالای جایگزین مناسب ایجاد کرده‌اند و بعد به مبارزه قیمت برخاسته‌اند، یعنی یک سیستم حمل و نقل عمومی «کارا» طراحی شده و بعد قیمت‌ها رشد نموده است. وی بر کارا بودن تأکید زیادی دارد و با مثالی از انگلستان، کارا بودن را چنین توضیح می‌دهد که کمتر از ۳۰ درصد سفرهای شهری با استفاده از خودروهای شخصی صورت می‌گیرد در حالی که خود، تولیدکننده خودرست.

خوش‌چهره به اشتباه و تکرار محاسبات و اشتباه تعریف در حوزه نفت و گاز نیز اشاره می‌کند: «به طوری که انحرافات در بعضی مباحث پیش آمده و به باور برخی از دوستان تبدیل شده، مثل این که ما بین ۹۰ تا ۱۱۰ میلیارد دلار از منابع نفت و گاز داریم که به صورت یارانه پرداخت می‌شود، این انحراف بزرگی است.» وی می‌گوید مثلاً در یک مورد گازهایی که به چاه‌های نفت تزریق می‌شوند، دوبار در محاسبات آمده است، با وجود اختلافاتی این گونه این رقم به زیر ۲۵ میلیارد دلار می‌رسد. وی می‌گوید اگر فضای برای استدلال باز بگذارند معلوم می‌شود که ما داریم روی عددی حساب می‌کنیم که واقعی نیست.

پرداخت یارانه نقدی می‌تواند یک فرصت سیاسی دائمی برای نامزدهای ریاست جمهوری باشد که هر یک افزایش مبلغ پرداختی را شعار انتخاباتی خود کنند و به قولی انتخابات به مزایده تبدیل شود

به باور خوش‌چهره دولت ریسک اجرای چنین طرحی را به جان می‌خورد که نمی‌توان به استمرار آن امید داشت، زیرا تورم، دولت را با کسری بودجه جدی روبرو می‌کند، چون دولت بزرگترین مصرف‌کننده جامعه است.

فتحی پور رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس می‌گوید تورم اولیه ناشی از اجرای هدفمند کردن امری است اجتناب‌ناپذیر، زیرا ماهیت هدفمند کردن تورم‌زاست، ما نمی‌تواند کنترل شود. رئیس کمیسیون بودجه و محاسبات مجلس یادآور شده که در حال حاضر همه‌بنگاه‌های ما ورشکسته‌اند حتی یک بنگاه هم نداریم که سرپای خود باشد. ما یک عصارا از بر بال بنگاه‌های تولید برق، آب و... گذاشته‌ایم و اگر این عصارا برداریم همه آنها می‌افتند.

اما به نظر فرشاد مؤمنی این توجیه که جهش قیمت‌ها به تورم نمی‌انجامد، استدلال خامی است، زیرا جهش قیمت‌ها فقط در شرایطی باثبات، آن هم در فضای سالم اقتصادی و در چارچوب قدرت نهادی منعطف است که می‌تواند اثرات تک دوره‌ای داشته باشد. لایحه بر سه بخش استوار است: آزادسازی قیمت‌ها، توزیع یارانه نقدی و رهاسازی بازار کار و سرمایه. به این ترتیب طرح تثبیت قیمت‌ها و کوچک‌سازی دولت به محقق می‌رود. با طرح موجود ابعاد دخالت دولت در حوزه اقتصاد و زندگی مردم بیشتر می‌شود که باعث وابستگی مردم به دولت می‌شود و با برنام کاهش تصدی‌گری دولت تعارض دارد. افزون بر عدم وجود نظام تأمین اجتماعی و سقوط قیمت نفت خام تضعیف فرهنگ کار و تولید و افزایش صدقه‌دولتی، می‌تواند از آثار روانی این قانون بر جامعه باشد.

نمایندگانی هم می‌گویند پرداخت یارانه نقدی می‌تواند یک فرصت سیاسی دائمی برای نامزدهای ریاست جمهوری باشد که هر یک افزایش مبلغ پرداختی را شعار انتخاباتی خود کنند و به قولی انتخابات به مزایده تبدیل شود.

مشکل اساسی در انتقال یارانه هدفمند، شناسایی درست گروه هدف است و مهمتر این که آیا یارانه به صورت نقدی منتقل شود یا به صورت جنسی و غیر نقدی؟ برخی یارانه نقدی را رجح می‌دانند اما در مواردی یارانه جنسی‌ار رجحیت دارد، در یارانه بهداشت یا تغذیه ممکن است پولی که به فرد داده می‌شود تا خرج بهداشت کند در موارد دیگر خرج

شود. یارانه تغذیه در دست در نقطه مقابل اهداف مورد نظر است. به گفته جمشید پژویان یارانه تغذیه باعث شده که جامعه ما الگوی تغذیه نادرست داشته باشد، مثلاً یارانه روغن به مصرف بیش از حد چربی ها و پروز چاقی های افراطی انجامیده است. وی با توجه به تجربیات کشورهای دیگر در رفع فقر از طریق سه نظام اشاره می کند؛ نظام پرداخت ها، نظام مالیاتی و نظام تأمین اجتماعی.

فرشاد مؤمنی با نگاه دیگری به لایحه هدفمند کردن یارانه ها این سیاست را ضد توسعه و ضد عدالت می داند. وی معتقد است برای نمونه یارانه حامل های انرژی در اساس یارانه نیست، بلکه هزینه فرصت ناشی از ضعف بنیادی بهره وری در شبکه های تولید و توزیع حامل های انرژی است که دولتی ها به غلط روی آن عنوان یارانه را اطلاق کرده اند. وی در رابطه با تولید و توزیع برق می گوید، تلفات برق در سال های اخیر پنج برابر میانگین جهانی بوده است و مردم در مراحل تولید و توزیع برق اساساً نقشی ندارند. وی می گوید کانون اشکال جای دیگری قرار دارد، اما دولت در پی معطوف کردن مجازات ها به بخش دیگری است. مثال دیگری از هدر رفتن انرژی خام کشور در شبکه های تولید و توزیع حامل های انرژی است که معادل ۳۵۶ میلیون بشکه نفت خام است، یعنی حدود آروزی یک میلیون بشکه نفت خام بر اساس گزارش تراز نامه انرژی در سال ۱۳۸۶، سالانه معادل ۲۴ درصد از کل مصرف انرژی کشور در شبکه تولید و توزیع و پیش از آن که به دست مردم برسد، اتلاف می شود. محبوب نماینده تهران می گوید دولت برای ثروتمند شدن پاروی دوش فقرا می گذارد. وی می افزاید نباید نیت کسانی را که قصد خیر دارند تقبیح کنیم، اما ناچاریم بگوییم این که برای کمک به مردم از منابع خود مردم استفاده کنیم عملیاتی نیست. وی از کسب درآمد برای یک دولت برای ثبات خود به عنوان پدیده ای اغوا کننده نام می برد، هر چند دلسوزانه و یا به نفع فقرا باشد. محبوب یاد آور می شود که با تورم میانگین ۲۰ درصدی طی اجرای قانون برنامه چهارم توسعه هزینه های دولت حدود ۳۰ درصد افزایش داشته است پس با تورم ۵۰ درصدی ناشی از شوک درماني، هزینه های دولت به ۷۵ درصد افزایش خواهد یافت و با منظور کردن کسری سربار سال های گذشته که تا پایان سال ۱۳۸۸، ۱۹ هزار میلیارد تومان پیش بینی شده، مشکلات مالی

فرشاد مؤمنی: این طنز تلخی است که عده ای می گویند تورم ایجاد می کنیم تا به عدالت برسیم و این یکی از غم انگیز ترین جمله هایی است که اخیراً از مسئولان اقتصادی کشور شنیده شده است

بی شماری برای دولت به همراه خواهد داشت. به گفته این نماینده کاهش شیب اجرایی به ۵ سال هم مؤثر نیست. این نماینده می افزاید حتی در انقلاب های اقتصادی هم یک باره چنین تحولی نبوده و طی دوره هایی محقق شده اند. وی این کار رانوعی فرار رو به جلو می داند که مشکلات آن دولت را زمین گیر می کند و فقر آروز به روز فقیر تر شده و طبقه متوسط محومی شود.

محمد علی نجفی اجرای برنامه هدفمند کردن یارانه ها را نیازمند شرایطی می داند که فقدان هر یک از آنها می تواند سدی در مسیر انجام این طرح ایجاد کند، و وجود بخش خصوصی توانا، برقراری نظام تأمین اجتماعی فراگیر نسبی، دولتی توانا که فارغ از هر نوع سلیقه شخصی و تمایلات سیاسی اجزای قانون را اجرا کند، ایجاد شرایط رقابتی در فعالیت های اقتصادی و... از شرایط لازم برای اجرای کار آمد قانون به شمار می آید. وی می گوید شرایط کنونی نشان می دهد که هیچ یک از الزامات یاد شده فراهم نیست.

نجفی ضمن اشاره به ابهاماتی در این رابطه می گوید معلوم نیست هر یک از کالاها مشمول یارانه با چه شیوهی و در چه دوره زمانی به قیمت تعادلی می رسد و آثار افزایش قیمت در هر کالایی که یارانه آن قطع می شود بر قیمت دیگر کالاها چقدر است و راه جبران یا کنترل این افزایش قیمت ها چگونه است. نجفی با طرح پرسشی در رابطه با شیوه هزینه کرد منابع به دست آمده از تفاوت قیمت ها می گوید معلوم نیست کدام بخش از شهروندان و به چه میزان از منابع آزاد شده سهم خواهند داشت و آثار زیانبار ترزریق مستقیم این حجم از نقدینگی به جامعه چه خواهد بود و سازو کار کنترل آن چیست؟ وی بی اعتنائی دولت به قانون و ضوابط تعیین شده و برداشت های مکرر از حساب ذخیره ارزی، دخالت در امور بانکی و واردات غیر قانونی بترین راز تخلفات دولت می داند و می گوید توان

کارشناسی و مدیریتی دولت در اندازه هایی نیست که امیدواری برای اجرای طرح را نشان دهد. به گفته مسعود نیلی کارشناس اقتصادی، امروزه دولت هاسعی می کنند در تبیین وضعیت اقتصادی کشورشان مردم را به جای حمایت، با خود همراه کنند. در حالت اول دولت مرتب خبر های خوب می دهد و بنا بر این ضرورتی وجود ندارد که کسی برای مواجهه با شرایط سخت آماده شود اما وقتی قرار باشد مردم همراه شوند باید واقعتاً هارا آن چنان که هست بدانند. دولت اگر نتواند مردم را با خود همراه کند، به خاطر ویژگی های ماهوی این تغییر در عمل با مشکلات جدی روبرو خواهد شد. در تغییرات بزرگ اقتصادی آگاهی و حس مشترک از ابعاد تحولات پیش رو، شرط لازم برای موفقیت است. مثلاً به پدر و مادر ها بگویم اگر این گونه پیش برویم فرزندان آنها به جای دسترسی به شغل، بیشتر در معرض اعتیاد خواهند بود و یا به جوانان بگویم برای آن که صاحب شغل، در آمد و مسکن شوند برای تحمل یک سختی چند ساله باید آماده شوند.

مرکز پژوهش های مجلس آثار تورمی ناشی از کسب درآمد ۲۰ هزار میلیارد تومانی در یک سال را برای سال ۱۳۸۸ بر آورد کرده و بر اساس دورویه به دورقم ۲۰/۵ درصد و ۳۹/۸ درصد رسیده است که از ناحیه شوک به قیمت حامل های انرژی وارد می شود. تقریباً تمامی موافقان و مخالفان روی اصل تورم زابودن طرح تردیدی ندارند و اختلاف بر سر میزان تورم حاصله است. فرشاد مؤمنی می گوید تمام نحله های فکری در اقتصاد بین روندهای تورمی و روندهای توسعه عادلانه یک رابطه دقیقاً معکوس برقرار می کنند و اتفاق نظر دارند که شرایط تورمی ضد شرایط عادلانه است. به گفته وی این طنز تلخی است که عده ای می گویند تورم ایجاد می کنیم تا به عدالت برسیم و این یکی از غم انگیز ترین جمله هایی است که اخیراً از مسئولان اقتصادی کشور شنیده شده است.

یکی از پرسش های عمده کارشناسان، ابهام در پرداخت نقدی یارانه هاست و بدینانه تر این که بیم آن دارند که دولت یا بخش هایی از آن بخواهند از این پول در مسیر اهداف سیاسی استفاده کنند، یا گروه هایی هدف خاصی را از آن بهره مند سازند. با توجه به این که در قانون دست دولت برای پرداخت نقدی تا حدی باز است و دولت این اختیار را دارد که بر پایه تفسیر خود میزان یارانه نقدی و همچنین

گروه‌های هدف را افزایش یا کاهش دهد. همچنین پرسیده می‌شود متولی پرداخت یارانه نقدی کدام سازمان یا نهاد خواهد بود؟ آیا سازمان هدفمند کردن یارانه‌ها متولی کار می‌شود یا وزارت رفاه که مدعی اجرای آن شده و یا کمیته امداد؟ و نیز مدت سال‌هایی که یارانه نقدی پرداخت می‌شود تا به تدریج به سمت حل مسائل تأمین اجتماعی سوق داده شود از نکات مورد سؤال مردم است.

میزان یارانه نقدی برای فعالیت‌های صنعتی نیز در نظر گرفته شده اما آیا با اجرای این قانون یعنی آزادسازی حامل‌های انرژی، قیمت تمام‌شده تولید صنعتی افزایش نخواهد یافت و در این صورت موجب کاهش قدرت رقابت‌پذیری تولید صنعتی در مقایسه با قیمت وارداتی کالاها می‌شود؟

بر اساس تحقیقی از مرکز پژوهش‌های مجلس با پرداخت نقدی یارانه‌ها هیچ‌گونه ساز و کار اقتصادی فراهم نمی‌شود، زیرا مهمترین مؤلفه آن این است که افراد بدون انجام فعالیت اقتصادی می‌توانند مزد بگیرند و در نتیجه طرح پرداخت نقدی یارانه‌ها به وجود آورنده یک بنگاه بزرگ خیریه و مخاطبان اعانه‌بگیر خواهد بود. ضمن آن که بدعت جدیدی در اقتصاد متولد می‌شود که سرعاً نهادینه می‌شود و انتظارات جدیدی در بین آحاد مردم خلق می‌گردد.

مسئولان دولتی اعلام کرده‌اند که افزایش قیمت کالاها و خدمات پس از اجرای قانون هدفمند کردن حتمی است. وزیر بازرگانی و مسئولان آن در این رابطه خبر داده‌اند که تصمیم دارند حداقل ۱۳ کالای اساسی را ذخیره‌سازی غیر عادی کنند تا در مقابل شوک قیمتی و یا عرضه ناکافی، از این ذخیره برای تنظیم بازار و جلوگیری از رشد بی‌رویه قیمت استفاده کنند.

متخصصان اقتصادی می‌گویند دولت در یک اطلاع‌رسانی دقیق و خارج از بزرگ‌نمایی یا کوچک‌نمایی، مشکلات تورمی ناشی از اجرای این قانون را به شهروندان ارائه کند.

مفتوح معاون وزیر بازرگانی در رابطه با ذخیره‌سازی گفت وزارت بازرگانی کار ذخیره‌سازی را انجام نمی‌دهد و این‌بار ۶۰ میلیاردی ندارد، بلکه تکیه بر تشکلهای اتحادیه‌های تولیدی و توزیعی است. وی گفت ذخیره‌سازی از طریق ۲۰ تا ۲۵ تشکل خصوصی پیگیری می‌شود و ادامه داد اگر غیر از این باشد اقتصاد خصوصی به اقتصاد اختصاصی تبدیل

می‌شود و زمینه ظهور هژبر یزدانی‌ها پیدا می‌شود که امکان دارد هژبر یزدانی دهه ۹۰ محاسن داشته و تسبیح به دست بگیرد. وی افزود بر اساس مصوبه هیئت دولت دو هزار میلیارد تومان اعتبار برای این موضوع اختصاص یافته است. ایجاد صندوق یارانه‌ها ماده دیگر لایحه بود که توسط کمیسیون تغییر یافت، در مورد اختلاف بین مجلس و دولت بود. کمیسیون ویژه تصویب کرد که منابع حاصل از اجرای این قانون به حسابی نزد خزانه‌داری کل کشور با عنوان حساب هدفمند کردن یارانه‌ها واریز شود تا منابع جمع‌آوری شده در این حساب تحت سرفصل‌های مشخصی در قوانین بودجه سنواتی مصرف شود. علی‌لاریجانی رئیس مجلس اختلاف نظر مجلس و دولت را در موضوع ماده ۱۳ اختلافی محتوایی و نه سیاسی اعلام کرد و گفت این که صندوق پولی را بگیرد و خرج کند و در قانون بودجه منعکس نکند از نظر ما امکان قانونی ندارد. وی گفت معتقدیم با کار مجلس دست دولت بسته نشده، ما مقید به قانون اساسی هستیم. به این ترتیب مجلس، صندوق پیشنهادی دولت برای جمع کردن هزینه‌های ناشی از آزادسازی قیمت‌ها را رد کرد، در صورتی که احمدی‌نژاد با حضور سرزده خود در مجلس تأکید کرد که هدفمند شدن بالاصاق بودجه، اجرایی نخواهد بود.

رئیس مجلس گفت حتماً باید چارچوب قانون اساسی را برای آن در نظر گرفت. وی گفت در مورد دهک‌ها نظر دولت را تأمین کردیم، یعنی ۵ دهک را برداشتیم و گفتیم همه خانوارها بر حسب درآمدشان گروه هدف باشند. چگونگی پرداخت ۵۰ درصد و جوره را در اختیار دولت قرار دادیم، ۳۰ درصد کمک به بخش‌هایی که احتمال دارد در صنعت، کشاورزی و خدمات آسیب‌بینند را هم در اختیار دولت گذاشتیم تا آیین‌نامه آن را خود دولت تصویب کند. لاریجانی در ادامه گفت: این که دولت نگران است که اگر موضوع در بودجه لحاظ

احمدی‌نژاد در مجلس: «حتی به مقام معظم رهبری هم گفتیم اگر این لایحه به بودجه سالیانه متصل شود قابل اجرا نیست و از ایشان خواستیم ما را کمک کنند» و برای چندمین بار گفت با این روش قابل اجرا نیست

شود دستخوش تغییرات می‌شود حق است اما چند راه‌حل بر آن در نظر گرفتیم یکی این که مربوط به ردیف‌هاست و مربوط به جدا اول نیست، بنابراین ریز نمی‌شود که بگوییم دست دولت بسته می‌شود. نگرانی دیگر این است که ممکن است این موضوع هر ساله دستخوش تغییر شود، در این خصوص توافق کرده‌ایم که این امر در برنامه ۵ ساله قرار گیرد در این صورت تغییر آن مستلزم دو سوم آرا خواهد بود.

خبرگزاری ایلنا و رود احمدی نژاد به مجلس را این‌گونه روایت می‌کند که داستان از این قرار بوده که ابتداری حمیدی معاون اول رئیس‌جمهور با رفتن به جایگاه هیئت‌رئیس به ریزی‌نی بالاریجانی پرداخت و ظاهر آخواستار وقت برای احمدی‌نژاد شده است. لاریجانی مخالفت کرده و خطاب به احمدی‌نژاد گفت که فقط می‌توان از پنج دقیقه وقت نماینده دولت استفاده کند. اما رئیس دولت گفت که طبق قانون اساسی می‌تواند صحبت کند. رئیس مجلس، آیین‌نامه مجلس را به وی یاد آور شد که بر اساس آن می‌بایست قبلاً به هیئت‌رئیس مجلس اطلاع می‌داد. پس از این بگو مگوهای آرام حمیدی، ندیمی، باهنر و میر تاج‌الدینی دور لاریجانی حلقه زده و سرانجام او را راضی کردند که احمدی‌نژاد صحبت کند. احمدی‌نژاد که از اخطار قانون اساسی و رد نظر دولت مبنی بر تشکیل صندوقی خارج از ردیف بودجه، نگران به نظر می‌رسید گفت: گفتند برای هدفمند کردن یارانه‌ها لایحه بده و حالا که لایحه دادیم می‌گویند باید بودجه سالانه متصل شود، ما با دست بسته نمی‌توانیم چنین بار سنگینی را به دوش بکشیم. وی گفت قرار نیست یارانه‌ای حذف شود و قرار است یارانه‌ها به درستی توزیع شود. در نطق پانزده دقیقه‌ای رئیس دولت نکات زیر شنیده شد:

در مدیریت طرح نیازمند ثبات هستیم. یکی از مشکلات سرمایه‌گذاری در کشور ما عدم ثبات شرایط در بازار و مقررات اقتصادی است. اجرای طرح نیازمند انعطاف است.

دولت‌های قبل اختیارات مطلق برای اجرای این طرح داشتند، اما زیر بار مسئولیت سنگین نرفتند، چطور این دولت بابت اختیاری مطلق زیر بار این کار عظیم برود.

اگر قرار بود طرح را در بودجه سالیانه ببریم، دیگر قانون مجزایی نیاز نداشتیم.

به دولت‌های قبلی گفته شده بود که بروید این کار را انجام بدهید و به آنها نگفته بودند که

برای این کار قانون بنویس یا آن را به بودجه سالیانه بیاور و ما خواستیم همان قانون بر نامه را اجرا کنیم، ولی دوستان با اصرار از ما لایحه خواستند و حالا که لایحه را به مجلس آورده ایم آن را به بودجه سالیانه متصل کردند. معنای این کار این است که لایحه به دردمی خورد و ما باید مردم را داخل فضایی ببریم که سال به سال برای آنها تصمیم گیری شود.

احمدی نژاد با اشاره به وظایف خود گفت: وظیفه وی این است که اگر در جایی خطری را دید اعلام کند و افزون نمی توانیم به مردم خیانت کنیم و به مردم دروغ بگوییم. اگر این لایحه به بودجه سالیانه برود قابل اجرا نیست و طرح زمین می خورد. کسانی در بیرون مجلس هستند که دوست دارند این طرح بزرگ زمین بخورد تا فهرست اتهامات و تهمت های خود را علیه دولت تکمیل کنند.

ممکن است با اجرای این طرح در بخش هایی از بازار نابسامانی به وجود آید، دولت باید این انعطاف را داشته باشد که نابسامانی را مدیریت کند. ما اگر در آخر آن را به بودجه سالیانه ببندید این کار امکان پذیر نیست و مردم را روی لبه تیغ می بریم، ولی دولت ابزاری در دستش ندارد که مردم را حمایت کند.

بنده که تصمیم گرفتم این کار را انجام دهم و دو سال است همه جور فشاری را تحمل کرده ایم و بر برخی افراد هر چه فحش و ناسز بود و دلشان خواست به ما گفتند اما صبر کردیم و پس از چندین بار، تأکید کرد که اگر لایحه به بودجه سالیانه متصل شود دولت زیر بار این مسئولیت نمی رود و افزود که در این صورت لایحه را پس می گیرد.

احمدی نژاد تأکید کرد: «حتی به مقام معظم رهبری هم گفتیم اگر این لایحه به بودجه سالیانه متصل شود قابل اجرا نیست و از ایشان خواستیم ما را کمک کنند» و برای چندمین بار گفت با این روش قابل اجرا نیست.

در طول سخنان احمدی نژاد اعتراض شدید نمایندگان شنیده می شد و آنجا که استرداد لایحه را مطرح کرد اعتراضات به حدی بود که پخش زنده جلسه علنی از شبکه خبر برای دقایقی قطع شد.

احمدی نژاد برای بار دوم از لاریجانی تقاضای وقت کرد، او این بار متعادل تر سخن گفت و مثال هایی از قانون حمل و نقل و... را مطرح کرد که با وجود آوردن در بودجه دچار تغییراتی شده و مدیریت از دست دولت خارج شد و بار دیگر تأکید

مرکز پژوهش مجلس: مهمترین مؤلفه پرداخت نقدی یارانه ها این است که افراد بدون انجام فعالیت اقتصادی می توانند مزد بگیرند و در نتیجه پرداخت نقدی، به وجود آورنده یک بنگاه بزرگ خیریه و مخاطبان اعانه بگیر خواهد بود

کرد که بهتر است حسابی برای این کار باشد که جاری باشد. وی در پایان گفت متواضعانه خواهش می کنم که اگر این نشود معذور بوده و مجبور به تقدیم نامه استرداد لایحه است، زیرا در این صورت به گمان وی به سمت دره در حال حرکتیم.

دفتر احمدی نژاد بیانیهای صادر کرد مبنی بر این که با وجود ادعای مطرح شده در برخی رسانه ها، حضور آقای رئیس جمهور در جلسه علنی مجلس سراسیمه، سرزده، فوری، غیر منتظره، از سر ناچاری یا ناراحتی نبوده، بلکه نشان دهنده اراده قاطع ایشان در اجرای لایحه است. در این بیانیه به شکلی از هیئت رئیسه گلایه داشت که مجلس می بایست با اطلاع رسانی درست از حضور رئیس جمهور در مجلس از ایجاد ذهنیت های خلاف واقع در میان نمایندگان و رسانه ها جلوگیری به عمل می آورد.

باهر در پاسخ گفت که به مدیر کل پارلمانی دولت اعلام شده که نماینده دولت بیشتر از پنج دقیقه نمی تواند صحبت کند، از این رو به احمدی نژاد توصیه شد به مجلس نیاید چون بر اساس آیین نامه داخلی امکان سخنرانی بیش از پنج دقیقه برای او وجود نداشت.

تأکید باهرت نایب رئیس مجلس بر این که اقل کار مجلس مراعات قوانین اساسی است، جالب توجه است. باهرت که در ابتدا از مدافعان لایحه هدفمند کردن به شمار می آمد، با تهدید احمدی نژاد مبنی بر پس گرفتن لایحه، از این موضوع استقبال کرد. روزی که رئیس دولت به طور غیر منتظره به مجلس رفت و به نمایندگان گفت در صورت حذف تشکیل حساب ویژه و نظارت پذیر کردن پول حاصل از هدفمندی یارانه ها، لایحه را پس خواهد گرفت. رئیس جمهور نگرانی خود را از این که ممکن است این سیاست ها در آینده با ثبات نباشد اعلام کرده بود، باهرت در این رابطه هم توضیح

داد و گفت مجلس عموماً در این طور قوانین اعتقاد جدی به ثبات سیاست ها دارد، اما این که گفته شده منابع لایحه هدفمند کردن در بودجه سالانه نیاید، امر خلاف قانون اساسی است. باهرت گفت بنابراین اگر دولت روی استرداد لایحه اصرار داشته باشد بهتر است مجلس با این استرداد موافقت کند. باهرت از توافق سخن گفت که قرار شده فعالتر خواست در مجلس مطرح نشود و این فرصت به دولت داده شد که اگر نیاز باشد نامه استرداد را به مجلس بازگرداند.

باهر چندین بار خلاف قانون اساسی بودن این موضوع را یادآوری کرد و گفت در جلسه ای با نماینده مقام معظم رهبری (آقا محمدی) این موضوع مطرح شد که اختیارات دولت در این رابطه کافی است و البته نماینده ایشان قانع شده اند، اما رئیس جمهور این موارد را نپذیرفته و قانع نشده است. برخی از نمایندگان هم می گفتند دولتی که در طول برنامه چهارم در موعد مقرر به وظایف خود در خصوص گزارش نظارتی عمل نکرده، چگونه در مورد بحث مهمی چون نظارت بر دخل و خرج منابع حاصله از حذف یارانه ها به وظایف خود عمل می کند و به همین دلیل اقدام دولت را بیانه گیری دانسته که دولت به دنبال شانه خالی کردن از اجرای لایحه است.

رئوس طرح تحول در برگیرنده موضوعاتی مانند اصلاح و ساختار قیمت ها بویژه حامل های انرژی، اصلاح بهای ارز، اصلاح نظام بانکی، بیمه، گمرکات، نظام تنظیم بازار، مالیات و سرمایه گذاری، ایجاد انضباط پولی ریالی می باشد که به نوعی کپی برداری از جزوه بانک جهانی تلقی می شود. نباید از نظر دور داشت که اجرای سریع طرح را خصوصاً در رابطه با قیمت انرژی، بحران زا بوده و از دید بانک جهانی هر نوع بحران و اختلال در سیستم اجتماعی بگ کشور نوعی فرصت سوزی است و حرکت موزون اقتصادی را مختل می کند. احمد عظیمی بلوریان طرح تحول را کپی برداری از جزوه بانک جهانی می داند که در سال ۲۰۰۳ به صورت سندی در اختیار دولت جمهوری اسلامی قرار گرفت. این کتاب در سال ۱۳۸۳ با عنوان «اقتصاد ایران از نگاه بانک جهانی» گذرا ایران در تبدیل ثروت نفت به توسعه منتشر شد. دانشیار دانشگاه مریلند ضمن برشمردن تبعات طرح تحول، اصلاح ساختار و تخریب آن را دو مقوله متفاوت ارزیابی می کند، وی می گوید بد گمانی نسبت به اندیشه های ترویج شده توسط نهادهای مالی و پولی بین المللی به دلیل این که این نهادها بر

محور لیبرالیسم اقتصادی عمل می کنند می تواند برای مسئولان دولتی که خواهان زنده کردن شعارهای اولیه انقلاب هستند توجه پذیر باشد، اما آنچه توجه پذیر نیست طرد کردن یک نظریه و سپس پذیرش همان نظریه است. او یادآوری می کند بر اساس گزارش بانک جهانی، ایران باید دو گذار را طی کند اول گذار از اقتصادی که نیروی محرکه آن بخش دولتی است به اقتصادی که محور بخش خصوصی بجز خد.

دوم گذار از اقتصاد متکی به نفت به اقتصاد متنوع و غیر نفتی. سیاست ها و راهبردهای اقتصادی در چند ساله اخیر بر همین اصول شکل گرفته اند. تأکید بر اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی، کاهش تدریجی یارانه ها از برنامه سوم به بعد، ایجاد بستر مناسب برای سرمایه گذاری و اشتغال، اصلاح نظامات گمرکی و مالیاتی و نیز پیوستن به سازمان تجارت جهانی در دستور کار دولت هشتم بوده و هیچ یک از آنها از دستور کار دولت نهم خارج نشده است.

حسن سبحانی رئیس کمیسیون برنامه و بودجه در مجلس ششم نسبت به تبعات اجتماعی اجرای لایحه هدفمند کردن هشدار داده و نامه ای را به رئیس قوه قضاییه نوشت و ضمن آن از رئیس قوه قضاییه برای پیشگیری از وقوع جرم های انفرادی و اجتماعی استمداد طلبید. سبحانی هشدار داد که کاهش عمومی قدرت خرید مردم برای بخش های زیادی از مردم شکاف درآمدی و طبقاتی، ایجاد کرده و در زمان های حساسی به تولید و باز تولید مستمر انحرافات و مفاسد دامن می زند. وی گفت آنچه تحت عنوان هدفمند کردن یارانه ها مطرح است عنوان نامتناسبی است که اراده اصلی آن افزایش قیمت حامل های انرژی است و معلوم نیست جز آن کدامین هدف را تعقیب می کند. سبحانی عواقب اجرای طرح را بر می شمرد که اقتصاد ایران را به راکود عمیق تراز آنچه هست و میل به سرمایه گذاری را به خاطر تورم به کاهشی اساسی تهدید می کند. وی در بخشی از نامه اش یادآوری می کرد:

از هم اکنون صحنه های محاکمه انسان های شریف بسیاری را می بینم که متأثر از اجرای این قانون گرفتار پیامدهای رکود، تورم، بیکاری، از هم پاشیدگی خانوادها، عدم امکان و فرصت رسیدگی به تربیت فرزندان، سوء رفتارهای فردی، اجتماعی و... گردیده و بعضاً در هیئت مجرمان تن به قضاوت هایی داده اند که بر آن است آنان را

تأدیب و از وقوع جرم های بعدی پیشگیری کند. این استاد دانشگاه برای جلوگیری از وقوع چنین خطری که حتی احتمال کم تحقق آن هم می تواند با عنایت به قلمرو و نفوذ آن و بخصوص شرایط «سرمایه اجتماعی» کشور که شرط لازم ظفر مندی چنین اقداماتی است آسیب رسان باشد، استمداد طلبیده است.

مصباحی مقدم رئیس کمیسیون ویژه طرح تحول اقتصادی سه هدف برای هدفمندسازی بر شمرد: اصلاح ساختارهای تولیدی، مدیریت مصرف انرژی و توزیع عادلانه یارانه ها. وی گفت که دولت در پی راه اندازی صندوقی بود که منابع ایجاد شده از اجرای این طرح به آن صندوق واریز شود که مورد موافقت مجلس قرار نگیرد و آن را خلاف اصول ۵۲ و ۵۳ قانون اساسی تشخیص داد. مجلس واریز مبالغ یاد شده را به حساب خزانه داری

محمد خوش چهره: کرامت انسانی به این است که از دسترنج خودش استفاده کند. کشاورز ایرانی محروم است، اما سیل قوی واردات میوه، باغداری غنی ما را به طور جدی تهدید کرده است. در مقطعی نزدیک ۹۰ درصد روغن نباتی وارداتی بود. شکر وارداتی است، نود و چند درصد چای وارداتی است. بخش قابل توجهی از برنج وارداتی است. اگر رفع موانع صورت گیرد و به تولید کمک شود درآمدهای پایدار برای روستایی ایجاد می شود. دیگر لازم نیست که فقری را ناخواسته و علیرغم نگاه ارزشی دولت دهم و مجلس هشتم با اتخاذ شیوه های غیر کامل ایجاد کنیم و بعد با ادبیات جهانی که به خورد ما دادند مثل قشر آسیب پذیر و دهک های درآمدی آن را توجیه کنیم

ضروری دانست و قبول کرد که سازمانی برای این منظور ایجاد شود و با تعریف یک اساسنامه و یژه برای آن، شیوه انتقال منابع مالی ذکر شده از حساب خزانه کشور به حساب این سازمان یا شرکت تعیین شود و امکان نظارت بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات محفوظ بماند.

محمد خوش چهره اقتصاددان و نماینده پیشین مجلس در رابطه با هدفمندی یارانه ها چنین اظهار نظر کرده است: مقام معظم رهبری در باره پیامد و آثار فرهنگی پروژه ها تأکید فراوانی دارد. این جریان با همه عظمتی که دولت به آن اطلاق می کند هیچ پیوست فرهنگی، اجتماعی و امنیتی را طراحي نکرده است. مجلس باید به استناد این پیوست ها به این لایحه رأی می داد. بسیاری معتقدند با افزایش تورم، زمینه های گسترش فقر افزایش می یابد. خود این مسئله می تواند عامل گسترش بزهکاری، جرم، جنایت و فحشادر جامعه باشد. نبود پیوست های فرهنگی، امنیتی و اجتماعی و مانند اینها از جمله مسائلی است که در مورد این طرح وجود دارد. باز هم تأکید می کنم حفظ وضع موجود مورد قبول نیست و در حال حاضر منابع تلف می شود. نمی توان قبول کرد دشت میلیار دلار بنزین به این صورت وارد کشور شود.

... دولت به دنبال در اختیار گرفتن منابع ناشی از افزایش قیمت به طور مستقیم است... می گوید منابع حاصل از این اقدام در صندوقی در اختیار دولت. ... به جای این که به رونق اقتصاد ملی توجه کنیم و موانع را از بین ببریم داریم به توزیع ثروت و دارایی و درآمد توجه می کنیم. خصوصی سازی می کنیم تا پولش را بگیریم سهام عدالت بدهیم. منابع ملی را توزیع پول می کنیم. همین یارانه ها را می خواهیم به عنوان پرداخت های نقدی توزیع کنیم. اینها روش هایی است که نه شواهد تجربی آن را تأیید می کند و نه شواهد تاریخی و نه مبانی نظری. به اعتقاد بنده آموزه های دینی نیز این را تأیید نمی کنند. کرامت انسانی به این است که از دسترنج خودش استفاده کند. کشاورز ایرانی محروم است، اما سیل قوی واردات میوه، باغداری غنی ما را به طور جدی تهدید کرده است. در مقطعی نزدیک ۹۰ درصد روغن نباتی وارداتی بود. شکر وارداتی است، نود و چند درصد چای وارداتی است. بخش قابل توجهی از برنج وارداتی است. اگر رفع موانع صورت گیرد و به تولید کمک شود درآمدهای پایدار برای روستایی ایجاد می شود. دیگر لازم نیست که فقری را ناخواسته

و علیرغم نگاه ارزشی دولت دهم و مجلس هشتم با اتخاذ شیوه‌های غیر کامل ایجاد کنیم و بعد با ادبیات جهانی که به خورد ما دادند مثل قشر آسیب‌پذیر و دهک‌های درآمدی آن را توجیه کنیم.

... قانون اساسی ما در حوزه اقتصاد فوق‌العاده پیش رو و مترقی است. متأسفانه ما نتوانسته‌ایم به خوبی به این قانون عمل کنیم... تزریق بی‌رویه پول و ارز به کشور با عنوان عدالت و توسعه پروژه‌های عمرانی و طرح‌های زودبازدهی که از همان ابتدا ناکارآمدی اش معلوم بود شلیک شد و ترکش‌های تخریبی جدی داشت. از تأثیرات این اقدامات به خطر افتادن سیستم بانکی کشور بود که خود را در قالب معوقات نشان می‌دهد. نظام بانکی خط قرمزهایی دارد از جمله این که معوقات نباید بالاتر از ۱۵ تا ۱۷ درصد سپرده‌ها باشد. حالا اگر این نسبت در برخی بانک‌ها به ۳۵ درصد رسیده باشد نگران بود. ... آمارها نشان می‌دهد بانک ملی نزدیک به ۱۱ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان بدهی معوقه دارد... بانک ملت نیز به دلیل آن که باید خصوصی می‌شد حساب‌هایش را شفاف کرد. معوقات این بانک نیز حدود ۱۰ هزار میلیارد تومان است. این رقم در بانک‌های کشاورزی و سپه و... نیز بسیار بالاست.

... سیاست‌های زمین و مسکن به سوداگری در این بازار و افزایش قیمت خرید و اجاره منجر شد و متعاقب آن این بخش در رکود شدیدی فرو رفت... طرح‌های غیر کارشناسی چون مسکن مهر نمی‌تواند مشکل مسکن رادر کشور و شهرهایی که با بحران تقاضا روبه‌رو هستند حل کند. به گواهی آمار، پروانه ساخت در بهترین شرایط آمار تولید مسکن به ۲۵۰ هزار واحد مسکونی در سال رسیده، در حالی که لازم است سالانه یک میلیون واحد مسکونی به طور متوسطاً احداث کنیم تا شاید بتوانیم به فشارهای ناشی از تقاضا که مربوط به بی‌مسکنی و بعد بدمسکنی و سوءمسکنی راحل کنیم.

احمد علوی کارشناس امور اقتصاد و استاد دانشگاه سوند، قانون هدفمندی را از سه منظر بررسی کرده و به اعتقاد وی تغییر قانون یارانه‌ها از نظر اقتصاد خرد و تأثیر آن روی تقاضای خانوار و دیگر عوامل اقتصادی دارای پیامدهای مهمی است. افزون بر این از منظر اقتصاد کلان نیز این تغییر می‌تواند روی تورم، رشد اقتصادی، بودجه و تراز بازرگانی خارجی و تراز پرداخت‌های بین‌المللی دارای اثر باشد. همچنین از نظر اقتصاد سیاسی، این دگرگونی می‌تواند نماد تغییر توازن قوایان مجلس و دولت از سوی و تلاش دولت برای خرید یا جلب

مقام رهبری در دیدار با اعضای هیئت دولت و هیئت رئیسه و برخی از رؤسای کمیسیون‌های مجلس ضمن تأکید بر این که اختلاف سلیقه‌ها و بحث‌های علمی و کارشناسی موجب پیشرفت کارها خواهد شد یادآور شدند که این اختلاف دیدگاه‌ها نباید موجب توقف حرکت کشور و یا جدا شدن سیر حرکت افراد شود

نظر برخی گروه‌های اجتماعی و همزمان به نوعی تضعیف طبقه متوسط تلقی شود.

با رأی استمزاجی ۱۶۱ نماینده، مجلس پیشنهادهای کارگروه مشترک یارانه‌ای دو قوه را تأیید کرد تا زمینه برای اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها از ابتدای تابستان ۱۳۸۹ فراهم شود.

نمایندگان با این رأی استمزاجی که قرار است نوعی توضیح بر قانون هدفمند کردن یارانه‌ها تلقی شود بدون آن که مصوبه قانونی جدیدی داشته باشد، سه مجوز به دولت دادند: اجرای قانون یارانه‌ها طی ۹ ماه، معافیت درآمد یارانه‌ای دولت از مالیات، عوارض و امکان پرداخت نقدی متفاوت به اقشار مختلف جامعه.

این رأی‌گیری استمزاجی در جلسه‌ای غیرعلنی و پس از توضیحات علی لاریجانی برای نمایندگان صورت گرفت. در این جلسه احمد توکلی و علی مطهری، نمایندگان تهران در مخالفت با این «استمزاج» نطق کرده و آن را «نوعی بدعت» و «باین آورنده‌شان مجلس» خواندند و مخالفت آنان مورد قبول رئیس مجلس قرار نگرفت. غلامرضا مصباحی مقدم نیز از موضع کارگروه مشترک دفاع کرد و سرانجام از حدود ۲۲۰ نماینده حاضر در جلسه غیرعلنی، ۱۶۱ نفر، نظر کارگروه مشترک و علی لاریجانی را برای تأمین نظر دولت تأیید کردند.

حسین سبحانی نیا عضو هیئت رئیسه مجلس گفت: گزارش کمیسیون ویژه در سه بند جمع‌بندی شده بود؛ اولین مورد آن این بود که آیا دولت باید از ۲۰ هزار میلیارد تومان درآمد، عوارض و مالیات کسر کند یا خیر؟ که برداشت کمیسیون ویژه این بود که دولت می‌تواند همه این مبلغ را هزینه کند و برای جبران عوارض شهرداری‌ها و دهرداری‌ها اقداماتی از راه‌های دیگر صورت دهد. بند دیگر

تأکید داشت که مبلغ ۲۰ هزار میلیارد تومان برای ماه‌های باقی‌مانده سال اجرایی شود، به طوری که سه ماه اول سال به فراهم کردن مقدمات اختصاص می‌یابد و این قانون در ۹ ماه بعد با مبلغ مذکور اجرایی خواهد شد.

وی اظهار داشت: بند سوم این گزارش تأکید داشت که یارانه به همه خانوارها تعلق می‌گیرد، اما بر اساس ماده ۷ قانون هدفمند کردن یارانه‌ها، دولت می‌تواند افراد کم‌درآمد رادر اولویت قرار دهد.

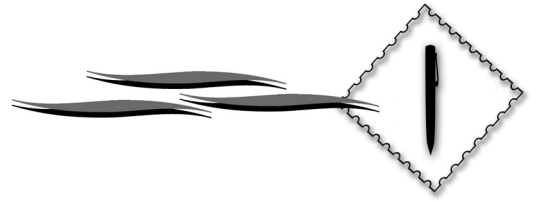
پیش از این احمدی‌نژاد در نامه‌ای به علی لاریجانی، مصوبه مجلس را پیچیده و دارای اشکالات اساسی ذکر کرده بود. وی در نامه خود یادآور شده بود که مصوبه مجلس امکان تدبیر امور و مهار تبعات منفی را از مدیران سلب کرده و مشکلات فراوان برای تولیدکننده و مصرف‌کننده ایجاد می‌کند. احمدی‌نژاد همچنین گفته پذیرش مسئولیت اجرایی این طرح رادر حالی پذیرفته که دولت‌های پیش از دولت نهم با اختیارات کامل و نزدیک به مطلق از انجام آن خودداری کردند.

لاریجانی هم در پاسخ به احمدی‌نژاد نامه‌ای نوشت و اعلام کرد مجلس آمادگی دارد بر اساس توصیه مقام رهبری در جهت همکاری قوا، نظرات دولت رادر مورد قانون هدفمندی مورد بررسی قرار دهد. لاریجانی خاطر نشان کرد به منظور آن که بار دیگر این سیر در بحث‌های غیرمستند غوطه‌ور نشود دولت روشن کند که پیش‌بینی تورم و تورم انتظاری، از دو سناریوی ۴۰ هزار میلیارد و ۲۰ هزار میلیارد چقدر است. ثانیاً نرخ رشد اقتصادی و مدل پیشنهادی دولت از نظر قیمت حامل‌های انرژی در هریک از این سناریوها تبیین شود.

پس از این در جلسه هیئت رئیسه مجلس قرار شد کمیته‌ای مشترک از دو قوه مقننه و مجریه برای ایجاد راهکارهای قانونی و ایجاد تفاهم و همفکری بیشتر بین دولت و مجلس تشکیل شود.

لازم به یادآوری است مقام رهبری در دیدار با اعضای هیئت دولت و هیئت رئیسه و برخی از رؤسای کمیسیون‌های مجلس ضمن تأکید بر این که اختلاف سلیقه‌ها و بحث‌های علمی و کارشناسی موجب پیشرفت کارها خواهد شد یادآور شدند که این اختلاف دیدگاه‌ها نباید موجب توقف حرکت کشور و یا جدا شدن سیر حرکت افراد شود.

همچنین به موضوع هدفمند کردن یارانه‌ها اشاره کرده و افزودند: امیدوارم میان دولت و مجلس توافق مطلوب انجام شود تا با اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها مردم بتوانند طعم تدبیر مسئولان را بچشند.



بنیادگرایی در پاکستان «مکتب دیوبند»



محمد رضا کر بلایی
بخش سوم

در شماره ۴۹ نشریه (اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۷) در ادامه بحث بنیادگرایی در پاکستان به شیوه شکل‌گیری «دارالعلوم دیوبند» و پشتوانه‌های فکری «مکتب دیوبند» اشاره شد. همچنین در آن مطلب درباره شاه‌ولی‌الله دهلوی به‌عنوان بنیانگذار فکری این مکتب، آثار و اندیشه‌های وی مطالبی ارائه شد. در پایان مقاله به شیوه موضع‌گیری دو گروه از علمای «دیوبند» در برابر موضوع تشکیل کشور پاکستان و بویژه مواضع مولانا حسین احمد مدنی در برابر مواضع مولانا شبیر احمد عثمانی به‌عنوان مخالفان و موافقان اصلی تجزیه هند پرداخته شد. در این شماره رویکرد مکتب دیوبند در برابر «مشروعیت» قدرت سیاسی و حکومت مورد بحث قرار گرفته است. نویسنده در تحقیقات ارزشمند خود نشان داده که از نظر اصولی در مکتب دیوبند تکفیر و حذف شیعه و مذاهب دیگر جایگاهی ندارد و به نظر می‌رسد دست‌های مرموز، نقش زیادی در تفرقه مذاهب مختلف اسلام داشته باشند که پرهیز از آن برای تمام فرقه‌ها ضروری است. در شماره آینده به نقش و اهمیت تصوف از نگاه مکتب دیوبند با عنوان «شریعت و طریقت» پرداخته خواهد شد. چشم‌انداز ایران مطالعه این نوشتار را به صاحب‌نظران شبه‌قاره هند و بلوچستان ایران توصیه می‌کند.

شریعت و حکومت

شریعت‌مداران پشمینه‌پوش با تأسیس حکومت در سرزمین پاکان - پاکستان - (۱۹۴۷م)، دوران تازه‌ای از حیات سیاسی نگاهبانان شریعت در شبه‌قاره را رقم زدند.

ایشان نه تنها به آرزوی جهان اسلام (اهل سنت) مبنی بر احیای حکومت اسلامی پس از «الغای خلافت» در ترکیه در دهه ۱۹۲۰، جامه حقیقت پوشانند، بلکه افزون بر آن توفیق یافتند در کمتر از یک قرن پس از برچیده شدن بساط حکومت ۳۰۰ ساله مسلمانان بر هند توسط بریتانیا (۱۵۲۶ هـ - ۱۸۵۷م)، آن را بار دیگر امسار ابعادی کوچکتر و در دو سوی شرق و غرب شبه‌قاره (پاکستان شرقی (بنگلادش) و پاکستان غربی) اعاده کنند.

«علمای دیوبند» که به پایان سازیدن جهادنا تمام‌مو حالا دیگر نه‌نا کام‌سید احمد شهید (۱۸۳۱-۱۷۸۶م) که با پذیرش امامت جهاد علیه سلطه بریتانیا در سال ۱۸۳۱م در میدان جنگ «بالاکوت» به شهادت رسید، راز راه پاسداری و گسترش فقاقت حنفی طی نودسال گذشته و جبهه‌همت خود قرار داده بودند به همراه رهبران مکتب‌های دیگر مانند «مودویه»، «ابویلو» و «اهل حدیث» خود را شریک تأسیس حکومتی می‌دانستند که باید به اجرای شرع مقدس بر شیوه «خلافت‌راشده» همت کند.

هر چند تفاوت برداشت‌های فقهی و کلامی

این مکتب‌ها گاه آن‌چنان عمیق و گسترده به نظر می‌رسد که «تکفیرها» و نزاع‌های خونین را توجیه‌پذیر می‌کند، اما دست کم در مدعای اشتراک بر رسالت حکومت نوپدید در «به‌اجرا گذاشتن بدون قید و شرط تعلیمات پیامبر اسلام در تمام جنبه‌های زندگی دنیوی و اخروی و پرهیز از هر گونه تفسیری از قرآن مجید که مخالف با سنت رسول اکرم و فقه حنفی باشد»، عاملی بود که مشارکت ایشان در هدایت حکومت بر راه شریعت (حنفی) را باعث شود و دوام بخشد.

جهد و کوشش بی‌وقفه و گسترده و با اتخاذ

آنها که توجه به امور مذهبی و دنیوی مسلمانان را وظیفه خود می‌دانستند از هیچ کوششی برای تأثیرگذاری بر حکومت‌ها غفلت نکردند، چرا که حکومت همان قدرت و «بسط یدی» است که برای پیاده کردن احکام شریعت در جامعه بسیار لازم و ضروری است و بدون آن اسلامی کردن جامعه ناممکن به نظر می‌رسد

شیوه‌های متفاوت، سیاست‌ورزی حافظان سرسخت شریعت در طول حیات حکومت پاکستان از سال ۱۹۴۷ رایبان و تعریف می‌کند. این ویژگی یعنی قرین بودن حکومت و شریعت از منظر علمای دیوبند را شاید بتوان از نگاه تاریخی ناشی از همزاد بودن این دو از ابتدای تأسیس حکومت مسلمانان در هند دانست. آن‌چنان که آورده‌اند: «مغول‌ها که حکومت مطلقه ۳۰۰ ساله امپراتوران مغول بر هند را در سال ۱۵۲۶ میلادی برابر ۹۳۲ هجری به دست ظهیرالدین محمد بابر پایه‌گذاری کردند، ترکانی اهل سنت و حنفی مذهب بودند و از علمای سمرقند و بخارا تبعیت می‌کردند که مرکز علوم اسلامی بود و بر فقه اسلامی بیش از هر شاخه دیگری از معارف اسلامی تکیه می‌کردند.» ایشان که بر جامعه «بسیار خودمختار و کثرت‌گرایی» فرمان می‌راندند و بویژه با «حیات مذهبی متکثر مسلمانان» در شبه‌قاره روبه‌رو بودند، حکومت را ناگزیر از التفات و توجه به مقوله دین و شریعت یافتند. چه آنان که مانند «اورنگ‌زیب» در حمایت از مذهب حنفی تعصب ورزیدند و سخت‌گیری می‌کردند و چه پادشاهانی مانند بهادر شاه اول که مذهب تشیع را اختیار کردند و چه امپراتوری مانند اکبر شاه، همگان در عمل، حکمرانی متأثر از مذهب رادر پیش گرفته بودند. در این میان آنچه بیشتر دارای اهمیت است نقش علمادر برابر دیانت رسمی است. آنها که توجه به امور مذهبی

و دنیوی مسلمانان را وظیفه خود می دانستند از هیچ کوششی برای تأثیر گذاری بر حکومت ها غفلت نکردند، چرا که حکومت همان قدرت و بسط یدی است که برای پیاده کردن احکام شریعت در جامعه بسیار لازم و ضروری است و بدون آن اسلامی کردن جامعه ناممکن به نظر می رسد.

این مهم منشأ دور و یکر در میان شریعتمداران بوده است، یکی نزدیک شدن به حکومت و هدایت و کنترل دیانت رسمی و دیگری در صورت فقدان حکومت اسلامی، جهاد برای تشکیل و تأسیس آن. احساس نیاز به قدرت سیاسی و حکومت برای پیشبرد منویات فقهت و احکام شریعت می تواند گاه به غفلت از عدالت و چشمپوشی از مظالم حکومت بینجامد، آن چنان که در طول حکومت ۳۰۰ ساله امپراتوران مسلمان در هند، «دیانت رسمی در عمل حکمرانان را از هر گناهی میرا دانسته بود و این کار تقریباً این نظریه را مسلم می داشت که حکمرانی - ایشان - وظیفه ای دینی - و فرهی ایزدی - به شمار می آید.»

«مکتب دیوبند» (Deobandism) تثبیت مذهب فقهی حنفی را در استمرار تلاش های علمایی جست و جومی کند که همواره موضوع اصلاح گرایانه در برابر دیانت رسمی در شبهه قاره اتخاذ کرده اند. البته این گونه به نظر می رسد که با «میزان» فقهت و شریعت تا آنجائی که توان نقد دیانت رسمی مبادرت کرد که تنها باورهای فکری و مذهب فقهی حاکم دچار انحراف و مبتلا به بدعت و رفض شده باشد، و گر نه به جز نصیحت کلی سلاطین بر رعایت تقوا و عدالت، هر گز جنبشی برای مقابله با ثروت اندوزی، تجمل گرایی، خود کامگی و ظلم و استبداد پادشاهان مطلق العنان نخواهد آمد. گویا اصلاح گری دینی زعمای سلف بیشتر معطوف به اصلاح عقاید عامه و نظرات خاصه با رعایت حفظ نظم و انسجام جامعه اسلامی بوده و آگاهانه از پدید آمدن هر گونه جنبشی که ارکان سلطنت اسلامی را متزلزل کند پرهیز کرده اند. یکی از پیشوایان اصلاح گر مورد توجه و احترام علمای دیوبند، «شیخ احمد سرهندی» است که در سال ۹۷۱ هـ و ولادت یافت و به جهت اهمیت اقدامات و تلاش هایش به او «مجدد هزاره دوم» لقب داده اند. با فعالیت های او بود که گرایش های مخالف مکتب حنفی چه عقایدی که اکبر شاه (وفات ۱۰۱۴ هجری) مروج آن بود و امکان داشت توسط جانشینش جهانگیر بسط و گسترش یابد و چه جنبشی که با عنوان مهدویون به وسیله سید محمد جونپوری (۸۴۷-۹۱۰ هجری) به وجود آمده و تأثیر گسترده ای در شبهه قاره و افغانستان گذاشته بود، مورد حمله قرار گرفت و باطل اعلام شد. همچنین او نظریه وحدت الوجود را با ارائه نظریه «وحدت

«شاه ولی الله از نظر کلامی توان علمی خود را بر تبیین توحید و شرک متمرکز کرده بود. دیدگاه او درباره توحید و شرک شبیه دیدگاه ابن تیمیه است که محمد بن عبدالوهاب آن را در حجاز ترویج می کرد. تردیدی نیست که شاه ولی الله در زمان تحصیل در حجاز از عقاید ابن تیمیه شدیداً تأثیر پذیرفته بود.»

الشهود» مورد نقد قرار داد و در اثبات «عجز و ناتوانی عقل در ادراک یقینی امور غیبی و علوم ماورای عقل و معرفت صحیح ذات و صفات الهی و حقایق قطعی الثبوت» بسیار کوشید و افزون بر این از نظر برخی از اراک تمندان او «بزرگترین عملکرد تجدیدی حضرت مجدد این بود که به طریقی سابقه ای تفوق و تعالی شریعت را بر طریقت اثبات کرد و مبرهن نمود که طریقت در واقع خلد متکثر از شریعت است.» شیخ احمد سرهندی در رد عقاید تشیع نیز کوشش کرد. به این ترتیب او در عین حال که تضاد اسلام و کفر را در قالب تضاد آشتی ناپذیر مسلمانان با هندوها، مهمترین مسئله مسلمانان شبهه قاره می دانست و از همین زاویه به آنچه دیانت رسمی در دوران اکبر شاه مروج آن بود و با عنوان «دین اکبری» مورد اشاره و استهزا قرار می گرفت، حمله می کرد و خواهان زدودن افکار التقاطی پادشاهان مسلمان بود، با آنچه از نظر او انحراف و بدعت در عقاید اسلامی شمرده می شد نیز مبارزه می کرد.

شیوه تعامل وی با دیانت رسمی سر مشق علمایی قرار گرفت که پس از او وظیفه اصلاح گری در هند را در پیش گرفتند. شیوه عمل و فکر او در نامه ای که به یکی از مدیرانش نوشته آشکار می شود. او سلطان را نصیحت می کند و می نویسد: «سلطان باید متوجه مسئولیت هایش در شکل دادن به حکومتی مبتنی بر فقه اسلامی باشد، او باید از روحانیون منفعت طلبی که عامل نابسامانی دولت پیشین (اکبر شاه) بوده اند دوری کرده و به روحانیون با تقوا و از خود گذشته نزدیک شود.» شیخ احمد سرهندی اگر چه خود دو سال به دست جهانگیر شاه در زندان به سر برد، اما از نصیحت او و ملازمت ر کاب به قصد اصلاح سلطنت امتناع نکرد. تلاش برای اصلاح عقاید سلطنت اسلامی، بعدها توسط شاه ولی الله دهلوی و فرزندش ادامه یافت. خالی از لطف نخواهد بود اگر به جنبش مهدویون که بزرگترین چالش شیخ احمد سرهندی

نیز بود تا تأمل نظریه بکنیم.

از مؤسس این جنبش، سید محمد جونپوری به عنوان فردی شجاع و با جرأت یاد شده است که در امر به معروف و نهی از منکر شدت به خرج می داد و به همین سبب مردم زمان وی او را «اسد العلماء» نامیده بودند. درباره شیوه زندگی او نیز آورده اند که «زندگانی وی عبارت از ترک، تجرید، زهد، استغنا و قطع ماسوی الله بود و در سفر و اقامت نیز فضای زهد، ایثار، ذکر و عبادت بر محافل وی حاکم بود. غذا و آنچه داشت را به طور مساوی و بدون استئنا میان یارانش تقسیم می کرد. در حق خود و افراد خانواده اش هیچ گونه تبعیض و استثنائی اعمال نمی شد.» از این رو گروهی بر این باورند که گناه اصلی مؤسس مهدویون نه ادعای مهدویت که محل تردید است بلکه جسارت او در حمله به انحرافات اخلاقی طبقه حاکم که شامل نمایندگان دولتی دیانت رسمی نیز می شد، بوده است. عالم حدیث و سنت آن زمان علامه محمد طاهر پتنی (۹۱۳-۹۸۶ هـ) علیه مهدویون قیام کرد و عمامه از سر برداشت تا این که اکبر شاه پس از فتح گجرات و ملاقات با علامه به دست خود عمامه بر سرش گذاشت و گفت «حمایت و نصرت دین و ریشه کنی این فتنه که شما برای آن قیام کرده اید بر عهده من است.»

«مهدویون می کوشیدند تا به ارزش های خود شکل اجتماعی بدهند و این اقدامات، طغیان علیه نظام حکومتی تفسیر می شد؛ حکومتی که مدعی بود اسلامی است.» نتیجه آن که آن گاه که موقعیت انتخاب بین یک جریان فکری و جنبش اجتماعی که ادعایش ناصواب به نظریه رسد پادشاهی که دچار انحراف عقیدتی شده است پیش آید، از دیدگاه محافظان شریعت، مدارا و تقرب به قصد اصلاح به قدرت سیاسی ارجح است. چه امید به اصلاح آن و یاری و دیانت به اتکای قدرت آن بی آن که نظم جامعه دچار التهاب شود، می رود. اما جنبش های اجتماعی که با سر سپردگی در برابر دیانت رسمی بیگانه اند و در برابر او امر و نواهی محافظان شریعت نه از سربری قیدی و اباحه گری، بلکه از روی دست یافته های دینی خود موضعی انتقادی اتخاذ می کنند، قابل اعتماد، مدارا و گفت و گو تشخیص داده نمی شوند.

«مکتب دیوبند» پیرو تعالیم شاه ولی الله دهلوی (۱۱۷۶-۱۱۱۴ هـ/ ۱۷۶۲-۱۷۰۲ م) شناخته می شود. تعالیم او که متکلمی بزرگ به شمار می رود، چون بعدها توسط فرزندش شاه عبدالعزیز (۱۸۲۴-۱۷۴۶ م) و نوه اش شاه اسماعیل (۱۸۳۱-۱۷۸۱ م) به یک نهضت اجتماعی و سیاسی تبدیل شد، توسط علمای دیوبند مورد اهتمام قرار گرفت تا استمرار، بسط و گسترش آن ضمانت شود. درباره او آمده که:

«شاه ولی الله از نظر کلامی توان علمی خود را بر تبیین توحید و شرک متمرکز کرده بود. دیدگاه او درباره توحید و شرک شبیه دیدگاه ابن تیمیه است که محمد بن عبدالوهاب آن را در حجاز ترویج می کرد. تردیدی نیست که شاه ولی الله در زمان تحصیل در حجاز از عقاید ابن تیمیه شدیداً تأثیر پذیرفته بود.»

شاه ولی الله در عربستان شاگرد شیخ ابو طاهر محمد بن ابراهیم الکردی المدنی بود. این شخص علم حدیث را نزد پدرش شیخ ابراهیم فرا گرفته بود که از ابن تیمیه دفاع می کرد و درباره او نوشته اند که «سلفی العقیده» بود. حیات شاه ولی الله با زوال سلطنت و مسلسلک اورنگ زیب که در سال ۱۱۱۴ هجری وفات کرد همراه بود. جانشین وی «بهادر شاه اول» که تا سال ۱۱۲۴ هجری حکومت کرد بر خلاف پدرش، مذهب تشیع را اختیار کرد. جانشین دیگر اورنگ زیب محمد شاه بود که نزدیک به ۳۰ سال حکومت کرد و درباره او نوشته اند که «محمد شاه» اگر چه مذهب را تغییر نداد، اما مشرب و سلیقه را تغییر داد. در دوران او بود که نادر شاه در سال ۱۱۵۱ هجری به سوی دهلی حرکت کرد. در این روزها شاه ولی الله ۳۷ سال داشت و حکومت اسلامی در سرآشایی سقوط قرار گرفته بود. محمد شاه در سال ۱۱۶۱ هجری برابر با ۱۷۴۸ میلادی در گذشت و شاه عالم دوم که در سال ۱۱۷۳ هجری بر تخت نشست و ۴۷ سال حکومت کرد و در سال ۱۷۶۴ میلادی در برابر انگلیسی هاتسلیم شد و سماجیره خوار آنها شد. این دوران برای شاه ولی الله و دیگر علمای دین که «حکومت» را بزرگترین پناه و پشتیبان شریعت دانسته و به آن دل بسته بودند، بسیار تلخ و دردناک بود. حکومت اسلامی هند نامداحاکمیت و تسلط فقاهت حنفی به شمار می رفت و زوال آن به معنای زوال نقش علمادار جامعه نیز بود. حکومت که بار اعتلای شریعت را به دوش می کشید، می رفت تا با سقوط خویش، اعتبار شریعت را نیز به زیر کشد.

حیات سیاسی شاه ولی الله مشحون از فعالیت های شبانه روزی وی برای نجات سلطنت اسلامی از ورطه نابودی است. او به پیروی از سنت شیخ احمد سرهندی با واسطه به نصیحت ملوک همت گماشت و آن گاه که از همت ایشان ناامید شد آرزو کرد که احمد شاه ابدالی پادشاه افغانستان، حکومت اسلامی هند را نجات دهد. البته برخی از منتقدان وی گفته اند که: «به راستی غم انگیز است که شخصیت قدرتمند، مخلص و باکیاستی مانند شاه ولی الله از حکومتی نالایق به حکومت نالایق دیگری روی آورد تنها به این امید که آن حکومت، روش زندگی اسلامی را در پناه خود حفظ کند.» اما همه حقیقت این نیست و شاه ولی الله می کوشید بی واسطه حکومت نیز به ترویج دین بپردازد. نگارش کتاب «حجت الله

البالغه» برای ارائه یک برنامه زندگی جهت عموم مردم و پاسخ به «تکلیف شرعی» ایشان و همچنین آغاز تفسیر قرآن برای آشنایی عموم با مفاهیم قرآن با همین هدف صورت گرفت. بی جهت نیست که در دوران زوال حکومت های شریعت پناه، مهم ترین جریان فکری - دینی هند شکوفایی شود و جریان شریعت سرنوشتی بر خلاف سرنوشته حکومت طی می کند. تأسیس دارالعلوم دیوبند در سال ۱۸۶۷ میلادی با الهام از نگاه شاه ولی الله در حفظ شریعت از راه درس، بحث، تألیف کتاب ها و تربیت عالم دینی بدون کمک و حمایت حکومت صورت گرفت.

حکومت اورنگ زیب (۱۱۱۸-۱۰۹۶هـ/۱۷۰۷-۱۶۵۸) که به واسطه اقداماتش «محمی الدین» لقب گرفت به تقویت علمای مذهب حنفی یاری رساند و به تضعیف مذهب تشیع که در عصر اکبر جهاتگیر و شاه جهان به وسیله علمای ایرانی در سراسر هند رونق یافته بود، کمک کرد. همچنین او در راه مبارزه با کفر دستور ویران کردن معابد هندو ها را داد و جز به گرفتن راز سماء برقرار کرد و به این ترتیب حکومت طراز شریعت حنفی را به نمایش گذاشت. شاه ولی الله اگر چه موفق به تربیت و اصلاح جانشینان اورنگ زیب برای تکرار این دوران طلایی زندگانی علمای حنفی نشد، اما کوشید با سبسط افکارش ظرفیت جامعه مسلمانان را برای تربیت چنین حاکمانی افزایش و عمق بخشید. درباره شاه ولی الله و حمایت او از شریعت نمی توان نوشت و از نوشته ها و افکار او بر رد عقاید تشیع نگفت. وی بانوشتن کتاب «از اله الخفا عن خلافة الخلفاء» در رد تشیع اهتمام ورزید. فرزند او شاه عبدالعزیز هم بانوشتن کتاب «تحفه اثناعشریه» راه او را ادامه داد و شاگردان ایشان نیز به همین طریق ادامه داده اند. نکته قابل توجه آن که همان طور که شاه عبدالعزیز در باره پدر خویش گفته: «شاه ولی الله هرگز به «تکفیر» تشیع فتوانداد؛ تفاوت است میان

پیروان ابوحنیفه، معتقد به مکتب «ارجاع» دانسته شده اند که «احدی از اهل قبله را تکفیر نمی کنند» و با جدا کردن حوزه ایمان و عمل «مر تکبان گناه کبیره را از دایره ایمان خارج نمی دانند» و با خودداری از داوری درباره مر تکبان گناهان کبیره، تشخیص و آشکار شدن کافر بودن یا مؤمن بودن ایشان را به قیامت «ارجاع» می دهند

رد عقاید شیعه و تکفیر پیروان مذهب تشیع. این نقطه افتراق مکتب دیوبند و تعالیم شاه ولی الله دهلوی با وهابیت است. چه بسیار در اشتباهند آنان که «دیوبندی ها» را «وهابی» می دانند. «علمای دیوبند» به لحاظ پیروی از مذهب حنفی نمی توانند مانند «وهابی» هایند باشند و عمل کنند و امتناع شاه ولی الله از تکفیر تشیع نیز ریشه در آموزه های فقه حنفی دارد. نظر به اهمیت موضوع، معرفی پیشوای این مذهب ضروری است؛ ابوحنیفه نعمان بن ثابت (۱۵۰-۸۰هـ/۶۹۹-۶۶۷م) ایرانی تبار و متکلم صاحب نام کوفه بود که بر اثر ریاکاری و پیروی از پیرزنی که حکم شرع را از او پرسید و وی مجبور شد بر سرش بگذارد و به اهل فقه ارجاع دهد، روی به آموختن فقه نهاد و در این راه تا آنجا پیش رفت که پیشوای یکی از چهار مذهب فقهی اهل سنت شد. ابوحنیفه را یکی از فقهای اصلاح گرمی دانند و مذهب و روش او را «اهل رأی» می نامند. او با «اهل حدیث» مخالف بود، از این رو عقاید حنفی در عراق و مغرب آن دیار به دلیل مخالفت با اصحاب حدیث شکوفانید.

رونق آن در مشرق زمین بویژه در بلخ و خراسان اتفاق افتاد. شکوفایی مکتب فقهی ابوحنیفه در دوره سامانیان (۲۸۱-۲۶۱هـ/۹۹۹-۸۷۵م) در سرزمین ماوراءالنهر بویژه در دو شهر سمرقند، بخارا و شهر مرو اوج گرفت.

ابوحنیفه حرکت ابراهیم بن عبدالله حسنی از امامان زیدی علیه خلافت را تأیید کرد و چون منصب قضاوت را که از سوی خلیفه منصور عباسی پیشنهاد شده بود را نپذیرفت به زندان افکنده و شکنجه شد و در زندان در گذشت. برخی علت زندانی شدن وی را حمایت از قیام «نفس الزکیه» علیه منصور می دانند.

پیروان ابوحنیفه، معتقد به مکتب «ارجاع» دانسته شده اند که «احدی از اهل قبله را تکفیر نمی کنند» و با جدا کردن حوزه ایمان و عمل «مر تکبان گناه کبیره را از دایره ایمان خارج نمی دانند» و با خودداری از داوری درباره مر تکبان گناهان کبیره، تشخیص و آشکار شدن کافر بودن یا مؤمن بودن ایشان را به قیامت «ارجاع» می دهند.

این تسامح مذهبی مانعی جدی بر سر راه قتل و کشتار مسلمانان به دلیل شرک یا بدعت تصور کردن اعمال و رفتار ایشان است.

«مکتب دیوبند» خود را پیرو «ابو منصور ماتریدی» (متوفای ۳۳۲ هجری) نیز می دانند، او که از نظر مسلک فقهی حنفی بود، معتدل تر از اشاعره می اندیشید. درباره او نوشته اند: «امام ابو منصور ماتریدی تمامی پیراهن های اضافی و مسائلی را که بر اثر ضدیت با معتزله در علم کلام و عقاید اشاعره به وجود آمده بود و اثبات و ادامه دادن این مسائل

دشوار بود و در از علم کلام خارج کرد و علم کلام اهل سنت را بیش از گذشته آشکار و تهذیب کرد و جامع تر و معتدل تر گردانید. مسائلی که مورد اختلاف ماتریدی ها و اشاعره بود، بیش از سی تاچهل مورد نبود. در «مکتب حنفی، ماتریدی و ولی اللہی دیوبند» به دلیل آن که هم با پیروی از ابوحنیفه که در فقه او عقل پر رنگ ترست و هم در طریق ماتریدی عقل از قدرت بیشتری برخوردارست و هم شاه ولی الله دهلوی به عنوان یک اندیشمند دینی به جای استفاده از حربه تکفیر، مجادله علمی را ترجیح داده است، با وجود خشونت در کلام می توان نشانه های «اعتدال» را نیز در حدی سراغ گرفت که برای اثبات تمایز میان دیدگاه هاورفتار این مکتب با «وهابیت» کافی باشد.

در مقایسه میان شاه ولی الله دهلوی و محمد بن عبدالوهاب در تأیید عقاید این تیمیمه نیز قابل ذکر است که شاه ولی الله برخلاف محمد بن عبدالوهاب مانند این تیمیمه بر ممنوع بودن تقلید از ائمه مذاهب اهل سنت فتوا نداد، بلکه بر تقلید از هر چهار مذهب ترغیب کرد و ثبات رأی ناشی از گرایش حنفی خویش را در برابر باور نوحنبلیان بر وز داد.

رفتار خشونت آمیز را با آموزه های عملی مکتب دیوبند نمی توان توجیه کرد، بلکه بر عکس عملکرد گروه های افراطی که خود را پیرو مکتب دیوبند معرفی می کنند را می توان با اصول بنیادین این مکتب «حنفی، ماتریدی و ولی اللہی» نقد کرد. اشتراک عقیده در فهم توحید و شرک میان مکتب ولی اللہی و جنبش سلفیه به معنای عملکرد مشابه این دو جنبش در تحقق توحید در جامعه و زدودن شرک از عقاید و اعمال مسلمانان نیست. محمد بن عبدالوهاب با هم پیمانی با آل سعود برای پیشبرد افکار خویش، طریق اعمال خشونت را بر گزید، حال آن که شاه ولی الله اصلاح گری خود را در قالب یک نهضت فکری سامان داد.

پس از تشکیل حکومت پاکستان و فراهم بودن شرایط و موقعیت، دغدغه شریعت تلاش های امیدوارانه ای را سبب شد که علمای دیوبند برای تحقق حکومت آرمانی خویش از خود بروز می دادند. شیوه بر خورد «علما» با حکومت جدید مبتنی بر همکاری، مشارکت و مشورت بود. احیای «جمعیت علمای اسلام» در کشور جدید و انتخاب «مولانا احمد علی لاهوری» و پس از آن «مولانا مفتی محمود» به ریاست آن حکایت از عزم «علما» در انجام فعالیت سازمان یافته برای برقراری شریعت اسلامی می کرد. تصویب و اعلام بیانیه ای ۲۲ ماده ای به اتفاق دیگر تشکل های اسلامی برای اجرا توسط دولت، از اقدامات اولیه ایشان بود. آنچه از همان ابتدا

رفتار خشونت آمیز را با آموزه های عملی مکتب دیوبند نمی توان توجیه کرد، بلکه بر عکس عملکرد گروه های افراطی که خود را پیرو مکتب دیوبند معرفی می کنند را می توان با اصول بنیادین این مکتب «حنفی، ماتریدی و ولی اللہی» نقد کرد

آشکار شد عدم شناسخت و اتفاق نظر علما از مدل و ساختار حکومت آرمانی ایشان بود. علما هرگز وارد جزئیات حکومتی که قادر و مأمور به اجرای شریعت اسلامی در کشور نوید پیدا شدند و تنها به ایراز اصول اساسی مانند «حاکم تشریحی و تکوینی فقط رب العالمین است» و «قانون مملکت بر اساس قرآن و حدیث باشد» و یا حد اکثر آن که «حکومت در مملکت باید شورایی باشد نه استبدادی، یعنی امور مملکت با مشورت مسئولان مملکتی و نمایندگان منتخب انجام شود» و «رئیس مملکت حق ندارد بدون مشورت شور اتصمیم گیری کند» کتفامی کردند.

این در حالی بود که کشور تازه تأسیس پاکستان با مشکلات و مسائل بسیاری روبرو بود؛ مسئله آوارگان و مهاجران، امور دفاعی و نظامی، تأمین نیازهای عمومی، مسائل سیاست خارجی و صدها مسئله دیگر که نیاز به راه حل های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مشخص و مدون داشت به تکنوکرات ها و نظامی های حرفه ای سپرده شده بود تا آن چنان که خود تشخیص می دهند تصمیم بگیرند اقدام کنند.

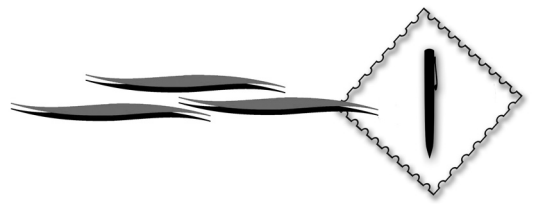
اگرچه علمای دیوبند با پذیرش «حکومت شورایی» در مقایسه با سلطنت امپراتوران مغول که اگر به اجرای شریعت همت می گماشتند مانند اورنگ زیب که پنجاه سال سختگیرانه حکومت کرد مورد تأیید علما قرار می گرفتند، گام مهمی به جلو در ترسیم شکل حکومت فقهی متناسب با شرایط روز و همچنین اجتهاد حکومتی برداشته بودند، اما به دلیل عدم آمادگی و ضعف تاریخی با سپردن حکومت به سیاست ورزان حرفه ای، خود را در موضعی انفعالی قرار دادند، به گونه ای که با گذشت بیش از ۶۰ سال از تأسیس پاکستان، هنوز هم نمی توان برای این شریکان اصلی تأسیس حکومت، جایگاهی در متن حکومت سراغ گرفت.

به حاشیه رانده شدن علما با واکنش های گاه خشن و یاد دست کم جدی ایشان پاسخ داده می شد. مانند جنبش «تحریک نظام مصطفی» به رهبری

مولانا مفتی محمود در سال ۱۹۷۷م که با ۲۹۴ کشته و ۲۲۸۵۲ زندانی همراه شد. بنیادی ترین چالش پاکستان، تضاد شریعت و حکومت است و مکتب دیوبند به عنوان مهمترین پاسداران شریعت به طور تخصصی و از جایگاه حوزه های علمیه و فقهت خواستار حل این تضاد به نفع شریعت است، اما با وجود گسترده گی شبکه حوزه های علمیه و مدارس دینی مرتبط با «مکتب دیوبند» در سراسر پاکستان و فعالیت های آموزشی و تبلیغی گسترده ایشان که به تحریک خواسته های دینی در بین توده های مسلمان دامن می زند با توجه به تجربه مقاومت حکومت بویژه با کشیده شدن پای برخی از مدارس دینی پاکستان به حرکت های خشونت آمیز مانند واقعه مسجد لعل و نیز «جنبش طالبان پاکستان»، «لشکر طیبه» و تلاش های حکومت برای تحت کنترل در آوردن مدارس دینی با هدف دورنگه داشتن مدارس از دسترس سازمان های تروریستی مانند «القاعده»، چشم انداز حل قطعی و مسالمت آمیز تضاد، روشن به نظر نمی رسد.

مکتب دیوبند وارث علمایی است که به حفظ ارتباط با توده مردم بسیار اهمیت می دادند، حتی مولانا محمد الیاس (۱۹۴۴-۱۸۸۵م) از بزرگترین علمای دیوبندی و مؤسس حرکت گسترده «جماعت تبلیغی» که با هدف آموزش دینی و اصلاح عقاید افراد بزرگسال عامی را دنبال می کرد، در توصیه به دعوت کنندگان از آنها می خواهد در برابر افکار و عقاید مردم، از خود تسامح و بردباری نشان دهند و حتی از خشونت کلامی که مانع پذیرش دعوت اصلاحی است نیز بپرهیزند. در شرایطی که نمی توان خشونت ورزی تشکل هایی مانند «تحریک طالبان» را که به کشتار کور هموطنان مسلمان ایشان در سطحی گسترده می پردازد با افکار و عقاید ارکان این مکتب مانند مولانا محمد الیاس توجیه کرد، به نظر می رسد فرد و غلبیدن در ورطه نظامی گری دامی است که برای استحاله گروه های دینی سنتی در ذیل افراطی گری سلفی فرامرزی (القاعده) گسترده شده است.

باتوجه به انزجار عمومی از خشونت ها و قتل عام ها که به انزوای هر چه بیشتر گروه های خشونت طلب می انجامد و گروه های شبه نظامی افراطی را از پایگاه اجتماعی سنتی تشکل های دینی دور می سازد، حل چالش «شریعت - حکومت» بردباری و مدارا طلبی مکتب های دینی توسعه یافته ای را می طلبد که بیش از قدرت نظامی، به قدرت و صلابت منطق خویش متکی هستند، چرا که خود در حد بضاعت و اهتمام، به الگو و اسوه ای فطرت پسند از تحقق شریعت در بستر حیات اجتماعی تبدیل شده اند.



حسین آبدیان

اثربیگانه ترسی؛ علل اجتماعی و روانی سقوط شاه

در شماره ۶۰ نشریه چشم انداز ایران گفت‌وگوها و مقالاتی از سوی کارشناسان پیرامون سقوط رژیم پهلوی انتشار یافت که نکات طرح شده در آنها از زوایای گوناگون مورد توجه خوانندگان و مخاطبان نشریه قرار گرفت. در همین راستا در این شماره نیز موضوع یادشده از سوی تعداد دیگری از صاحب نظران پیگیری شده است.

اینکه ایران به طور کامل در نظام جهانی سرمایه ادغام می‌شد گرچه رضاخان بسیاری از ملاکین را کشت، به زندان انداخت و یا زمینگیر کرد تا اموالشان را برباید و خود به بزرگترین ملاک کشور تبدیل شود، اما مناسبات سرمایه‌داری و شکل‌گیری طبقه متوسط فراگیر برای سال‌های متمادی به تعویق افتاد، تا اینکه به اشاره امریکایی‌ها، بحث موسوم به اصلاحات ارضی شکل گرفت. در طول این دوره زمین‌های بزرگ قطعه قطعه شدند، مالکان این اراضی قطعه شده یا برخی از دهقانان دیروزین ناچار شدند زمین‌های خود را به رهن گذارند، زیرا این اراضی به خودی خود عایدی چندانی نداشت. زمین برای مالک در حکم ابزار تولید است و هر قدر بیشتر قطعه قطعه شود از باروری‌اش کاسته می‌شود، در چنین زمین‌هایی نه می‌توان ماشین‌های کشاورزی را به کار گرفت، نه تقسیم کار مفهومی خواهد داشت، نه احداث تأسیسات جدید برای بهبود بهره‌وری از اراضی فایده‌ای دارد و نه می‌توان چیزی مثل قنات احداث کرد و مسیرهای آبیاری ساخت. هر چه زمین بیشتر تقسیم شود به ناچار بر مخارج کاذب کشت افزوده می‌شود. به واقع زمین تقسیم شده تنها موجودی فلاکت‌باری است که سرمایه دهقان را تشکیل می‌دهد، دهقانی که مالک همان قطعه زمین است و بس. بنابراین روی چنین زمینی نمی‌توان سرمایه‌گذاری کرد، دهقان بی‌چیز که نه زمینی بزرگ دارد، نه پول و نه دانش لازم برای پیشرفت‌های کشاورزی؛ روز به روز فقیرتر

سنتی پادشاهی ایران در دوره قاجار یعنی نظام زمینداری را آماج حمله قرار دهد؛ با این طرح دو فایده نصیب گروه‌های سرمایه‌سالار بریتانیا می‌شد: نخست اینکه جدی‌ترین مانع گسترش سرمایه‌مالی در ایران یعنی نظام زمینداری و مالکان عمده ارضی نابود می‌شدند و زمینه عینی برای شکل‌گیری مناسبات جدید اقتصادی در رابطه با نظام سرمایه‌داری جهانی شکل می‌گرفت و دیگر

**دولت به نوبه خود باید
کارمندانش را اداره کرده و
کارمندان جدید استخدام
می‌کرد، به این شکل هزینه
کارمندان یادشده باری
مضاعف بر دوش مردم بود و
مدار بسته استثمار توده‌های
بی‌بضاعت و فربه‌شدن دولت
به قیمت تهی شدن کیسه‌های
مردم شدت می‌یافت. در این
وضعیت دولت ناچار بود برای
مقابله با دامنه نارضایتی‌ها بر
ابزارهای سرکوب خود بیفزاید،
بهترین تضمین برای مقابله
با امواج نارضایتی‌ها، تسلط
بازوهای امنیتی و نظامیان بود**

مبدأ سقوط شاه را باید دست کم به حدود بیست سال پیش از ۱۳۵۷ باز گردانید. درست است که سلسله عوامل و مؤلفه‌های گوناگونی از همان آغاز به قدرت رسیدن او تا زمان کودتای ۲۸ مرداد این سقوط به قول ماروین زونیس شاهانه را تشکیل می‌دادند، اما هم قدرت واقعی شاه و هم زمینه‌های سقوط او به زمانی بازمی‌گشت که افسانه قدر قدرتی‌اش در بین مردم کوچک و بازار پیچید. می‌توان گفت شاه همیشه در میان امواجی از بحران‌ها سلطنت کرد؛ بحران‌هایی که خود او عامل شکل‌گیری بسیاری از آنها بود. من حول محور دو عامل بیش از همه تأکید می‌کنم: نخست بحث اصلاحات ارضی و تبعات اجتماعی آن، و دوم روانشناسی شخصیت شاه که درست هم‌زمان با نخست‌وزیری هویدا، شکلی بسیار متناقض به خود گرفت.

طرح تقسیم اراضی، طرحی استعماری بود که نخستین بار سیدضیاء به دنبال کودتای اسفند ۱۲۹۹ از آن سخن گفت. هدف سیدضیاء این بود تا در مقابل گروه‌های چپ‌گرای مدافع شوروی، ژست سوسیالیسم ما بانه بگیرد و افکار را به سوی خود جلب کند و بالاتر اینکه او می‌خواست خود را چپ‌تر از گروه‌هایی معرفی کند که از حقوق طبقات فرودست اجتماع سخن می‌گفتند؛ همین طرح بود که بعدها در مقاطع مختلف دهه بیست تا چهل شمسی اجرا شد و ضربات خردکننده خود را بر کشاورزی ایران تحمیل کرد. در ابتدای امر، اشرافیت مالی بریتانیا بدش نمی‌آمد پایگاه نظام

می شود و بهره برداری از زمین به انحطاط بیشتری می انجامد. هر خانواده دهقانی به دلیل تملک قطعه‌ای زمین، ناچار از نگهداری آن است، زیرا نمی تواند کاری دیگر انجام دهد، از این زمین هم چیزی که بتواند معاش او را تأمین کند به دست نمی آید.

به موازات قطعه‌قطعه شدن اراضی و افزایش جمعیت، زمین؛ این ابزار تولید دهقانی گران شد، حال آنکه از باروری آن کاسته شده بود. متناسب با این وضعیت، کشاورزی روبه انحطاط رفت و دهقان هم روز به روز بدحکارت تر شد. هر نسل دهقان، نسل بعدی را بدحکارت تر کرد و هر نسل جدید، کارش را در شرایط بدتر و دشوارتری آغاز کرد. هر وام باعث دریافت وام دیگر شد و زمین همیشه در رهن بانک قرار می گرفت، سرانجام کار به جایی می رسید که دهقان مفلوک نمی توانست زمینش را برای دریافت وامی جدید وثیقه گذارد؛ در اینجا پای رباخواران به میان می آمد. در این وضعیت دهقان به ناچار از رباخوار پول دریافت می کند، اما بهره این پول روز به روز بیشتر می شود و سنگین تر به این شکل دهقان عملاً هم اجاره بهای زمین را می پرداخت و هم به سرمایه مالی که بانک مظهر آن است، سود می رساند، نتیجه اینکه تمامی منافع زمین به نحوی از انجا به بانک بازمی گردید، حتی دهقان عملاً بخشی از دستمزد خود را نصیب سرمایه مالی می کرد؛ صاحبان این بانک‌ها هم با برخی متمولین حقیقی بودند مانند ابوالحسن ابتهاج، نخستین رئیس سازمان برنامه و بودجه و کسانی چون هژبر زندانی و بانک‌های دولتی، نهایت امر چیزی نبود جز سقوط دهقان به مرتبه رعیت بدون زمین، در مقابل این همه فلاکت، به دهقان یک دلخوشی داده می شد: «او اینک برای خودش مالکی خصوصی شده است.» فرایند مزبور به گسترش نظام مالیاتی و سیستم دادگستری نوین انجامید و دولت‌های رژیم در چنین نظامی روز به روز فربه تر می شدند. دولت به نوبه خود باید کارمندانش را اداره کرده و کارمندان جدید استخدام می کرد، به این شکل هزینه کارمندان یادشده باری مضاعف بر دوش مردم بود و مدار بسته استثمار توده‌های بی بضاعت و فربه شدن دولت به قیمت تهی شدن کیسه‌های مردم شدت می یافت. در این وضعیت دولت ناچار بود برای مقابله با دامنه نارضایتی‌ها ابزارهای سرکوب خود بیفزاید، بهترین تضمین برای مقابله با امواج نارضایتی‌ها، تسلط بازوهای امنیتی و

نظامیان بود.

به این شکل اصلاحات ارضی که باید به شکل گیری طبقه متوسطی می انجامید تا نقشی تأثیرگذار در فرایند اداره کشور داشته باشد، عملاً نه تنها باعث افلاس کشاورزان و تبدیل کردن آنها به رعیت دولت به جای ملاکین بزرگ شد، بلکه بورس بازی در اراضی حاشیه‌ای شهرهای بزرگی مثل تهران، باعث شکل گیری گروه‌های نوکیسه‌ای شد که پول داشتند، بدون اینکه فرهنگ لازم طبقات اعیانی را داشته باشند. ملاکین بزرگ دیروزی به سرمایه‌داران و بورس‌بازان بعدی تبدیل شدند، رعیت هم به حاشیه شهرها خزید و در کپرها، حلبی‌آبادها، گودها و آلونک‌ها به حیات خود ادامه داد؛ یا به تکدی‌گری مشغول شد، یا به اجبار کار مزدوری در کارخانه‌ها و کارگاه‌های تازه تأسیس را برگزید و با استثمار مضاعف در جاهایی مانند کوره‌پزخانه‌ها در انتظار او بود، بدون اینکه از کوچکترین تأمین اجتماعی مثل بیمه برخوردار باشد. این گروه‌های اجتماعی به محض ورود به شهرهای بزرگ دچار بحران هنجار (Anomy) می شدند. در چنین شرایطی انتظار هر گونه رفتاری از این گروه‌ها می رفت، این توده‌های انسانی دیگر چندان به سنت‌ها، آداب و رسوم روستایی خویش پایبند نبودند و نمی توانستند مقتضیات زندگی شهری را بویژه در جاهایی مثل تهران پذیرا باشند. در این شرایط تنها کالایی که به وفور فروش می رفت و مانع از فروپاشی سریع ساختارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور می شد،

ساواک هر دانشجویی را
به صورت بالقوه مخالف ارزیابی
می کرد و هرگز به این موضوع
نیندیشید که وقتی دست کم
برای جوانان شهرنشین
آینده‌ای بهتر رقم زده می شود
و آنها این امکان را می یابند که
در بهترین دانشگاه‌های داخل
و خارج کشور تحصیل کنند،
چرا باید نسبت به وضع موجود
معتراض باشند و همیشه
تهدیدی علیه رژیم
به شمار آیند

«نفت» بود. در نیمه‌های دوم دهه چهل و دهه پنجاه شمسی بود که به طور خاص در اثر افزایش قیمت نفت، جهشی اقتصادی در کشور شکل گرفت و این امر تبعات اجتماعی فراوانی بر جای نهاد. به طور مشخص از این به بعد آمار دانشجویان اعزامی به خارج کشور رشد فزاینده‌ای یافت و تعداد دانشجویان پذیرفته در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی داخل کشور نیز افزایش پیدا کرد. در این زمان طبقه متوسطی شکل گرفت که تا حدودی می توانست زندگی آسوده‌ای داشته باشد. شاه گمان می برد به صرف اعزام دانشجویان به آمریکا و اروپا و نیز افزایش حقوق کارمندان و معلمان می تواند رضایت طبقه متوسط را به دست آورد؛ غافل از اینکه وقتی این طبقه توانست نیازهای اولیه زندگی خویش را برطرف کند و فرزندان در بهترین دانشگاه‌های دنیا تحصیل نمایند، لاجرم خواستار مشارکت در امور سیاسی است. شاه نتوانست گسست فکری و اجتماعی نسل جدیدی از جوانان را که اینک در اثر تحرک طبقاتی به طبقه متوسط اجتماعی تعلق داشتند درک کند، او متوجه این نکته نبود که میزان انتظارات و توقعات این نسل با نسل‌های گذشته‌ای که تخته‌بند زمین و ییادام خود بودند فرق می کند و هنگامی که مدعی نو سازی جامعه است، به ناچار باید این نسل را در فرایندهای سیاسی و اجتماعی مشارکت دهد. او انتظار داشت نسل تحصیلکرده‌ای که به تازگی ظهور کرده بود، مانند رعیت یک ملاک بزرگ، فرمانبردار باشند و تصور می کرد به صرف اینکه نان، آب و هزینه تحصیلات آنها را تأمین می کند، آنان باید امدادار باشند. به این شکل فرایند رشد و توسعه کشور متوازن نبود، نهادهای لازم برای مشارکت عمومی در ساختار سیاسی و اجتماعی کشور وجود نداشت، درآمدهای کشور عمدتاً متکی بر درآمدهای سرسام آور نفتی بود، بیشترین بودجه خرج تسلیحات پیشرفته نظامی می شد و در خلأ نهادهای کنترل و نظارت، شخص شاه در تمامی امور ریز و درشت کشور مداخله می کرد. شاه آن همه دانشجویان داخل و خارج کشور جذب کرده بود، اما به کمتر کسی از آنها اعتماد داشت، در مقابل نقطه اتکای او بر ارتش و دستگاه‌های امنیتی بود. وقتی نهادهای لازم برای مدیریت بهینه کشور وجود نداشت و هنگامی که به دلیل سیاست‌های اقتصادی، طبقه متوسط متوقع برای مشارکت در امور سیاسی شکل گرفته بود؛

شاه از طریق پلیس امنیتی خود تلاش می کرد نه تنها کسانی را که مخالف روش های مدیریتی خود می دانست از میان بردارد، بلکه کوشش می نمود مردم را از فکر کردن به مسائل سیاسی حتی در خلوت خود هم بترساند. اسناد فراوانی وجود دارند که نشان می دهند ساواک نسبت به رشد و گسترش دانشگاه ها اعلام خطر کرده و اعلام می کرد نیروی لازم را برای کنترل فعالیت های جوانان در مؤسسات و دانشگاه های تازه تأسیس ندارد. به عبارتی ساواک هر دانشجویی را به صورت بالقوه مخالف ارزیابی می کرد و هرگز به این موضوع نیندیشید که وقتی دست کم برای جوانان شهرنشین آینده ای بهتر رقم زده می شود و آنها این امکان را می یابند که در بهترین دانشگاه های داخل و خارج کشور تحصیل کنند، چرا باید نسبت به وضع موجود معترض باشند و همیشه تهدیدی علیه رژیم به شمار آیند. شاه تلاش می کرد با ترساندن مردم آنها را حتی از اندیشیدن در مورد اوضاع کشور بر حذر دارد، تا چه رسد که تقاضایی ملموس و عینی مطرح کنند، غافل از اینکه بهترین راه برای مهار نارضایتی ها، درک نیازهای نسل جدید و مشارکت دادن آنها در امور و امکان رشد و اعتلای این عده در سلسله مراتب اداری کشور است.

شاه به جای اتکاء به مردم، چشم امید به حمایت کشورهای قدرتمند سرمایه داری غرب داشت؛ در دوره نیکسون، امریکا حمایت های بی دریغی از او کرد به گونه ای که سیاست فروش محرمانه جنگ افزارهای پیشرفته توسط پنتاگون به شاه، مورد اعتراض برخی اعضای مجلس نمایندگان این کشور هم واقع شد، اما نکته این است که با وصف حمایت های بی دریغ - آن هم در شرایط جنگ سرد - شاه هرگز نتوانست شخصیت استواری به دست آورد. در روانشناسی شخصیت شاه می توان به این نکته اشاره کرد او تا هنگامی که دیوانسالاران طبیعی در اختیار داشت، کار خود را می کرد، اما همین که مثلاً نخست وزیر قدرتمند و یازیرکی قدرت را به دست می گرفت، به عمد چوب لای چرخ دولت می گذاشت تا برنامه های شکست بخورد. علت این بود که او دوست داشت تمامی تحولات ریز و درشت کشور به شخص وی نسبت داده شود، شاید علت امر تجربیات عیدیده شخص او باشد. گمان عمومی بر این است که شاه در دهه پنجاه به چنین

روحیه ای دست یافت، حال آنکه او از دوره جوانی چنین بود. دست یافتن شاه به تاج و تخت با حمایت برخی قدرت های بیگانه صورت گرفت، او بیست و اندی سن داشت که مشاهده کرد پدرش را چگونه از کشور بیرون انداختند، همین موضوع به خودی خود کافی بود تا ترس از بیگانه در ذهن و ضمیر او بیش از پیش رشد کند. بیگانه ترسی (Xenophobia) شاه را می توان در خاطرات او به نام «پاسخ به تاریخ»، به خوبی دریافت؛ همان طور که از لابه لای گفت و گوها و برخی سخنرانی های او می توان به این نکته دست یافت. در نیمه های دهه پنجاه شاه در گفت و گو با خبرنگاری انگلیسی از الگوی موفق اصلاحات موسوم به شاه و ملت سخن گفت و مدعی شد سوسیالیسمی که او در ایران بنیان گذاشته است حتی از سواد هم پیشرفته تر است. او سپس افزود، خنده اش می گیرد که سوئدی ها با وصف ادعاهای سوسیالیستی، هنوز نتوانسته اند جنگل ها

آموزگار که اتفاقاً از رجال تحصیل کرده و آگاه زمان خود بود، نقل می کند در دوره نخست وزیری او کار تر به ایران آمد، اما وی تنها دو بار کار تر را ملاقات کرد: در فرودگاه به هنگام خوشامدگویی و باز هم در فرودگاه برای بدرقه او. آموزگار از شاه پرسیده بود آیا اعلیحضرت در مورد مسائل اقتصادی دوطرف با کار تر صحبت کرده است یا خیر؟ شاه پاسخ داده بود این جریان به نخست وزیر ربطی ندارد. آموزگار در مورد سیاست خارجی پرسیده بود، شاه باز هم گفته بود او به این کارها کار نداشته باشد و برود وظایف خود را انجام دهد. معلوم نیست اگر اقتصاد و سیاست داخلی و خارجی به نخست وزیر ربط نداشته، پس چه چیزی به او مربوط بود؟

را ملی کنند، در حالی که او سال ها پیش این کار را کرده است. شاه حتی می گفت ایران آزادترین کشور دنیاست و مردم، آزادی خود را در وجود وی متجلی می بینند، زیرا در ایران به طور سنتی پیوندی بنیادین بین شاه و ملت وجود دارد. وقتی خبرنگار از قانون اساسی و مشروطه پرسید، پاسخ داد مشروطه را هم انگلیسی ها در دهان مردم انداختند و گرنه مردم ایران دنبال این چیزها نبودند! تصور این موضوع که شاه چگونه مجری قانون اساسی مشروطه ای است که به گمان او انگلیسی ها در دهان مردم ایران انداخته اند دشوار است، اما نکته مهم این است که شاه واقعاً به اسطوره قدر قدرتی بریتانیا ایمان آورده بود.

در اسناد ساواک، خبری به این شرح آورده شده؛ در اواخر سال ۱۳۴۶ وارن رئیس اداره اصل چهار تر و من در سال های دهه های بیست و سی شمسی به ایران آمد و انصاری وزیر کشور هویدا، او را به مسافرت رامسر برد. شاه که آن زمان در کشور حضور نداشت، به محض بازگشت و اطلاع از موضوع به نخست وزیر دستور داد وزیر کشورش را عزل کند، زیرا بدون اطلاع او به مسافرت رفته بود، آن هم با یک شهر وند امریکایی. انصاری که تصور می کرد عزلش به دلیل شهرتش در حمایت از سیاست های امریکاست و احیاناً انگلیسی ها از این جریان آگاه و در نتیجه ناراضی اند، با سردنیس رایت سفیر کبیر انگلیس در ایران ملاقات کرد تا برای بقای خود در منصب وزارت کشور، حمایت بریتانیا را به دست آورد. این دیدگاه خطرناک که دست انگلیس در هر تحول ریز و درشتی از عزل و نصب وزرا تا گزارش سفر وارن به رامسر به شاه قابل مشاهده است، طبعاً اعتماد به نفس دولتمردان پهلوی را سلب می کرد. من در کتاب «دو دهه واپسین حکومت پهلوی» آورده ام که چگونه مقامات حزب ایران نوین که همه پست و مقام های عالی داشتند و البته از مزایای آن بهره مند می شدند، علیه یکدیگر دست به تحریکات می زدند و به سفیر امریکا گزارش می دادند تا شاید زمینه برای نخست وزیر پنهان فراهم شود. به عبارتی در ظاهر این افراد خود را مطیع اوامر ملوکانه معرفی می کردند، اما در مقام عمل، پشت هر تحولی دست های امریکا یا انگلیس را مشاهده می کردند و رأساً به صورت پنهانی با مقامات سیاسی و اطلاعاتی این دو کشور وارد



ز دوندنهای سیاسی می شدند؛ بعید است که شاه از این تحركات بی اطلاع باشد، اما به نظر می رسد برای شاه چنین چیزهایی اهمیت نداشت، مهم این بود که آنها در مراسمی رسمی دستش را ببوسند و او هم با تحقیر تمام، سکه ای طلا به آنها بدهد. شاه به همان میزان که از رجال مشهور و قدیمی کشور که برای مصلحت شخص او هم که شده، معتقد به نوعی تغییر روش در اداره کشور بودند نفرت داشت، به کسانی که خود را غلام خانه زاد و چاکر می نامیدند، میدان می داد؛ او هرگز نتوانست درک کند انسان بی شخصیت و شیفته منصب و مقام به هر شکل ممکن، در موقع مقتضی میدان را رها کرده و از صحنه خواهد گریخت. شاه می خواست همه او را در مقام خدایگان ببینند و برایش اهمیتی نداشت که این عده به سخنانی که می گویند ایمان دارند یا خیر؟

در کنار این علائم بالینی یا سندروم ها که نوعی اختلال روانی را منعکس می کنند، شاه به مالیخولیای قدرت هم مبتلا بود، او تصور می کرد قدرت، ناشی از ارتش است، بیهوده نیست شخصاً دستور خریدهای تسلیحاتی می داد. شاه مبتلا به بیماری پارانویا (سوء ظن شدید) بود. او به دلیل بیگانه ترسی خود، بیماری پارانویا و عطش زاید الوصفش به قدرت خود کامه به همه بدین بود. در برخی خاطرات آمده که در بحبوحه انقلاب او حتی دستور داده بود همسرش فرح دیا را هم بدون وقت قبلی به اتاق کاروی راه ندهند. شاه در کتاب «پاسخ به تاریخ» بارها از خانم لمبتون وابسته فرهنگی سفارت بریتانیا در جنگ دوم جهانی که البته جاسوسه ای بود شهیر و نیز مصطفی فاتح که مدیر ایرانی شرکت نفت انگلیس و ایران

بود یاد کرده و آنها را باعث و بانی خیلی تحولات علیه خود ارزیابی می کند. همچنین سرآنتونی پارسونز سفیر کبیر بریتانیا در کتاب «غرور و سقوط» و ویلیام سولیوان سفیر کبیر آمریکا در کتاب «مأموریت در ایران»، بارها از این نکته یاد کرده اند که شاه در ملاقات با آنها می گفته چه کرده است که آنها می خواهند سلطنتش را واژگون کنند؟ البته توضیحات سفرایی فایده بود. دزموند هارنی از مقام های اطلاعاتی انگلیس هم در کتاب «روحانی و شاه»، بارها از این نکته یاد کرده که مقام های مهم کشوری در کنار برخی مردمان عادی بر این تصورند در پشت بسیاری از ناآرامی ها دست انگلیس وجود دارد. توهم، رعب و وحشت از انگلیس را خود بریتانیایی ها برای رسیدن به مقاصد و منافع سیاسی و اقتصادی در دل شاه کاشته بودند، اما این رعب در اواخر سلطنت او به گونه ای رشد کرده بود که وی توان کوچکترین تصمیم گیری را هم نداشت.

واقعیت این است شاه بدون مشاورانی مثل علم، سیدضیاء، میرزا کریم خان رشتی و مورخ الدوله

بسیاری از کارگزاران به شاه هیچ گونه وفاداری نداشتند و به واقع در مقابل او کرنش می کردند نه به این دلیل که او را دارای صفاتی که لازمه کرنش کردن است می دانستند، بلکه به این دلیل که منافع شخصی خویش را در این رفتار می دیدند

سپهر قدرت تصمیم گیری در مواقع مقتضی را نداشت، علم آخرین فردی بود که محرم اسرار شاه تلقی می شد. شاه که آن همه از بیگانه ترس داشت، با شهروندان و رعایای کشورش چون بیگانگان رفتار می کرد. او وقتی آبها از آسیاب می افتاد شیر می شد و سخنرانی های تند می کرد، اما اساساً مردی ترسو بود و گریزپا؛ این ویژگی خود کامه گمان است. از نظر روانشناسی شخصیت خود کامه حمله می کند، زیر می ترسد مورد حمله واقع شود؛ به عبارتی شخصیت مهاجم ترسوست، شاه هم چون می ترسید زیاد حمله می کرد، اما هنگامی که اوضاع به حال عادی بازمی گشت، برای نمونه پس از کودتای ۲۸ مرداد و یا ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، اسناد، خاطرات و منابع تاریخی حکایت از آن دارند که شاه شخصاً قدرت تصمیم گیری نداشت، زیرا تصویری که در در جایی برای او و آینده کشورش نقشه ای کشیده اند؛ چنین شخصیتی رجال اطراف خود را تحقیر می کرد، گویی از تحقیر آنان لذت می برد، شاید علت این باشد که شاه در مقابل امریکا و انگلیس احساس حقارت می کرد، مثلاً آموزگار که اتفاقاً از رجال تحصیل کرده و آگاه زمان خود بود، نقل می کند در دوره نخست وزیری او کارتر به ایران آمد، اما وی تنها دو بار کارتر را ملاقات کرد: در فرودگاه به هنگام خوشامدگویی و باز هم در فرودگاه برای بدرقه او. آموزگار از شاه پرسیده بود آیا اعلیحضرت در مورد مسائل اقتصادی و طرف با کارتر صحبت کرده است یا خیر؟ شاه پاسخ داده بود این جریان به نخست وزیر ربطی ندارد. آموزگار در مورد سیاست خارجی پرسیده بود، شاه باز هم گفته بود او به این کارها کار نداشته باشد و برود وظایف خود را انجام دهد. معلوم نیست اگر اقتصاد و سیاست داخلی و خارجی به نخست وزیر ربط نداشت، پس چه چیزی به او مربوط بود؟

شاه با اینکه آن همه دانشجو جذب دانشگاه ها کرده بود، اما به کار کارشناسی کوچکترین اهمیتی نمی داد، وقتی او خود در هر زمینه ای تصمیم می گرفت، معلوم نیست چرا هیئت دولت تشکیل می داد و کارمند استخدام می کرد؟ در چنین وضعیتی جامعه در معرض انفجار قرار دارد، و کاملاً روشن است نخبگان تحصیل کرده هنگامی که در سلسله مراتب قدرت راهی نداشتند، چیزی جز اعتراض آنها به وضع موجود

نمی توانست محقق شود.

نکته مهم این است که مقامات اطلاعاتی امریکا از جمله مارتین هر تس، رایزن سیاسی سفارت این کشور در نیمه های دهه چهل شمسی، ماروین زونیس، استاد دانشگاه شیکاگو و نویسنده کتاب های «نخبگان سیاسی ایران» و «شکست شاهانه»، و حتی سفیرانی مانند آنتونی پارسونز، سقوط شاه را در اوج قدرتش پیش بینی کرده بودند. هر تس گزارش داد؛ هر اتفاقی در ایران می افتد، از نظر مقامات این کشور، ریشه در تصمیم گیری های امریکایی ها دارد و وی از این موضوع ابراز شگفتی می کند که مسئولان ایرانی زمان شاه در هر مسئله ریز و درشتی به او مراجعه می کنند تا نظرش را بدانند، زیرا به گمان آنها امریکایی ها قدرت آن را دارند که اوضاع را تغییر دهند. بسیاری از این کارگزاران به شاه هیچ گونه وفاداری نداشتند و به واقع در مقابل او کرنش می کردند نه به این دلیل که او رادارای صفاتی که لازمه کرنش کردن است می دانستند، بلکه به این دلیل که منافع شخصی خویش را در این رفتار می دیدند. اینان همان کسانی اند که گزارش های

بالاتر از همه طبقه نوظهوری از دولت مداران شکل گرفت که تنها ویژگی آنها اطاعت ظاهری بود، اینها در هنگام آزمایش فرار را بر قرار ترجیح دادند تا به شاه نشان دهند ادعای نوکری و چاکری شان نه برای اعلیحضرت، بلکه برای نفع شخصی بوده است

و منال و پست و مقام دست به هر کاری می زدند، البته شاه از چنین اشخاصی خوشش می آمد، این اشخاص هم همان کسانی اند که زودتر از او به قول خودش به ششانه لیزه گریختند، بنابراین شاه با موضوع به اصطلاح اصلاحات ارضی، زمینه شکل گیری طبقه متوسط شهرنشینی را فراهم کرد که خواهان مشارکت اجتماعی و سیاسی بودند، اما به آنها میدان نداد؛ همین موضوع زمینه های نارضایتی این طبقه از رژیم شاه را فراهم آورد. با همان برنامه، توده های روستاییان را به شهرها کشانید که جذب مشاغل کاذب شدند و دچار بحران هنجار گردیدند، به گونه ای که آمادگی لازم برای هر گونه حرکت علیه وضع موجود را به دست آوردند. بالاتر از همه طبقه نوظهوری از دولت مداران شکل گرفت که تنها ویژگی آنها اطاعت ظاهری بود، اینها در هنگام آزمایش فرار را بر قرار ترجیح دادند تا به شاه نشان دهند ادعای نوکری و چاکری شان نه برای اعلیحضرت، بلکه برای نفع شخصی بوده است. این عوامل در کنار ویژگی های شخصیتی خود شاه، زمینه های اصلی سقوط او به شمار می آیند.

ریز و درشت فراوانی در اختیار بیگانه می نهادند، در پیش چشم از شاه تمجید می کردند و در خفا علیه او سخن می گفتند، به عبارتی در وفاداری آنها تردید جدی وجود داشت. معلوم است چنین رژیم هرگز نمی باید، زیرا رفتار مسئولان در برابر تحولات قابل پیش بینی نیست، این موضوع ریشه در بیماری روانی «دو شخصیتی بودن» دارد؛ یک شخصیت زمانی تجلی می کند که فرد با خودش است و مکنونات خود را از پرده برون می ریزد و شخصیتی دیگر که برای دستیابی به مال

اگر خواهان اشتراک نشریه چشم نواز ایران هستید:

لطفا برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.

حق اشتراک یک ساله داخل کشور ۲۰۰۰۰ ریال و خارج از کشور اروپا ۳۵ یورو و آمریکا ۴۰ دلار می باشد.

حق اشتراک را به حساب سبیا ۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۰۰۱ بانک ملی، شعبه دانشگاه، کد ۸۷، به نام لطف الله میثمی

یا به حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ بانک ملت شعبه میدان توحید، کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف الله میثمی واریز نمایید

بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق فاکس ارسال فرمائید. (لطفا به شماره حساب قبلی بانک ملی واریز ننمایید)

۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.

از مشترکینی که از توانایی مالی برخوردارند خواهشمندیم ما را از همت عالی خود محروم نفرمایند.

۰۲۱ - ۶۶۹۳۶۵۷۵



تهران - صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵



فرم درخواست اشتراک

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن:

کدپستی:

« قید کدپستی الزامی است. »



مقاله



سید احمد صدر حاج سیدجوادی

شاه دیکتاتور بود، اما...

مقاله‌های ارزشمند سقوط شاه از نگاه کارگزاران، علت سقوط شاه از دید حامیان او و دیکتاتوری و پیامدهای آن و علت‌های وقوع انقلاب اسلامی را به دقت مطالعه کردم؛ از نظر تاریخی و روشن شدن مسائل و واقعیت‌های پشت پرده سیاست و نقشه‌های ترسیم و اجرا شده از سوی انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها و بویژه اسرائیلی‌های بی‌انصاف تل‌آویو، موجب روشن شدن اذهان سیاستمداران ما و مفید به حال منافع ملی و مصالح مملکتی ایرانیان بوده و کمبودی نداشت، ولی مطلبی نادیده گرفته شده بود و آن مسئله اخلاق خودپرستی، چاپلوسی و تملق‌گویی اطرافیان شاه، یاد دیکتاتورهای دیگری است که محرک این دیکتاتورها بوده و هنوز هم با شدت و قدرت هر چه بیشتر ادامه دارد و قابل مشاهده است و با تملق و چاپلوسی برای خودخواهی و نفع شخصی و خانوادگی جهت یک دستمال، قیصریه‌ای نه بلکه شهری و مملکتی را به آتش می‌کشند و شاید نامشان هم در تاریخ باقی نماند و ناشناخته بمانند مانند دو برادر که در حکومت ملی دکتر مصدق جاسوس انگلیسی‌ها بودند و یاد و برادر از خانواده‌ای دیگر که جاسوس امریکایی‌ها بودند و نامی از آنها باقی نیست، ولی رازشان با سقوط حکومت دکتر مصدق آشکار شد و همگان آنها را شناختند.

از آنجا که اوایل خدمت من در دادگستری، هنگام سقوط رضاشاه بود به خاطره‌ای از خودپرستی و چاپلوسی اطرافیان شاه اشاره می‌کنم؛ پیش از آن باید بگویم که بیان این خاطره برای دفاع از محمدرضاشاه یا انکار دیکتاتوری او نیست، وضع حکومت او همان و

بیش از آن است که محققان یادآوری کرده‌اند، ذکر این خاطره مستند به قانون تنها نمونه‌ای از خودخواهی و تملق و چاپلوسی نزدیکان محمدرضاشاه - حتی در همان اوایل سلطنتش - را بیان می‌کند. منظور من این است که دیکتاتوری او به دلیل آمادگی نوع تفکر، سرشت و طینت سلطنت موروثی او بوده، ولی مسلماً نزدیکان و عمله دربار و حکومت او قطعاً در القای موارد این دیکتاتوری، و تشویق محمدرضا به در پیش گرفتن چنین رویه‌ای و افتادن در دیکتاتوری به تحقیق مؤثر و مؤید بوده است.

خاطره یادشده این است که هنگامی که رضاشاه ساقط شد و محمدرضا به سلطنت رسید چندی نگذشت (تاریخ آن را به یاد ندارم، شاید زمان نخست‌وزیری ذکاءالملک فروغی - رحمه‌الله علیه - بود) که به عرض شاه رساندند رضاشاه مقدار زیادی از املاک مردم را در شمال از حدود شرق شهر لاهیجان تا مازندران و ساری بازندانی کردن مالکان آن در زندان‌های تهران و سپس تبعید آنها از شهر و دیار خودشان به نقاط دیگر غضب کرده و از بعضی از آنها هم سندرسمی گرفته و به نام خود ثبت کرده است. بارفتن او، مالکان یادشده در انتظار استرداد و

دیکتاتوری محمدرضاشاه تنها نتیجه تفکر و آمادگی سرشت و طینت او نبوده، بلکه القای اطرافیان او و موافقان فشار به مردم در این پدیده سهم بسزایی داشته‌اند

تصرف املاک خود بودند که این کار با صدور فرمان حکومتی و دستور اداری به صورت قانونی ممکن نبود، بلکه نیاز به تصویب قانون و صدور مجوز قانونی داشت و از محمدرضاشاه اجازه تدوین قانون و ارسال به مجلس شورای ملی را گرفتند. این قانون اجازه تشکیل دادگاه‌های رسیدگی به شکایت‌های مالکان و صدور احکام قطعی برای استرداد مورد تقاضا به مالکان از سوی وزارت دارایی، به وسیله دارایی‌های محل رامی داد. نکته مصرح در یکی از مواد این قانون آن بود که اگر املاکی باقی بماند که به هر دلیل مالک و متقاضی استرداد مراجعه نکرد و بدون صاحب باقی ماند، آن رقبات و املاک متعلق حق دولت است و این مورد هم پیشتر با اجازه محمدرضاشاه انجام شد و او می‌توانست بگوید این نوع املاک بدون صاحب و مال من است و دولت چه حقی در اینجا دارد؟ شاه چنین نگفت و آن املاک، املاک دولتی نام گرفت و به دارایی‌های محل و وقوع آنها تحویل داده شد. پس از تصویب قانون یادشده، چند شعبه دادگاه (به نام دادگاه‌های املاک و اگذارایی) و تجدیدنظر آنها در دادگستری تشکیل شد و مالکان با تقدیم دادخواست و شکایت به این دادگاه‌ها موفق به دریافت احکام قطعی و تصرف املاک خود شدند، اما املاکی باقی ماند که مراجعه کننده نداشت و در اختیار دارایی‌های محل وقوع آنها قرار گرفت. چند ماهی که گذشت اطرافیان شاه به موضوع واقف شده و به او گفتند املاک بدون صاحب باقی مانده از پدر به شما به ارث رسیده و دولت حقی در آنها ندارد، دستور بفرمایید این ماده قانون را تغییر داده و آنها را به نام شما برگردانند. این موضوع از



راه قانونی و مجلس عملی شد و املاک یادشده «املاک اختصاصی» نامیده شد و به تصرف دربار در آمد و مورد استفاده افراد سودجوی درباری قرار گرفت و بعدها گویا تغییر نام داده و اکنون به نام بنیاد شهرسازی علوی در مدیریت حکومت است.

نتیجه یادآوری این خاطره این است که دیکتاتوری محمدرضا شاه تنها نتیجه تفکر و آمادگی سرشت و طینت او نبوده، بلکه القای اطرافیان او و یا موافقان فشار به مردم در این پدیده سهم بسزایی داشته‌اند. این مسئله باید مورد توجه محققان محترم قرار گیرد که محمدرضا از اول دیکتاتور نبود و سوسه و القای اطرافیان او موجب چنین رویه‌ای شد.

همان زمان در دادگستری شایع بود که تغییر ساده و تملک محمدرضا شاه در املاک بلا معارض به وسیله گروهی خودخواه و سودجو از درباریان صورت گرفته تا بتوانند از آن رقبات سوء استفاده کنند.

در پایان باید این پرسش مطرح شود که آیا برنامه‌ای فرهنگی برای اصلاح افراد سودجو و خودخواه وجود دارد؟ چه باید کرد تا این اخلاق ناپسند از فرهنگ عده‌ای حذف شود؟ این اخلاق در مردم کشورهای دیگر وجود دارد، ولی در ایران فرهنگ آلوده‌ای در این مورد شکل گرفته است.



نیمه دیگر؛ نابرابری حقوقی زنان در بوته نقد

نویسنده: نوال سعداوی، هبه ره رؤف عزت، عباس محمدی اصل

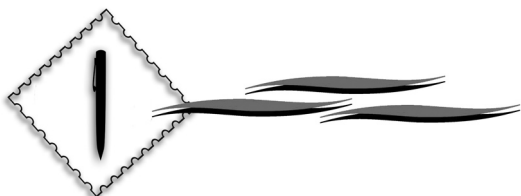
مترجم: مهدی سرحدی

نشر ناقد، چاپ اول ۱۳۸۲، ۲۷۰۰ تومان

تلفن تماس: ۰۲۱-۸۸۹۱۱۷۴۶

«فمینیسم» که در آغاز به معنای این اصل بود که زنان باید حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برابر با حقوق مردان داشته باشند و بر نهضتی نیز اطلاق می‌شد که در پی کسب این حقوق برای زنان بود، امروزه معنایی بسیار گسترده‌تر و ژرف‌تر یافته است و برای نامیدن جنبشی به کار می‌رود که در صدر عرصه تصویر و تصویری است که زنان از جهان دارند. به این معنای اخیر، فمینیسم (که به ظاهر «زنانه‌نگری» بهترین معادل فارسی آن است) بیش از هر چیز بر آن است که انحصارطلبی و تک‌آوایی فرهنگی را فرو بکشند و جهان‌نگری زنانه را نیز در کنار جهان‌نگری مردانه، که تاکنون یگانه جهان‌نگری ممکن و معقول تلقی می‌شده است، بنشانند و نشان دهد که امور واقع، ارزش‌ها و تکالیف اگر از دیدگاه زنانه نگریسته شوند چگونه به نظر می‌آیند.

فارغ از هر گونه داوری که نسبت به این جنبش داشته باشیم، شک نیست که پرداختن به این جهان‌نگری، آثار و نتایج حقوقی، سیاسی و اقتصادی آن هم لزوم اخلاقی دارد و هم ضرورت معرفت‌شناختی. لزوم اخلاقی به این جهت که چه بسا با وظایف و مسئولیت‌های نو و دیگر گونه‌ای در مناسبات زن و مرد آشنا شویم و ضرورت معرفت‌شناختی به این جهت که چه بسا به نگرش ترکیبی نزدیک به واقع‌تری از جهان هستی دست یابیم. از آنجا که متفکران دینی، دین را هم منادی حقیقت می‌دانند و هم منادی عدالت، به وجه مضاعفی نیازمند جدی گرفتن فمینیسم هستند. ژرف‌کاوی در مادیات ناظر به واقع، ناظر به ارزش و ناظر به تکلیف این جنبش، متفکر دینی را به فهم و تفسیری از دین راهبر می‌شود که هم به حقیقت نزدیک‌تر است و هم عدالت و نصفت را در حق زنان بیشتر مرعی می‌دارد.



مقاله



□ فضل‌الله سلواتی

علت عمده سقوط شاه؛ اختناق، وحشت و شکنجه ساواک

می دهند، شکم خود و خانواده شان را سیر کنند. سر نوشت ظالم غیر از این چه می تواند باشد؟! شاه که سردمدار و پیشوا بود و خود را رهبر ایران شاهنشاهی می دانست به چه سر نوشتی مبتلا شد و در غربت بایماری، تنهایی و در به دری چگونه جان داد؟ ظالم تنها شاه نبود، بلکه هر ستمکاری به این سر نوشت، مبتلا خواهد شد.

وقتی در زندان های شاه به شکنجه گران می گفتم: وعده خدانزدیک است و به زودی انتقام مظلومان و شکنجه شده ها را خواهیم گرفت، می خندیدند و مسخره می کردند، فکر می کردند شاه همیشه هست و آنها نیز به عنوان مزدور شاه، همیشه شلاق در دست دارند. پس از پیروزی، در زندان ها به ملاقات بعضی از آنها رفتم و دیدم که چقدر حقیر و دل مرده بودند، حتی می خواستند پای امثال مرا ببوسند و... هر لحظه مرگ خود را به چشم می دیدند؛ یکی از آنها پانزده سال رئیس ساواک اصفهان بود، وقتی به دیدارش رفتم تحمل مشاهده حقارت و فرومایگی او را نداشتم، در صورتی که در زمان شاه برای خود چه عظمت، اقتدار و اعتباری قائل بود، او نمی دانست که «سر بلندی و سرفرازی گذر بر آه سحر نیند».

شاه در روزهای پایانی خود در سال ۵۷ به این ستم ها اعتراف کرد، او گفت: «شما ملت ایران علیه ظلم و ستم به پا خاستید، من از آن آگاهم... تضمین می کنم در آینده حکومت ایران بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و به دور از استبداد و ظلم و فساد خواهد بود...» (۱) شاه متوجه اشکال در آخر کار شده بود، ولی دیگر دیر شده بود، باز گشت فایده ای نداشت. هنگامی که آدمی از کوهی سقوط کرد، دیگر چگونه

رفت و مردم علیه این حکومت قیام کردند و در هر شرایطی در صدد نابودی آن برآمدند و در نهایت سلطنت را ساقط کردند.

بی بندوباری، بی حجابی و فساد حکومتی شاه، او را سرنگون نکرد، بلکه ظلم و ستم و رعب و وحشت ساواک برای مردم بود که شاه را از اریکه قدرت به زیر افکند، او و همه کارگزارانش را تباه کرد؛ آنها که ماندند، محاکمه و اعدام شدند و آنها که از کشور فرار کردند، در به در کشورها شده و مجبور شدند از مبلغ ناچیزی که به پناهندگان

قطعاً عواملی در سقوط هر حکومتی، بویژه حکومت شاه مؤثر بوده که باید مورد بررسی قرار گیرد، حاکمان آینده جهان نیز باید از آن حکومت عبرت بگیرند و مواظب باشند تا خطاهای امثال شاه تکرار نشده و باعث سقوط آنها نشود.

مهمترین عاملی که هر حکومتی را ساقط می کند، فشار و اختناق است. آن گونه که پیامبر (ص) می فرماید: «الملک بقی مع الکفر ولای بقی مع الظلم»، حاکمیت با کفر می ماند، ولی با ستم نمی ماند. من بر آن باورم که مهمترین عاملی که شاه را سرنگون کرد، ظلم و استبداد او بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تشکیل سازمان امنیت در سال ۱۳۳۵ و فشار بیش از حد به مردم و محدود کردن آزادیخواهان و آزادی ها، سقوط حکومت پهلوی آغاز شد. کشتار، ضرب و شتم، زندان و تبعید باعث ناراضی مردم می شود، اینها نشان دهنده دشمنی حاکم با مردم است. آنها که به عنوان اعتراض به چیزی یا کسی یا اقدامی شعار می دهند، به دست مأموری مجروح یا مضروب می شوند، کم کم حکومت در نظر آنها منفور و مطرود می شود. شکنجه های ساواک با چشم های بسته متهم، آن مأمور بدبخت را زیر سؤال نمی برد، بلکه شاه بود که مورد نفرت قرار می گرفت. هیچ کس در دنیا نیست که شکنجه، حبس انفرادی و عمومی و زندان کردن افراد روشنفکر و سیاسی را بپذیرد، حتی پسران، دختران و همسران دژخیمان از آنها اظهار تنفر و بیزار می کردند، اگر یک روز، دوروز و یک بار و دوبار اتفاق می افتاد ممکن بود برای افراد قابل تحمل باشد، ولی چون عمومیت پیدا کرد و دائمی شد و همه مورد اتهام قرار گرفتند، نظام سلطنت زیر سؤال

شاه در روزهای پایانی خود در سال ۵۷ به این ستم ها اعتراف کرد. او گفت: «شما ملت ایران علیه ظلم و ستم به پا خاستید، من از آن آگاهم... تضمین می کنم در آینده حکومت ایران بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و به دور از استبداد و ظلم و فساد خواهد بود...»
شاه متوجه اشکال در آخر کار شده بود، ولی دیگر دیر شده بود، باز گشت فایده ای نداشت. هنگامی که آدمی از کوهی سقوط کرد، دیگر چگونه می تواند باز گردد



می تواند باز گردد.

شاه در گفت و گویی با تلویزیون آمریکا در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶)، در پاسخ به پرسش «اگر لزومی به شکنجه دادن احساس کردید، آیا آن را به کار می برید؟» می گوید: «... البته شکنجه با متدهای قدیمی... انجام نخواهیم داد، در حال حاضر روش های هوشمندانه تری برای وادار کردن زندانی (سیاسی) به پاسخگویی وجود دارد...» (۲)

فریدون هویدا از قتل برادرش امیرعباس هویدا می نویسد: «بی رحمی شاه هر روز بیشتر می شد و رفتارش با مخالفان به صورتی درآمده بود که در اواخر سال ۱۹۷۶ در ملاقاتش با من گفت: شاه هر روز سنگدل تر می شود... او ادامه می دهد: «سازمان های اطلاعاتی در همه کشورها وجود دارند برای حفظ امنیت داخلی و خارجی، آیا آنها هم شکنجه می کنند، افراد تحصیل کرده را مدت ها در سلول های انفرادی محبوس می کنند و...» (۳)

شاه می گفت: «ساواک... به منظور مبارزه با عملیات براندازی کمونیست ها در ایران تشکیل شد...» (۴) در سال ۱۳۳۵ که کمونیستی با تشکیلات و حزبی در ایران فعالیت نداشت، کدام کمونیست تاده سال بعد دستگیر شد؟ ساواکی ها مسلمانان مبارز را، مارکسیست های اسلامی می نامیدند و آنها را زیر شکنجه های طاقت فرسا از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۶ که در زندان ها ناظر بودم می کشتند و یا ناقص العضو می کردند. همین شکنجه ها و کتک ها بود که مبارزان را منسجم کرد، همین بی قانونی ها و حرمت شکنی ها بود که مبارزه مسلحانه را به وجود آورد.

شاه در کتاب خود می نویسد: «من در کارهای ساواک کاره ای نبودم و ساواک زیر نظر نخست وزیر فعالیت داشت...» و باز اعتراف می کند: «به حکم تجربه تاریخ، ارعاب، وحشت و اختناق و تفتیش عقاید و آرا، هرگز روش درست رهبری کشور نبوده و نمی تواند باشد.» (۵) عجیب است! کسی که به این خوبی لالایی می داند چرا خوابش نمی برد؟

یکی از مز دوران شاه به نام تهرانی در اعترافات خود گفته: «کارهایی که من در ساواک کرده ام شمر نکرده است، من جلا بودم، می دانی یعنی چه؟ بچه هایی که پاهایشان باد کرده (متورم شده) می داند...» (۶)

تمام آنها که در داخل و خارج، علت سقوط حکومت پهلوی را بررسی کرده اند، بدون استثنا به اختناق، رعب و وحشت ساواک اشاره داشته اند، پس از آن به خودمحوری، تمرکزگرایی، ثروت اندوزی و فساد اخلاق او می پردازند و مهمترین عامل سقوط شاه را مانند پدرش، صدام، استالین، هیتلر و... بیدادگری و ستم و تحت فشار قرار دادن مردم و زندانی کردن آگاهان، روشنفکران و مبارزان می دانند

من یکی از قربانیان و ناظران این جنایت ها بودم که پس از ۳۷ سال هنوز آثار آن شکنجه ها بر بدنم و پاهایم باقی است.

امیر اسدالله علم، وقتی بیمار شد و در خارج بود، در سال ۱۳۵۶ نامه ای به شاه می نویسد و برای شکنجه ها هشدار می دهد. شاه نامه او را به هویدا می دهد و می گوید: مثل این که علم مشاعرش را از دست داده است.

اگر خاطرات بزرگمردانی چون مهندس **عزت الله سحابی**، **احمد احمد**، **عزت شاهی** (عزت الله مطهری)، **مرحوم شهید محمدعلی رجایی** و دیگر فدائیکاران که نام و نشانی از آنها نیست و تنها سینه به سینه منتقل شده است خوانده شود، آن گاه مشخص می شود که ساواک شاه چه

بوده و چه کرده؟ و آیا عدالت خدا و همت خلق ایجاب می کند که چنین نظام ضد مردمی سرپا باشد و بر خلق حاکمیت داشته باشد؟

از تشبید جم در خاطراتش می نویسد: «مشکل اصلی شاه این بود که مملکت از کار کارشناسی به سوی نظامی تر شدن و امنیتی تر شدن رفت و همه وابسته به یک فرد شدند که به هیچ کس پاسخگو نبود و در برابر مجلس و ملت مسئولیتی نداشت و آن شاه بود...»

در همان زمان، نشریه انگلیسی تایمز، وقتی گزارش ده نفر از فاسدترین دیکتاتورهای جهان را در قرن اخیر منتشر می کند، از شاه نام می برد و درباره ساواک و شکنجه گاه های او به تفصیل می نویسد.

تمام آنها که در داخل و خارج، علت سقوط حکومت پهلوی را بررسی کرده اند، بدون استثنا به اختناق، رعب و وحشت ساواک اشاره داشته اند، پس از آن به خودمحوری، تمرکزگرایی، ثروت اندوزی و فساد اخلاق او می پردازند و مهمترین عامل سقوط شاه را مانند پدرش، صدام، استالین، هیتلر و... بیدادگری و ستم و تحت فشار قرار دادن مردم و زندانی کردن آگاهان، روشنفکران و مبارزان می دانند.

پی نوشت:

- ۱- پاسخ به تاریخ، ص ۳۳.
- ۲- همان، ص ۳۱۹.
- ۳- همان، ص ۳۷۰.
- ۴- همان، ص ۳۶۹.
- ۵- همان.
- ۶- روزنامه آیندگان، ۱۸ فروردین ۱۳۵۸.



گفت‌وگو

حذف معمرین وفادار

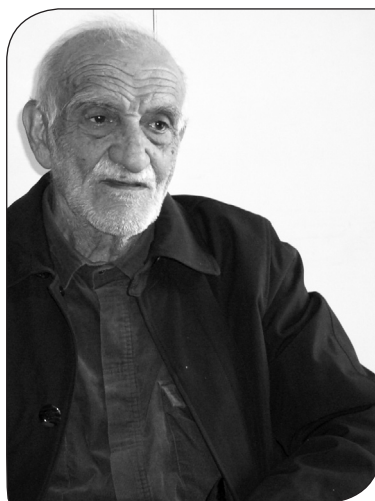
گفت‌وگو با حسین شاه‌حسینی

قدرت‌طلبی و خودخواهی او را تقویت کردند که اوج آن پیش از حکومت دکتر مصدق بود. طبقه یادشده می‌خواستند سلطنت مشروطه‌ای جریان داشته باشد که منافع آنها را تأمین کند، نه مشروطه‌ای که مبتنی بر آرای مردم (مبتنی بر قانون اساسی) باشد، برای نمونه دکتر نهایندی ابتدا استاد دانشگاه و سپس رئیس دانشگاه و آن‌گاه وزیر دو کابینه می‌شود. اینها به دلیل ارتباطاتی که داشتند زود تحت تأثیر قرار می‌گرفتند. کنار گذاشتن معمرین باعث می‌شد نیروهای جوان کم‌تجربه و ناشناخته، متصدی امور شوند.

آیا این تحلیل، نظر خود شماست یا نظر

معمرین وفادار به سلطنت؟

□ برای روشن‌تر شدن موضوع باید اشاره کنم که میرابراهیم آشتیانی تا دوره پانزدهم، و کیل مجلس بود و وفادار ماند و کنار گذاشته شد و یا خانواده عبدالله خان معظمی با وجودی که همیشه در نظام شاهنشاهی وزیر و وکیل بودند، ولی حمایتی که عبدالله خان معظمی از دکتر مصدق می‌کند از جبهه ملی نمی‌کند، او با حاج سیدرضا زنجانی همکاری می‌کند، ولی با کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی همکاری نمی‌کند، چرا که زنجانی کاری با سلطنت نداشت و ایران را در قالب مشروطه سلطنتی قبول داشت به شرط این که شاه دخالت نداشته باشد، اما تحصیلکرده‌های تازه به دوران رسیده می‌گفتند حالا که شاه به قدرت رسیده، چرا حکومت نکند! و اینها عمدتاً شاه را در این وادی تقویت کردند، هرچند شاه زمینه آن را داشت، به باور من همین امر نیز به تدریج به سرنگونی شاه انجامید.



از نگاه شما نخبه‌های رژیم شاه، علت

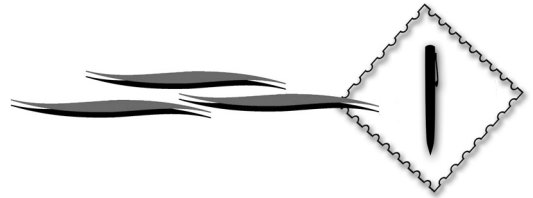
سقوط شاه را چه می‌دانند؟

□ پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه و روی کار آمدن محمدرضا شاه، افکار عمومی مردم خانواده پهلوی را به محاکمه کشیدند؛ علت این محاکمات تعدیات و زورگویی‌هایی بود که رضاشاه و یارانش نسبت به مردم انجام داده بودند. تازه به دوران رسیده‌های از فرنگ برگشته اطراف محمدرضا را گرفتند تا از او یک شاه مقتدر بسازند، البته منظوم تقی‌زاده، سردار فاخر حکمت و فروغی نیست، این معمرین با تازه به‌دوران رسیده‌ها مرز داشتند. جوانان فرصت‌طلب تازه به دوران رسیده، شاه را قانع کردند که معترضان می‌خواهند اساس خاندان و در نهایت سلطنت را سست کنند و در نتیجه شاه را با کسانی که به آنها توسط رضاشاه ظلم شده بود رو در رو کردند، برای نمونه یک روز قوام‌السلطنه مورد اعتماد شاه بود و لقب حضرت اشرف را یدک می‌کشید و روز دیگر مغضوب شاه می‌شد، از این رو سیاست اطرافیان جوان محمدرضا شاه کنار گذاشتن معمرین بود.

اگر دکتر مصدق دوام آورد به دلیل حمایت تحصیلکرده‌های حزب ایران بود، برای نمونه آقایان صدرالاشراف و قائم‌مقام الملک رفیع، اصلاحات ارضی توسط شاه را کار کارشناسی شده‌ای نمی‌دانستند و با آن مخالف بودند. در ارتش هم معمرینی چون یزدان‌پناه و امیراحمدی را کنار گذاشتند.

اطرافیان جوان شاه به او القا کردند که خودت می‌توانی همه کارها را انجام دهی، حتی کار نخست‌وزیر را؛ به این ترتیب

جوانان فرصت‌طلب تازه به دوران رسیده، شاه را قانع کردند که معترضان می‌خواهند اساس خاندان و در نهایت سلطنت را سست کنند و در نتیجه شاه را با کسانی که به آنها توسط رضاشاه ظلم شده بود رو در رو کردند، برای نمونه یک روز قوام‌السلطنه مورد اعتماد شاه بود و لقب حضرت اشرف را یدک می‌کشید و روز دیگر مغضوب شاه می‌شد. از این رو سیاست اطرافیان جوان محمدرضا شاه کنار گذاشتن معمرین بود



نویسنده: محمدعلی همایون کاتوزیان*

برگردان: حسن توان

منبع: open democracy (۱۳ فوریه ۲۰۰۹)

انقلاب ایران فراتر از معما

سیل انقلاب

اگر چه فهم انقلاب‌های ایران (انقلاب مشروطه ۸۸-۱۲۸۵ و همچنین انقلاب ۱۳۵۷) با استفاده از همان ابزارها و روش‌های علوم اجتماعی که برای توضیح انقلاب‌های غربی به کار گرفته شده‌اند، ممکن است، اما توضیح انقلاب ایران با کمک این روش‌ها برای غربی‌ها، ناگزیر به آشفتگی، تضاد و سردرگمی خواهد انجامید. همان گونه که کارل پوپر زمانی نوشت چیزی به نام تاریخ وجود ندارد، بلکه تاریخ‌ها وجود دارند.

مهمترین تفاوت میان انقلاب ایران و انقلاب‌های غربی در این است که در انقلاب‌های غربی، جوامع مورد نظر ابتدا دچار انشقاق شده بودند و این طبقات محروم بودند که علیه طبقات برخوردار که عمدتاً دولت را در دست داشتند، دست به انقلاب می‌زدند، در حالی که در هر دو انقلاب سنتی و مدرن ایران، تمامی اقشار جامعه، اعم از فقیر و غنی، علیه دولت دست به حرکت زدند. مطمئناً از نگاه غربی‌ها، این بی‌معناست که

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران، انقلاب جامعه علیه دولت بود. بسیاری از ویژگی‌های اصلی این انقلاب از الگوهای رایج انقلاب‌های غربی پیروی نمی‌کند، زیرا دولت شاهنشاهی ایران صرفاً یک دیکتاتوری معمولی نبود، بلکه نظامی خودکامه بود که فاقد مشروعیت و پایگاه اجتماعی در میان مردم بوده است. این مسئله برای برخی در غرب به معنایی تبدیل شد که ناامیدی و سرخوردگی آنها را در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب به دنبال آورد. برای آنها و همچنین برای تعداد فزاینده‌ای از ایرانیان نوگرا که خیابان‌ها را با شعارهایی به طرفداری از [آیت‌الله] خمینی پر کرده بودند، انقلاب به مسئله‌ای اسرارآمیز، عجیب و باورنکردنی تبدیل شد....

«بر اساس نظریه‌های علمی اجتماعی غرب، انقلاب اصلاً نباید اتفاق می‌افتاد یا در آن زمان نباید واقع می‌شد.» درست به همین دلیل است که تعداد زیادی از ایرانیان ناامید، به شاه و باقیمانده‌های کوچک رژیم وی که از نظریه‌های توطئه پیروی می‌کنند، پیوسته‌اند و صراحتاً آمریکا (و یا بریتانیا) را در پس انقلاب ایران می‌بینند که از نظر آنها می‌خواستند موجب توقف شاه در حرکتش برای افزایش بهای نفت شوند. این گروه حتی ادعا می‌کند که غرب از این وحشت داشت که پیشرفت اقتصادی رژیم شاه به زودی به ریودن بازارهای آنها توسط شاه‌پسینجامد.

پیش از سقوط رژیم شاه، «معما» انقلاب ایران تا اندازه‌ای از دید ناظران غربی پنهان مانده بود. البته تمام نشانه‌های انقلاب، از پیش موجود بودند، اما به طور گسترده‌ای تحت تأثیر راهپیمایی‌های وسیع و آرام مردم، ایثار و جانفشانی آنان و وحدت حقیقی جامعه برای براندازی دولت قرار گرفت. به علاوه این نشانه‌ها تحت تأثیر آیت‌الله خمینی که تک‌تک کلماتش را بیشتر ایرانیان، اعم از نوگرا و سنتی، الهاماتی الهی می‌پنداشتند، قرار داشت.

مهمترین تفاوت میان انقلاب ایران و انقلاب‌های غربی در این است که در انقلاب‌های غربی، جوامع مورد نظر ابتدا دچار انشقاق شده بودند و این طبقات محروم بودند که علیه طبقات برخوردار که عمدتاً دولت را در دست داشتند، دست به انقلاب می‌زدند، در حالی که در هر دو انقلاب سنتی و مدرن ایران، تمامی اقشار جامعه، اعم از فقیر و غنی، علیه دولت دست به حرکت زدند

برخی از ثروتمندترین طبقات جامعه در سال ۱۳۵۷ به سازماندهی و سرمایه‌گذاری روی جنبش بپردازند، در حالی که همزمان تعدادی از اشخاص این طبقات، مردد به کناری نشستند و یا معتقد بودند که انقلاب کار آمریکایی‌هاست و نمی‌شود آن را متوقف کرد. مطابق معیارهای غربی این بی‌معناست که تمام دستگاه‌های دولتی (به جز ارتش که در نهایت خود را کنار کشید) دست به اعتصابی نامحدود بزنند و قوی‌ترین سلاح را برای پیروزی انقلاب فراهم سازند. این کاملاً بی‌معناست که تقریباً تمامی جامعه روشنفکری و گروه‌های مدرن تحصیلکرده به پشتیبانی از [آیت‌الله] خمینی و درخواستش برای برقراری حکومت اسلامی، به راهپیمایی بپردازند.

بدون تردید آنهایی که در جریان انقلاب در شهرهای کوچک و بزرگ جانفشانی کردند، در این فرایند نقش اصلی را ایفا کردند، اما اگر طبقات تاجر و بازرگان که از ثروت نفت سود سرشاری به دست آورده بودند، روی انقلاب سرمایه‌گذاری نکرده بودند یا بویژه اگر کارمندان بلند پایه یا دون پایه شرکت ملی نفت ایران، قضات، و کلا، استادان دانشگاه، روشنفکران، روزنامه‌نگاران، معلمان و دانش‌آموزان مدارس به اعتصاب عمومی نمی‌پیوستند یا اگر حضور انبوه جوانان و پیران، نوگراها و سنتی‌ها، مردان و زنان، ستون‌های بزرگی در خیابان‌ها تشکیل نمی‌داد و اگر ارتش متحد می‌شد و تصمیم به درهم کوبیدن تظاهرات می‌گرفت، نتیجه به طور قطع متفاوت می‌شد.

انقلاب ۱۳۵۷ از لحاظ ویژگی‌ها، انقلابی کاملاً ایرانی بود؛ انقلابی که توسط کل جامعه علیه دولت به راه‌انداخته شد. جامعه‌ای شامل ایدئولوژی‌های متفاوت که سمت‌گیری غالب آن به سوی گرایش‌های اسلامی (اسلام‌گرا، اسلام‌مارکسیستی و اسلام دموکراتیک) و دیگر گرایش آن مارکسیست-لنینیستی بود (فدایی، توده، مانوئیست،



ترو تسکیست و دیگران). احتمالاً شدت تضاد و درگیری درون گروه‌های اسلامی و مارکسیست-لنینیستی کمتر از تضاد میان این دو گرایش عمده که در کنار هم قرار گرفته بودند، نبوده است. با این وجود آنها برای دستیابی به هدف ضروری و مهم به زیر کشاندن شاه و سقوط دولت، با هم متحد شده بودند. مؤثرتر از همه اینها، توده‌های انبوهی بودند که به معنای دقیق کلمه به هیچ یک از این گرایش‌ها وابسته نبودند. که طبقه متوسط نوگرا به لحاظ کیفی مهمتر نشان بود اما اینها هم به گونه‌ای خلل ناپذیر پشتیبان هدف حذف شاه بودند. در آن زمان هر نوع پیشنهاد مصالحه خیانت تلقی می‌شد. به علاوه، اگر هر نوع سازش اندکی پس از سقوط سلطنت صورت می‌گرفت، افسانه‌هایی پدید می‌آمد مبنی بر اینکه چگونه بورژوازی لیبرال، به پیروی از دستور اربابان خارجی (آمریکا و بریتانیا) به انقلاب خنجر زد. شعاری که توسط احزاب گوناگون انقلابی و هواداران انسان‌فراز نام حزب و بر نامه‌هایشان، به طور وسیعی سر داده می‌شد چنین بود: این برود و هر چه می‌خواهد بشود. در سال‌های بعد بسیاری تغییر عقیده دادند، اما در آن زمان هیچ چیزی موجب نشد که آنها را اودار کند تا مسائل را گونه‌ای دیگر ببینند. بر اساس گزارش‌های هاسی سال پس از انقلاب، دکتر ابراهیم یزدی، دستیار ارشد آیت‌الله روح‌الله خمینی در پاریس (که بعدها در دولت موقت پس از انقلاب به وزارت خارجه هم رسید) آشکارا در واشنگتن درباره اینکه «چگونه نسل انقلابی او نتوانست فراتر از هدف کوتاه‌مدت برکناری شاه به مسائل بنگرد» سخن گفت.

جزر و مد تاریخ

انقلاب ۱۲۸۵ و انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ از بسیاری جهات متفاوت به نظر می‌رسند، اما ویژگی‌های اصلی این دو انقلاب کاملاً شبیه به

هم هستند که ممکن است بتواند ما را در توضیح بسیاری از تفاوت‌هایشان یاری کند، هر دوی اینها انقلاب‌های جامعه علیه دولت بوده‌اند؛ در انقلاب مشروطه بازرگانان، سوداگران، روشنفکران و توده شهرنشین نقش مهمی ایفا کردند چنان‌که علمای برجسته و زمینداران قدرتمند نیز چنین کردند. به طوری که بدون حمایت فعالانه آنان پیروزی انقلاب مشروطه دشوار می‌نمود، این وضعیت شبیه این است که کلیسا و طبقه فئودال-اشراف، انقلابی بورژوا-دموکراتیک راهبری کنند. در آن انقلاب نیز جنبش‌های سیاسی گوناگون با اهداف مختلف حضور داشتند، اما همه آنها بر سر سرنگونی دولت مستبد (و در نهایت محمدعلی شاه) با هم اتفاق نظر داشتند. دولت گرچه از سنت‌گرایی دفاع می‌کرد، اما بیشتر نیروهای مذهبی، هر چند به گونه‌ای آشفته و بی‌نظم به حمایت از نوگراها پرداختند.

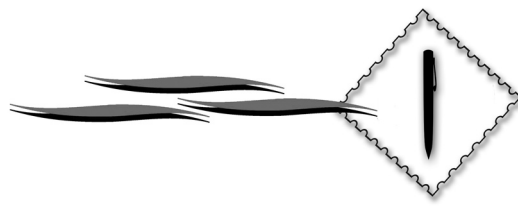
پس از انقلاب مشروطه، بسیاری از نیروهای سنت‌گرا به خاطر حمایت از آن دچار پیشیمانی شدند، همان‌طور که چنین اتفاقی برای برخی از نوگراهایی که در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ شرکت جسته بودند، رخ داد. این اتفاق تنها زمانی رخ داد

انقلاب ۱۲۸۵ و انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ از بسیاری جهات متفاوت به نظر می‌رسند، اما ویژگی‌های اصلی این دو انقلاب کاملاً شبیه به هم هستند که ممکن است بتواند ما را در توضیح بسیاری از تفاوت‌هایشان یاری کند، هر دوی اینها انقلاب‌های جامعه علیه دولت بوده‌اند

که نتایج انقلاب بر خلاف خواسته‌ها و آرزوهای آنها شده بود، اما پیش از انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی، هیچ بحثی نتوانست انقلابیون را وادارد تا از حمایت از انقلاب دست بردارند. البته در هر دو انقلاب، کسانی حضور داشتند که می‌دیدند پیروزی انقلاب موجب خواهد شد تعدادی و یا حتی بسیاری از انقلابیون دچار تأسف از نتایج پسینی آن شوند، اما تعداد کمی از این عده جرأت کردند تا گامی به جلو بنهند. شیخ فضل‌الله نوری در انقلاب مشروطیت و شاپور بختیار در مورد انقلاب اسلامی، مثال‌های روشنی در این زمینه هستند، اما هر دوی آنها دارای پایگاه اجتماعی نبوده و به عبارت دیگر این دو به‌عنوان کسانی در نظر گرفته می‌شدند که به دولت وقت پیوسته بودند، هر چند خود به شدت آن را انکار می‌کردند.

در انقلاب‌هایی که علیه یک دولت استبدادی انجام می‌گیرد، هر کسی که به چیزی کمتر از برکناری رژیم پیشین راضی شود، بلافاصله بر حسب خیانت می‌خورد، این است منطق شعار بگذار این برود و هر چه می‌خواهد بشود. بسیاری از نیروهای سنت‌گرا که از انقلاب مشروطه حمایت می‌کردند، پس از وقوع آن دچار تأسف شدند، همان‌طور که بسیاری از نوگراهایی که در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ شرکت داشتند، پس از اینکه نتایج آن را بر خلاف امیدها و آرزوهای آنان دیدند، دچار چنین حالتی شدند.

*همایون کاتوزیان استاد دانشکده‌های سنت آنتونی و مطالعات شرقی دانشگاه آکسفورد است. از جمله کتاب‌های وی می‌توان به «تاریخ و سیاست در ایران: دینالکتیک میان دولت و جامعه» (انتشارات راتلج، ۲۰۰۷)، «دنیای عجیب صادق هدایت» (به‌عنوان ویراستار، انتشارات راتلج، ۲۰۰۷) و کتاب «ایران در قرن ۲۱، تضاد میان سیاست و اقتصاد» (ویراستاری مشترک با حسین شهیدی، راتلج، ۲۰۰۷) اشاره کرد.



سقوط سایه‌ها

مهدی فخرزاده □

مرور از اطراف او دور شدند و پول سرشار نفت و حمایت‌های دولت امریکا از شاه، او را از طبقاتی که پایگاه اجتماعیش بودند جدا کرد و همین وضع زمینه‌های سقوط او شد.

اصلاحات ارضی شاه، زمینداران و دستگاه مذهبی-سنتی را از اطراف او دور کرد و آخرین رگه‌های اعتماد مذهبیون سنتی به شاه نیز با سرکوب قیام ۱۵ خرداد از بین رفت. شاه که پایگاهی در میان طبقات متوسط و پایین جامعه نداشت، همان اقشاری را هم که با قطار کودتا در کنار خود داشت یکی یکی از قطار پیاده کرد و به تنهایی رشته تمام امور را در دست گرفت. هر چند خود در خاطر آتش می‌گوید «در ساواک دخالتی نداشته است.» ارتشبد جم-رئیس ستاد ارتش رژیم طاغوت-می‌گوید: «در ایران اختیارات از همه سلب و همه کارها منوط به امر همایونی شد. از چنین دستگاهی در بحران نمی‌توان انتظار معجزه داشت.»

به این وضعیت تقریباً در تمام خاطرات مربوط به اطرافیان شاه اشاره شده است. محمد یگانه، رئیس بانک مرکزی پهلوی دوم که در چند کابینه نیز به عنوان وزیر یا مشاور به کار مشغول بوده، در خاطرات خود به اعمال نظر مستقیم شاه در چنین کابینه اشاره می‌کند. هر چند یگانه تلاش دارد در خاطر آتش قضاوتی منصفانه و گاهی شاید جانبدارانه نسبت به شاه داشته باشد، اما او نیز به میل فراوان شاه به اعمال نظر در تمام حوزه‌ها اشاره می‌کند. یگانه مدتی در سمت وزیر آبادانی و مسکن بود و این مسئولیت برای او اختلاف‌هایی با برخی وزیران ایجاد کرده بود. این اختلاف‌ها برای حل و فصل به هویدا راجع می‌شود و او با

رضایت بخشی از جامعه که بر مبنای ترس و زور سایه خود را بر سر رعایا بگستراند، این وضعیت حتی طبقات حامی حکومت را به مرور از دور او می‌پراکند. محمدرضا شاه در نخستین دهه پس از کودتای بیشتر رژیم متکی به زمینداران، ارتشیان و دستگاه سنتی مذهبی بود، اما این سه جریان به

از دید کاتوزیان، انقلاب‌های اروپایی برای بسط حقوق قانونی انجام شده، اما در کشور ما برای وجود و اجرای قانون. خروج از وضعیت پیش‌بینی ناپذیر و امکان برنامهریزی تنها به وجود یک قانون منوط است؛ قانونی که حدود حصر روابط مردم و نظام را تعیین کند و اگر چنین قانونی وجود نداشته باشد ترس، ناامنی، بی‌اعتمادی و سرخوردگی و تبعات دیگر بر فضای جامعه حاکم می‌شود و همین وضعیت موجب می‌شود نظامی خودکامه نه بر پایه رضایت بخشی از جامعه که بر مبنای ترس و زور سایه خود را بر سر رعایا بگستراند، این وضعیت حتی طبقات حامی حکومت را به مرور از دور او می‌پراکند

روزی که مهندس بازرگان شاه را «رهبر منفی انقلاب» نامید، هنوز کسی دلایل آن را به تفصیل بررسی نکرده بود، اما امروز با نشرده‌ها جلد خاطره از کار گزاران رژیم شاه و یا عبور سه دهه از آن دوران، این نقش بیشتر برای شاه متصور است. مارکس منشأ خود کامگی در نظام‌های آسیایی را با نظام‌های اروپایی متفاوت می‌داند. او مالکیت حکومت بر زمین به عنوان مهمترین ابزار تولید آسیایی را منشأ خود کامگی شرقی معرفی می‌کند. شاید بتوان گفت از دید مارکس به طور کلان، مالکیت حکومت بر اصلی‌ترین منابع تولید ثروت در جامعه، نوعی خاص از خود کامگی را در شرق ایجاد می‌کند که مبنای آن بی‌حد و حصر و بی‌قانونی بودن حاکمیت است.

از دید محمدعلی همایون کاتوزیان، «فقدان حقوق مالکیت» به عنوان ویژگی بی‌همتای حکومت پهلوی یاد شده است. نظام خودکامه بر انحصار مالکیت و قدرت متمرکز اقتصادی، بوروکراتیک و نظامی استوار شده بود. کاتوزیان دور هرج و مرج-خود کامگی-را ویژگی تاریخی یک مقطع جدی از تاریخ مامی داند.

درواقع از دید کاتوزیان، انقلاب‌های اروپایی برای بسط حقوق قانونی انجام شده، اما در کشور ما برای وجود و اجرای قانون. خروج از وضعیت پیش‌بینی ناپذیر و امکان برنامهریزی تنها به وجود یک قانون منوط است؛ قانونی که حدود حصر روابط مردم و نظام را تعیین کند و اگر چنین قانونی وجود نداشته باشد ترس، ناامنی، بی‌اعتمادی و سرخوردگی و تبعات دیگر بر فضای جامعه حاکم می‌شود و همین وضعیت موجب می‌شود نظامی خودکامه نه بر پایه

اشاره به عکس شاه می گوید: «او نخست وزیر است، من رئیس دفتر او هستم!»

انحصار سیاسی

کاتوزیان در کتاب «تضاد دولت و ملت» اشاره می کند که چگونه پهلوی پدر ابتدا با تشکیل یک حزب موافقت می کند، اما آن زمان که احساس می کند این حزب می تواند اختیارات او را محدود کند و از قدرت بی حصر او بکاهد دستور انحلال حزب آغاز به کار نکرده و اصادر می کند. اما پهلوی پسر به شیوه دیگر بازی احزاب را پیش برد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ جلوی تمام فعالیت های حزبی گرفته شد، ولی دو حزب «ملیون» و «مردم» در ویتترین ژست مدرن شاه قرار گرفت. سال ۱۳۴۲ حزب ایران نوین جایگزین حزب ملیون شد و حزب مردم نیز کمی ژست منتقد گرفت، اما گویی این ژست هم برای نظام سلطانی نامطلوب بود. در سال ۱۳۵۳ در انتخابات شهسوار عامری - دبیر کل حزب مردم - دولت را متقاعد می کند که نامزد این حزب در آن شهر آزادانه برای کسب رأی مبارزه کند. انتقاد از دولت هویدارای چشمگیری را برای نامزد حزب مردم به ارمان آورد، اما دولت پیروزی او را تأیید نکرد. شاه این انتخابات را گواهی بر دموکراسی در ایران نامید، اما عامری تقبل را محکوم کرد. اعتراض دکتر عامری به همراه زندگیش با یک تصادف عجیب خود رو پایان یافت.

سال ۱۳۵۴ شاه با تشکیل حزب «رستاخیز ملی» یک گام جدی به سوی سلطانیسم پیش رفت. عضویت در این حزب اجباری اعلام شد و شاه از ناراضیان خواست کشور را ترک کنند.

به قول کاتوزیان، شاه دیگر فرمانبرداری صرف مردم را نمی خواست، بلکه انتظار سرسپردگی فعال داشت. این وضعیت حتی بسیاری از نزدیکان شاه را آزرده خاطر می ساخت.

فساد در دربار

حذف تمامی منتقدان موجود در سطح جامعه و بی توجهی به قانون توسط شاه زمینه را برای گریز دیگر نهادهای قدرتمند از حیطه قانون فراهم می کرد.

محمد یگانه که مدتی نیز در پست وزارت دارایی بوده اشاره می کند شرکتی به نام «ایر-تاکسی» به وجود آمده بود که تیمسار خاتمی - همسر فاطمه پهلوی - مدیر آن بود. اشرف هم در آن سهم داشت. این شرکت از خریده های

یگانه می گوید شاه به طرح های بزرگ و چشمگیر علاقه داشت. شاه به عرصه کشاورزی علاقه داشت و چون کشت و صنعت های امریکا را دیده بود، آن الگو به نظرش جذاب بود. مدت ها طول کشید تا شاه بفهمد آن الگو به مصلحت ایران نیست و باید از نصف جمعیت کشور که از طریق کشاورزی امرار معاش می کنند حمایت کرد



خارجی دستگاه های دولتی پورسانت می گرفته است! ضمن این که مالیاتی هم پرداخت نمی کرد. یگانه همچنین به یکی از منسوبان شاه اشاره می کند که ۷ میلیون دلار پورسانت گرفته بود.

فسادهای بنیاد پهلوی محرز و آشکار بوده است، وقتی یگانه این تباه کاری ها را برای شاه توضیح می دهد شاه به غایت نگران می شود و از یگانه می خواهد «نگذارید نام بنیاد پدر بپاید!»

این بنیاد که در دهه ۱۳۳۰ ایجاد شد، یکی از اصلی ترین پوشش های فساد مالی و اداری بود. کاتوزیان در کتاب خود «تضاد دولت و ملت» به تفصیل فسادهای بنیاد پهلوی را بررسی کرده است. محمد باهری، وزیر دادگستری و معاون وزیر دربار، مهمترین دارایی بنیاد را همه سهام بانک عمران می شمرد. این بانک که بنا بود به

توسعه کشاورزی کمک کند، به یک کارگزاری تبدیل شد. دارایی این بانک در سال ۱۳۵۶، ۱/۰۵ میلیارد دلار و سود سهامش ۴/۲ میلیون دلار اعلام شد که به بنیاد پهلوی پرداخته شد.

یگانه به ماجرای زمینی در رشت اشاره می کند که اسدالله رشیدیان - یکی از عوامل کودتا - به بهایی ارزان می خرد و زمین را به همراه ۱۰ میلیون پول اضافی به بنیاد پهلوی می دهد و در مقابل امتیاز ساخت یک شهرک در آن زمین را می گیرد و عواید ناشی از آن را به جیب خود می زند.

ورود تراکتورهای رومانیایی در یک معامله بین دو دولت ایران و رومانی برای دربار و مملکت پیروزی به شمار می آمد و همه فکر می کردند معامله ای به سود ملت ایران انجام داده اند، اما یگانه شبی در یک میهمانی با پسر احمد کسروی روبرو می شود و از دلارهای پورسانت این معامله در جیب شاپور غلامرضا سخن می گوید و آقای وزیر باورش نمی شود تا دلایل محکم دیگری نیز به دست می آورد. در واقع گویا فروشنده هم از این معامله خشنود بوده که پورسانتش را توسط دولت رومانی در جیب شاپور غلامرضا قرار داده است.

تلاش های شهرام پسر اشرف برای انعقاد قرارداد کارخانه لامپ سازی توسط مجارها در ایران در مقابل پورسانت، پورسانت های احمد مهید در ماجرای خرید چند کشتی از هلند و... دیگر ماجراهایی است که یگانه از فساد اقتصادی دربار می گوید. او همچنین خاطراتی از فساد جنسی منسوبان شاه از جمله اشرف بیان می کند.

نظام برنامه ریزی و اولویت های همایونی

یکی از معضلات اعلیحضرت، ظاهراً وجود نظام برنامه ریزی با عنوان سازمان برنامه بودجه در کشور بوده است. این گونه که از خاطرات یگانه برمی آید شاه اوامری برای وزارخانه ها داشت که سازمان برنامه با اجرای آن ایده ها موافق نبود و تأمین اعتبار نمی کرد. شاه سعی می کرد این سازمان را محدود کند و البته همواره آن را حفظ کرد.

یگانه می گوید شاه به طرح های بزرگ و چشمگیر علاقه داشت. شاه به عرصه کشاورزی علاقه داشت و چون کشت و صنعت های امریکا را دیده بود، آن الگو به نظرش جذاب بود. یگانه می گوید مدت ها طول کشید تا شاه بفهمد آن الگو به مصلحت ایران نیست و باید از نصف جمعیت کشور که از طریق کشاورزی امرار معاش می کنند حمایت کرد.

موضوع دیگر کارخانه خودروسازی است. ظرفیت تولید خودرو در ایران ۲۰۰-۱۵۰ هزار خودرو بود که شاه تصمیم می‌گیرد دو واحد جدید خودروسازی که ظرفیت هر یک ۱ میلیون خودرو باشد در بندرعباس ایجاد شود و سالانه ۱ میلیون خودرو صادر کنیم! محمود خیامی رئیس ایران خودرو و ایاکو کارنیس فورد، پس از بررسی به این نتیجه می‌رسند که در نزدیکی آذربایجان یک واحد با ظرفیت ۲۵۰ هزار واحد احداث شود که طی ۵ سال به ۵۰۰ هزار برسد و بعد برای افزایش ظرفیت آن فکر شود، که این با بلندپروازی‌های همایونی نمی‌خواند.

نیاز داخلی آلومینیوم بین ۴۵ هزار تن بود و شاه تصمیم می‌گیرد کارخانه‌ای ۲۰۰ هزار تنی برای صادرات ایجاد کند، در حالی که هزینه تمام‌شده این کارخانه در ایران بالاتر از کارخانجات موجود در دنیا بود. افزایش ظرفیت ذوب آهن، ایجاد ۲۳ واحد نیروگاه هسته‌ای هر یک به ظرفیت حدود هزار مگاوات، آخرین سیستم‌ها و اسلحه‌ها در ارتش و... در شرایطی این طرح‌ها مطرح می‌شد که نیازهای روزمره مردم و نیازهای واقعی آنها به فراموشی سپرده شده بود.

یگانه به طرحی از شجاع‌الدین شفا برای ایجاد کتابخانه‌ای با هزینه ۵۰۰ میلیون دلار در تهران اشاره می‌کند، در حالی که مسئله وزارت آموزش و پرورش در آن زمان مدارسی بود که سقف آنها در حال ریزش بر سر دانش‌آموزانش بود. یگانه می‌نویسد با ۱۰ تا ۲۰ میلیون تومان می‌شد یک کتابخانه خوب راه‌انداخت و بعدها آن را توسعه داد. او از طرح یک تفریحگاه در غرب تهران به نام پردیسان نام می‌برد که ۱/۵ میلیارد دلار هزینه برای دولت در برداشت. شاه مایل بود در ریز امور هم دخالت کند. یگانه به نخستین جلسه شورای اقتصاد دولت آموزگار اشاره می‌کند که شاه هم حضور پیدا می‌کند و دستور می‌دهد «حدود ۶۰-۵۰ میلیارد دلار مخارج نیروگاه هسته‌ای خواهد بود و در حدود ۳۰ میلیارد دلار مخارج حمل و نقل و... در فلان مورد ۲۰ میلیارد دلار، در فلان مورد ۴۰ میلیارد دلار و...» یگانه می‌گوید در نهایت این اعداد و ارقام بیش از اعتباری بود که طی پنج سال در اختیار سازمان برنامه قرار داده می‌شد و برای همه آن هم شاه برنامه داشت. با این اوصاف سازمان برنامه در عمل نمی‌توانست برنامه‌ای بریزد! یگانه تأکید می‌کند

شاه به دنبال متلاشی کردن سازمان برنامه بود.

آخرین حلقه‌های اقتدار

آخرین حلقه‌هایی که پس از حذف طبقات حامی شاه با او باقی مانده بود «نظامیان» بودند. از آنجا که شاه خود نظامی بود، به نیروهای نظامی نیز اهمیت می‌داد. از سویی ژاندارم منطقه‌نیا به قدرت نظامی بالایی داشت. بودجه‌های نظامی معمولاً کمتر از آنچه بود اعلام می‌شد و نظامیان جایگاه ویژه‌ای داشتند، اما امروز خاطرات نظامیان شاه هم سرشار از گلایه‌هایی است که ناشی از وضعیت دیکتاتوری شاه بوده است. ارتشبد جم، رئیس ستاد ارتش شاه، مهمترین معضل که منجر به انقلاب شد را دیکتاتورسازی می‌داند. او می‌گوید منشأ تمام بدبختی‌های ایران را باید در دیکتاتورسازی خودمان جست‌وجو کرد. وی در ادامه قانون راره

کاتوزیان نشان می‌دهد چگونه شاه دیکتاتوری خود را تا جایی اعمال کرد که فرماندهان ارتش حتی برای نفس کشیدن هم باید اجازه می‌گرفتند. او خاطره‌ای از دربار امیرعباس رمزی عطایی نقل می‌کند که مشابه آن را یگانه نیز نقل کرده است. عطایی نیز از هویدا شنیده بود که با شرمساری گفته بود چیزی بیش از یک رئیس دفتر نیست!

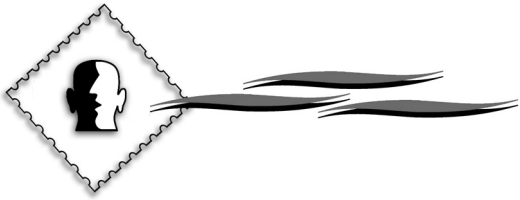
می‌دانست و نتیجه این معضل را گزارش‌های ناهماهنگ و نتیجه این ناهماهنگی را به قول ارتشبد جم «دستورهای ناهماهنگ، غیر منطقی و ناپخته از بالا» می‌داند. کاتوزیان نشان می‌دهد چگونه شاه دیکتاتوری خود را تا جایی اعمال کرد که فرماندهان ارتش حتی برای نفس کشیدن هم باید اجازه می‌گرفتند. او خاطره‌ای از دربار امیرعباس رمزی عطایی نقل می‌کند که مشابه آن را یگانه نیز نقل کرده است. عطایی نیز از هویدا شنیده بود که با شرمساری گفته بود چیزی بیش از یک رئیس دفتر نیست! وزیران مستقیم با خود شاه کار می‌کردند. فرماندهان نیز به همین صورت، حتی نهادهای امنیتی متعدد شاه همچون ساواک، دفتر ویژه، اطلاعات ارتش، ضد اطلاعات ارتش، بازرسی شاهنشاهی، کمیسیون شاهنشاهی و... به طور موازی همه به شخص شاه گزارش می‌دادند. در این میان ساواک توانست ترسی فراگیر در دل مردم ایجاد کند و حتی به قول کاتوزیان جلوی «نقد در خلوت» هم از همه گرفته شد. محاکمه‌های صوری، زندانیان سیاسی، احکام سنگین برای منتقدان، شکنجه و... همه این ابزار توانست جلوی سقوط دیکتاتور را بگیرد و سرانجام با این روند شاه به نقطه‌ای بی‌بازگشت رسید. فرجام دیکتاتور سرریز نقدهایی شد که نزدیکترین یارانش هم به او داشتند و آن گاه که بود یارای گفتش نبود. کسانی چون جم و یگانه حتی پس از سقوط، شاه را دلسوزانه نقد می‌کنند یا همچون جم تقصیر را بر گردن جامعه هم می‌اندازند که شاه را دیکتاتور کرد، یا چونان یگانه اطرافیان را فاسد می‌دانند، اما هر دو ادعان دارند که شاه روند سلطانیسم را در پی گرفت؛ روندی که غایت آن سقوط بود.

منابع:

- تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران، محمدعلی همایون کاتوزیان، ترجمه علیرضا طیب، نشر نی، چاپ پنجم ۱۳۸۷.
- خاطرات محمد یگانه، رئیس کل بانک مرکزی، وزیر دارایی، وزیر آبادانی و مسکن و وزیر مشاور در حکومت محمد رضا پهلوی، به کوشش حبیب لاجوردی، نشر ثالث، چاپ اول ۱۳۸۴.
- جامعه مدنی از دیدگاه کارل مارکس، محمدتقی برومند (ب کیوان)، نشر بازی تیگر، چاپ اول ۱۳۸۴.
- علت‌العلل بروز انقلاب ۱۳۵۷، ارتشبد فریدون جم، نشر به حافظ، شماره ۶۳.

خروج از دیکتاتوری می‌داند و معتقد است نه شاه به سوگند خود به حفظ قانون اساسی پایبند ماند و نه ملت در حراست آن کوشش کردند... اگر ملتی زیر بار بیداد خلاف قانون نرود محال است کسی بتواند خلاف را به تمامی ملت تحمیل کند. جم معتقد است در نهایت کارها منوط به «امر همایونی» شد و اختیار از همه سلب گردید.

کاتوزیان نیز با استناد به خاطرات نظامیانی چون جم، طوفانیان و عطایی «نبود هماهنگی میان دستگاه‌های مختلف نظامی و لزوم گزارش دهی مستقیم فرماندهان نیروها به شاه و کسب اجازه از وی برای کم‌اهمیت‌ترین تصمیم‌ها» را معضل نظامیان



گفت و گو

ریشه یابی پیدایش و تحولات بعدی سازمان مجاهدین خلق اولین تلاش ها و نتایجی فراتر از انتظار

گفت و گو با سعید شاهسوندی

□ از لطف الله میثمی
بخش دهم

از حداقل حمایت های لازم برای بقا و ادامه زندگی مخفی چریکی محروم می شویم، بلکه به احتمال زیاد از سوی برادران دیروز و نارقیان امروز، مورد تعرض هم قرار خواهیم گرفت.

لازم است به این نکته اعتراف کنم که مادر ارز یابی و اکنش پرچمدار و جریان او، اعمال خشونت علیه خود را بسیار دست پایین و به اصطلاح خوش خیالانه محاسبه کرده بودیم. من بر این باورم که علت اشتباه محاسبه این بود که ما پرچمدار را از صافی اندیشه و عمل خودمان در سازمان مجاهدین خلق عبور داده و آن گاه به محاسبه و اکنش احتمالی او پرداختیم، یعنی ما او را از دریچه چشم و ذهن فردی و ایدئولوژیک خود دیدیم. در چنان محاسبه ای حداکثر و اکنشی که ما به آن فکر کردیم این بود که پس از اعلام موجودیت جریان مستقل و اعلام جدایی توسط ما، این به اصطلاح رفیقان، اقدام به احضار و یا دستگیری ما و تشکیل دادگاه درون سازمانی بکنند. باور ما این بود که تشکیل چنین دادگاهی به زیان ما نبوده و از پس آن بر خواهیم آمد. ما غافل بودیم که باید پرچمدار و جریان او را با توجه به سابق تفکر او بررسی کنیم. ما غافل بودیم که او دادگاه را غیابی و بی حضور متهمان تشکیل خواهد داد و حکم غیابی و بدون فرجام خواهی را نیز دستور داده و اجرا خواهد کرد.

بلافاصله پس از تصمیم به مقاومت، چگونگی و شیوه آن مطرح شد. پرچمدار به نیابت از جمع و سازمان، علیرضا سپاسی آشتیانی را مورد حمله قرار داد و او را به تسلیم و اداسخت در مقاله "پرچم" و پیش از آن در "جزوه سبز" نیز همیمن روش را به کار برد، پس با ما هم به مثابه فرد در برابر جمع و سازمان برخورد خواهد کرد و هر گاه کم یابود، در پشت نام سازمان موضع خواهد گرفت و خواهد گفت نظر سازمان این است و یا... از این رو راه حل

که در صورت مقاومت و نه گفتن به پرچمدار و من خواسته های او، از "حداقل های لازم" برای زندگی مخفی چریکی نیز محروم می شویم. ما به روشنی می دانستیم که با عدم تسلیم و اعلام مقاومت نه تنها



یاد یاران

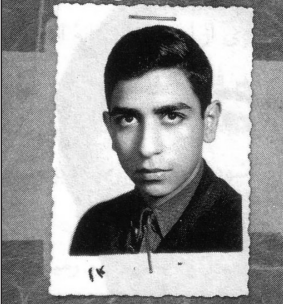
■ در شماره پیشین ضمن بازگو کردن بخش های عمده مقاله "پرچم"، اشاره شد که نخستین هسته مقاومت در برابر جریان مارکسیستی به رهبری تقی شهرام (پرچمدار) توسط مجید شریف واقفی، مرتضی صمد به لباف و شماد خان خیابان ترقی تشکیل شد. بقیه ماجرا را از همان جایی می گیریم.

□ انتشار مقاله پرچم در نشریه داخلی، در واقع اعلام تغییر ایدئولوژی در درون سازمان بود. مقاله پرچم به ما نشان داد که با وجود قرار گرفتن مبنی بر مسکوت گذاردن اختلاف ها و عدم انتقال آنها به افراد مسئول تاحل نهایی آن در مرکزیت (۱)، دو شاخه دیگر و بویژه شاخه تقی شهرام، تغییر ایدئولوژی را از بالا به شاخه خود اعمال کرده اند. مقاله پرچم در عین حال آغاز حذف رهبری مجید و تلاشی کردن شاخه ما نیز بود. در شاخه ما پیش از این به بهانه ترمیم شاخه بهرام آرام (ضربه ۲۷ مرداد خانه خیابان شیخ هادی) جابه جایی هایی صورت گرفته بود، اما با این همه هنوز به اندازه کافی نیرو و امکانات بالفعل و بالقوه وجود داشت که باعث نگرانی پرچمدار شود. مقاله پرچم همچنین به ما نشان داد که کار از بحث و گفت و گو گذشته، یا باید تسلیم شویم یا مقاومت کنیم. پاسخ هر یک از ما هم روشن بود:

نه پرچمدار و جریان او از شاه و ساواک قدر تمند ترند و نه ما از بنیانگذاران در ابتدای راه ضعیف تر. دلایل مبارزه هم به قوت خود باقی است پس پاسخ ما تنها "مقاومت" بود.

تصمیم به مقاومت همان گونه که در صحبت پیشین گفتیم نه از سر تعصب و لجبازی و نه اقدامی صرفاً احساسی و به اصطلاح واکنشی و نه به طمع موضع و مقام بود. برای هر سه ما کاملاً روشن بود

مهمترین و باارزش ترین
سرمایه ما، سابقه و اعتبار
تاریخی سازمان مجاهدین
خلق، با بنیانگذارانی شناخته
شده و شهدایی به نام در
پیشگاه مردم بود؛ سرمایه ای
تاریخی که می توانست
به سرعت امکانات بالقوه
درون جامعه را فعلیت بخشد،
همان گونه که در پی ضربه
شهریور ۵۰ شاهد آن بودیم



نام حمید
 شهرت اوراقت
 نام پدر سیدرضا
 شغل در ایستگاه
 نام و شهرت قبلی
 شماره شناسنامه
 تاریخ و محل صدور
 تاریخ و محل تولد

این است که مانیز جمع و سازمان خود را به وجود آورده و آن گاه به مثابه دو جریان برابر حقوق با آنها بر سر موارد اختلاف و شیوه حل و فصل آنها به گفت و گو بنشینیم.

■ با توجه به این که بخش اعظم سازمان و به طور مشخص رهبری دو شاخه از سه شاخه سازمان مارکسیست شده بود، دیگر نباید به آن جریان امید می‌بستید؟

□ اول آن که ما به آنها دل نبسته بودیم و حتی کاملاً هم قطع امید کرده بودیم. دست کم از پرچمدار، بهرام آرام و شماری از گردانندگان. دوم آن که شماری تغییر عقیده داده بودند، اما بسیاری افراد نه واقعاً "متقاعد" که "تسلیم" شده بودند. هدف ما از تشکیل سازمان خاص خود و اعلام علنی آن، این بود که چنان شرایطی به وجود آوریم که افراد، فرصت انتخاب بدون اعمال فشار را داشته باشند. مادرستی این نظر را طی چند ماهی که به جمع آوری و سازماندهی افراد مشغول بودیم به روشنی دیدیم. اگر چه رهبری بخش عمده سازمان با حمایت و پشتیبانی تعیین کننده بهرام آرام در دست پرچمدار قرار گرفته بود، اما نکات و موارد در دست دیگری هم بود که هر یک از ماسه نفر نمی‌توانستیم به راحتی از کنار آن بگذریم از جمله: رنج و خون و تلاش و در یک کلام میراث یاران شهید و اسیر که با عشق و ایمان به این ایدئولوژی آن همه جانبازی و فداکاری کرده بودند نباید به این سادگی و ارزانی زیر پا گذاشته و مصادره شود.

اعتماد مردمی که طی این سال‌ها نثار ما شده بود و بار سنگین مسئولیت آن، نباید بی‌پاسخ می‌ماند. اعتقادی که هر یک به درستی راه و اندیشه خود داشتیم.

باور تا بن استخوان ما که نه ایدئولوژی پرچمدار، بلکه ایدئولوژی اسلامی سازمان بسیج کننده‌وراهگشاست.

شناخت تاریخی ما بر این موضوع گواهی می‌داد که مسیر پرچمدار راهی شکست خورده است و جز انزوای مبارزان و شکستی دیگر در تاریخ مبارزات مردم ایران حاصلی نخواهد داشت. اینها گزیده‌ای از دلایل ما برای مقاومت و جلوگیری از نابودی "سازمان مجاهدین خلق ایران" بود.

نکته قابل توجه دیگر این که، گرچه محمد تقی شهرام و بهرام آرام تا توانسته بودند با بهانه‌های موجه و ناموجه شاخه مارا لاغر و لاغر کرده بودند، اما امکانات "بالفعل" بسیار و امکانات "بالقوه" بیشتری داریم که دو شاخه‌های دیگر فاقد آنند.

اطلاع و اطمینان ما نسبت به وجود شمار قابل توجهی از یاران بر سر پیمان.

اطلاع از وجود شماری از افراد تسلیم شده اما مردد.

امکان جمع آوری کمک‌های مالی، بویژه در بازار.

چنین مجموعه‌ای، خود بالقوه یک "سازمان مجاهدین خلق" بود.

و اگر در ارتباط با نیروهای زندان و زندانیان تازه آزاد شده قرار می‌گرفت به سرعت قابل رشد و گسترش بود. ما بر آوردمی کردیم شماری از افراد که باروش‌های غیردموکراتیک "تسلیم" شده اند در پی اعلام موجودیت ما در بازو به ما خواهند پیوست.

اما مهمترین و باارزش ترین سرمایه ما، سابقه و اعتبار تاریخی سازمان مجاهدین خلق، با بنیانگذارانی شناخته شده و شهدایی به نام در پیشگاه مردم بود. سرمایه‌ای تاریخی که می‌توانست به سرعت امکانات بالقوه درون جامعه را فعالیت بخشد، همان گونه که در پی ضربه شهریور ۵۰ شاهد آن بودیم. ما اینهارامی دانستیم، پرچمدار و بیش از او بهرام آرام که هر یک از ما از نزدیک می‌شناخت نیز بر این امر آگاه بود. خطری که از سوی ما حس کردند نیز به دلایل گفته شده بالا بود.

پس از تصمیم به مقاومت اولین کار ما تعیین چارچوب مقاومت بود:

نخستین مسئله‌ای که هر سه بر آن متفق القول شدیم این بود که مبارزه اصلی ما کماکان با رژیم شاه است. مبارزه ما با پرچمدار و جریان او به این خاطر است که او مبارزه با رژیم را به شکست می‌کشاند. پس کماکان خط قرمز، ساواک و رژیم شاه بود.

سپس تصمیم گرفتیم مقاومت ما در چند زمینه سیاسی - تشکیلاتی و ایدئولوژیک باشد، در میان

شماری از این امکانات از این قرار بود:
 - توانایی عملیات نظامی و داشتن کادرهای عملیاتی و سابقه دار.

- توان نسبی تئوریک برای توضیح و تبیین دستاوردهای گذشته سازمان؛ توانی که اگر با دستاوردهای یاران زندانی همراه می‌شد به نیروی محرکه بزرگی تبدیل می‌گردید.

- تمامی امکانات گروه الکترونیک و سیستم‌های حفاظتی محصول این گروه که در نوع خود بی نظیر بود و توانسته بود سال‌ها سازمان و حتی گروه‌های دیگر را از ضربات ساواک مصون نگه‌دارد.

- نشریه امنیتی که دو هفته یکبار به طور منظم منتشر می‌شد و در حفظ و نجات یاران و حتی افراد دیگر گروه‌ها مؤثر بود.

- امکان ارتباط با خارج؛ رادیو میهن پرستان و رادیو سروش.

افراخته در یک جلسه اشکال‌های مرا بزرگ کرد و می‌خواست مرا به موضع دفاعی اندازد. من آنچه را که وارد بود بلافاصله تأیید کرده و پذیرفتم، اما اضافه کردم ضعف‌های من به علت عدم جذب کافی ایدئولوژی اسلامی سازمان بوده است. این نتیجه گیری، او را هم عصبانی و هم مستأصل کرد. یک روز گفت باید به کارگری بروی تا خصلت‌های خرده بورژوازی ات از بین برود

این سه، اقدام عاجل تأسیس تشکیلات است، زیرا تشکیلات ظرف دیگر فعالیت‌های ما خواهد بود و بدون این ظرف قادر به کار جمعی و گروهی نخواهیم بود.

برای اهداف فوق به برنامه‌ریزی و تقسیم کار پرداختیم. قرار شد در چند زمینه شروع کنیم:

۱- پاسخ‌گویی، به «جزوه سبز» و «مقاله پرچم»
۲- جمع‌آوری افراد و امکانات و سامان دادن تشکیلات

۳- تلاش برای جلوگیری از امحای اسناد و مدارک سازمانی بویژه مدارک آموزشی و ایدئولوژیک

۴- تماس با زندان و در جریان قرار دادن آنها
۵- تماس با زندانیان آزاد شده و آگاه کردن آنها
۶- تماس با شخصیت‌هایی چون آیت‌الله طالقانی

۷- اعلام تشکیلات مستقل با نام سازمان «مجاهدین خلق ایران» و این که پرچمدار باید اعلام جدایی و انشعاب کند.

■ آیا این سازماندهی جدید مخفی بود یا علنی؟

□ واقعیت این بود که شماری از اهداف ما تا اعلام علنی به تعویق می‌افتاد. ما به روشنی می‌دیدیم که با وجود فضای ضددموکراتیک حاکم بر سازمان امکان جدایی به صورت علنی وجود ندارد. پرچمدار، شمشیر را از رو بسته، از موضع کل سازمان و حتی گذشته‌ای که هیچ ربطی به او نداشت همه را سرکوب و تخطئه می‌کند، سیاستی شتر مرغی داشت. از یکسو گذشته، رهبران و بویژه ایدئولوژی سازمان را به نارواترین شکل، مورد حمله قرار می‌داد و همه شکست‌ها را به گردن آن می‌انداخت، اما از سوی دیگر وقتی در مقابل افرادی چون علیرضا سپاسی آشتیانی و یاد دیگران کم می‌آورد، از موضع همان سازمانی که او را تخطئه کرده بود وارد می‌شد و با اقتدار و اتوریته، طرف مقابل را به سکوت و تمکین وامی‌داشت. ما به خوبی می‌دانستیم که با مانع همان خواهد رفت. بنابراین تا رسیدن به حد نصاب مورد نظر و اعلام علنی ما مجبور بودیم که کار را به صورت مخفی و دور از چشم پرچمدار انجام دهیم.

هدف مرحله اول عبارت بود از: ارتباط و سازماندهی افرادی که تغییر ایدئولوژی نداده و در گوشه و کنار منزوی شده و پرت افتاده‌اند. برای این که متوجه هماهنگی میان مانسونند قرار گذاشتیم هر یک از ما مواضع متفاوت اتخاذ کنیم.

بالا ترین حساسیت نسبت به مجید با عنوان سرمدار «جریان دگماتیسم مذهبی» بود. نوک

**طبق سنت "همه" سازمان‌های
توتالیتر و غیردموکرات و
از جمله سازمان نارقیقان، فرد
معترض باید "خارج" شود و
نه این که خود "خارج" شود.
در سازمان‌های دموکراتیک
افراد به میل و اراده خود وارد
و به میل و اراده خود خارج
می‌شوند، عضو می‌شوند
و حتی به رده‌های بالای
تشکیلات می‌رسند، گاه استعفا
می‌دهند و گاه با تعدادی
دیگر انشعاب می‌کنند و گروه
دیگری تشکیل می‌دهند، اما
در سازمان‌های توتالیتر ماجرا
به این صورت نیست، افراد یا
درون "حلقه" اند، پس رفیق‌اند
و برادر و مبارز و به اصطلاح
امروزی "خودی"؛ ممکن است
شماری به هر دلیل بخواهند از
"حلقه تشکیلات" بیرون بروند،
در این صورت "خائن" اند و
"دشمن خلق" و همکار رژیم**

تیز مقاله پرچم نیز متوجه او بود. می‌دانستیم که دیر یا زود به سراغ مجید خواهند آمد و ارتباط او را با ما قطع خواهند کرد و همین‌طور هم شد. یک روز مجید خبر آورد که دو پیشنهاد به او شده است؛ نخست آن که پرچمدار به او گفته می‌خواهیم در اصفهان تشکیلات بزینم، بهتر است تو به عنوان سر شاخه اصفهان به آنجا بروی. البته همه می‌دانستیم که ایجاد تشکیلات در اصفهان بهانه‌ای برای دور کردن مجید از تهران و مرکزیت سازمان است. پیشنهاد دوم که پس از رد شدن پیشنهاد اول به او داده شد، این بود که "برو خارج مدتی فکر و مطالعه کن. اگر خواستی ادامه بده، وگرنه برو سراغ زندگی خودت." مجید این را هم رد کرده بود.

به یاد دارم وقتی که این مطلب را می‌گفت، افزود "آدم با جمعی باشد که وحدت ایدئولوژیک داشته باشد و کارش این باشد که صبح تا شب میخ به دیوار بکوبد، این ارجح است با موضع بالا داشتن در جمعی که با آنها وحدت نداری."

وقتی مجید با هر دو پیشنهاد مخالفت کرد، برای کسب روحیات انقلابی پرولتاری و زدودن

ویژگی‌های زشت خرده‌بورژوازی او را به کارگری فرستادند.

قرار شد مجید در مقابل کارگری رفتن مقاومت نکند تا حساسیت و شک آنها برانگیخته نشود. به این ترتیب مجید نپذیرفت که به کارگری برود.

یکی دو هفته پس از انتشار مقاله پرچم، و حید افراخته که بیشتر در شاخه خود ما و گروه تشکیلاتی ما بود و پس از ضربه ۲۷ مرداد به شاخه بهرام منتقل شده بود، در قرار بیرون خانه حاضر شد و سپس به خانه خیابان ترقی آمد. او با اعلام این که مجید دیگر نمی‌آید، خودش را مسئول گروه ما معرفی کرد. افراخته تا زمانی که در شاخه مجید بود به اصطلاح متحول و متکامل نشده بود و چند ماهی بیشتر از تغییر ایدئولوژی‌اش نمی‌گذشت. (۲) او می‌خواست ادای پرچمدار را در بیاورد، ولی در این زمینه بسیار کم تجربه و ناتوان بود، نیامده شروع کرد، اما هر چه بیشتر تلاش کرد کمتر موفق شد. اول از آن جهت که تا چند ماه پیش به نوعی هم‌ردیف سازمانی ما بود، مانع ضعف و قوت یکدیگر را خوب می‌دانستیم، نه دست او تماماً پر بود و نه دست ما تماماً خالی، از این رو او نمی‌توانست از موضع مسئول با ما برخورد کند. دوم و مهمتر آن که ما پیشاپیش از طریق مجید از پشت صحنه باخبر بودیم، این اطلاع مانع می‌شد که افراخته و هر فرد دیگری بتواند با پنهان شدن در پشت نام «سازمان» و استفاده از «اقتدار» تشکیلاتی، ما را به تسلیم وادارد.

افراخته بیهوده تلاش می‌کرد از موضع سازمان حرف بزند و ما را به تسلیم وادارد. تا کتیک شناخته شده‌اش این بود که نقاط ضعفی در کار، روابط و وظایف سازمانی ما پیدا کند و از آن نقطه، حمله را شروع کند، اما هر چه می‌گشت کمتر پیدا می‌کرد. نه این که مایعی عیب و بی نقص نبودیم، مطمئناً ما هم ایراد داشتیم، اما او ناشیانه به قوت‌های ما می‌زد. گروه ما با وجود شمار اندک، کارایی بسیار بالایی داشت: تهیه منظم نشریه امنیتی، تهیه دستگاه‌های شنود ساواک و ارتقای مستمر کیفیت آنها، توانایی‌های اثبات شده در عمل نظامی، ارتباط فعال با خارج از کشور و ارسال میکرو فیلم‌های خبری به رادیو میهن پرستان و رادیو سرورش در بغداد، طرح‌های ابتکاری برای مقابله با خانه‌گردی‌های شبانه ساواک، تجربه و امکانات در خانه‌یابی که مشکل بزرگ چریک در شهر بود، تجربه مثال‌زدنی در امور مخفی‌کاری و زندگی مخفی، شناخت و رعایت ضوابط تشکیلاتی و امنیتی در شاخه‌ها که باعث ایمنی قابل ملاحظه ما شده بود و در نهایت تطبیق فعال ما با محیط اجتماعی، به طوری که هم

من وهم مرتضی بسیاری ارتباطات فعال غیر سازمانی داشتیم که در شرایط بحرانی بسیار کارآمد بودند... بی مناسبت نیست به نمونه ای از تطبیق فعال خود با محیط اشاره کنم. هر چریک باید افزون بر خانه های تیمی که به آنها تدردمی کند، «اتاق تکی» مخصوص به خود هم داشته باشد تا در شرایط وارد آمدن ضربه های سهمگین سازمانی، حداقل بتواند شب را در آن اتاق سر کند. اصل این است که هیچ کس جز خود فرد از نشانی اتاق و یا خانه تکی خبر نداشته باشد. من هم در حوالی سرچشمه یک اتاق تکی داشتم که گاه و بی گاه برای عادی سازی به آن سری می زدم، چندی بعد، اتفاقی یک پاسبان همسایه اتاق مجاور من شد. نام من کریم کشاورز و شغلم تکنسین کارخانه آزمایش بود. در نخستین روزهای اسباب کشی حسین آقا پاسبان، به فکر جابه جایی و خالی کردن اتاق افتادم، اما پیش خود گفتم عجله نکن در پیشانی ات که نوشته نشده سعید شاهسوندی، عضو مخفی سازمان مجاهدین خلق ایران. این بابا هم که مأمور ساواک و گشت کمیته مشترک نیست، پاسبانی است که در یک کلاتری در حوالی میدان غیائی کار می کند، از این رو اتاق را خالی نکردم. همسایگی با حسین آقا پاسبان کم کم به آشنایی ما انجامید. من برای این که غیبت هایم را توجیه کنم، گفته بودم برای مأموریت به شهرستان می روم و بعضی اوقات هم شیفت شب کاری کنم.

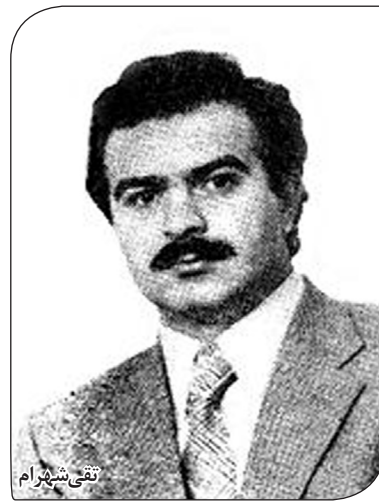
موضوع حسین آقا پاسبان را با مجید در میان گذاشتم، او گفت رابطه ات را حفظ کن. یک شب که در خانه یاد شده بودم، برای صرف شام مرا به اتاقش دعوت کرد. او یک رادیو داشت، من هم با پیچاندن به ظاهر تصادفی موج رادیو، روی فرستنده بخش فارسی رادیو بغداد مکث کردم. گوینده اخباری از مجاهدین و چریک ها را می خواند. این ماجرا باعث مطرح شدن مسائل سیاسی و طرح مسئله «خرابکارها» شد. من خودم را بی اطلاع و از همه جا بی خبر و کسی که صبح تاشب سرش به کار خودش است و برای در آوردن یک لقمه نان و ارسال کمک به خانواده اش در شهرستان تلاش می کند، نشان دادم. او شروع کرد از «خرابکارها» گفتن، از مهدی رضایی و کم سن و سالی اش و دفاعیاتش گفت و از فرار اشرف دهقانی از زندان قصر...

از او پرسیدم اگر با «خرابکارها» روبه روی چه می کنی؟
خندید و گفت: «هیچ! اسلحه ام را می اندازم زمین و دست هایم را می برم بالا.»
گفتم نمی ترسی به تو شلیک کنند؟

گفت: «نه، بابا، اینها با امثال من که کاری ندارند، بادم کلفت ها کار دارند و در اطلاعیه هایشان هم می نویسند اسلحه های ماسینه کسانی را نشانه می رود که سینه ما را نشانه گرفته اند.»

رابطه من با حسین آقا پاسبان چنان شد که هر چند وقت یکبار، جمعه شب ها، از خانه پایگاهی به اتاق تکی، سپس با هم به ابتدای خیابان جمالزاده می رفتیم، سوار مینی بوس های مخصوص امامزاده داود شده، بقیه راه را هم پیاده کوهنوردی می کردیم و صبح جمعه برمی گشتیم و من به بهانه دیدن فامیل هایی که برای خودم درست کرده بودم از او خدا حافظی می کردم و پس از چک های امنیتی به خانه پایگاهی می رفتم. به یاد دارم یکی دو بار برای آموزش بعضی از برادران علنی که در سر قرارها احساس ترس و کنترل شدن می کردند و به اصطلاح برای عینی کردن دید آنها، با آنها به در کلاتری رفتم و احوال حسین آقا پاسبان را پرسیدم تا برادران مربوطه ترسشان بریزد.

جالب است برایتان بگویم که یکی از جمعه شب هایی که با حسین آقا پاسبان به امامزاده داود می رفتیم، همان ابتدای خیابان جمالزاده، در ایستگاه مینی بوس، پیرزنی با یک گوسفند کوچک ایستاده بود و پیرزن مسافران را اورانداز می کرد. آمد سراغ من و حسین پاسبان و گفت:



تقی شهرانی

افراخته خطاب به مرتضی: "از نظر سازمان حکم سعید، حکم سرباز فراری از جبهه است. اگر قدرت داشتیم یک گلوله در مغزش خالی می کردیم."

نه شما هم امامزاده داود می روید؟ گفتم: بله. گفت: من این گوسفند را نذر کرده ام؛ ولی نمی توئم این همه راه را بروم. (آن موقع مثل پس از انقلاب جاده آسفالت نکشیده بودند)، می توانید این را برای من ببرید؟

ما هم قبول کردیم و پیرزن بسیار دعایمان کرد. در بین راه هم که پیاده روی داشتیم، به نوبت گوسفند را یا من یا حسین پاسبان روی گردنمان می گذاشتیم. زمانی که به خود امامزاده رسیدیم. عده ای در ازای ذبح گوسفند، کله و پوست و یک ران را می گرفتند.

حسین آقا پاسبان گفت خیلی زیاد است. چوب، نی و چاقویی از آنها گرفت و خودش دست به کار شد. کاملاً وارد بود. بعد کله و پوست را به صاحب چاقو داد و بقیه را قطعه قطعه کرده میان مردم تقسیم کرد. دل و جگرش را هم برای خودمان کباب کرد. بعد گفت کریم آقا! یک رانش را هم برای خود مان ببریم. گفتم: حسین آقا، همان دل و جگر کافی است. گفت: چه فرقی می کند، می خواهیم به فقرا و نیازمندان بدهیم، خود من و تو هم نیازمندیم. اصرار داشت که حتماً یک ران را با خود ببریم. من مخالف بودم و داستان گوسفند و گرگ را برایش گفتم و شعرش را خواندم:

شنیدم گوسفندی را بزگرگی

رهانید از دهان و دست گرگی

شبانگه کار دبر حلقش بمالید

روان گوسفند از وی بنالید

که از چنگال گرگم در ربودی

چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی

حسین آقا پاسبان شعر را که شنید دیگر هیچ نگفت و به همان دل و جگر راضی شد.

مرتضی نیز امکانات اجتماعی خوبی داشت و شجاعت فوق العاده و عادی سازی اش در صحنه مثال زدنی بود. شجاعت مرتضی صمدیه چنان بود که اگر او در زمان شناسایی و یا عملیات احساس خطر می کرد آن عمل متوقف می شد. او همیشه چنان بر انجام عمل اصرار داشت که احساس خطر او بر ضرورت عقب نشینی و متوقف کردن عملیات حجت بود.

جالب این که افراخته تا زمانی که در شاخه ما بود این توانایی ها را استابش و تأیید می کرد و در چند مورد هم به سفارش مجید شریف، قرار شد با من بیاید و از مایا موزد، بنابراین اکنون نمی توانست به سادگی همه را نفی کند. از هر کجا وارد می شد و می خواست ایرادی بگیرد و واقعاً نتوان بود و ما به راحتی و البته بدون

این که تحریکش، پاسخی داشتیم. هدف ما (من و مرتضی) این بود که او را وادار کنیم نه از موضع بالا و برتر، بلکه حقوق برابر با ما محرف بزند و این برای او به معنای واگذار کردن صحنه بود.

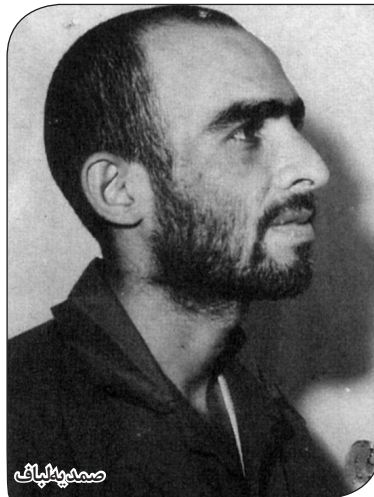
به یاد دارم در یکی از جلسات از او درباره معیبد پرسیدم، البته پیش از ظهر همان روز مخفیانه معیبد رادیده بودم در حالی که اسلحه سازمانی اش را از او گرفته و او را به کارگری فرستاده بودند.

افراخته ابتدا یک دروغ تحویل من داد و گفت: "معیبد در قسمت‌های دیگر سازمان مشغول انجام وظایف انقلابی اش است." اما ناگهان مثل این که فکر کرد گاف بزرگی از من گرفته به شدت برافروخته شد و ادامه داد: "این چه سؤالی است که می‌کنی؟ این نشانه گرایشات لیبرالیستی و خرده‌بورژوازیی توست. این کنجکاوی تشکیلاتی است و..."

او شروع به تاختن به من کرد، من هم که شیطنتم گل کرده بود و انمود کردم تحت تأثیر حرف‌های او قرار گرفته‌ام، سرم را پایین انداختم و او بیشتر حمله کرد. وقتی صحبت‌هایش تمام شد، با خونسردی گفتم: "بهنم! همیشه همین‌طور با عجله قضاوت می‌کنی؟" او که از جواب من جاخورده بود و انتظار این گونه صحبت کردن آن هم از سوی مرا نداشت، با تعجب به من و مرتضی نگاه کرد، گویا می‌خواست تأییدیه‌ای از مرتضی علیه من بگیرد. اما من مهلت ندادم و ادامه دادم: "آخر اکبر (نام تشکیلاتی معیبد) از این پایگاه و پایگاه‌های دیگر که من و تعدادی از بچه‌ها به آنها تردد می‌کنیم باخبر است. رسم تشکیلاتی است که یا او خود خبر سلامتی اش را بدهد یا تو که به جای او آمده‌ای از سلامت او به ما و دیگران خبر دهی. خود اکبر هم وقتی مدتی طولانی به ما سر نمی‌زد خبر سلامتی اش را هر روزه به ما می‌رساند. سؤال من به این خاطر بود..." توضیح من، آب سردی بر سر پای او بود. او دیگر نتوانست از موضع پیشین حمله کند.

الگوی افراخته، پرچمدار و مقاله پرچم بود و بر خوردی که با علیرضا سیاسی آشتیانی به عنوان "پورتونویست چپ‌نمای سلطه‌طلب" شده بود، او می‌خواست همین پروژه را در مورد من و مرتضی پیش ببرد. در گام اول می‌خواست امکانات، ارتباطات، اطلاعات و حتی دانش فنی ما را تحویل گرفته و سپس ما را به دنبال نخود سیاه به کارگیری بفرستد و در مقابل امنیت جانی ما هم کمترین احساس مسئولیتی نمی‌کرد. هدف، خسته و در مانده کردن ما بود که یا متحول شویم یا حداقل از موضع پایین در خدمت آنها قرار گیریم.

هریک از این زندانیان آزاد شده و بخصوص فرهاد صفا و محمد اکبری تجارب و دستاوردهای ارزشمند زندان را با خود داشتند. تلفیق توان تئوریک و تجارب اینها با توان و تجارب عملی و مبارزاتی ما در بیرون پایان ادعاهای پرچمدار بود



از یک سو ما شب‌ها از دست خانه‌گردی‌های ساواک، خواب راحت نداشتیم و از سوی دیگر روزها درگیر بحث و گفت‌وگو با نارفیق و وحید افراخته و بعدها هم بهرام آرام شدیم. عصرها با حضور افراخته، صمد یلباف و من، بحث جریان داشت، البته او هر چه می‌بافت ما پنبه می‌کردیم. به این ترتیب خانه‌خیابان ترقی که یکی از امن‌ترین خانه‌های سازمانی بود محل تردد افراد متعدد شد.

■ اگر امکان دارد به نمونه‌هایی از برخورد‌های متقابل میان شما و صمد یلباف و وحید افراخته از سوی دیگر اشاره کنید؟

□ یکبار گفت ضربه‌هایی که خورده‌ایم ناشی از ایده آلیسم نهفته در ایدئولوژی ما بوده است. او ضربه‌خانه‌خیابان شیخ‌هادی و نیز ضربه‌پس از عملیات سرتیپ طاهری که به دستگیری محمد مفیدی، محمدباقر عباسی و سرانجام شهادت محمود شامخی انجامید را به عنوان نمونه ذکر کرد. من و مرتضی که دلیل ضربه‌ها را می‌دانستیم و پیشتر درباره آن بحث کرده بودیم در مقابل نتیجه‌گیری او مقاومت کردیم و دلایل ضربه‌ها

عدم رعایت الفبای ضوابط تشکیلاتی و امنیتی و این که افراد بدون کمترین آموزش و آزمایش شروع به مداربندی کرده و بسیاری ضوابط را رعایت نکرده‌اند، دانستیم و نتیجه‌گیری کردیم که این ربطی به ایدئولوژی ندارد. ضوابط این کاری بیشتر تنظیم شده و اگر مسئول مربوطه و افراد ضوابط را رعایت می‌کردند این اتفاق نمی‌افتاد. این خطایی تشکیلاتی است و ربطی به ایدئولوژی، آن هم بعد فلسفی آن ندارد. در ضمن مسئول اصلی گروه بهرام آرام بود که در زمره سرانی بود که تغییر کرده بودند. من همچنین نقاط ضعف یکی دو نفر از افراد تغییر ایدئولوژی داده و متحول شده را می‌دانستم و با ذکر نام آنها گفتم این مسائل را چگونه تبیین می‌کنید؟ اینها مسائل خصلتی و فردی است و رابطه این‌همانی و یک‌به‌یک، به قبول و یا عدم قبول ایدئولوژی به مفهوم فلسفی آن ندارد در غیر این صورت ایرادهای اینها هم به ایدئولوژی‌شان مربوط می‌شود. افراخته گفت: آنها هنوز ایدئولوژی پرولتری را جذب نکرده‌اند.

من گفتم: با همین استدلال در مورد افراد مذهبی هم می‌توان گفت که آنها ایدئولوژی اسلامی سازمان را جذب نکرده‌اند، نمی‌شود که ضعف یکی را به عدم جذب ایدئولوژی نسبت داد و همان ضعف را در فرد دیگر به بنیان ایدئولوژی نسبت داد. بحث عصرها بین ما جریان داشت. در یک جلسه اشکال‌های مابزرگ کرد و می‌خواست مرا به موضع دفاعی اندازد. من آنچه را که وارد بود بلافاصله تأیید کرده و پذیرفتم، اما اضافه کردم ضعف‌های من به علت عدم جذب کافی ایدئولوژی اسلامی سازمان بوده است. این نتیجه‌گیری، او را هم عصبانی و هم مستأصل کرد.

یک روز گفت باید به کارگری بروی تا خصلت‌های خرده‌بورژوازیی از بین برود. گفتم می‌روم، اما بلافاصله اضافه کردم که تو بهتر از هر کس می‌دانی که من از معدود افرادی بوده‌ام که روابط بسیار گسترده با اقشار گوناگون اجتماع و از جمله کارگران داشته‌ام. سپس داستان حسین آقا پاسبان، کارگری در کوره‌پزخانه‌ها، بلورسازی‌ها، کارخانه‌های سنگ‌بری و کارهای ساختمانی جنوب شهر از جمله شهرک دولت آباد، کارخانه آزمایش و سرانجام ماجرای اجاره کردن دکان رادیوسازی در خیابان بی‌سیم نجف‌آباد (۳) و نیز خانه‌خیابان ده‌متری در ویش در مسگر آباد و همسایگانی که با آنها ارتباط فعال داشته، به فرزندانشان درس می‌دادم و وسایل برقی‌شان را تعمیر می‌کردم، به یادش آوردم و به او گفتم این

کارنامه کارگری رفتن و روابط اجتماعی من است، پس از آن افزودم در تمامی تماس هایی که با افشار محروم جامعه و کارگران داشته ام تجربه به من نشان می داد که اسلام به مثابه ایدئولوژی سازمان بیش از هر ایدئولوژی دیگری قدرت جذب افشار محروم و زحمکش جامعه و بویژه کارگران را دارد.

گفت: «تو معنی این همه کارگری رفتن را نفهمیده ای.» گفتم: «تو که خودت یک روز هم کارگری نرفته ای، چگونه از کارگری رفتن من ایراد می گیری؟»

ما می خواستیم او به مقوله های ایدئولوژیک بپردازد، اما او می خواست از مواضع تشکیلاتی، ما را به تسلیم وادارد. چندین بار گفتیم آدم که با چند جزوه دست چندم مانند «انسان چگونه غول شد» که تغییر ایدئولوژی نمی دهد. بعد هم افزودم ما همه اینها را خوانده بودیم و بعد «مجاهد» شدیم.

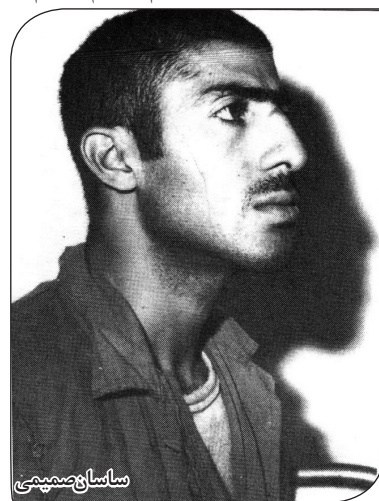
افراخته، در بحث های گوناگون با ما کم می آورد، طوری که در پایان حرفی برای گفتن نداشت، اما در فاصله دو جلسه توسط بهرام و یا شهرام شارژ می شد. با این همه در پایان جلسه بعد وضع مانند پیش بود. به این ترتیب بحث های ما چندین نوبت متوالی بی نتیجه ادامه یافت. پس از یکی دو هفته در پایان جلسه از من خواست که اسلحه خود را تحویل دهم، من هم تحویل دادم. همان روز در خیابان با کلک، اسلحه مر ترضی را هم گرفت. به این ترتیب که چند بار خطاب به مر ترضی گفتم: «برادری به اسلحه احتیاج دارد و من دارم سر قرار او می روم. تو (مر ترضی) اسلحه ات را بده، بعد از انبار برایت می آورم.»

مر ترضی هم به این ترتیب خلع سلاح شد. یکی دو هفته گذشت و از وعده تحویل سلاح به مر ترضی خبری نشد. به یک نکته مهم هم باید اشاره کنم؛ در آن ایام و حتی تا چند ماه بعد اصلاً «اسلحه» و تهیه آن مد نظر ما نبود. در آن ایام یک جزوه و نوشته سیاسی و بخصوص ایدئولوژیک از سازمان، که پرچمدار در صدد نابودی همه آنها بود، از ده ها اسلحه و بمب برای مبارزش تر بود؛ از این رو بود که در مقابل خلع سلاح توسط پرچمدار، حساسیت و نگرانی نداشتیم. تنها نگرانی این بود که مادر شهر و در محیط تحت کنترل ساواک و نیروهای امنیتی، آن هم در شرایط خانه گردی های شبانه، فعالیت می کردیم. در آن وضعیت هر لحظه امکان درگیری و رویارویی با ساواک وجود داشت. اسلحه برای ما وسیله ای دفاعی در برابر رژیم بود که البته این راهم از مادر بیغ کردند.

در جلسه ای با حضور مجید شریف، مر ترضی و من قرار شد کمی فقیله مخالفت را پایین بکشیم تا بتوانیم همه امکانات را جذب کنیم. مر ترضی هنوز امکاناتی در اختیار داشت. من تقریباً تمام امکانات و افرادی را که با آنها در ارتباط بودم در جریان گذاشته و آنها با ما اعلام همبستگی کرده بودند.

قرار ما بر این شد که مر ترضی کمی کوتاه بیاید و من موضع قاطع بگیرم و ارتباطم را قطع کنم و به کارهای گروهی خودمان برسم.

یک روز عصر (اواخر دی ۱۳۵۳) و حید افراخته به خانه خیابان ترقی آمد. پس از کمی بحث، مر ترضی که خلع سلاح شده بود، وانمود کرد که از مخالفت شدید اولیه منصرف شده و مسئله مبارزه با رژیم برایش از تغییر ایدئولوژی مهمتر است. افراخته که هفته های طولانی هیچ دستاوردی نداشت با شنیدن حرف های مر ترضی بسیار خوشحال شد. نوبت به من که رسید طبق قرار پیشین محکم ایستادم و گفتم من



سید صالح صیدی

مجید نمایی است تمام عیار از سیمای پاک، مبارز و انقلابی یک مسلمان، یک انسان. او با وجود همه ضربه هایی که از پرچمدار خورده و عهد شکنی و خیانت هایی که دیده بود، انصاف و عدالت را در مورد آنان رعایت می کرد. عجیب اصرار داشت که از اسرار آنها آنچه را ضروری نیست حتی به من و مر ترضی نگوید و به ما نیز همین توصیه را می کرد

دیگر شمار اقبال ندارم. شما با ما به صورت تاکتیکی برخورد می کنید و صداقت ندارید، می خواهم از سازمان جدا شوم. من نه از مبارزه خسته شده ام و نه برای حفظ جانم این حرف را می زنم، چون می دانم با سازمان بودن حفاظت بیشتری برای من دارد و در جدا شدن خطر دستگیری و به دام ساواک افتادن زیاد تر است. با این همه چون شمارا "صادق" نمی دانم می خواهم جدا شوم.

با شنیدن این کلمات به راستی برق از کله افراخته پرید. با موردی رو به رو و شده بود که اصلاً تصور و گمانش را نمی کرد؛ کوتاه آمدن مر ترضی و کوتاه نیامدن من. او که تاد بیروز از موضع بالا ما را مورد حمله قرار می داد ناگهان چنان نرم شد که قابل تصور نبود، گفتم: "نه! بمان چرا می خواهی بروی؟ تو که می خواهی مبارزه کنی، کجا بهتر از سازمان می توانی با حفظ ایدئولوژی خودت با رژیم مبارزه کنی؟! گفتم: "می دانم بیرون از سازمان خطرات زیاد است و با سازمان بودن حفاظت بیشتری برای فرد فراهم می کند، ولی از آنجا که دیگر شما را صادق نمی دانم می خواهم بروم." باز هم کوتاه آمد و گفتم: "بمان! شاید من نتوانسته ام به خوبی نظرات سازمان را برایت توضیح دهم. بمان! قرار می گذاریم با سید (بهرام آرام) که تو را خوب می شناسد و تو نیز او را می شناسی صحبت کنی." گفتم: "از قضا تو خیلی خوب نظرات سازمان را منعکس کردی. اشکال از شخص تو نیست، من این سیستم را قبول ندارم."

بعد هم افزودم: "می دانی آنچه تو طی چند هفته گذشته از خودت نشان دادی، نه آن بهمنی است که من قبلاً می شناختم و نه هیچ شباهتی به کسانی دارد که من آنها را به عنوان چهره های شاخص و ماندگار سازمان می شناسم." گفتم: «مثلاً کی؟» گفتم: «سعید محسن، محمد آقا، ناصر صادق، فرهاد صفا، احمد رضایی و کاظم ذوالانوار.»

نام افراد را که می آوردم آشکارا سکوت کرد. نه حرفی علیه آنها زد و نه تلاش کرد خودش را با آنها مقایسه کند، تنها با لحنی که دیگر استحکام و تحکم پیشین در آن نبود گفتم: «سازمان مادر مسیر تکاملی خود، ادامه راه همان هاست.» من لاجو جانه تکرار کردم: «به نظر من این طور نیست، از این رو می خواهم از سازمان بروم.» از او اصرار که بمان و از من انکار که می خواهم بروم. در وضعیت بدی قرار گرفته بود. قادر به او کنش نشان دادن نبود و فرصت همفکری با شهرام و بهرام را هم نداشت، چون من ناگهانی به او گفته بودم.

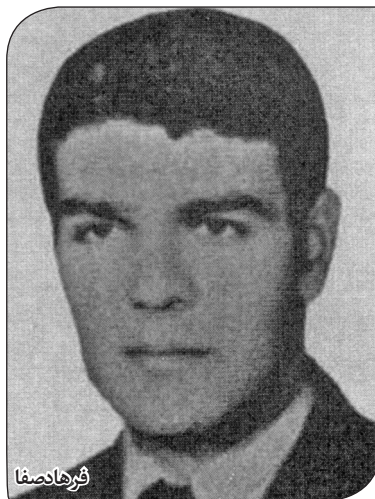
برای این که فضا را آرام کنم، افزودم: «من

مبارزه را کنار نمی گذارم، به محیط های اجتماعی و کاری می روم. میخواهم حسابی تحقیق کنم. اگر پس از تحقیق به این نتیجه رسیدم که حق باشماست برمی گردم. اگر خواستید مرادوباره بپذیرید، اگر هم به نتیجه دیگری رسیدم به مبارزه ام با حکومت شاه ادامه می دهم. در ضمن اگر در مسیر مبارزه باهم برخورد کردیم من به شما کمک می کنم.»

با وضعیت غیر منتظره ای روبه رو شده بود. فردی که اصلاً از او انتظار نداشتند این گونه در مقابل سازمان ایستاده بود. تا کتیک اتخاذ مواضع گوناگون بسیار مؤثر افتاد و ما با فرصت چند ماهه به سازماندهی خود پرداختیم. تا آنجا که می دانستیم این تنها اولین مورد از این گونه موارد بود. طبق سنت «همه» سازمان های توالیتر و غیردموکرات و از جمله سازمان نارفقان، فرد معترض باید «اخراج» شود و نه این که خود «اخراج» شود. در سازمان های دموکراتیک افراد به میل و اراده خود وارد و به میل و اراده خود خارج می شوند، عضو می شوند و حتی به رده های بالای تشکیلات می رسند، گاه استعفا می دهند و گاه با تعدادی دیگر انشعاب می کنند و گروه دیگری تشکیل می دهند، اما در سازمان های توالیتر ماجرا به این صورت نیست، افراد یا درون «حلقه» اند، پس رفیق اند و برادر و مبارز و به اصطلاح امروزی «خودی»؛ ممکن است شماری به هر دلیل بخواهند از «حلقه تشکیلات» بیرون بروند، در این صورت «خائن» اند و «دشمن خلق» و همکار رژیم. در این سازمان ها حد وسط وجود ندارد. در این سازمان ها و احزاب، کوچکترین تمایل گریز و حتی دوری از مرکز به شدت سرکوب می شود. فرد معترض باید بهایی سنگین بپردازد، تا افراد دیگر به راحتی هوس بیرون رفتن به سرشان نزنند. فرد معترض باید با انبوهی بدهکاری و سرافکنندگی و کارنامه ای سراپا ضعیف و خیانت از سازمان بیرون انداخته شود. در واقع «جسد متحرک» فرد معترض باید از سازمان بیرون رود تا در آینده حق هیچ اعتراض و ادعایی نداشته باشد.

جلسه که تمام شد، افراخته و مرتضی صمدیه از خانه بیرون رفتند. در بین راه افراخته به مرتضی می گوید: «سلاح به تو خواهیم داد و تربیتی می دهیم که بتوانی در یک پوشش مناسب خانه ای اجاره کنی و از کریم (سعید) جدا شوی.» او سپس به مرتضی می گوید: «از نظر سازمان حکم سعید، حکم سرباز فراری از جبهه است. اگر قدرت داشتیم یک گلوله در مغز خالی می کردیم.» آن روز گذشت. دو

مجید: من با پرچمدار فرق می کنم. او فکر می کند لوکومونیو بسیار قدرتمندی است که می تواند واگن های بدون موتور را به دنبال خود بکشد، اما من می خواهم هر یک از افراد خود یک لوکوموتیو باشند هر چند کوچک. او (تقی شهرام) وقتی نباشد همه واگن های من ایستند و من وقتی نباشم هر یک از بچه در حد خودشان حرکت می کند



روز بعد، اسلحه کمبری رولور اسپرینگ فیلد متعلق به مرتضی را که از او گرفته بودند، به او برگرداندند. در اینجایی مناسب نمی دانم بخشی از بازجویی یار عزیز و دیرینم مرتضی صمدیه لباف را برایتان بخوانم. (ای کاش کسانی که این مدارک را در اختیار دارند؛ با اسناد تاریخ میهن ما کمتر گزینگی بر خورد کنند و تمامی آن را در معرض قضاوت نسل های آینده قرار دهند):

«از حدود هشت ماه پیش [تاریخ بازجویی حوالی تیرماه ۱۳۵۴ است] من در جریان مبارزه ایدئولوژیک قرار گرفتم. جریان به این قرار بود که مجید شریف واقفی شروع کرده به کنایه زدن از این قبیل که کم کم دارند زیر پای خدارا جاروی می کنند. از نظر مرکزیت افرادی که مذهبی هستند به علت داشتن چنین تفکری یا با بد نوع تفکر خود را عوض و اصلاح کنند. به این شکل که به کاری بروند و آن قدر کار کنند تا قدرت پذیرش مارکسیسم

را پیدا نمایند یا این که در گوشه ای قرار گیرند و به کارهای خرده کاری بپردازند و کم کم وضع خود را عادی کرده و شغلی پیدا کرده و زنی هم گرفته و به تدریج کنار بروند. صحبت می شد که تمام ضعف ها و ضربه هایی که ما تا به حال خورده ایم مربوط به تفکر ایده آلیستی و مذهبی بوده که داشته ایم و این هم از گرایش های خرده بورژوازی ماست و اگر ایده آلیست نبودیم و اگر تفکر مذهبی نداشتیم اصلاً ضربه هم نمی خوردیم. خلاصه صحبت هایی به این شیوه شروع به وزیدن گرفت تا این که مسئول ماعوض شد و وحید افراخته به جای مجید (شریف واقفی) آمد و ما من و سعید شروع به بحث کردن نمود... من و سعید شب ها به کشفای رفته و مدتی را کار کردیم. تا این که جزوه پرچم مبارزه ایدئولوژیک بیرون آمد... از این زمان به بعد من و سعید دیگر به حرف های وحید گوش نمی دادیم. دیگر کاری نرفتیم. در این رابطه سعید انتقادی به وحید کرد و گفت تو خودت چقدر کاری رفته ای که ما را کاری می فرستی. شما با ما تا کتیک بر خورد می کنید. حال که ما حاضر به هم عقیده شدن با شما نیستیم شما به خود اجازه می دهید هر بلایی بخواهید سر ما بیاورید. پس چه بهتر که بروم کنار.

وحید در پاسخ گفت تو اصلاً مفهوم کاری کردن را نفهمیده ای. این مدت هم که کاری کردی مانند قبل هیچ تأثیری روی تو نداشته. از سوسی دیگر مجید بدون این که وحید متوجه شود به منزل ما می آمد. مجید به من گفت تمایل به همکاری با آنها را نشان بده تا این که سلاح در اختیار بگذارند. من نیز این کار را کردم و از خود انتقادی کردم و بیان داشتم شما مسائل را بیشتر برای من توضیح دهید و روشن کنید، شاید بپذیریم... پس از آن وحید گفت آن سلاح به تو خواهیم داد و تربیتی نیز می دهیم که بتوانی در یک پوشش مناسب خانه ای نیز اجاره کنی و از سعید جدا شوی. درباره سعید به من گفت او مانند سرباز فراری ایستاد و اگر قدرت داشتیم یک گلوله در مغز آن خالی می کردیم. پس از چند روز دوم مرتبه سلاح به من داد...» (۴)

به این ترتیب من ارتباطم را با سازمان قطع کردم. مجید به کاری می رفت و مرتضی با انتقاد از خود با آنها در ظاهر کاری می آورد، اما در ورای این ظاهر متفاوت، جلسه ها و تلاش های مادر مسیر احیای جریان خودمان ادامه داشت.

ممکن است به شماری از اقدامات و دستاوردهای خود طی این مدت اشاره کنید؟

مجید طی این مدت، جوابیه‌ای بر مقاله "پرچم" نوشت، ما این جوابیه را برای روز اعلام جدایی گذاشته بودیم. سعی می‌کنم در آینده بخش‌هایی از آن را که به یادمانده است بازسازی کنم. من موضوع را با عبدالرضا منیری جاوید (خسرو-حمید الکترونیک) که مغز متفکر گروه الکترونیک بود در میان گذاشتم، او با ما اعلام همبستگی کرد و قرار شد چند نفر هوادار علنی را پس از اعلام موجودیت در جریان بگذارد. جالب است بدانید طی مدتی که افراخته به خانه خیابان ترقی می‌آمد ارتباط منیری جاوید با من را قطع کرد. ابتدا خودش مسئول ارتباط با او شد. سپس ساسان صمیمی بهمانی که من، او و برادرش کیوان را از دوران دانش‌آموزی و بعد هم دانشجویی می‌شناختم، رابط او کرده بود. ساسان انسان بسیار متین و مؤدبی بود، اما در این ایام در برابر جریان پرچمدار "تسلیم" شده بود. قرار بود دانش فنی منیری جاوید به وی منتقل شود و او به جای من با منیری جاوید کار کند.

پشتتر از "تسلیم" شدن و نه متقاعد شدن افراد صحبت کردم؛ "ساسان" نمونه بارزی از این گونه افراد بود. من او را در سال‌های ۵۰-۱۳۴۹ زمانی که با احمد توکلی و احمد شادبختی گروه سه نفره دانشجویی فعالی در دانشگاه پهلوی (شیراز) بودند نشانه کرده و به سازمان معرفی کردم. احمد توکلی با وجود فعال بودن در محیط دانشجویی، به دلایل گوناگون، پتانسیل عضویت از خود نشان نداد. احمد شادبختی، انسان بسیار وارسته و شریفی بود، اما به دلیل نقص عضو و شاخص بودن نتوانست به عضویت گروه چریکی مخفی درآید. او بعدها در ارتباط با احمد رضا کریمی معروف دستگیر شد و در زندان به عضویت سازمان در آمد. پس از انقلاب ما با هم در نشریه مجاهد بودیم. از میان این سه، ساسان و سپس برادرش کیوان به عضویت سازمان درآمدند.

من پس از اعلام جدایی از سازمان، دستم باز شده بود که با هر کس می‌خواهم ملاقات کنم. نشانی ساسان را به دست آورده و او را ملاقات کردم. یکی دو ساعتی با او در مورد تحولات درون سازمانی صحبت کردم. بدون این که نشان وردی از وجود یک گروه و جریان بدهم، منتظر واکنش او بودم. او مخالف نکرد، اما اظهار علاقه هم نکرد. به نظرم مانده بود که چه کند. ما جرار به صمدیه و شریف گفتم، قرار شد پس از اعلام موجودیت بار دیگر با او صحبت کنم؛ امکانی که البته فراهم نشد. در پی دستگیری افراخته و در اثر همکاری‌های

گسترده او با ساواک، ساسان نیز دستگیر شد. در روزهای بازجویی و شکنجه در کمیته مشترک سابق، من چند بار در اتاق بازجو با ساسان ملاقات کردم. بر خورد او با من بسیار گرم و از سر تواضع بود. او نسبت به اتفاق‌های پیش آمده ابراز تأسف و براثت کرد. در بازجویی‌های به جای مانده از او در مورد تماسش با منیری جاوید روحیه "تسلیم" او آشکار است. ساسان در پاسخ به اعتراض منیری جاوید به وی می‌گوید:

"به او گفتم که گمان نکن که هر کس از هر چیز در سازمان با خبر است غیر از تو. مثلاً مسئله مار کسبیم برای خود من هم آن طور که تو فکر می‌کنی حل نشده و مسئله این نیست که من هیچ اشکال و هیچ سؤالی در این زمینه ندارم. ولی من سؤال‌هایم را مطرح می‌کنم و جواب می‌خواهم و بحث می‌کنم، ولی تو هنوز هیچ اشکالی را مطرح نکرده، خودت برای خودت مسئله را پرو رانده و بزرگ کرده‌ای و تصمیم نهایی را هم گرفته‌ای..." (۵)

کمتر از دو ماه از تشکیل گروه مانگدشته شمار افراد مارو به فزونی گرفت:

- محسن سیاه کلاه، عضو علنی و کار آمد سازمان در ارتباط با ما قرار گرفت. متأسفانه او کمی بعد و قبل از علنی شدن جریان ما، توسط گشتی‌های کمیته دستگیر شد. این برای گروه کوچک ما در آغاز راه ضربه بزرگی بود. محسن پس از دستگیری مقاومت کرد و ساواک پی به عضویت او در سازمان نبرد، البته او نیز پس از دستگیری و خیانت افراخته دوباره به زیر شکنجه برده شد.

- علی خدائی صفت دیگر عضو علنی و پر ارتباط سازمان از شاخه بهرام در ارتباط با ما قرار گرفت. پیوستن علی خدائی صفت، سرپل بسیاری ارتباطات بعدی ما شد.

ابراهیم (ناصر) انتظار مهدی عضو قدیمی و سابقه‌سازمان و همشهری من در ارتباط با ما قرار گرفت. او حاضر به پذیرش ایدئولوژی جدید نشده، ولی دچار نوعی سردرگمی و ابهام شده بود. پس از این که فهمید جریان اصیل سازمان ادامه‌دار است جان تازه‌ای گرفت، از طریق او مهدی کتیرایی و محمدعلی توحیدی در ارتباط با ما قرار گرفتند.

از طریق محسن سیاه کلاه و علی خدائی صفت امکاناتی خوشه‌ای از اعضا و افراد مستعد در ارتباط با ما قرار گرفتند. سر نخ از حسن ابراری عضو قدیمی سازمان و حسین جنتی از اعضای قدیمی به دست آمد که پرچمدار هر یک را به کار گری و انزو افرستاد بود.

- حمید خادمی کادر ارزنده و علنی سازمان و تعدادی که در ارتباط با او بودند به ما وصل شدند. شماری بازاری و از جمله سیف‌الله کاظمیان در ارتباط مستقیم با ما قرار گرفتند.

- در همین ایام، شماری زندانیان سازمان که محکومیت سه‌ساله را گذرانده بودند آزاد شدند. در میان آنها چهره برجسته‌ای به نام "فرهاد صفا" مسئول سابق استان فارس و مسئول مستقیم خود من در پیش از شهریور ۵۰ وجود داشت. فرهاد استعداد برجسته‌ای در حد احمد رضایی و کاظم ذوالانوار بود. افزون بر آن، محمد اکبری آهنگر دیگر عضو برجسته، به تازگی آزاد شده بود. شمار دیگر هم آزاد شده بودند مانند علی اکبر نبوی نوری، مهدی خدائی صفت محسن طریقت مفرد، جواد برائی... هر یک از این زندانیان آزاد شده و بخصوص فرهاد صفا و محمد اکبری تجارب و دستاوردهای ارزشمند زندان را با خود داشتند. تلفیق توان تئوریک و تجارب اینها با توان و تجارب عملی و مبارزاتی ما در بیرون پایان ادعاهای پرچمدار بود.

کارت شناسایی عبدالرضا منیری جاوید

شماره جلد

نام عبدالرضا

شهرت منیری جاوید

نام پدر عبدالمجید

شغل مهندس

نام و شهرت قبلی

شماره شناسنامه ۷۴۱۰۱۴

تاریخ و محل صدور تهران

آخرین مکتب الصالحه شود



این بود که تماس با زندانیان آزاد شده در دستور کار مقرر گرفت. شهرام می خواست زندانیان آزاد شده را به صورت جدا جدا ابتدا مخفی کند، ارتباطات آنها را قطع کرده و سپس تحت تأثیر قرار دهد. ما از طریق امکاناتی که داشتیم موضوع را بخصوص با فرهاد صفا و محمداکبری در میان گذاشتیم.

جالب است دانسته شود که نه تقی شهرام و نه بهرام هیچ یک از تغییر ایدئولوژی سازمان با زندانیان آزاد شده صحبت نکرده بودند، به گونه ای که آنها در ابتدا در رویارویی با اطلاعاتی که ما به آنها می دادیم، محتاطانه و گاه با تردید برخورد کردند، البته سپس مطمئن شدند. به این ترتیب طی دو ماه، اولین تلاش های ما با نتایج فوق العاده بیش از انتظار مان رو به روشد.

■ در این ایام مجید چه کار می کند؟

□ مجید را خلع سلاح کرده و به کارگری فرستادند. لیلا ز مردیان (آذر) همسر او نقش رابط و کنترل کننده او را داشت. لیلا در این ایام گرفتار بحران روحی بزرگی بود؛ از سوئی بحران ایدئولوژی یک و از سوی دیگر بحران عاطفی میان سازمانی که زور دارد و تشکیلات و همسری که حق با او است. اما تنها مجید ماجرای گروه را به لیلا ننگفت. چند روزی به کارگری رفت. پس از اعلام جدایی من و افزایش فعالیت ها قرار شد دیگر کاری نرود، اسلحه ای هم از انباری که داشتیم تهیه کرده و دوباره مسلح شد. البته برای این که لیلا حساس نشود شب ها سر قرار اسلحه را پس می داد و صبح سرقراری دیگر، من یا مرتضی اسلحه را به او می رساندیم. با پیشرفت کار گروه، مجید شب ها اسلحه را پس نمی داد. لیلا که مأمور کنترل و گزارش احوال مجید بود متوجه شد، اما به سازمان و پرچمدار گزارش نکرد.

لیلا یک زن مبارز است و می خواهد به مبارزه ادامه دهد. اعتماد به نفسش مانند بسیاری دیگر لگد کوب حمله ها و انتقادهای ناروای شهرام و بهرام و امثال افراخته شده است و از جریان ما هم خبر ندارد. زنی است تنها و بی پناه درگیر نبرد با خود در ابعاد عاطفی و مبارزاتی. در این وضعیت پرچمدار به عنوان معیار صداقت مبارزاتی او را مأمور کنترل همسرش کرده است و باری مضاعف بر شانه های ناتوانش گذاشته اند.

مجید بدون این که از جریان ما چیزی به او بگوید، آرام آرام با وی صحبت می کند. نظر مجید این است که معیار ما برای عضوگیری مخالفت با جریان پرچمدار نیست. ما معیارهای خود را داریم

ولی دیگر حرفی نزده و به گزارش ادامه دادم. چند دقیقه ای نگذشته، حرفم را قطع کرد و گفت: «کریم! حق با تو بود. من حواسم جای دیگر بود و بی خودی عکس العمل نشان دادم.»

روزی دیگر در حوالی مسگر آباد قرار داشتیم. افزون بر موارد کلی مورد خاص آذر (لیلا ز مردیان) همسر مجید مطرح شد. من گفتم که ما باید در جذب او فعال تر باشیم. او گفت: «کریم! اولاً معیار عضویت ما ضدیت با پرچمدار و جریان او نیست. ما مجاهدیم و معیارهای خاص خود را داریم. معیارهای گذشته سازمان که یادت نرفته؟ ثانیاً مجید: من با پرچمدار فرق می کنم. او فکر می کند لوگو مونیو بسیار قدرتمندی است که می تواند واکنش های بدون موتور را به دنبال خود بکشد، اما من می خواهم هر یک از افراد خود یک لوگو مونیو باشند هر چند کوچک. او (تقی شهرام) وقتی نباشد همه واکنش های من می ایستند و من وقتی باشم هر یک از بچه در حد خودشان حرکت می کند.»

■ در حالی که گفته های شما به مراحل حساس و شنیدنی تری می رسد، اجازه دهید ادامه آن را به شماره آینده موکول کنیم.

پی نوشت:

۱- در سال ۵۲ و پس از شهادت رضارضایی، بحث های درون سازمانی توسط تقی شهرام از موضوعات سیاسی-تشکیلاتی-استراتژیک به بنیان های فلسفی و ایدئولوژیک کشانده می شود. مجید مطرح می کند به دلیل عدم توافق در مرکزیت، طرح مسائل در سطح مرکزیت بماند و کادرهای پایین تاحل و فصل نهایی، آموزش های قبلی را ببینند. بهرام آرام، دیگر عضو مرکزیت نیز با نظر مجید موافق است و تقی شهرام نیز ظاهراً موافقت می کند. مسیر تحولات نشان داد که پرچمدار از همان آغاز پیمان شکنی کرده و به شاخه تحت کنترل خود آموزش و تعلیمات مارکسیستی داده است.

۲- در باره بی ریشه گی تغییر ایدئولوژیک او و نتایج فاجعه بار آن در هنگام دستگیری و همکاری همه جانبه اش با مأموران ساواک در آینده به تفصیل خواهم گفت. بررسی علت مقاومت عنصر "چریک فدایی خلق" و دادگی ذلت بار بسیاری از این به اصطلاح تکامل یافتگان نیز قابل بررسی است.

۳- این دکان را من تحت پوشش تعمیرکار رادیو و تلویزیون از صاحب آن احمد آقا راد یوساز، کرایه کرده بودم. در این مکان و در مقابل چشمان مردم محل، ما دستگاه های شنود بی سیم های ساواک و کمیته را می ساختیم.

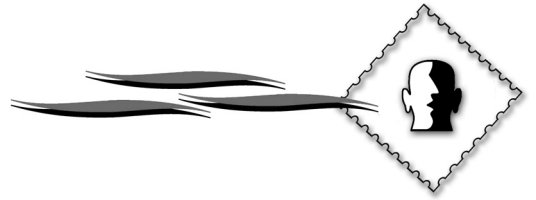
۴- سازمان مجاهدین پیدایی تا فرجام، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ص ۱۵، ج ۲.

۵- خلاصه پرونده های ساسان صمیمی بهبهانی، به نقل از صفحه ۱۷، ج ۲، مجاهدین از پیدایی تا فرجام.

و طبق آن باید عضوگیری کنیم. از نظر مجید، لیلا هنوز شرایط عضویت در گروه ما را نداشت.

کمی هم از احوالات مجید بگویم؛ آن یار کزو گشت سردار بلند. پس از این همه سال آنچه از او به یادمانده نمایی است تمام عیار از سیمای پاک، مبارز و انقلابی یک مسلمان، یک انسان. او با وجود همه ضربه هایی که از پرچمدار خورده و عهدشکنی و خیانت هایی که دیده بود، انصاف و عدالت را در مورد آنان رعایت می کرد. عجیب اصرار داشت که از اسرار آنها آنچه را ضروری نیست حتی به من و مرتضی نگوید و به ما نیز همین توصیه را می کرد. ما می دانستیم نفر اصلی این جریان ها محمد تقی شهرام است، اما او با اکراه نام او را بر زبان می آورد و به لفظ «پرچمدار» قناعت می کرد. او می گفت دشمن ما رژیم شاه است، اینها می آیند و می روند، اما مبارزه ما ادامه پیدا خواهد کرد. با آرامش و روشن بینی خاصی به آینده می نگرست. یک روز به من گفت: «کریم! هیاهو و قدرت کنونی اینها زود گذر است. فردا که از ما جدا شوند، تازه ما ر کسبیت های صفر کیلومتر می شوند و آغاز اختلاف های درونی و بیرونی شان است. از یک سو با فدایی ها بر سر رهبری جنبش ما ر کسبیت اختلاف پیدا خواهند کرد و از سوی دیگر گرایش های گوناگون درونشان پیدا خواهد شد و هر یک، سازی جدا گانه خواهند زد.»

وقتی با هم در کوچه های حوالی چهارراه سیروس قرار داشتیم من کارهای انجام شده و پیشرفت کار را گزارش می دادم. احساس کردم حواسش جای دیگر است و به حرف های من گوش نمی دهد. صحبت را قطع کرده و گفتم: حواست نیست؟ مثل این که اینجانیستی؟ لحن من کمی تند بود. او بلافاصله جواب داد: نه! حواسم به صحبت تو بود من البته قبول نکردم



گفت و گو

۳۰ خرداد ۶۰؛ ارزیابی های نادرست بنی صدر گفت و گو با حسین شاه حسینی



■ مجاهدین بنیانگذار در سال های ۴۲-۱۳۳۹
با مرحوم آیت الله حاج سید رضا زنجانی مرتبط
بوده و ارتباط خود را تا پیش از ضربه شهر یور ۱۳۵۰
با سازمان حفظ کرده بودند، آیا پس از انقلاب،
مجاهدین به رهبری مسعود رجوی نیز با ایشان
ارتباط داشتند؟ این ارتباط تا چه حد بود؟

□ پس از رحلت مرحوم طالقانی، مسعود رجوی
طی سخنرانی ای در دانشگاه تهران از آیت الله
زنجانی تجلیل کرد؛ اینها با آن مرحوم ارتباطاتی
برقرار کردند، ولی بعدها این ارتباط کمرنگ شد،
در حالی که ارتباطات خود را با بنی صدر زیاد تر و
فشرده تر کردند. آیت الله زنجانی ابتدا به مجاهدین
خوش بین بود، اما به تدریج خوش بینی اولیه خود
را از دست داد. البته نه این که به بدبینی تبدیل
شود. چون حس می کرد افراد دیگری هستند که
نظرات ایشان را بهتر پیاده کنند، این در حالی بود
که پس از انقلاب آن مرحوم به مجاهدین بسیار
کمک می کرد. آقای زنجانی فکر می کرد اینها
ادامه دهنده سعید محسن هستند چرا که به سعید
محسن علاقه بسیاری داشت. ایشان پس از فوت
آیت الله طالقانی از نظر مذهبی - مجاهدین را
به سوی برادر خود آیت الله حاج سید ابوالفضل
موسوی زنجانی راهنمایی کردند.

■ آیت الله زنجانی پس از انقلاب با چه گروه یا
حزبی همسویی داشت؟

□ آیت الله زنجانی فراتر از عمل می کرد و
با همه جریان ها ارتباط داشت، بویژه با گروه هایی
که با شاه مخالف بودند. ایشان مخالف دخالت
روحانیت در کارهای اجرایی بود.

■ ارتباط آیت الله زنجانی با بنی صدر چگونه
بود؟

□ زمانی که بنی صدر در قم با پدر روحانی اش

زندگی می کرد، از نظر آموزش مذهبی شاگرد
آیت الله زنجانی بود. بنی صدر به ایشان تا پس از
انقلاب هم اعتقاد داشت ولی قدرت طلبی او مانع از
این شد که آیت الله زنجانی نسبت به او اعتقاد کامل
داشته باشد. به یاد دارم زمانی که بنی صدر به عنوان
رئیس جمهور با نخست وزیر ری رجایی مخالفت
می کرد - من در حاشیه مسائل بودم - آقای زنجانی
به ایشان توصیه کرده بود که اگر کابینه مورد نظر تو
نبود بهتر است استعفا دهی.

■ آیا آیت الله زنجانی و دکتر بنی صدر
دیدارهایی باهم داشتند؟

□ آن گونه که بعدها به من گفتند بنی صدر
دیدارهایی در یکی از کوچه های فرعی خیابان
مصدق (ولیعصر کنونی) در منزل یکی از اقوام
بنی صدر با آیت الله زنجانی داشتند و در این دیدارها
به او گفته بود «آقای بنی صدر شما منتخب آقای
خمینی هستید نمی توانید در ایران بدون حمایت
آقای خمینی رأی بیاورید. تأیید ایشان و دیگر
آقایان شما را به اینجا رسانیده، اما حالا که آقایان

آیت الله زنجانی خطاب
به بنی صدر گفت: «آقای
بنی صدر شما منتخب آقای
خمینی هستید نمی توانید
در ایران بدون حمایت آقای
خمینی رأی بیاورید. تأیید
ایشان و دیگر آقایان شما
را به اینجا رسانیده، اما
حالا که آقایان به شما فشار
می آورند بهتر است در یک
جیب فهرست کابینه باشد
و در جیب دیگر استعفا. اگر
آیت الله خمینی نپذیرفتند
استعفا بده و از پذیرش این
منصب معذرت بخواه.»



به شما فشار می آورند بهتر است در یک جیب فهرست کابینه باشد و در جیب دیگر استعفا. اگر آیت الله خمینی نپذیرفتند استعفا بده و از پذیرش این منصب معذرت بخواه.»

من دیگر خبری نداشتم، ولی آخرین باری که در خدمت آیت الله زنجانی توانستم بنی صدر را ملاقات کنم در همان خانه بود؛ این بار کابینه ر جایی تشکیل شده بود. من احساس کردم که آنها را تنها بگذارم، داخل پارکینگ آمدم تا ملاقات آنها تمام شود. پس از نیم ساعت مذاکره، آقای زنجانی را با اتومبیل به سوی خانه شان بردم، ایشان در راه به من گفت دیگر این بنی صدر آن بنی صدر پیشین نیست. او باورش شده که مردم به دنبالش می آیند و فکر می کند با تکیه بر روشنفکران می تواند توفیق پیدا کند، ولی نمی تواند باز یگر خوبی نیست و مردم رابه صحنه بیاورد و شکست می خورد.

■ گویا همان زمان بود که بنی صدر خطاب به مرحوم امام گفت رفرا ندوم بر گزار کنیم و ببینیم چه کسی بیشتر رأی می آورد.

بله، به یاد دارم که بنی صدر این پیشنهاد را مطرح کرد. او فکر می کرد مردم با او هستند، مجاهدین هم به او قول کمک داده بودند و فکر می کرد ارتشی ها هم با او هستند. آیت الله زنجانی و دار یوش فروهر به او پیشنهاد کرده بودند که طی نامه ای خطاب به امام استعفا بدهد و عذر خواهی کند، ولی نمی دانم چرا در نوشتن نامه تعلل کرد!

■ گویا آیت الله زنجانی به بنی صدر توصیه کردند طی نامه ای از امام بخواهد که چه باید بکنند، تدبیری اندیشیده بودند که نامه از طریق حاج شیخ محمد صادق لویسانی به دست امام برسد که بنی صدر مخالفت کرده بود. همچنین شنیده شده که بعدها بنی صدر در خانه محل اختفای خود، مطالبی را برای امام در یک نوار ضبط کرده، و آقای رضاصدر بنا بود این نوار را به دست امام رساند که او هم تأخیر کرد. در این میان مجاهدین به او اطلاع

بله درست است. من در آن زمان رئیس تربیت بدنی و کمیته ملی المپیک بودم. آقای دکتر سنجابی به من گفت برای تظاهرات ۲۵ خرداد از وزیر کشور، آیت الله مهدوی کنی مجوز گرفته ایم، ولی آنها خبر دادند که با وزارت کشور تماس گرفته شود. دکتر سنجابی به من مأموریت دادند تا با وزیر کشور ملاقات کنم. آقای مهدوی کنی به من گفت به آقای دکتر سنجابی سلام برسانید و بگویید از برگزاری تظاهرات منصرف شوند، چرا که مشکلات بسیاری در سر راه است؛ احتمال دارد به زیان هر دو (هم ما و هم شما) باشد، بنابراین مصلحت را در این می بینم که خودتان منصرف شوید و جلوی آن را بگیرید. آقای مهدوی کنی رسماً این پیام را به من داد و من هم آن را به دکتر سنجابی رساندم. در پیام آقای مهدوی کنی تأکید شده بود اگر چه تظاهرات را اعلام کرده اید و دیگران هم به شما قول هایی داده اند که به آن پیوندند، ولی صلاح هر دو سو بر انصراف است.

پس از انتقال پیام به دکتر سنجابی ایشان در جلسه هیئت اجرایی جبهه ملی شرکت کردند و نتیجه، عدم انصراف بود. بنابراین در روز ۲۵ خرداد با آنها به شدت برخورد شد و مجاهدین هم با وجود قول حمایت همه جانبه به صحنه نیامدند و نیروهای جبهه ملی که آمده بودند، ضربه خوردند. بعدها با توجه به مسائل ۳۰ خرداد و انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، ملی ها را دستگیر کردند و مسائل خلط شد. بنی صدر امیدوار بود در کنار مجاهدین، جبهه ملی و ارتشی ها مقاومت کند، اما جبهه ملی که نیروی نظامی نداشت، نهضت آزادی هم پیش از ۲۵ خرداد کنار کشید، گر چه مجاهدین در ۲۵ خرداد نیامدند، ولی در ۳۰ خرداد ۶۰ خودشان به صحنه آمدند.

■ در خاطرات دکتر سنجابی آمده علت عدم انصراف از سوی جبهه ملی، حمایت مجاهدین بوده است.

بله.
■ آیامی شد درگیری ۳۰ خرداد ۶۰ را پیشگیری کرد؟

من معتقدم نیروهای ملی هم انسجام و هم حرف شنوی داشتند، اما بد عمل کردند و این مسئله موجب شد حاکمیت از این موقعیت استفاده کند. بانیروهای جبهه ملی آن گونه برخورد شد، در حالی که اعتراض نیروهای جبهه ملی قانونی بود و حداکثر به دنبال برگزاری راهپیمایی آرام بودند. جناحی در حاکمیت کوشش می کرد این دسته را از صحنه خارج کند؛ خط این جناح جذب نبود، بلکه دفع بود. آنها می خواستند این دسته را رو در روی خود قرار دهند و خطر طرد داشتند.

بنی صدر پیشنهاد رفرا ندوم را مطرح کرد. او فکر می کرد مردم با او هستند، مجاهدین هم به او قول کمک داده بودند و فکر می کرد ارتشی ها هم با او هستند. آیت الله زنجانی و دار یوش فروهر به او پیشنهاد کرده بودند که طی نامه ای خطاب به امام استعفا بدهد و عذر خواهی کند، ولی نمی دانم چرا در نوشتن نامه تعلل کرد!

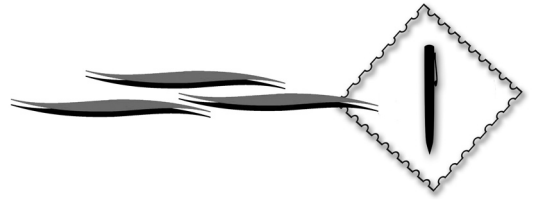
می دهند که محل اختفایش نزدیک به محاصره است و او را به محل اختفای رجوی می برند.

من جزئیات آن را نمی دانم، ولی بنا به نامه ای بنویسد و آمادگی خود را اعلام کند، که نکرده؛ از مسئله نوار و آقای رضاصدر هم اطلاع ندارم.

■ همان طور که می دانید از ایران خارج می شوند.

فرزند حسن لقایی در دوران اختفا، بنی صدر را به این سو و آن سو می برد که دستگیر و اعدام شد، در پی آن نیز حسن لقایی به علت ناراحتی روحی، خودکشی کرد (خانه حسن لقایی واقع در کوچه باغ حاج محمد حسن خیابان ری بود که در شب جشن تولد امام رضا، آقای فروهر در آن خانه، خبر شهادت حاج آقا مصطفی خمینی را اعلام کرد، دو روز بعد در مساجد مراسم ختم برگزار شد).

■ پس از عزل بنی صدر از ریاست جمهوری، جبهه ملی قرار بود به منظور اعتراض به لایحه قصاص، تظاهراتی در روز ۲۵ خرداد ۶۰ برگزار کند و مجاهدین نیز قول همکاری به جبهه ملی داده بودند. ممکن است حوادث پشت پرده آن روزها را توضیح دهید.



مقاله



رسول خادم

به دنبال... «تختی»

نشریه «چشم‌انداز ایران» در اسفندماه ۱۳۸۸ ویژه‌نامه‌ای با عنوان «جای خالی، جای سبز» را به «جهان پهلوان تختی» اختصاص داد که مورد استقبال خوانندگان نشریه قرار گرفت. در این راستا از آقای رسول خادم کشتی‌گیر نام‌آور سرزمینمان نامه‌ای دریافت کردیم. ایشان در نامه خود آورده‌اند که «بررسی نظرات مختلف اهالی سیاست، ورزش و پژوهش و آشنایان در خصوص موضوع جهان پهلوان تختی بر اساس این باور که پرداختن به چگونه زیستن چنین شخصیت‌هایی که امروز جزئی از هویت ملت ما محسوب می‌شوند صرفاً ارزیابی از عملکرد یک فرد نیست، بلکه تحلیل بخشی از تاریخ و نظام اجتماعی ایران است.» ما نیز بر این باوریم که برای شناخت فرهنگ و هویت یک کشور باید به سراغ شخصیت‌های برجسته - در زمینه‌های مختلف - رفت که خوشبختانه در ایران نیز این‌گونه افراد کم نیستند. از همین منظر مقاله آقای خادم - که به همراه نامه ایشان به دست ما رسید - را در پی می‌آوریم. باشد تا دیگر دوستان نیز ما را در برداشتن همین گام‌های هر چند کوچک یاری رسانند.

جامعه خود و جوامع دیگر مطرح می‌سازد. اما بخش دیگر از ابهامات یاد شده ناشی از بی‌توجهی غیرعالمانه، سهوی و نیز بعضاً غفلت تعمدی ناشی از نگرانی‌های جانبی است که چون از تحلیل بسیاری از رفتارهای «تختی» در دوران افول قهرمانی وی و حضورش در عرصه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در سال‌های پایانی زندگانش بویژه در پاسخ به این پرسش که سرانجامش چه شد، ناتوان است تلاش می‌کند «تختی» را صرفاً در زمان اوج قهرمانی در زندگانش توصیف کند و در تحلیل رفتارها و پیچیدگی‌های زندگی وی در سال‌های آخر بار و بیکردی کلی و با احتیاطی خاص عبور نماید، تا ضمن حفظ حرمت و جایگاه تاریخی و اجتماعی او، خود را درگیر ابهامات و نادانسته‌های زندگانی او نکند، در حالی که به اعتقاد من آنچه کرسی «پهلوانی» را برای این قهرمان بزرگ، محجوب، محبوب، مردم‌دوست، مردم‌دار و مزین به اخلاق و منش جوانمردانه، هم در برخورد با حریفان و هم مردم در نظام اجتماعی ایران روزبه روز بزرگتر، باعث تر و دلنشین‌تر می‌نماید، افکار، ایده‌ها، اعتقادات، رفتارها و موضع‌گیری‌هایی است که از وی در سه چهار سال پایان زندگیش، در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی اش، در تنگنای زندگی اقتصادی و

عمیق و ناگسستنی با هویت ایرانی دارد، همواره ابهامات و معماهایی را از «چگونه بودن» خود به روزگاران آتی می‌برد. در واقع جامعه و فرهنگ ایرانی هر زمان که نیاز به ارائه الگویی اجتماعی و متأثر از شاخص‌های برجسته فرهنگی و هویتی خود داشته باشد، نقش «پهلوان» و مصادیق واقعی آن نمونه اجتماعی برگزیده و آرمانی اوست. این نقش تاریخی و بارز با معماهایی که همواره از چگونه زیستن پهلوان به روزگاران نوانتقال می‌یابد، همیشه تعاریفی به روز برای عرضه به

«جهان پهلوان تختی» امروز جامعه ایران نیز هم در برابر و هم در امتداد «جهان پهلوان تختی» عرصه قهرمانی است؛ در برابر است چون تا آن را نمی‌شکست و از آن نمی‌گذشت به این موقعیت و جایگاه معنوی و باعث نمی‌رسید و در امتداد است چون لازمه رسیدن به این جایگاه گذشتن از این جایگاه بود.

از ویژگی‌های مفهوم «پهلوانی» در تاریخ ایران، جامعیت و گستردگی ابعادی است که این مفهوم در فرایند زمان و گذر تاریخ به دست آورده، و این خصوصیت موجب شده تا از ساده‌ترین برداشت‌های توصیفی و عامیانه تا پیچیده‌ترین تحلیل‌های جامعه‌شناختی، روانشناختی و مردم‌شناسی فرهنگی را در بیان الگوهای رفتاری غیرمتعارفی که از عملکرد پهلوانان در زندگی فردی و اجتماعی آنان ملاحظه می‌شود، شاهد باشیم؛ تحلیل‌ها و برداشت‌هایی که همواره با علامت سؤال‌های جدی از «کیستی» مفهوم «پهلوان» به نسل‌های آتی منتقل می‌شود.

«غلامرضا تختی» قهرمان کشتی المپیک و جهان یکی از «پهلوانان» تاریخ ایران است که به اعتقاد من مصداقی عینی از مفاهیم یاد شده در سطور بالاست. او که پیشوند «جهان پهلوان» را در دوران زندگانی، و با گستردگی و استقبال غیرقابل مقایسه‌ای نسبت به زمان حیاتش، پس از مرگ در کنار نام خود داشته و دارد، با تمامی تعاریف و تفسیرهایی که سعی دارند ابعاد «پهلوانی» او را به تصویر بکشند، انبوهی از ناگفته‌ها دارد.

بخشی از این ناگفته‌ها به دلیل پیچیدگی‌های ناشی از مفهوم چند بعدی «پهلوانی» در تاریخ و فرهنگ ایران است، که چون پیوندی ریشه‌ای،



اجتماعی و فردی اش و در شکستن "خویشتن" بزرگی که در دوران قهرمانی اش با ایستادن بر سکوهای بلند مرتبه المپیک و جهان به دست آورده بود ملاحظه می کنیم.

در واقع گرچه مسیر رسیدن به جایگاه والا، گسترده و روزافزون در عرصه «جهان پهلوانی» برای «تختی» از دنیای قهرمانی آغاز می شود، اما پس از رسیدن به بالاترین قله های قهرمانی، و دستیابی به جایگاه «جهان پهلوانی» در میدان ورزشی و عرصه قهرمانی و ایجاد فرصت های فراوان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ناشی از این اوج گیری همراه با محبوبیت، در چشم بستن و گذشتن از موقعیت ها، برهم زدن بسیاری از فرصت ها، شکستن نردبان های صعود و دستیابی به منافع گوناگون، و همچنین در مردم داری تختی و پیوند عمیق تر و بصیرانه تر او با دوازه های جامعه خود، و در یک کلام در شکستن و گذشتن از «من» قهرمان و جهان پهلوان عرصه قهرمانی و ورزش شکل می گیرد.

مفهوم «پهلوانی» در فرهنگ ایرانی جدا از فاصله شکلی و محتوایی اش با سایر مفاهیم مرتبط با مفهوم جوانمردی مانند عیاری، قلندری، لوطی گری، شاطری و... سلسله مراتبی دارد که از قهرمان محبوب، دلاور و آراسته به صفات نیک اخلاقی میدان رزم شروع می شود و تا شخصیتی اوج می گیرد که برترین قدرت ها در میدان رزم،

خاضعانه ترین بندگان در برابر خدا، شجاع ترین انسان در دفاع از حق مظلومین و دلسوزترین و مهربان ترین کس نسبت به دردهای دیگران و فداکارترین فرد در گذشتن از حقوق خود در برابر دیگران و... را شامل می شود که مصداق کامل آن در فرهنگ ایران حضرت علی بن ابیطالب (ع) است، از این رو برای طی طریق

**تختی که به سهولت می توانست
با تکیه بر کرسی "جهان
پهلوانی" که مردم در سالن های
مسابقه با فریاد "رستم ایران
کیه"، "غلامرضا تختیه" با همه
وجود به او بخشیده بودند،
این سرمایه بزرگ به دست
آمده را در مسیری کم خطر و
ثروت ساز چه به لحاظ مادی
و چه معنوی (از نوع آبروهای
دنیوی که بسیاری از افراد با
تکیه بر ساختارهای اجتماعی و
فرهنگی به دنبال آن هستند)
به کار گیرد و مراقبت و محافظت
کند و مسیری دیگر را برگزید**

"پهلوانی" در فرهنگ این سرزمین گاه باید کرسی های "پهلوانی" پایین تر و "من" سال ها با رنج و زحمت ساخته و بزرگ شده را همچون "ملا متیان" شکست تا به مقام و بعد کامل تری از "پهلوانی" رسید؛ شکستی که زاینده شعور و ایمان "پهلوان" و نتیجه اش رنج ها و تنهایی های ویژه سال های پایانی زندگانی اوست، زیرا کمال در عرصه "پهلوانی" بدون تقابل با ساختارها و سنت های مبتنی بر عقل معاش و سوختن های ناشی از کج فهمی ها و سودجویی های عصر خود و در نهایت خو کردن با تنهایی ها، تنهایی ها و تنهایی ها امکان پذیر نیست،
و صدا البته "دلاخو کسن به تنهایی که از تنها بلا خیزد".

«جهان پهلوان تختی» امروز جامعه ایران نیز هم در برابر و هم در امتداد «جهان پهلوان تختی» عرصه قهرمانی است؛ در برابر است چون تا آن را نمی شکست و از آن نمی گذشت به این موقعیت و جایگاه معنوی و با عزت نمی رسید و در امتداد است چون لازمه رسیدن به این جایگاه گذشتن از این جایگاه بود.

در واقع عوامل متعددی از جمله آشنایی "تختی" با فضای سیاسی و اجتماعی حاکم بر کشور در اواخر دوران قهرمانی پیش از سال ۱۳۴۲، رفت و برگشت های خارج از منطق وی به عرصه قهرمانی و مسابقات کشتی آن هم با توجه به تنگ نظری ها

وتنگناهای موجود در مدیریت و جامعه ورزش نسبت به او، ارتباط با فعالان سیاسی منتقد نظام سیاسی وقت، ارتباط با شخصیت‌های مذهبی-سیاسی منتقد حکومت وقت، ارتباط با گروه‌های فعال سیاسی و معترض به حکومت وقت در خارج از کشور، محدودیت‌های اقتصادی ناشی از قطع حقوق و مزایای دولتی او، محدودیت‌های اجتماعی ناشی از نظارت بازدارنده سازمان امنیت وقت (ساواک) در روابط اجتماعی "تختی"، محدودیت‌های ناشی از تعهدات اخلاقی "تختی" نسبت به دوستانش که به دلیل مزاحمت‌های سازمان امنیت وقت (ساواک) خود را از ملاقات بسیاری از آنان محروم کرد، محدودیت اجتماعی ناشی از جلوگیری از حضور او در مجامع عمومی، تعهد اخلاقی "تختی" به پذیرفتن مشاغل پیشنهادی که با تخصص او همراه نبود، تنهایی طولانی و تا حدودی انزوای ناشی از محدودیت‌های اجتماعی و اقتصادی یادشده و ده‌ها مورد دیگر، که تمامی آنها مصادیق تقابل "تختی" با "تختی" است.

او که به سهولت می‌توانست با تکیه بر کرسی "جهان پهلوانی" که مردم در سالن‌های مسابقه با فریاد "رستم ایران کیه" "غلامرضای تختیه" با همه وجود به او بخشیده بودند، این سرمایه بزرگ به دست آمده را در مسیری کم‌خطر و ثروت‌ساز چه به لحاظ مادی و چه معنوی (از نوع آبروهای دنیوی که بسیاری از افراد با تکیه بر ساختارهای اجتماعی و فرهنگی به دنبال آن هستند) به کار گیرد و مراقبت و محافظت کند و مسیری دیگر را برگزید. در واقع "تختی" در تمامی این لحظات میان "جهان پهلوان تختی" و ورزشکار و قهرمان که هیچ دلواپسی و نگرانی برای هیچ کس جز حریفان ایجاد نمی‌کرد و "جهان پهلوان تختی" که نام، رفتار و مواضع او، قدرت‌مداران را در زمان زندگانی و حتی مرگش به شدت نگران کرده بود "دومی" را برگزید. صدها سند باقیمانده و منتشر شده از سازمان امنیت وقت کشور (ساواک)، سازماندهی رسانه‌های وابسته به حکومت در نسبت دادن همگانی مرگ او به اختلافات خانوادگی اش و متأسفانه ظلم افکار عمومی بر همسری که به دلیل مسائل و درگیری سیاسی و اجتماعی "تختی" و

از ویژگی‌های منحصر به فرد جامعه ایران در سراسر تاریخ خود این است که هیچ "پهلوانی" را به ابلاغ و اصرار حکومت در طول تاریخ نپذیرفته و "پهلوان" تنها شخصیتی است که ملت ایران با ظرافت، حساسیت و دقت خاص خود برمی‌گزیند، زیرا "پهلوان" ملت ایران نماد و نمونه هویت و کیستی اوست

تفاوت‌های فرهنگی میان او و "تختی" حتی در مدت زمان محدود زندگی با وی دست کم فرصت زندگی و شناخت او را نیافت، تلاش جدی سازمان امنیت کشور در هماهنگ کردن افراد مرتبط با "تختی" جهت نسبت دادن مرگ او به مسائلی چون شکست‌هایش در مسابقات المپیک ۱۹۶۴ و جهانی ۱۹۶۶ و ناکامی‌اش در زندگی داخلی، موضع‌گیری‌های حکومت و برخورد با معتقدان به ارتباط مرگ "تختی" با فعالیت‌های سیاسی او علیه نظام سیاسی وقت، نظارت دقیق و جدی سازمان‌های امنیتی بر موضوع مرگ "تختی" و مسائل حاشیه‌ای آن، و تلاش حکومت جهت تقلیل جایگاه اجتماعی "تختی" با بیان نوع مرگ او و استمرار این تلاش تا پایان حکومت پهلوی دوم در مخدوش کردن چهره "پهلوانی تختی" ... همه و همه گواه نگرانی و حساسیت ویژه حکومت وقت و مدیریت و برنامه‌ریزی دقیق در پایان بخشیدن به زندگی اسمی "جهان پهلوانی" است که مدت‌ها بود دیگر نمی‌توانست از سکوی قهرمانی صعود کند و یا حتی در جمع علاقه‌مندان حاضر شود.

از ویژگی‌های منحصر به فرد جامعه ایران در سراسر تاریخ خود این است که هیچ "پهلوانی" را به ابلاغ و اصرار حکومت در طول تاریخ نپذیرفته و "پهلوان" تنها شخصیتی است که ملت ایران با ظرافت، حساسیت و دقت خاص خود برمی‌گزیند، زیرا "پهلوان" ملت ایران نماد و نمونه هویت و

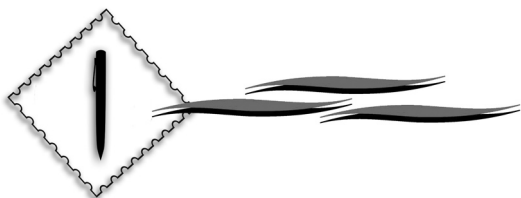
کیستی اوست.

این گونه است که امروزه "تختی" جزئی از هویت جامعه ایران و یکی از مصادیق تعریف یک ایرانی از ایرانی بودن است. او جایگاهی فراتر از مرزبندی‌های سیاسی، قشربندی‌های اجتماعی و دهک‌بندی‌ها و طبقه‌بندی‌های جامعه دارد. «جهان پهلوانی» امروز «تختی» گرچه در امتداد «جهان پهلوانی» عرصه قهرمانی و ورزش اوست، اما هم به لحاظ جایگاه و هم عمق و ریشه ارتباط با جامعه ایران با «پهلوان» مقتدر میادین قهرمانی که مردم دوستی و احترام به انسان‌ها در رفتارهای متواضعانه و با محبت وی به همگان فراموش نشدنی و زبانه‌زده و عام بوده، بسیار متفاوت است؛ این تفاوت را باید در فراز و نشیب‌های سه چهار سال پایان زندگی «تختی» و در نهایت مرگ او یافت ... مرگی که به هر نوع و به دور از چشم مردمش اتفاق افتاد، اما آن چنان مورد رضایت خداوند بوده، که عزتی ابدی و روز افزون به او بخشیده است؛ عزتی که می‌توان پیش‌بینی کرد اگر زنده بود هیچ‌گاه در این حد میسر نمی‌شد.

مرگ "تختی" از "پهلوانی" او جدا نشدنی است و جایگاه "جهان پهلوانی" او ثمره زندگانی و مرگ پرابهام اوست. اگر به جای گریز از پذیرفتن این ابهام، واقع‌بینانه بازنگاری و مرگ "تختی"، به عنوان دو موضوع کاملاً مرتبط با هم روبرو شویم، برداشتهایی بسیار متفاوت از زندگی فردی و اجتماعی او در چند سال پایانی حیاتش نسبت به آنچه در دوران قهرمانیش سراغ داریم، خواهیم داشت و آن گاه باور خواهیم کرد که مرگ "تختی" ثمره "پهلوان" زیستن او بود و جایگاه "جهان پهلوانی" امروز او را می‌باید در مرگش دنبال کرد. به اعتقاد من گفتنی‌های اصلی زندگی "تختی" در تحلیل چگونگی مرگ اوست؛ مرگی که هر چه بیشتر پرده‌های ابهام از آن کنار رود، "جهان پهلوانی تختی" و رمز عزت و ماندگاری او بیشتر نمایان می‌شود. گفتنی‌های فراوانی که شاید بتوان در فرصت دیگری گفت... به قول حضرت "حافظ":

داستان در پرده می‌گویم ولی گفته خواهد شد به‌دستان نیز هم

نشر صمدیه تصمیم دارد مجموعه ویژه‌نامه و گفت‌وگوها در نشریه چشم‌انداز ایران درباره جهان پهلوان تختی را به صورت کتاب منتشر کند. از خوانندگان محترم نشریه درخواست می‌کنیم چنانچه خاطر، مقاله، عکس و... از مرحوم تختی دارند در اختیار نشر صمدیه قرار دهند.



مقاله

تأملی در قتل‌های ناموسی و خانوادگی مریوان



احسان هوشمند

در جامعه ما واقعیتی به نام گسترش آسیب‌های اجتماعی قابل انکار و کتمان نیست و این آسیب‌ها مختص به منطقه خاصی نیست. جامعه ما فاقد عز می ملی برای رصد این آسیب‌ها، فهم، تحلیل و تبیین ابعاد گوناگون این آسیب‌ها و در نهایت ارائه راهکارهای گوناگون و کارشناسانه برای کاهش و کنترل این آسیب‌هاست.

۵- به قتل‌های اخیر مریوان بازگردیم؛ در خصوص این قتل‌ها تذکر این نکته ضروری است که برخی از آسیب‌های جمعی استعداد آن را دارد که به سرعت منتشر شود، برای نمونه در کشور، انتشار خودسوزی در حوزه‌ای از لرستان و چهارمحال و بختیاری تا کردستان است که ابعاد گسترده‌ای پیدا کرد؛ ابتدا در گوشه‌ای از کشور خودسوزی آغاز و به سرعت به دیگر نقاط سرایت کرد. اگرچه در کشور در خصوص قتل‌های ناموسی موارد متعددی از این دست قتل‌ها گزارش شده، اما در کشور همسایه یعنی در شمال عراق و منطقه کردنشین عراق آمار بسیار دهشتناکی گزارش شده است. بنابر برخی گزارش‌ها در شمال عراق از ۱۹۹۱ تا کنون هزاران قتل ناموسی رخ داده که گاه مانند ماجرای یزیدی‌ها و ازدواج دودلداده مسلمان و یزیدی و کشته شدن عروس جوان، ابعاد بین‌المللی یافته است. برخی گزارش‌ها از آمار تکان‌دهنده حداقل پنج هزار قتل ناموسی در این سال‌ها حکایت دارد و باید به هوش بود که این روند در کشور و بویژه در مناطق کردنشین کشور بیش از این گسترش نیابد.

۶- در خصوص بروز قتل‌های ناموسی در کشور و بویژه در منطقه مورد بحث علل و عوامل متعددی قابل طرح و بررسی است:

- اکثر قریب به اتفاق مقتولان رازنان تشکیل می‌دهند.

کرمانشاه، لرستان، فارس و کرمان رشد بیشتری را نشان می‌دهد، یا خودسوزی اگرچه گاه و بی‌گاه در جایی قربانی می‌گیرد، اما در ایلام و چهارمحال و بختیاری بیش از دیگر مناطق نمود داشته است. کما اینکه آمار طلاق در استان‌های کردستان و نیز مناطق کردنشین آذربایجان غربی نزدیک دو برابر معدل طلاق کشوری است. فراموش نکنیم که رشد آمار طلاق کشوری هم در سطح منطقه و حتی در سطح جهان، گوی سبقت را از بیشتر کشورها ربوده و در حال رکورد دار شدن است.

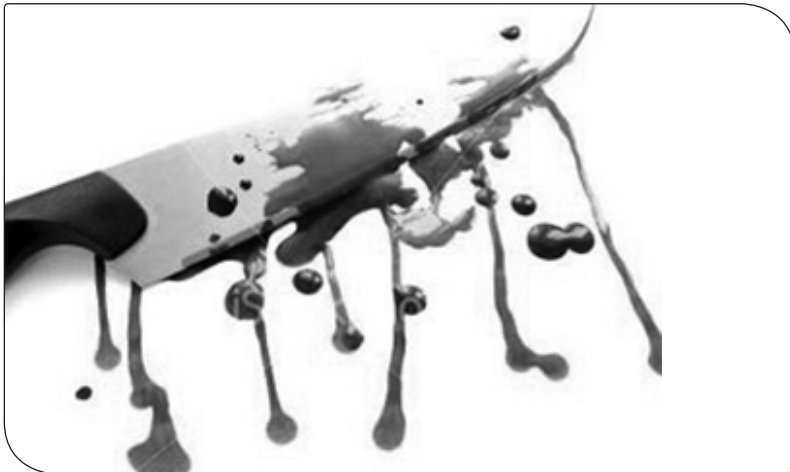
۴- شاید از مقدمات فوق بتوان نتیجه گرفت،

برخی از آسیب‌ها در منطقه و یا شهر و استانی بیش از دیگر مناطق خود را نشان می‌دهد. مصرف مواد مخدر اگرچه در همه جا رشد کرده اما در برخی استان‌های غربی و جنوبی مانند کرمانشاه، لرستان، فارس و کرمان رشد بیشتری را نشان می‌دهد، یا خودسوزی اگرچه گاه و بی‌گاه در جایی قربانی می‌گیرد، اما در ایلام و چهارمحال و بختیاری بیش از دیگر مناطق نمود داشته است. کما اینکه آمار طلاق در استان‌های کردستان و نیز مناطق کردنشین آذربایجان غربی نزدیک دو برابر معدل طلاق کشوری است

۱- وقوع چند قتل ناموسی در مریوان مهمترین اتفاق و رویدادی است که در روزهای پایانی تابستان ۱۳۸۸ ذهن مردم آن دیار را به خود مشغول داشت. در شهرستانی با جمعیت کمتر از دویست هزار نفر وقوع این تعداد قتل، در این مدت کوتاه، تکان‌دهنده و هشداردهنده است، بویژه که خشونت اعمال شده در این قتل‌ها هم بر ابعاد فاجعه برانگیز آن سایه افکنده است.

۲- قتل‌های ناموسی مختص مریوان نیست، در دیگر نقاط کردنشین هم در سال جاری چندین قتل ناموسی ثبت شده، البته در دیگر نقاط کشور هم تعداد چشمگیری از این دست قتل‌ها ثبت شده است. به راستی پیگیری موضوعاتی از این دست برای ما اهمیتی دارد؟! اگر مهم بودند می‌توانست منشأ رفتار یا اعتراض و یادست کم نوشته و نظری باشد. به صرف سوءظن پدر، برادر، همسر و یا نزدیکان، دختری از میان دختران و یا زن نگون بخت این مرز و بوم بی‌هیچ مقدمه‌ای و یا دادگاه و دادخواهی کشته می‌شود، این رویدادها در هیاهوی زندگی روزمره نمی‌تواند و شاید نباید جایی برای خود باز کند؛ نه تحلیلی و نه تأملی در رسانه‌ها و یا فضاها علمی و دانشگاهی!

۳- در سال‌های اخیر روند رشد و گسترش آسیب‌های اجتماعی همچون طلاق و ازهم گسیختگی خانواده، هنجارشکنی، شیوع مواد مخدر و... در سطح ملی تصویرگر نابسامانی‌هایی بس عمیق در اوضاع و احوال امروزی ما ایرانیان است. این روند در جای‌جای ایران قابل مطالعه و بررسی است و مختص منطقه خاصی نیست، اما برخی از آسیب‌ها در منطقه و یا شهر و استانی بیش از دیگر مناطق خود را نشان می‌دهد. مصرف مواد مخدر اگرچه در همه جا رشد کرده اما در برخی استان‌های غربی و جنوبی مانند



-بیشتر قاتلان را پسران، برادران، شوهران و درصد کمتری توسط دیگر نزدیکان به قتل می‌رسند.

-از نظر میزان سواد، قاتل و مقتول معمولاً یا بیسواد یا کم سواد گزارش شده‌اند.

-قاتل و مقتول معمولاً روستایی و یا مهاجران حواشی شهر هاستند.

-سن مقتول معمولاً کمتر از سی سال (تعداد کمتری بیشتر از ۳۰ سال) است.

-مقتولان متأهل معمولاً از دواج ناموقی داشته‌اند یا با زور والدین از دواج کرده‌اند.

-تفاوت سنی قابل ملاحظه‌ای میان سن مقتولان زن با شوهرانشان وجود دارد (در مورد

اخیر مریوان ۱۸ سال تفاوت سنی مقتول با شوهر گزارش شده است).

-قاتل یا قاتلان معمولاً با تمسک به سنت‌ها، به توجیه عمل خود می‌پردازند.

برای اثبات سوءظن، دلایل و شواهد متقنی هم در اختیار قاتل یا قاتلان موجود نیست.

-وقوع این دست از قتل‌ها در نقاط کم جمعیت و یا دارای بافت عشیره‌ای و طایفه‌ای بیش از دیگر مناطق است.

این گونه جنایات شکل طبقاتی ندارد، یعنی در میان افراد با درآمدهای متفاوت (بالا و پایین) وقوع این گونه از جنایات گزارش شده است.

این گونه جنایات معمولاً مجازات سختی به دنبال نداشته است. بنابر برخی ملاحظات و نیز با توجهات قانونی در برابر این گونه حوادث خونین و غم‌انگیز معمولاً مجازات متناسب با جرم و جنایات اعمال نمی‌شود.

۷- گفته شد که بنابر آمارهای رسمی، آمار طلاق در کردستان بیش از میانگین کشوری است. در مریوان نیز در سال‌های اخیر آمار طلاق نگران‌کننده است، ضمن آنکه در مناطق روستایی مریوان بیش از مناطق شهری آمار طلاق رشد داشته است.

جد از علل و عواملی که مورد بحث قرار گرفت پدیده‌ای بر ابعاد طلاق در منطقه تأثیر خاصی گذاشته است؛ پدیده‌ای که تاکنون مورد بررسی چندانی قرار نگرفته است. کم‌اینکه می‌دانیم طلاق پیامدهای خاص خود را دارد.

مناطق مرزی کشور در برنام‌های عمرانی و توسعه کشور چندان مورد توجه جدی قرار نگرفته‌اند. این توسعه‌یافتگی خود را در همه شئون حیات اجتماعی نشان می‌دهد و ادامه این روند نه به صلاح مملکت است و نه از نظر انسانی و ملی قابل قبول.

این پدیده یعنی توسعه‌یافتگی مناطق مرزی متخصص ایران نیست و همه کشورها حتی در سوئیس نیز درجاتی از کمتر توسعه یافتگی مناطق مرزی گزارش شده و در سال‌های اخیر توجه به مناطق مرزی جایگاه ویژه‌ای یافته است. هم‌اکنون ایالات متحده سرگرم اجرای یکی از بزرگترین طرح‌های توسعه‌ای در مناطق مرزی جنوب امریکا (مرز مکزیک) است تا بخشی از کم‌توجهی‌های گذشته جبران شود.

در کنار ناکارآمدی نظام سیاسی در برنامه‌ریزی برای رفع کاستی‌ها، فقر، بیکاری و... نکته دیگری که دارای اهمیت است بی‌توجهی نخبگان و قشر فرهیخته جامعه به مسائلی همچون گسترش طلاق و یا قتل‌های ناموسی و... است. شاید گفته شود آیا دیواری کو تاه تراز دیوار صاحبان قلم و روشنفکران نبود که آنها هم مورد خطاب قرار گیرند؟ در پاسخ باید گفت: نخست آنکه شاید در خاور میانه کمتر کشوری باشد که قشر نخبه تأثیرگذاری همچون ایران را در خود جای داده باشد. دوم، رسالت روشنفکر ایجاب می‌کند در دردها و رنج‌ها در کنار مردم خود باشد. نکته دیگری هم باید به موارد فوق افزود که روشنفکران ایرانی باید به جز حوزه

قتل‌های ناموسی یکی از موضوعات مربوط به نقض حقوق بشر است. امروزه در ایران پیگیری مباحث مربوط به نقض حقوق بشر نمی‌تواند و نباید منحصر به عملکرد نظام سیاسی شود، ریشه بخشی از نقض حقوق بشر را باید در باورها و فرهنگ مردم جست‌وجو کرد

سیاست هم به حوزه عمومی سرکشیده تا عمیق‌تر با جامعه و مردم خود مرتبط شوند و صداقت خود را در همراهی با مردم و در روی خود با برخی سنت‌ها و ارزش‌های غیر انسانی رابه‌نمایش بگذارند.

بنابر این ملاحظات به نظر می‌رسد موضوع آسیب‌های اجتماعی و در اینجا قتل‌های ناموسی بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته و در رسانه‌ها بویژه صدا و سیما دست کم به اندازه کارشناسی مباحث ورزشی، وقت و مجالی برای طرح و بحث بیاید. آیا جان و سرنوشت گروهی از ایرانیان در معرض خطر، ارزش آن را دارد که با حداقل روشنگری‌ها و آموزش‌ها در حوزه عمومی مسیر دیگری بیابد؟

بازنگری در قوانین مربوط به قتل‌های ناموسی و تشدید مجازات برای مجرمانی از این دست هم می‌تواند در کاهش این جنایات مؤثر باشد. توجه به نکته دیگری اهمیت ویژه‌ای دارد؛ قتل‌های ناموسی یکی از موضوعات مربوط به نقض حقوق بشر است. امروزه در ایران پیگیری مباحث مربوط به نقض حقوق بشر نمی‌تواند و نباید منحصر به عملکرد نظام سیاسی شود، کم‌اینکه نباید تنها به نقض حقوق بشر توسط گروه‌های مسلح اپوزیسیون پرداخته شود. ریشه بخشی از نقض حقوق بشر را باید در باورها و فرهنگ مردم جست‌وجو کرد. هنوز پرداختن به این دست از مباحث جایگاه شایسته‌ای در رسانه‌ها و در میان نویسندگان و روشنفکران ایرانی نیافته است. با گسترش دانشگاه‌ها و توجه به توانایی‌های دانشگاهیان، توجه علمی و کارشناسانه به این پدیده‌ها می‌تواند یاریگر جامعه در رویارویی با این مسائل باشد. تنها امر سیاسی نیست که اهمیت دارد، سرنوشت مردمان رنج‌دیده هم می‌تواند مهم باشد.



گفت و گو

از نادرست تا نادرست تر از عمل ناصواب تا قتل ناموسی

گفت و گو با صدیقه و سملی

خود «زن، فقه و اسلام» و «بضاعت فقه» به این موضوع اشاره کرده‌اید راه حل‌های مختلف و متعددی از آسیب اجتماعی را برای خوانندگان نشریه چشم انداز ایران توضیح دهید، باشد که فضلاء و فرهیختگان جامعه در این امر مهم قلمفرسایی کرده و قتل‌های ناموسی را به اسلام نسبت ندهند.

این موضوع که چرا قتل‌های ناموسی افزایش پیدا کرده، نیاز به تحلیل جامعه‌شناختی دارد. به نظر من عوامل متعددی در آن دخیل هستند؛ مانند مسائل اجتماعی و افراط‌گرایی در عقاید دینی و مذهبی که بحث مفصلی را می‌طلبد. متأسفانه در دهه‌های اخیر چه در ایران و چه در کشورهای همجوار، شاهد افراط‌گرایی در عقاید دینی و اسلامی هستیم که در واقع بازگشت به تعصبات جاهلی است. این مسئله منشأ بسیاری از مشکلات شده که یکی از آنها مسئله افزایش قتل‌های ناموسی است. در حقیقت سلطه مردان بر زنان از گذشته‌بو ویژه در دوره جاهلیت در میان اعراب وجود داشته است. اگر بخواهیم در حوزه و قلمرو اسلام بحث کنیم (البته این سلطه در همه جا بوده) رویکرد آن و پیامبر اسلام در کم کردن این تعصبات بوده، اما چه اندازه این مسئله در رفتارهای مردم اثر کرده، موضوع دیگری است که به باور من به تدریج که از دوره پیامبر دور شده‌ایم، شاهد بازگشت مردم به آن تعصبات جاهلی هستیم. در دوره جاهلیت سلطه مردان بر زنان را شاهدیم، آنها همان‌طور که با برندگان و حیوانات رفتار می‌کردند، با زنان نیز رفتار می‌کردند. پیش از اسلام در میان اعراب حجاز متداول بود که اگر کسی برده خود را می‌کشت، مستحق مجازات نبود و گناهکار به‌شمار نمی‌آمد. قرائن و روایات نشان می‌دهد که اسلام در صدد برداشتن این فکر و بینش در میان مردم بوده و کوشیده که برابری



متأسفانه در دهه‌های اخیر چه در ایران و چه در کشورهای همجوار، شاهد افراط‌گرایی در عقاید دینی و اسلامی هستیم که در واقع بازگشت به تعصبات جاهلی است. این مسئله منشأ بسیاری از مشکلات شده که یکی از آنها مسئله افزایش قتل‌های ناموسی است.

ممکن است اسرار درون خانواده حفظ شود تا بازسازی، اصلاح و بازگشت انجام شود. اگر با طی این مراحل بازگشتی انجام نشد طبیعی است که خداوند مهربان، طلاق را مطرح می‌کند و نه کشتن را. با وجود مهم بودن مسائل ناموسی، جوامع بشری راه برون‌رفت، خروج و نجات‌بخشی برای حل این مسئله مهم ندارند. امیدواریم شما که در این زمینه تحقیقاتی داشته‌اید و در کتاب‌های

چند سالی است که مسئله قتل‌های ناموسی به شکل حادی گریبانگیر مردم منطقه شده است، نه تنها در ایلام، کردستان ایران و عراق، خوزستان و... بلکه آیت‌الله شیخ حسین فضل‌الله خطیب لبنان در باره قتل‌های ناموسی در یمن، لبنان و... هشدار داده و اخطار کرده که باید از آن جلوگیری شود. از یک سو تعداد این نوع قتل‌ها زیاد شده و از سوی دیگر همزمان دادگاه‌ها از پیگیری این قتل‌ها چشم‌پوشی می‌کنند. در امریکا اگر مرد یا زنی به همسرش ظنین شده احساساتی شود و همسرش را بکشد، دادگاه‌ها و قضات چشم‌پوشی می‌کنند، چرا که قاضی‌ها نیز حساسیت‌هایی مشابه دارند.

آقای احسان هوشمند تحقیقاتی در این زمینه انجام داده که نشان می‌دهد چگونه قتل‌های ناموسی در کنار آسیب‌های اجتماعی دیگر چون اعتیاد، سرقت منجر به قتل و... مانند موجی به درون جوامع سرایت می‌کند. برای قتل‌های روبه‌فرونی ناموسی باید تدبیری اندیشید که نخست موضوع آن متنی شده به این معنا که خیانت ناموسی صورت‌تغیر دودوم این که راه برون‌رفتی جز قتل احساسی و واکنشی پیدا شود، چرا که نادرست را نمی‌توان با نادرست تر درست کرد و از نظر انسانی، اسلامی و قانونی جان انسان و حق حیات او بسیار محترم است.

شاید بتوان این راه برون‌رفت و پرهیز از کشتار جاهلیت را در آیه ۳۴ و ۳۵ سوره نساء کتاب جاودانه قرآن دید. آیه ۳۴ قوامیت را به دو شرط، «برتری فضل و دانش» و «انفاق» مشروط کرده؛ این آیه برای نافرمانی زن و بلندشدن زیر سر او امر احلی را مطرح می‌کند که به هیچ وجه به قتل نمی‌انجامد؛ موعظه، دوری جستن و پشت کردن مرد به زن در بستر و در نهایت تنبیه بدنی را توصیه می‌کند که اگر تنبیه بدنی هم مؤثر نیفتاد آیه ۳۵ جدایی و طلاق را مطرح می‌کند. به نظر می‌رسد در چنین مواردی سعی شده مسئله از درون خانه و از بین زن و شوهر فراتر نرفته و به کوچه، محل و... سرایت نکند و تا آنجا که

انسان‌ها را اعلام کند، برای نمونه روایت‌هایی از پیامبر باقی مانده که اگر کسی برده خود را بکشد، ما او را می‌کشیم. بعدها مردم با این موضوع مخالفت کردند، یعنی تعصب‌های گذشته آنها بسیار ریشه‌دار بوده به طوری که ده سال زندگی پیامبر با این مردم نتوانست زندگی و تربیت آنها را تغییر دهد و همچنین پیامبر نتوانست فرهنگ جاهلی کهن و ریشه‌داری در بسیاری از امور هم اشتباه بوده را کاملاً اصلاح کند. به هیچ وجه در قرآن شاهد ادله و شواهدی نیستیم که تشویق کند می‌توان انسان‌های دیگر را به دلیل ارتکاب جرایم کشت مگر در باب قصاص، یعنی تنه‌جایی که قرآن اجازه کشتن انسانی را داده جایی است که شخص مرتکب قتل عمد از روی ظلم شود؛ آن هم نه قتل از روی خطا. در بسیاری از موارد، قرآن تأکید بر برابری جرم و مجازات دارد که این برابری و سنجیت جرم و مجازات اصلی عقلانی است، افزون بر این قرآن می‌کوشد جلوی قتل و خونریزی را بگیرد. بار جوع به تاریخ می‌بینیم در بین اعراب حجاز قتل، کشتار، خونریزی، تجاوز، غارت و... متداول بوده، چرا که شیوه زندگی قبایل حجاز این گونه بوده است، آنها از کشتن یکدیگر ابایی نداشتند. اگر فردی از یک قبیله فردی از قبیله دیگر را می‌کشت، آنها برای انتقام گرفتن، چندین نفر از مردم آن قبیله را می‌کشتند و به غارت و کشتار دست می‌زدند. در شأن نزول برخی آیات ملاحظه می‌کنیم که برای پیشگیری از چنین تعدی و تجاوزی نازل شده است، برای نمونه در آیه ۱۷۸ بقره آمده «یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتل الحبحر والحر والعبد بالعبد والانی والانی» که اتفاقاً بسیاری از فقها از این آیه برداشت دیگری دارند و گمان می‌کنند که مماثله در قصاص است و برابری قصاص را با جنسیت یعنی مرد در برابر مرد و زن در برابر زن یا حر در برابر حر بیان می‌کنند، اما در شأن نزول آیه می‌بینیم که این آیه به این دلیل نازل شده که مثلاً اگر دو قبیله یهود در مدینه بودند یک قبیله خود را از قبیله دیگر برتر می‌دانست و اگر یک عبد یا یک برده از آن قبیله کشته می‌شد، در مقابل این عبد، یک حراز آن قبیله را می‌کشتند یا مثلاً چون مردان بر زنان برتری داشتند معتقد بودند اگر یک زن از قبیله قوی تر کشته می‌شد یک مرد از قبیله ضعیف تر را باید قصاص کنند. چنین نابرابری‌هایی بر اساس قدرت در میان قبیله‌های گوناگون وجود داشت

و چنین تبعیض‌ها و قوانین ظالمانه‌ای را خود مردم وضع کرده بودند که قرآن در برابر آن برای این که آن قوانین را ابطال کند چنین آیه‌ای نازل می‌کند، اما بعدها می‌بینیم که متأسفانه برخلاف روایت‌ها و آیات بسیار و عقل، از این گونه آیه‌ها به گونه‌ای دیگر تفسیر و تعبیر می‌شود و عدم برابری انسان‌ها در قصاص است، نتیجه برداشت‌ها و تحلیل‌های نادرست است.

نمونه‌ای دیگر را می‌توان قتل‌های ناموسی دانست. اگر به آیه ۱۵ سوره نسا بنگرید چنین آمده است که «اگر زنان شما مرتکب فحشا شوند در صورتی که چهار شاهد داشته باشید این زنان را

در دوره جاهلیت سلطه مردان بر زنان را شاهدیم، آنها همان‌طور که با بردگان و حیوانات رفتار می‌کردند، با زنان نیز رفتار می‌کردند. پیش از اسلام در میان اعراب حجاز متداول بود که اگر کسی برده خود را می‌کشت، مستحق مجازات نبود و گناهکار به شمار نمی‌آمد. قرائن و روایت‌ها نشان می‌دهد که اسلام در صدد برداشتن این فکر و بینش در میان مردم بوده و کوشیده که برابری انسان‌ها را اعلام کند

می‌توانید در خانه محوس کنید تا این که یا بمیرند و یا خدا راه نجاتی قرار دهد»، یعنی خداوند در این آیه حتی حبس کردن در خانه را مجازاتی سنگین می‌داند که در انتهای آیه و در ذیل آن، وعده راه نجات را می‌دهد که باید راه برون رفتی برای آن پیدا کرد. در اینجا می‌بینیم که این آیه در بدترین وضعیت آمده، البته روایت‌هایی هم وجود دارد و بحث در این باره و استناد کردن به روایت‌ها مقوله جداگانه‌ای است و این که تا چه اندازه می‌توان در برابر قرآن به روایت‌ها استناد کرد، مطلب مستقلاً می‌طلبد، اما کسانی هم که به آن روایت‌ها استناد می‌کنند معتقدند این آیه در مورد زنانی است که

«محصنه» بوده‌اند، یعنی زنی که مرتکب فحشا شده و مجازات او در صورتی که با چهار شاهد اثبات شود حبس در خانه است.

■ محصنه به چه معناست؟

□ کسی که دارای همسر است و این همسر برای او حصن و قلعه‌ای است که باید از ارتکاب حرام مانع شود. فقها هم برای آن شرایطی گذاشته‌اند، صرف داشتن همسر موجب احصان نمی‌شود، حال آن که همسر باید نیازهای همسرش را برطرف کند. منظور من این است که این مسئله از نظر عقلی و شرعی تا این حد دقیق بوده است. اگر زنی شوهر داشته باشد، اما شوهرش به هر دلیلی مانند داشتن زنان متعدد و حتی بیماری، سفر و مانند آن به نیازهای جنسی همسرش توجه کافی نکند، آن زن محصنه نخواهد بود. در برابر قرآن، ما عملکرد دیگری را می‌بینیم. در آیه ۱۶ نسا در باره مردانی که مرتکب فحشا می‌شوند. (برخی معتقدند منظور از این آیه لواط است که این تفسیر هم در مقابل تعبیر دیگری که از این آیه شده، صحیح به نظر می‌رسد). در آن می‌گوید: «مردانی را که مرتکب فحشا می‌شوند آزار و اذیت کنید تا از کار خود دست بردارند.»

■ آیا در صدر اسلام و زمان پیامبر نمونه‌هایی از این نوع قتل‌ها بوده است؟

□ مسئله اینجا است که می‌خواهیم بدانیم عمل پیامبر در رویارویی با این آیات چگونه بوده، که اسناد و مدارک مطمئن در این باره در دست نیست. یکی از مشکلات ماهمین است که نمی‌دانیم آیا پیامبر کسی را به دلیل زنا، سنگسار کرده است یا نه. در آیه ۱۵ و ۱۶ سوره نسا قول‌های گوناگونی وجود دارد و بسیاری معتقدند این آیه‌ها نسخ شده است، آنان می‌گویند پیامبر گفته رجم کنید، در نتیجه آیه ۱۵ نسخ شده است. آیت‌الله خویی با نسخ این آیه‌ها مخالف است، ایشان می‌گوید دلیلی بر نسخ این آیه‌ها نداریم و خبر واحد نمی‌تواند نسخ قرآن باشد.

■ کسانی که سنگسار می‌کنند به چه آیه‌ای استناد می‌کنند؟

□ خوشحانه آیه‌ای در این باره وجود ندارد و در تاریخ هم متن موثق و متقنی نداریم.

■ فقهی می‌گفت سنگسار راه برون رفت برای فرار فرد پس از خواری است.

□ ممکن است سنگسار شیوه‌ای برای آزار و اذیت باشد، برای نمونه آیه ۱۶ نسا می‌گوید

مردانی که مرتکب فحش‌های شویند را اذیت کنید تا از این کار زشت دست بردارند، اما مصادیق این آزار و اذیت را مشخص نمی‌کند و به عرف واگذار می‌کند و مطمئناً منظور، کشتن افراد نیست. این احتمال وجود دارد که بگوید به سوی آنها سنگ بزنید و تحقیر کنید که این هم تعبیری از رجم و سنگسار است. به هیچ وجه قرآن اجازه نداده مردان، زنان را به خاطر عمل ناصواب بکشند. در این رابطه آیات ۶ تا ۱۰ سوره نور، قابل توجه است، این آیه‌ها مربوط به آداب و تشریفات «لعان» است. مردانی به پیامبر اکرم می‌گفتند که زن ما مرتکب فحش‌های شده و یا زنا کرده و یا این فرزندان از آن من نیست، در این آیه‌ها اشاره می‌شود که این افراد راهی برای سلطه بر زنان ندارند که بخواهند زنان را آزار و اذیت کنند و بکشند و آمده اگر مایلید «ملائعه» کنید، یعنی تنهاره را این قرار داده و تنهاره در صورتی که بینه و شهودی برای اثبات جرم کسی وجود داشت در قرآن مجازات حبس در خانه عنوان شده است. پس از آن آیه «جلد»، یعنی آیه سوره نور آمده که می‌گوید زناکار را صد تازیانه بزنید، اما در هیچ کجا کشتن افراد دستور داده نمی‌شود، چرا که اصل هدایت که کار دین و پیامبر است با کشتن افراد منافات دارد. این آیه برای این مسئله آمده که افراد را از کارهای زشت باز دارد. پیامبران آمدند تا مردم را به راه راست هدایت کنند، آیا با کشتن مردم، مردم هدایت می‌شوند آن هم با کشتن زنان به دست مردان؟ در صورتی که بیشتر جرایم را مردان مرتکب می‌شوند! تاریخ نشان می‌دهد که مردان، زنان متعدد داشته‌اند، بافت اجتماعی و شرایط اقتصادی و ضعف شدید زنان در برابر مردان و عوامل بسیاری باعث می‌شد زنان در وضعیت و شرایط پایین‌تر از مردان قرار بگیرند، چرا که عوامل متعددی مانند سبک زندگی مانند اسب تاختن، شمشیر زدن، غارت کردن و رزق و روزی فراهم کردن موجب می‌شد مردان در برابر زنان برتری یابند. مردان، می‌توانستند زنان نامحدودی داشته باشند. وقتی اسلام آمد هیچ محدودیتی در تعداد زنان وجود نداشت. تاریخ گویای این است که برخی از مردان ۲۰-۱۰ زن داشته‌اند که آیه ۴ نسا نازل شد و تعداد زنان را محدود به آیه ۴ نفر آن هم مشروط به عدالت کرد و مردان موظف بودند مازاد بر ۴ زن را رها کنند. حال افزون بر این همه زن نامحدود، کنیز هم داشتند.

سنت «متعه» هم از پیش از اسلام در میان مردان رواج داشت، یعنی اگر مردان به سفر می‌رفتند و راه دور بود و مردان از زنان و کنیزان خود دور بودند برای خود این قوانین را وضع کرده بودند و مجاز بودند که متعه هم بکنند. حال بینیم در مقابل این شرایط که دست مردان بر مسائل جنسی و روابط جنسی با زنان این همه باز بوده، شرایط زنان چگونه بوده است؟ زنان بسیار محدود بودند، یک زن همسرش ۱۵ زن و ۱۰ کنیز داشته، حال این مرد به هر یک از زنان خود چقدر می‌تواند توجه کند و نیازهای او را برآورده سازد! این شرایط، شرایط برابر نبوده است. مردان همچنین برای خود این حق را قائل بودند که اگر زن خود را با مرد بیگانه در

در آیه‌های قرآن تأکید شده که هیچ کس را نمی‌توان کشت مگر این که از روی ظلم و عمد مرتکب قتل شده باشد، در غیر از این جرم، ما مجازات مرگ برای کسی نداریم، در همین مورد هم قرآن سفارش به عفو می‌کند، یعنی در جایی که قصاص است قرآن می‌فرماید عفو بهتر است، چگونه ما می‌توانیم بگوییم قرآن و روح اسلام، این ستم‌ها را تأیید می‌کند، در حالی که ادیان الهی برای هدایت انسان‌ها آمدند

حال حرف زدن می‌دیدند و یا به او ظن می‌شدند زن خود را بکشند. به باور من روح هدایتگر اسلام و هیچ یک از ادیان چنین مسئله‌ای را نمی‌پذیرد و این نابرابری را تأیید نمی‌کند و اجازه نمی‌دهد مردان بتوانند به راحتی این زنان - که در شرایط تبعیض آمیز قرار دارند - را بکشند، مؤیدی هم بر این مطلب در قرآن و روایات هادیده نمی‌شود. اگر چه مستند فقها در فتاوی‌شان معمولاً روایات است نه آیه‌های قرآن، اما خوشبختانه در این مورد روایتی نمی‌بینیم که مؤید این عقیده باشد.

در زمان پیامبر، حضرت علی، صدر اسلام و... آیسندی درباره کسی که رجم و سنگسار شده و

تواند نجات پیدا کند وجود دارد؟

□ در مسائل تاریخی ابهامات زیادی وجود دارد. این که احادیث نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد به خاطر ابهامات است و علوم نقلی از طریق مطمئن و امنی به دست ما نرسیده است. اگر درباره روایت‌ها در تاریخ بررسی کنیم می‌بینیم تا قرن دوم، نقل روایت‌ها به صورت شفاهی و سینه به سینه بوده و مکتوب نبوده است و این که بر این روایت‌ها و حدیث‌ها چه گذشته و چه تغییراتی کرده و چه اندازه جعل وارد شده و چقدر افراد بیسواد توانسته‌اند این روایت‌ها را صحیح نقل کنند، مطلب مستقلاً می‌طلبد.

آیا موردی که بر آن اجماع شده وجود دارد؟

□ خیر، همه اینها مستند به خبر واحدند. در این گونه موارد هم باید اول ملاکمان قرآن باشد و بعد حکم عقل. ما قرآن را هم با عقل درک می‌کنیم. این که قرآن را کنار بگذاریم و در مقابل آن به خبر واحد استناد کنیم و شیوه استنادمان هم خلاف عقل باشد و این را به اسلام نسبت بدیم، اجحاف بزرگی به اسلام و انسان‌هایی است که این احکام درباره آنها اجرا می‌شود.

در اینجا خبر واحد چیست؟

□ خوشبختانه در مورد قتل‌های ناموسی حتی روایت‌هایی هم مؤید این عقیده نداریم. اگر به روایت‌های بسیاری که در این باره است مراجعه کنیم مطلب تأیید کننده‌ای وجود ندارد، برای نمونه کسی از سعدین عبادی می‌پرسد اگر تو به خانه روی و یک مرد را در کنار زن خود بینی چه می‌کنی؟ می‌گوید شمشیر می‌کشم و او را می‌کشم. این خبر به پیامبر می‌رسد و او را نهی می‌کند و می‌گوید این که قرآن فرموده چهار شاهد، با این موضوع چه می‌کنی؟ سعد می‌گوید حتی اگر من با چشم خود دیده باشم باز هم نیاز به چهار شاهد است؟ پیامبر می‌گوید بله. خداوند می‌خواهد گناه مردم را مستور و پوشیده نگه‌دارد. در این روایت تأکید می‌شود در مواردی که کمتر از چهار شاهد وجود دارد خداوند می‌خواهد گناه شخص بر دیگران پوشیده بماند و این نکته بسیار قابل توجه و مهمی است. این روایت مشهور در کتاب «وسائل الشیعه» و دیگر کتاب‌های روایی هم آمده است.

بسیار متعجبم با وجود این روایت‌ها که بسیار روشن و آشکار است و ما را از قتل نهی می‌کنند،

چنین عقیده‌ای قوت می‌گیرد و چنین گمان می‌شود که اگر مردی، زنش را با مرد دیگری در حال زنا ببیند زن باید کشته شود، البته بسیاری از قتل‌ها مربوط به زنا نیست، حتی وقتی مردان می‌شنوند زن یا دختر آنان، با مردی دوست است به خود اجازه می‌دهند که مرتکب قتل عمد شوند. در این موارد هم حتی فقها - بر اساس آنچه در منافع فقهی می‌بینیم - قائل شده‌اند که اگر مردی، زنش را بکشد قصاص می‌شود. فقها می‌گویند اگر کسی زنش را در حال زنا با دیگری ببیند و آن دو را بکشد، با توجه به این که شهود و بینة ندارد باید قصاص شود و اگر فردی این شرایط را ببیند و اینها را بکشد «بینة» و «بین‌الله» این فرد گناهکار نیست، اگر چه می‌تواند قصاص هم بشود. هر چند قصاص به خاطر قتل، از او ساقط نمی‌شود، ولی گناهکار نیست. همین که گفته می‌شود گناهکار نیست، مستمسک قرار گرفته تا چشمپوشی‌ها انجام شود و همه آیه‌ها و روایت‌ها نادیده گرفته شود و گمان می‌کنند که این مرد محق است که زن خود را بکشد و چون گمان می‌کنند گناهکار نیست قصاص هم نمی‌کنند. به باور من این کار برخلاف اسلام، قرآن، روایت‌ها و بازگشت به سنت‌های تاریک جاهلیت است که اسلام و قرآن کوشیده این سنت‌ها را تغییر دهد و اصلاح کند، اما واقعیت‌ها نشان می‌دهد که این اصلاحات صورت نگرفته و مردم زیر بار اصلاحات نرفته‌اند، به دلیل این که سلطه مردان بر زنان همچنان در بیشتر نقاط باقی مانده است، زنان ضعیف نگه داشته شده‌اند و آن سلطه باعث شده مردان هر کاری که می‌خواهند انجام دهند و حتی زنان را به ناحق بکشند و از مجازات هم مصون بمانند. در آیه‌های قرآن تأکید شده که هیچ کس را نمی‌توان کشت مگر این که از روی ظلم و عمد مرتکب قتل شده باشد، در غیر از این جرم، ما مجازات مرگ برای کسی نداریم، در همین مورد هم قرآن سفارش به عفو می‌کند، یعنی در جایی که قصاص است قرآن می‌فرماید عفو بهتر است، چگونه ما می‌توانیم بگوییم قرآن و روح اسلام، این ستم‌ها را تأیید می‌کند، در حالی که ادیان الهی برای هدایت انسان‌ها آمدند.

مردی از قبیله‌ای به نام «دوس» نزد پیامبر آمده و می‌گوید یا رسول‌الله! همه مردم این قبیله زنا می‌کنند و ربای می‌خورند. پیامبر نمی‌گوید بروید

همه را بکشید، او دعای کند و می‌گوید خدایا اینها را اصلاح کن. زمانی که مردم مدینه، پیامبر را دعوت کردند و پیامبر با آنها در عقبه دو بار ملاقات کرد و دعوت آنها را پذیرفت که به مدینه بیاید، با اینها بیعت کرد، از آنها تعهد گرفت و عهد و پیمان بست که مرتکب فحشا و زنا نشوند. تاریخ نشان می‌دهد که در میان آن مردم، فحشا به شکل‌های گوناگونی رواج داشته، چه در میان مردان و چه زنان، چرا که هر عمل فحشایی دو طرف دارد و این گونه نیست که تنها زنان مرتکب فحشا می‌شدند.

قرائن دیگری در این رابطه وجود دارد؛ در خطبه الوداع می‌بینیم که پیامبر عیناً در آن خطبه به موارد مجازات که در آیه ۳۴ نسا آمده اشاره می‌کند و به مردان صریحاً می‌گوید اگر زنان شما

پیامبر کوشش کرد تا با آیه‌های قرآن که برخی از آنها حکم قانون را داشتند، مردم را در عمل به قوانین پایبند کند و اگر از آنها تعدی و تخطی کردند، وعده مجازات اخروی یا دنیوی برای آنها در نظر گرفت. امروز هم همین قاعده وجود دارد. بازگشادن دست گروهی برای قتل، تعدی و ظلم راه اصلاح نیست، این راهی است که انبیا و همه ادیان برای مقابله با آن آمدند

مرتکب فحشا شدند آنها را موعظه کنید، سپس از آنها دوری کرده و اگر مؤثر نیست، تنبیه بدنی کنید یعنی همان سه مرحله‌ای که در آیه ۳۴ نسا آمده است. به نظر من فقها از روایت‌ها برداشت دیگری دارند و چنین فتوا داده‌اند که اگر مردی زنش را با دیگری ببیند می‌تواند آنها را بکشد و گناهکار نیست و در ادامه نیز گفته‌اند اگر چه باید قصاص شود. این که قصاص برای چنین مردانی قرار داده شده در حقیقت به این معناست که این قتل ناحق است و تلاش شده با قصاص آنان از قتل باز داشته شوند. اگر قاتل در این مورد گناهکار نباشد که

قصاص نمی‌شود. این فتوا درباره مردی است که زن خود را در حال زنا ببیند، حال شما تصور کنید اگر مردی به زن یا دختر خود فقط ظنین شود آیا می‌تواند آنها را بکشد؟ برای مجازات هر کس شرایط او باید بررسی شود. حتی فقها که قائل به مجازات مرگ برای زنا هستند، آن را مجازات برخی زناکاران خاص می‌دانند و شرایط آنان باید بررسی شود. برای بازداشتن مردانی که مرتکب قتل همسران خود می‌شدند مجازات قصاص قرار داده شده و این مردان برای ادعای خود باید چهار شاهد بیآورند. این سخت‌گیری‌ها برای آن بوده که مردم خودسرانه دست به اعمال و رفتار ناپسند نزنند بوژه مردان به راحتی زنان خود را متهم نکنند و آنان را مورد آزار و اذیت قرار ندهند. این که هر کس خودسرانه و به تشخیص خود قضاوت کند و دیگری را مجازات کند و بکشد موجب هرج و مرج می‌شود. حتی اگر مرد بر زنا همسرش شهود هم داشته باشد خودش نمی‌تواند همسرش را بکشد، چرا که شهود باید پیش از صدور حکم مجازات شهادت دهند و صدق گفتار آنان معلوم شود. تجویز قتل به طور خودسرانه به مردان فساد بزرگتر از فحشاست، زیرا قتل به ناحق بزرگترین فسادها و جرایم است و نمی‌توان فحشا را با عمل مفسده‌بار بزرگتری مانند قتل از بین برد.

■ شما واژه «نشوز» را با واژه فحشا یکی می‌گیرید؟

□ این که نشوز چیست بحث دیگری است. نشوز هم در زن و هم مرد می‌تواند دامنه گسترده‌ای داشته باشد. نشوز تخطی هر یک از دو همسر از وظایف خود است و می‌تواند هر چیزی باشد که زندگی مشترک را تهدید می‌کند.

■ در آیه ۳۴ سوره نسا، نشوز مربوط به زن است.

□ من می‌خواهم این خطبه الوداع را قرینه بدانم، در آنجا پیامبر صریحاً اشاره می‌کند که اگر زنان شما مرتکب فحشا شدند در آن صورت حق دارید آن کارها را بکنید و بعد هم تأکید می‌کند اگر زنان شما دست از فحشا برداشتند شمارا بر آنان هیچ سلطه‌ای نیست و هیچ حقی بر آنان ندارد و نمی‌توانید نسبت به آنها تعدی و بی‌اعتنایی کنید (ر.ک: زن، فقه، اسلام، انتشارات صمدیه). این قرینه نشان می‌دهد این گونه نیست که مردان به هر بهانه‌ای دستشان باز باشد که به زنان ظلم کنند. متأسفانه در بسیاری از موارد مستندات تاریخی در

دست نداریم و باید همه اینها را در کنار هم قرار دهیم تا به کمک شواهد و قرائن و عقل بتوانیم به تعبیر صحیحی دست پیدا کنیم و آن را ملاک عمل قرار دهیم. این که ما همه آیه‌های قرآن و اصول و قواعد عقلی را که برای ما ظلم و عدالت را تعریف می‌کند کنار بگذاریم و با برداشت نادرست و ناقص از روایت‌ها آن را به اسلام و قرآن نسبت دهیم دور از عقل و انصاف است. این عقیده که مردان می‌توانند زنان را در موارد ناموسی به قتل برسانند و در محاکم و دادگاه‌ها نسبت به قتل‌ها اغماض کنند، ظلم آشکار است و برخلاف قرآن و حتی روایات‌هایی است که معمولاً مستند فقهاست. در رابطه با مسئله فحشا آیه‌های گوناگونی در قرآن وجود دارد که اگر همه این آیه‌ها را کنار هم بگذاریم شرایط زندگی مسلمانان اولیه را تا حدی می‌توانیم درک کنیم و همین طور بفهمیم که شرایط زندگی زنان چگونه بوده است. قرآن، اسلام و پیامبر کوشیده‌اند مردان عرب را که متعصب بودند و نسبت به بردگان، زنان، کودکان و ضعیفان خشمگین می‌شدند را آرام و رفتارهای آنها را متعادل کنند، این که چه اندازه این توفیق حاصل شده بحث دیگری است. من معتقدم پس از پیامبر، اعمال و رفتار ایشان تا حد زیادی فراموش و نادیده گرفته شده و آیه‌های قرآن به گونه نادرستی تفسیر شده و مردم دوباره به سنت‌های اشتباه جاهلی خود که با آن مأنوس بودند باز گشتند.

پیش از اسلام مردان نه تنها بر زنان، بلکه بر کودکان خود هم سلطه داشتند به همین جهت معتقد بودند که هیچ پدری نباید با قتل فرزند و یا برده اش قصاص شود، همان‌طور که معتقد بودند هیچ مردی نباید با قتل زنی قصاص شود و در برابر این موضوع مانعی گذاشته بودند و آن عدم برابری دیه مرد و زن بود که اگر اولیای زن مقتول می‌خواستند مرد را قصاص کنند، باید نصف دیه را می‌پرداختند و بسیاری از پرداخت این دیه ناتوان بود، از این رواج قصاص صرف نظر می‌کردند. مردان قدرت، ثروت و سلطه داشتند، آنها قانون را وضع و اجرا می‌کردند و قضاوت نیز با آنها بود. در چنین شرایطی چگونه می‌توان انتظار داشت که مردان علیه خودشان قانون‌گذاری و آن را اجرا کنند؟ مردان همه جا تبعیض آمیز بر خورد می‌کردند، همان‌طور که امروز هم این گونه است. اگر قدرت در دست

گروهی باشد زمان قانون‌گذاری، قضاوت و اجرای قانون سعی می‌کند به شیوه‌ای به نفع خودش قانون وضع کند. نظام بشری در طول تاریخ به تدریج به سمت و سویی حرکت کرده که قدرت را از انحصار فرد یا گروهی خارج کند و به تدریج قائل به تفکیک قوا شد و برای قضاوت سیستمی قرار داد و برای استقلال قضایی اهمیت قائل شد و آن را لازمه عدالت دانست. بعدها در دوران مدرن پارلمان گذاشتند که همه انسان‌ها و اقشار گوناگون مردم جامعه در امر قانون‌گذاری مشارکت داشته باشند و تبعیضات در قانون‌گذاری و اجرای قانون از بین برود. یکی از علل عمده ظلم در جوامع بشری، تبعیض در قانون‌گذاری است که در اختیار مردان و قدرتمندان بوده است.

وقتی تعصب‌ها و عصبیت‌ها جریان غالب یک جامعه باشد و قتل ناموسی پیش آید، آیا می‌توان با آن مبارزه کرد؟ جز غمض عین و چشمپوشی و کراهت داشتن چه کار دیگری می‌توان انجام داد؟

پیامبر در جامعه‌ای مبعوث شد که در آنجا

از مجموع آیاتی که در رابطه با زنا، فحشا و مجازات آنها آمده می‌توان چنین استنباط کرد که هدف اسلام، هدایت و اصلاح مردم و بازداشتن آنها از اعمال زشت بوده است

قانون واحد مکتوبی حاکم نبود، شرایط زندگی مردم به گونه‌ای بود که قوانین حاکم بر مردم، سنت‌ها و عرف رایج بود، از آنجا که قوانین هر قبیله‌ای ممکن بود با قبیله دیگر متفاوت باشد، بنابراین کوشید مردم را به قواعد و قوانینی پایبند کند و این قدم مهمی بود.

بر این باورم که فقه جاری در بسیاری از موارد نسبتی با قرآن و سنت‌های پیامبر ندارد. حال ما امروز چه می‌توانیم بکنیم؟ امروز آن سنت‌های جاهلی به شکل پررنگی بازگشت کرده و از قرآن دور شده‌ایم، بنابراین بسیاری سعی می‌کنند افکار افراطی را ترویج کنند. همان‌طور که پیامبر اسلام کوشید مردم را اصلاح کند امروز نیز باید مصلحانی در جامعه بر خیزند و با افکار جاهلی به لحاظ نظری و عملی - مبارزه کنند،

باید شیوه نگرش ما به اسلام و قرآن اصلاح شود و فقه جاری باید اصلاح شود، بنابراین باید کار فرهنگی مستمری صورت گیرد و مهمتر از همه باید قوانین صحیحی در جامعه وضع شود تا از این افراط‌گری‌ها جلوگیری شود.

پیامبر کوشش کرد تا با آیه‌های قرآن که برخی از آنها حکم قانون را داشتند، مردم را در عمل به قوانین پایبند کند و اگر از آنها تعدی و تخطی کردند، وعده مجازات اخروی یا دنیوی برای آنها در نظر گرفت. امروز هم همین قاعده وجود دارد. باز گشادن دست گروهی برای قتل، تعدی و ظلم راه اصلاح نیست، این راهی است که انبیا و همه ادیان برای مقابله با آن آمدند.

وقتی کسی قتل ناموسی انجام می‌دهد، انسان‌های خوبی هم که در اطراف آن فرد هستند او را تشویق می‌کنند که کار خوبی کرده است؛ در چنین شرایطی چه باید کرد؟

این مسئله به دلیل برداشت‌های نادرستی است که وجود دارد.

پس به نظر شما باید برداشت‌ها اصلاح شود؟

بله، جامعه‌ای که ظلم و جنایت را تأیید و تحسین کند قطعاً به سوی انحطاط می‌رود.

حال اگر کسی قتل ناموسی انجام داد و بنا نباشد از آن چشمپوشی شود پس باید او را کشت؟

این که مجازات قتل چیست، بحث جداگانه‌ای می‌طلبد. این که در برابر قتل عمد باید قصاص کرد و یا این که آیا قصاص خوب و باز دارنده است یا نه، موضوع دیگری است. اما بحث این است که گروهی با توجهات شرعی می‌کوشند بگویند قتل‌های ناموسی مورد تأیید اسلام است و این گونه قتل مجازات ندارد.

یعنی باید با توجهات شرعی، آن را در این مرحله از بین ببریم؟

بله، اصلاً این نگاه و نسبت دادن چنین بینشی به اسلام نادرست است، اسلام هرگز چنین قتل‌هایی را تأیید نمی‌کند و حتی در روزگاری که مردم عرب با سنت‌ها و آداب جاهلی مأنوس بودند دست ظلم و تعدی آنها بر زنان باز بوده، باز هم می‌گوید اگر کسی که زن خود را با دیگری دیده، بکشد، باید قصاص شود. آیا از این موضوع چنین برداشت می‌شود که آن مرد می‌تواند و اجازه دارد که همسرش را بکشد، اصلاً چنین اجازه‌ای به کسی داده نشده، حال اگر در جایی گفته شد به فرض اگر آن زن و مرد، گناهکار

بودند شاید این مردی که مرتکب قتل شده نزد خداوند گناه نداشته باشد، دلیلی بر کشتن کسی نیست.

در فقه هنگام مجازات فرد «زانی» باید شرایط آن فرد در نظر گرفته شود؛ این که مجردست یا نه، آیا اصلاً اثبات شده که این زن دارای احسان هست یا نیست، اگر محصنه نباشد قطعاً با توجه به نظرات فقها، حکم این زن قتل نیست. در کدام محکمه‌ای این شوهر او را محاکمه کرده و به این نتیجه رسیده که حکم هر دوی آنها قتل است. این مسئله با دیگر نظرات فقها در باب مجازات زنا منافات دارد.

■ آیت الله شاهرودی که به فقاقت هم مشهور بوده، جلوی رجم را گرفت، آیا این مسئله دستور تاکتیکی بود یا دلایل فقهی هم برای آن وجود داشت؟

□ تبصره‌ای در لایحه جدید «قانون مجازات اسلامی» آمده - که نمی‌دانم در مجلس به تصویب رسیده یا خیر - که اگر اجرای رجم موجب وهن اسلام یا جمهوری اسلامی شود می‌تواند متوقف گردد. آنها با استناد به چنین مسئله‌ای این تبصره را نوشتمند، اما من معتقدم رجم مورد تأیید قرآن نیست و ادله موثق و معتبری برای اثبات این که رجم یک مجازات و مورد تأیید اسلام و پیامبر اسلام است در دست نداریم.

□ بله. من در کتاب جدید خود درباره مستندات رجم بحث و اثبات کردم رجم مخالف قرآن و غیراسلامی است و نمی‌توانیم چنین مجازاتی را اعمال کنیم و دلیل معتبری نیز بر آن نداریم. این که با خبر واحد چنین مجازات سنگینی اثبات شود در حالی که آیه‌های بسیاری از قرآن، مخالف آن است و مجازات‌های دیگری را تعیین کرده، مورد تشکیک است.

■ از حضرت علی نقل شده که زنی نزد ایشان آمد و خود را مصداق رجم دانست، امام علی به او گفت برو تا تولد بچه‌ات، در مرحله دوم گفت بچه‌ات را بزرگ کن و... در مرحله چهارم وقتی زن اصرار بر رجم کرد رنگ از صورت امام علی می‌پرد و یک ریگ کوچکی پرتاب کرد و آن زن نجات یافت.

□ اینها خبر واحد است. این که اصلاً رجم توسط حضرت علی و پیامبر اجرا شده یا نه دلیل معتبری بر آن نداریم. اخبار دیگری وجود دارد

که می‌تواند همه اینها را زیر سؤال ببرد. در منابع تاریخی و روایی اهل سنت آمده که عمر خلیفه دوم اصرار داشت زمان جمع آوری قرآن، آیه رجم هم بوده است. در نخستین کتاب اهل سنت «الموطأ» مالک هم آمده است. زمانی که عمر گفت آیه رجم در قرآن بوده کسی آن را نپذیرفت. در کتاب «وسایل الشیعه» حر عاملی از ائمه شیعه نقل می‌کند که از آنها پرسیدند آیا آیه رجم در قرآن بوده، در روایت امام پاسخ می‌دهد بله ولی هیچ کس این روایت‌ها را نپذیرفته است. اینها و قرائن بسیار دیگر حاکی از آن است که در طول تاریخ افرادی کوشیده‌اند رجم را با

اصلاح قوانین تبعیض آمیز می‌تواند به ایجاد زمینه‌های مناسب برای رفع تبعیض کمک کند، همان‌طور که تلاش‌های فکری و فرهنگی می‌تواند زمینه‌ساز اصلاح قوانین شود

توجهاتی وارد زندگی مسلمان‌ها کنند و حتی تا آنجا پیش رفتند که ادعا کردند رجم در قرآن بوده است، اما کسی این ادعا را نپذیرفت.

■ در قرآن انبیا را تهدید به رجم کرده‌اند، برای نمونه آزر، ابراهیم را تهدید به سنگسار کرد.

□ در دنیای قدیم شاید رجم یکی از شدیدترین مجازات‌ها بوده و هر کس را می‌خواستند به شدیدترین مجازات تهدید کنند می‌گفتند تو را رجم می‌کنیم. اما قرآن در هیچ جا توصیه نمی‌کند که برای جرمی، چنین مجازاتی در نظر گرفته شود.

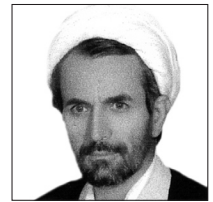
■ در پایان چنانچه مطلبی برای تکمیل بحث به نظر تان می‌آید مطرح نماید.

□ باید بگویم از مجموع آیاتی که در رابطه با زنا، فحشا و مجازات آنها آمده می‌توان چنین استنباط کرد که هدف اسلام، هدایت و اصلاح مردم و بازداشتن آنها از اعمال زشت بوده است، به همین جهت می‌بینیم که روش‌های گوناگونی مانند حبس کردن در خانه و تازیانه توصیه شده است و یا چنان که در آیه ۳۴ نسا آمده، از خطبه‌الوداع به‌عنوان قرینه می‌توان استفاده کرد،

نصیحت کردن، پشت کردن به زن در بستر و یادرنهایت زدن او راه‌هایی برای بازداشتن از فحشا و منکر بوده است. شاید پشت کردن به زن و یازدن او به آرامی (چنان که در روایت‌ها آمده) از مصادیق آزار و اذیت برای بازداشتن او از منکر باشد. همان‌طور که در آیه ۱۶ نسا توصیه می‌شود مردانی که مرتکب فحشا می‌شوند مورد آزار قرار گیرند تا از عمل زشت دست بردارند. همه این موارد نشان می‌دهد که هدف، هدایت مردم به راه راست است. نکته مهم دیگر که عقلی است و در قرآن نیز خلاف آن دیده نمی‌شود، برابری مجازات زن و مرد است، البته در این موضوع مشاهده می‌شود که شرایط فرهنگی و اجتماعی لحاظ شده است، مثلاً درباره زانی که مرتکب فحشایی شدند پس از اثبات آن به وسیله چهار شاهد، مجازات حبس در خانه توصیه شده است، این مجازات می‌توانست به جای کشتن، نوعی آزار و اذیت برای زنان بد کار باشد. در آیه ۱۶ نسا برای مردانی که مرتکب فحشا می‌شوند، مشخصاً مجازات حبس توصیه نشده، اما گفته شده که آنان را آزار و اذیت کنید. بی‌تردید شیوه آزار و اذیت عرفی است و باید به گونه‌ای باشد که در نهایت به بازداشتن فرد از عمل زشت بینجامد، مجازات مردان و زنان بد کار در دو آیه ۱۵ و ۱۶ نسا مشابه یکدیگر است. در آیه ۲ سوره نور نیز مجازات مرد و زن زناکار صد تازیانه است. به نظر من اعمال هر یک از راه‌های مختلف برای بازداشتن از منکر و فحشا به تشخیص مردم و مخاطبان قرآن واگذار شده است. در این میان نکته مهم این است که تبعیض در مجازات جایز نیست، به مردان چنین حقی داده نشده که زنان را بدون اثبات جرم آنان و با نظر شخصی خود مجازات کنند و به قتل برسانند. چگونه ممکن است بتوان کسی را بدون اثبات جرم او به قتل رساند و سپس ادعا کرد که او گناهکار و مجرم بوده است، این باز کردن دست ستم و تعدی بر زنان و باز کردن راه تهمت و افترا نسبت به زنان و فرار مردان از مجازات است. تازمانی که تبعیض میان زن و مرد و سلطه‌جویی مردان بر زنان از بین نرود، ستم و تعدی نسبت به زنان از بین نخواهد رفت. اصلاح قوانین تبعیض آمیز می‌تواند به ایجاد زمینه‌های مناسب برای رفع تبعیض کمک کند، همان‌طور که تلاش‌های فکری و فرهنگی می‌تواند زمینه‌ساز اصلاح قوانین شود.



مقاله



احمد اسلامی

نهادهای عمومی در ساختار نظام سیاسی

بالحام از نهج البلاغه

(۱۶/۱۳۵۲)

بر این پایه، پس ملاک و معیار "استحقاق"، "استعداد" است و هر "استعداد"، سند طبیعی یک "استحقاق" است. (مطهری، ۱۳۵۷/۱۴۹-۱۴۸)

بدین چشم انداز، مبادی و مبانی "حق" را باید در آفرینش جست و جو کرد. بر این پایه و با توجه به اینکه ۱- علت فاعلی آفرینش انسان (← خدا) یکی است ۲- و نیز با توجه به اینکه علت مادی زایش انسان (← زمین) هم مشترک است، پس "حق" از "توحید" سرچشمه می گیرد و بدین سبب، انسان ها در هويت انسانی همانند (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶/ و نامه ۵۳/) و در حقوق همسان یکدیگرند (همان، نامه ۷۰/ و هیچ مرز و تمیزی بین آنها نیست و هیچ امتیازی برهم ندارند. (حکیمی، ۲۴۹/۱۳۶۰)

یکتایی در هستی علت هويت توحیدی و توحید هويت تک تک انسان هاست، از این رو و با توجه به انتفاء امتیاز انسان هابر یکدیگر در وضع طبیعی اصل اولی در روابط انسانی و مناسبات اجتماعی این است که هیچ انسانی در برابر انسان دیگری، تعهد و تکلیف ندارد و هیچ انسانی بر انسان دیگری سلطه و ولایت ندارد (محمودی، بی تا، ۱۹۸۱/ و بنا بر این

"حق" یعنی ثابت، واجب، لازم و پابرجا (قریب، ۱۳۶۶/۳۴۰) و آنچه که در جای خود قرار گرفته (طبرسی، ۱۳۳۹/۵۲۰، ۲) و هماهنگ با منظومه هستی است و ریشه در طبیعت و فطرت انسانی دارد (راغب، بی تا، ۱۲۵)، پس "حق" آن است که اصل و اساسی در آفرینش داشته باشد.

به عبارت دیگر، در طبیعت و فطرت، یک سلسله اصالت ها و ارزش ها نهادینه شده اند که مبدأ و مبانی حقوق و تکالیف قرار گرفته و حقوق موضوعه بشری نیز باید تابعی از آنها باشند، این حقوق که در زبان فقه به عنوان "مستقلات عقلیه" نامیده شده و در حکمت نیز مورد توجه قرار گرفته اند، به مثابه شناژ و شالوده "حقوق موضوعه" دارای اعتبار بوده و بدین جهت تغییر ناپذیر می باشند. (کاتوزیان، ۱۳۷۹/۲۸-۲۴) به نوشته آیت الله مطهری: "به اعتقاد گروهی از دانشمندان، پاره ای از حقوق بشر فطری و طبیعی است و به همین دلیل ثابت، دائم و کلی، عمومی و همگانی است و این حقوق بر همه حقوق موضوعه مقدم اند. (مطهری، ۱۳۶۲/۷۳) بر این پایه، بسیاری از حکیمان، بویژه حکیمان معتزلی و شیعی، "عدل" را مقیاس "تکلیف" دانسته و بر این باور بوده و هستند که آنچه در واقع عدل است، تکلیف است و از این رو "عدالت" را مقیاس، معیار و ملاک "دیانت" بر شمرده اند. (مطهری، ۱۴۰۳/ه ق ۱۵-۱۴) از این رو و با توجه به معنی و مفهوم "عدل" مبنی بر "اعطای کل ذی حق حقه" بسیاری از حکیمان، مبنای اصلی "حقوق" را "عدالت" دانسته (کاتوزیان، ۱۳۷۹/۲۰) چه آنکه، "عدالت" نهادی فطری و ارزشی انسانی است و جنبه پیشادینی دارد، از این رو و بازنمون "عدالت"، "حق" است. به نوشته مرتضی مطهری: "عدالت متکی به حقوق است و حقوق، اعم از فطری و اکتسابی، ریشه طبیعی دارند. (مطهری،

آنچه در این میان و در جان و جهان آدمی شکل گرفته و پایه گذاری می شود، نهاد "حق" است و چنین است که "حق" در حیات اجتماعی، مفهومی برابر و متقابل پیدامی کند. به بیان امام علی: "خداوند بر پایه توحید، حقوق هر شهروندی را در جایگاه خویش فرو هشته و نهادینه جان و جامعه بشری نموده است" (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۷/) و "آنها را برابر قرار داده، به گونه ای که هر حقی، حقی را تولید کرده و به بار می آورد. (همان، خطبه، ۲۱۶)

بر اساس این تبیین، "ایمان" یک اعتقاد انتزاعی و تجربی نیست، بلکه در عینیت زندگی و در کنش اجتماعی، الزاماتی دارد و به تجربه می آورد؛ از یک سو حقوقی را ایجاد کرده و می کند و از سوی دیگر تعهدات و تکالیفی را در پی داشته و به بار می آورد و چنین است که در نگرش امام علی: "لازمه مسلمانی آن است که در روابط انسانی، حقوق شهروندان رعایت شده، سلامت و امنیت اجتماعی دچار چالش نگشته و تولید ناهنجاری نشود. (همان، خطبه، ۱۶۷)

بر پایه این نگاه، توحید، همان گونه که ایجاب می کند تا کنش ذهنی و روانی به نام خدا از هر انگیزه و اندیشه دیگری، آزاد و رها گشته، تا شرط اخلاص صورت پذیرد و نیز ایجاب می کند که کنش مدنی و اجتماعی، از ربوبیت جز خدا آزاد باشد تا ایمان معنی و مفهوم یابد و عینیت پیدا کند، چرا که پذیرش ربوبیت دیگری، زیر هر نام و فرنامی، فرومایگی و بردگی است و این باز یافت سخن امام علی است که: "بنده کس نباش که آزادی سرشت توست." (همان، نامه ۳۱/)

پس وضع طبیعی و اصل اولی این است که هر انسانی آزاد است و امارت و حاکمیت هیچ انسان دیگری بر عهده و گرفته او نیست (منتظری، ۱۳۷۹

بسیاری از حکیمان، بویژه حکیمان معتزلی و شیعی، "عدل" را مقیاس "تکلیف" دانسته و بر این باور بوده و هستند که آنچه در واقع عدل است، تکلیف است و از این رو "عدالت" را مقیاس، معیار و ملاک "دیانت" بر شمرده اند

(۱۱۳/)، اما زندگی اجتماعی و یا جامعه‌پذیری ایجاب کرده و می‌کند که بهره‌وری از این آزادی، روشمند و قانونمند باشد تا مگر همین آزادی و فروزه‌های آن در زندگی انسانی و اجتماعی، دچار خلل و خطر نگشته و تأمین و تضمین گردد. اینجاست که به تعبیر علی بن ابیطالب: "ما عقد علیه جبل الجماعه = قرارداد‌های اجتماعی" (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۱) ضرورت یافته و "تأسیس دولت" (همان، خطبه ۴۰) گریز ناپذیر می‌شود. این است که به نوشته "جان لاک": "...انسان هر چند در وضع طبیعی، دارای همه حقی است، اما بهره‌مندی او از این حقوق، همیشه مسلم نیست و پیوسته در معرض تجاوز دیگران است، زیرا همه مانند او سلطان‌اند و همه با او برابرند و بیشتر دیگران توجهی به عدالت و حقوق دیگری ندارند و بنا بر این تمتع او از آنچه دارد با نامنی و بی‌قراری دائم، آسان نیست. این است که می‌پذیرد این وضع که با آزادی کامل همراه است، ولی همچنان همراه ترس و خطر دائم نیز هست، دست بکشد، پس نامعقول نیست که بکوشد تا به دیگران ببیند و تشکیل اجتماع دهد تا جان و آزادی و مال خود را، بهتر حفظ کند...." (صناعی، ۱۷۰/۱۳۸۴)

پس چنانکه جان لاک می‌گوید: "فلسفه قرارداد‌های اجتماعی و تأسیس دولت، تأمین و تضمین حقوق و آزادی بشر است" (همان) و گرنه هیچ خردمندی - به انتخاب خود - "حق خویش را حد" و "آزادی" را "قید" نمی‌زند، از این رو در نظام اندیشگی امام علی بر پایه توحید اصل در روابط انسانی و مناسبات اجتماعی بر "حق" است و "تکلیف" فرع آن است. به گفته ایشان: "...خداوند به موجب هويت توحیدی و توحید هويت انسانی، حقوقی بر مردمان واجب شمرده و تکلیف کرده و آنها را برابر نهاد، به گونه‌ای که هر حقی برای انسانی، حقی بر او نیز در پی داشته و به بار می‌آورد.

در این میان فرازین ترین حق، حقوق متقابل دولت - ملت (← شهریاران و شهروندان) است. تعهد دو جانبه‌ای که خداوند بر دوش دولت و ملت نهاد و آن را سامانه همبستگی ملی و مایه توانمندی دینی قرارداد....

"...حق" به سود کسی جاری نشود مگر اینکه بر او و بر کسی جاری نگردد، جز اینکه برای او هم. "حق" دوسویه است نهاد است و برابر نهاد و اگر بنا را چنان بود که یکسویه جاری شود، برای کسی باشد اما نه بر او، انحصاراً در حوزه مناسبات انسان با خدای بود و بس، و نه فراتر از آن و در حوزه روابط

انسانی...." (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶) در این اندیشه، "امارت مشروع"، "امارت استکفاء = کارپردازی و رسیدگی به امور مردم" (نهج البلاغه، نامه ۵۳) است و نه "امارت استیلاء = سلطه‌گری و زورگویی". (همان، نامه ۵) در منشور مدیریت علوی خطاب به کارگزاران آمده است: "...با بسته است که شورانگیزترین گنجینه زندگی سازمانی تو، انباشته‌سازی کردار شایسته باشد بنا بر این:

- گرایشات خویش را کنترل نموده و بر اسب خواسته‌های خود چیر باش.
- نفس را از آلاینده‌ها باز گرفته و در راستای پیشگیری از رفتارها و کردارهای ناروا و ادر تنگنا قرار ده و...

با تن پوشی از سوز و گداز و با کف پوشی از شور و شعور، خانه دل بیاری و سرا پرده خلوت شهر و ندان بدار و از زرفنای جان، بیمار مردم باش و از سر مهر و دوستی، رفتاری نرم و آرام با آنان داشته باش.

مباد که به بهانه لزوم رستار گرایی ملت - چونان درنده‌ای شکاری، بی‌پروا بر مردمان بتازی و از آنان خوراک بسازی و خوردنشان را بهره‌بدانی و نابودشان گردانی! چه آنکه، شهر و ندان شهر حکومت تو، دو دسته‌اند: یا مسلمان و همکیش تواند و یا انسان و همزایش تو هستند.

روشن است که از آنان ناروایی خیزد و بر آنان نارسایی ریزد و خواهان خواه کز راه روند و دچار ناهنجاری شوند. پس - چنانکه و چندانکه دوست

امام علی خطاب به کارگزارش:
کار (امارت) تو - به هیچ روی - چشته و روزینه برای تو نیست، بلکه سپرده‌ای در گردن و بر دوش توست و تو تنها سپرده‌فرادست را نگهبان و پاسداری و نسبت بدان پاسخگویی! تو را نشاید که خود کامگی کنی، بر شهر و ندی خود سرنه فرمان برانی... "و این بدان علت است که در این نگاه و نگرش، "حکومت"، "وکالت" از مردم است و نه "ولایت" بر مردم

داری تا خدا تو را بخشوده و از تو در گذرد. به لرزش‌های آنان منگر و از لغزش‌های شان در گذر! زیرا در دست است که تو فرادست شهر و ندانی، ولی تو را نیز فرادستی است، چنانکه فرادست تو را نیز خدا فرادست و زبردست است و او - خدای زبردست - سمت و قدرت را، چرخه کارپردازی، رسیدگی و پاسخگویی به ناز و نیاز مردم و گردونه آزمون تو قرار داده است.

مباد که، از سر بدر رفتاری با مردم، خویشان را در کانون سستی با خدا اقرار دهی، چه آنکه تو را، نه در برابر آتش خشم او دست باز دارنده‌ای و نه از آفتاب گذشت او، راه چاره‌ای است. بر این پایه در بر خورد با مردم، هرگز:

- از گذشت و بخشش پشیمان مباش!

- و بر کیفر نیز شادمان مباش!

- و تا آنجا که بر خودداری از پیشدستی بر کیفر، گریز و راه چاره‌داری، تندی مکن و چنین شتابان مباش!

هرگز - به نام انضباط سازمانی و ولایت اداری - مگو و مکن که: "فرادستی مرا فرمان داده و من نیز بر آن اساس، فرودستی را دستور می‌دهم و او بی چون و چرا باید فرمان برده و دستور گذارد!" چرا که این پندار و رفتار و ساختار - که اندیشه را بسته و اراده را پژمرده می‌خواهد - جان را آلوده و دین را فرسوده و کیان نظام را سوزانده و ناگهان ویران می‌سازد...."

(نهج البلاغه، نامه ۵۲)

و در خطاب به کارگزار دیگری آمده است: "کار (امارت) تو - به هیچ روی - چشته و روزینه برای تو نیست، بلکه سپرده‌ای در گردن و بر دوش توست و تو تنها سپرده‌فرادست را نگهبان و پاسداری و نسبت بدان پاسخگویی! تو را نشاید که خود کامگی کنی، بر شهر و ندی خود سرنه فرمان برانی... " (نهج البلاغه، نامه ۵) و این بدان علت است که در این نگاه و نگرش، "حکومت"، "وکالت" از مردم است و نه "ولایت" بر مردم.

برابر گزارش تاریخ، امام علی در بر خورد چهره به چهره با توده مردمی که گرد آمده بودند تا مگر از رهگذر "بیعت"، وی را به "امارت" برگزینند، با تأکید بر این اصل که "حکومت از آن مردم است"، آشکارا از ماهیت و کالتی حکومت سخن گفت و اشاره کرد: "مردم! حکومت از آن شماست. هیچ کس جز کسی که شما او را امیر خود گردانید، حق امارت بر شما ندارد.... من کسی جز کلیددار شما نیستم و نمی‌توانم حتی یک درهم را به ناروا از بیت‌المال بگیرم...." (ابن اثیر، بی‌تا/ ۱۹۳/۳)

پیش فهم این سخن آن است که "حکومت"، خزانه داری و نمایندگی مردم است. (نهج البلاغه، نامه/۵۱)

این مبادی و مبانی به مثابه زیرساخت‌های نظام اندیشگی قدرت، ایجاد می‌کند که افزون بر ساختار دموکراتیک، در نهاد نظام بافت‌های دموکراتیک نیز طرح و تدبیر شوند، تا از رهگذر حضور مستقیم مردم در کانون‌های تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری، فلسفه تأسیس نظام مبنی بر تأمین و تضمین حقوق شهروندی، آزادی‌های مدنی و امنیت ملی، پشتوانه یافته و از درون آسیب‌پذیر نشود و نقض نگردد، از این رو مردم افزون بر نقشی که در معماری و مهندسی نظام و نیز در پیدایی و مانایی نظام دارند، باید در پویایی و کارآمدی آن نیز نقش داشته و مؤثر باشند. نکته‌ای که در اندیشه سیاسی امام علی مورد توجه قرار گرفته و با تعبیر "انهم الاعوان علی استخراج الحقوق" (مردم، در کیش برادران و در بر آورده‌سازی حقوق یاوران شما هستند) (نهج البلاغه، نامه/۲۶) از آن یاد شده است. پس:

۱- حکومت مشروع، "امارت استکفاء" است (نهج البلاغه، نامه/۵۳)، یعنی قدرت و حکومتی که کار کردش، رسیدگی، پاسخگویی و کارپردازی ناز و نیازهای مردم باشد.

۲- فلسفه امارت و حکومت، استخراج حقوق شهروندان است، یعنی تأمین و تضمین آزادی و دارایی مردم در برابر تهدیدها. (نهج البلاغه، خطبه: ۳۴، ۳۳، ۴۰، ۲۱۶، ۱۳۱، ۱۱۹ و ۵۳)

۳- مردم در این راستا به عنوان خاستگاه مشروعیت نظام - (نهج البلاغه، خطبه: ۱۷۳ و نامه/۶) افزون بر نقش‌های اساسی دیگر، سیستم یازند. (همان، نامه/۲۶)

سیستم یاری- با توجه به فلسفه‌اش - در روند تجربه بشری، به تدریج رو شمند گشته و صورتی حقوقی- به خود گرفته و در قوانین اساسی و عادی کشورها، نهادیایی را از آن خود کرده

امام علی: "مردم! حکومت از آن شماست. هیچ کس جز کسی که شما او را امیر خود گردانید، حق امارت بر شما را ندارد.... من کسی جز کلیددار شما نیستم و نمی توانم حتی یک درهم را به ناروا از بیت المال بگیرم..."
پیش فهم این سخن آن است که "حکومت"، خزانه داری و نمایندگی مردم است

و ساختاری دستگاه سیاسی دولت گذشته و به همین میزان حکومت را از ظرفیت دموکراتیک برخوردار کرده است، از این رو قانونگذار بر پایه اندیشه دموکراسی و با هدف بازخورد تأمین و تضمین حقوق شهروندی، در ساخت نظام، ساز و کارهایی را تعریف و نهادینه سیستم حقوقی کرده که در قانون به عنوان "نهادهای عمومی" از آن یاد کرده می‌کنند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز با توجه به درونمایه تجربه بشری- بر خوردار از اصولی است که موضوع عام آن، همان نهادهای عمومی است. پاره‌ای از آن اصول افزون بر اصول فصل سوم و پنجم موضوع "حقوق ملت" و "حق حاکمیت ملت" - که ظرفیت ساختاری دموکراتیک قانون اساسی را نشان می‌دهند عبارتند از:

۱- نهاد «پارلمان»، موضوع اصول: ۶۲-۷۰

۲- نهاد «شوراها» (شوراهای محلی و صنفی و شورای عالی استان‌ها)، موضوع اصول: ۱۰۶-۱۰۰.

۳- نهاد «تعاون در اقتصاد»، موضوع اصل: ۴۴.

۴- نهاد «هیئت منصفه» در دادگاه جرائم سیاسی و مطبوعات، با توجه به ساختار قانونی و حقوقی آن،

موضوع اصل: ۱۶۸.

۵- حق "اخذ و کیل" از میان و کلاهی مستقل دادگستری - در دادگاه از سوی متهم، موضوع اصل: ۳۵.

منابع:

- ابن اثیر. عزالدین، بی تا، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالکتب العلمیه.

- الامام امیرالمؤمنین. علی بن ابیطالب، بی تا، نهج البلاغه، (تدوین: سیدرضی) قم، دارالهیجره.

- حکیمی. محمدرضا و برادران، ۱۳۶۰، الحیاه، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

- راغب اصفهانی. ابوالقاسم الحسین بن محمد، بی تا، المفردات فی غرائب القرآن (تحقیق: محمد سید گیلانی)، تهران، نشر مکتب مرصویه.

- صنایعی. محمود، ۱۳۸۴، آزادی فرد و قدرت دولت، تهران، نشر هرمس.

- طبرسی. شیخ ابوالفضل بن الحسن، ۱۳۹۳ ق، مجمع البیان فی تفسیر القرآن (تصحیح، تحقیق و تعلیق: سیدهاشم رسولی محلاتی)، بیروت، نشر احیاء التراث العربی.

- قریب. دکتر محمد، ۱۳۶۶، فرهنگ لغات قرآن، تهران، نشر بنیاد.

- کاتوزیان. ناصر، ۱۳۷۹، کلیات حقوق، تهران، نشر سهامی انتشار.

- محمودی. محمدباقر، بی تا، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

- مطهری. مرتضی، ۱۳۶۲، مجموعه مقالات، بی جا، نشر دفتر انتشارات اسلامی.

- مطهری. مرتضی، ۱۴۰۳ ق، بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، تهران، نشر حکمت.

- مطهری. مرتضی، ۱۳۵۲، عدل الهی، تهران، نشر انتشار.

- مطهری. مرتضی، ۱۳۵۷، نظام حقوق زن در اسلام، تهران، نشر صدرا.

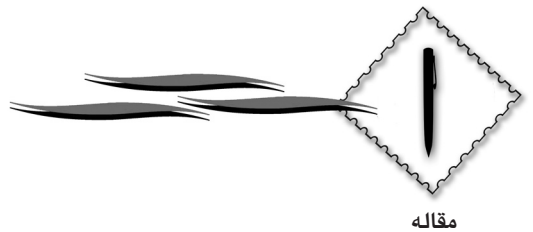
- منتظری. شیخ حسینعلی (آیت الله)، ۱۳۷۹، مبانی فقهی حکومت اسلامی، تهران، نشر سراسی.

نامه‌ها، گلايه‌ها و مقاله‌ها (آنچه بر نشر کتاب و فرهنگ گذشت)

نویسنده: داود علی بابایی
انتشارات امید فردا، چاپ اول ۱۳۸۸، ۴۰۰ تومانی
تلفن تماس: ۰۲۱-۶۶۹۱۷۴۴۹

این کتاب دو بخش دارد: بخش اول، نامه‌هایی که مدیر مسئول انتشارات امید فردا (نویسنده) به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و کارگزاران فرهنگی کشور در رابطه با مصائب و مشکلات نشر کتاب و فرهنگ نوشته است. بخش دوم، مقاله‌های و گفت‌وگو‌هایی است که نویسنده با نشریه‌های مختلف در رابطه با مسائل دوران انقلاب و پس از آن، مسائل و مصائب فرهنگ، جامعه و مردم بیان کرده است.





اجتهاد مدنی

اسلامی که موسای صدر می فهمد*

سینا صالحی** □

امام صدر در این مسیر اگر چه هیچ گاه از موضع خود به عنوان یک عالم اسلامی عقب نمی نشیند و از «شأن قدسی حکم» نمی کاهد و از این نظر خود را منتقد قوانین موضوعه فاقد روح قدسی و غیب گرایی می داند، اما معتقد است مجتهد به منظور یافتن زمینه و موضوع حکم بدون شک باید به جامعه و قوانین موضوعه نظر و پس از آن برای استخراج حکم به منابع دینی رجوع کند. امام موسی صدر در کشف و شهود اجتماعی خود بیش از پیش بر ظلمی که در قالب برخی برداشتها از حکم دینی بر زنان روا داشته می شود آگاهی یافت. او نسبت به بدرفتاری و ظلم به زنان بسیار حساس بود و می گفت: «به زن ها در طول تاریخ ظلم شده، ما این کار را نکنیم» (۸) این حساسیت او را بر آن داشت تا در میدان فقه و فقهات برای رفع ظلم از زنان دست به کار شود.

به منظور بررسی جزئی تر، بخشی از نوآوری های فقهی امام صدر در ادامه و تا پایان این یادداشت به مثال هایی درباره حقوق زنان در نگاه ایشان خواهیم پرداخت، بویژه اینکه ظلم به زنان در قالب قوانین موضوعه و برداشتهای ناروا از حکم دینی هنوز هم درد روز جامعه ماست. اجتهاد پویای امام موسی صدر در موضوعاتی چون «چند همسری» و «شروط ضمن عقد ازدواج» متبلور شد.

امام صدر موضوع حکم چند همسری را در دسته ای قرار داد که «در اوضاع و احوال گوناگون به لحاظ مدلول تحول پذیر است» او در تفسیر آیه «وان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکوا ما طاب لکم من النساء مننی و ثلاث و رباع فان خفتم الا تعدلوا فواحد...» (۹) اعتقاد داشت این آیه در مقام ارائه راه حل برای «مسئله نگران کننده بی عدالتی در

امام صدر به راستی مجتهدی بود آشنا با جامعه و اساساً تعریفی که از اجتهاد ارائه می داد با این اعتقاد او سازگار بود: «اجتهاد به معنای پویایی و تحول و عطف نظر به جهان واقع در چارچوب غیب گرایی و مطلق بودن و الهی بودن حکم است» (۵) در توصیف فرایند اجتهاد، با صداقت و واقع گرایی می گوید: «در استنباط مجتهد علاوه بر متون و منابع دینی، تجربه و ممارست و ملکه ذاتی او نیز دخیل است» (۶) امام صدر با به رسمیت شناختن این واقعیت (تأثیر پذیری مجتهد از تجربه و ملکه ذاتی اش) بیش از دیگر شخصیت های بلند پایه حوزوی تلاش کرد تجربه خود را به عنوان یک عالم دینی به دغدغه های مردم عادی نزدیک کند. هجرت از حوزه به جامعه برای او در واقع به معنی ترک گفتن فضای انتزاعی درس و بحث و قرار گرفتن در معرض اقتضانات واقعی محیط اجرای حکم الهی بود. «غیب باوری و پیامدهای آن، در عمل، با تحول و توجه تام و تمام به ضرورت های دگرگون شونده اجتماعی منافات ندارد. به عبارت دیگر عرشی بودن حکم با فرشی بودن عمل در هنگام نیاز انسان تناقض ندارد» (۷)

امام صدر به راستی مجتهدی بود آشنا با جامعه و اساساً تعریفی که از اجتهاد ارائه می داد با این اعتقاد او سازگار بود: «اجتهاد به معنای پویایی و تحول و عطف نظر به جهان واقع در چارچوب غیب گرایی و مطلق بودن و الهی بودن حکم است.»

«فقهای ما نباید ببینند که رسول خدا (ص) ۱۴۰۰ سال پیش چه کردند، آنها باید فکر کنند» (۱) اگر ایشان امروز می بودند چه می کردند. (امام موسی صدر، مجتهد نو اندیش ایرانی) (۱)

این یادداشت با عنایت به سلوک اجتماعی و روح حاکم بر تفکر امام موسی صدر و با پیوند دادن عباراتی از مقاله ایشان با عنوان «روح تشریح و واقعیت قانون گذاری در اسلام» (۲) نوشته شده است. اهمیت آرای امام موسی صدر - که در این یادداشت به آن پرداخته می شود - زمانی روشن می شود که شأن علمی ایشان و طبقه فکری که به آن تعلق دارد را باز شناسیم. این آرا نه متعلق به یک روشنفکر دور افتاده از شریعت است و نه برداشتهای ذوقی یک خطیب دینی دسته چندم، بلکه آرای فقهی یکی از برجسته ترین دانش آموختگان حوزه های علمیه در دوره معاصر است. شاگرد شاخص آیات عظام پرو جردی و محقق داماد (مکتب قم) و خوبی و حکیم (مکتب نجف). او در میان فقیهان جوان همدوره خود چنان سرآمد بود که شهید آیت الله محمد باقر صدر درباره مقام علمی اش چنین گفت:

«اگر پسر عمومی من طبق سنت حوزه در حوزه می ماند قطعاً مرجع علی الاطلاق شیعه می شد» (۳) جنبه دیگر اهمیت این آرا مربوط به زمان طرح آنان است. شاید مخاطب در طی متن احساس کند دسته ای از این آرا و نظرات از سوی بعضی مراجع نو اندیش کنونی بیان شده است، اما نکته مهم این است که امام موسی صدر این نظرات را بیش از سی سال پیش مطرح کرده است. با این قیاس، معنی سخن شهید اندیشمند آیت الله مطهری فهمیده می شود که فرمود: «آقای صدر پنجاه سال جلوتر از زمان خود حرکت می کرد» (۴)



محاکم مدنی ما با تفسیرهای انحرافی مواجهه و از احقاق حق زنان جلوگیری می‌شود. نظیر آنچه درباره شرط تصنیف اموال در محاکم ما روی می‌دهد و عملاً حق زن در قالب بازی با کلمات نادیده گرفته می‌شود. (۱۴) یا حتی در بعضی موارد این قواعد در جهت عکس به کار گرفته می‌شود، مانند شرطی که به تازگی برای «عند الاستطاعه» شدن مهر در اسناد ازدواج گنجانده شده است.

نگاه انسانی و دغدغه رفع ظلم چون روحی در کالبد سلوک و اجتهاد مدنی امام موسی صدر بود و همین روح انسانی در لحظه لحظه حضور او در فضای متکثر لبنان موجب شد بعضی اشخاص سرشناس مسیحی (۱۵) آن کشور روش و دین او را قابل پذیرش برای تمام مردم لبنان قلمداد کنند. به امید آزادی این بزرگمرد مصلح ایران و اسلام.

* بر گرفته از کلام امام موسی صدر، ر.ک به عزت شیعه ۲ ص ۳۳۶.
** دانشجوی کارشناسی حقوق.

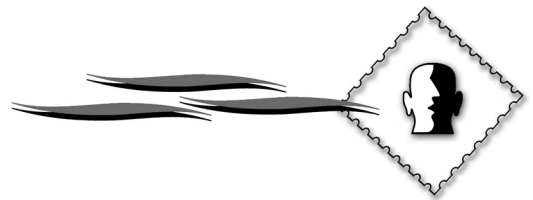
پی نوشت:

- ۱- محسن کمالیان، عزت شیعه ۲، قم، صحیفه خرد، ۱۳۸۶، ص ۱۰۵.
- ۲- این مقاله در کنفرانس هشتم «التعرف الاسلامی» (آشنایی با اندیشه اسلامی) در الجزایر در ۱۹۷۳م ارائه شده است.
- ۳- نامه مفید، سال چهارم، شماره چهارم، صص ۹۳-۹۴.
- ۴- به نقل از دکتر صادق طباطبایی، محسن کمالیان، عزت شیعه ۲، قم، صحیفه خرد، ۱۳۸۶، ص ۱۲۳.
- ۵- موسی صدر، روح تشریح در اسلام، تهران، نشر شهر، ۱۳۸۷، ص ۱۷.
- ۶- همان.
- ۷- همان، ص ۱۶.
- ۸- هفته نامه همشهری جوان، شماره ۱۸۱، ص ۵۳.
- ۹- و اگر در اجرای عدالت میان تیمان بی‌توانید، هر چه از زنان که شمارا پسند افتاد، دو، سه، چهار، پنج، به زنی گیرید. پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید، به یک زن یا به آنچه مالک شده‌اید اکتفا کنید... (نسا: ۳)
- ۱۰- موسی صدر، روح تشریح در اسلام، همان، صص ۱۸-۱۹.
- ۱۱- همان.
- ۱۲- همان، ص ۲۲.
- ۱۴- تشریح این بحث از حوصله این متن خارج است و مقاله مستقلی می‌طلبد.
- ۱۵- جورج جرداق، نویسنده سرشناس لبنانی.

کار تیمان است نه برای جواز اختیار چهار همسر. و این قاعده را تنها قابل تعمیم در جوامعی با شرایط خاص، مانند شرایط پس از جنگ می‌دانست. باین اوصاف تأکید داشت: «قرآن در هیچ نص صریحی از جواز چند همسری مطلق یاد نکرده است.» امام صدر در مورد سیره معصومین در چند همسری نیز آن را مخصوص شرایط خاص دانست: «سیره پاک پیامبر، سلوک اصحاب و امامان سیره‌ای عملی است و مطلق نیست و چون ادله لیبی در اصطلاح علمای علم اصول می‌توان آن را به علل خاص و شرایط مشخص مخصوص دانست.» او حتی در صورت تعمیم این حکم در جوامعی با شرایط خاص معیارهای احراز عدالت در جوامع امروزی را متفاوت از زمان معصومین ارزیابی می‌کرد: «شرط عدالت به تناسب تفاوت حقوق زن، که تعیین کننده امکان توانایی مرد در عمل به مسئولیت خود در قبال بیش از یک همسر است، تفاوت می‌کند. این نظر ماست، هر چند روایات به تفسیر رعایت عدالت در رفتار با همسر پردازند، زیرا شأن زن از حیث خوراک، پوشاک و مسکن هم متفاوت است و تغییر پذیر.» (۱۰)

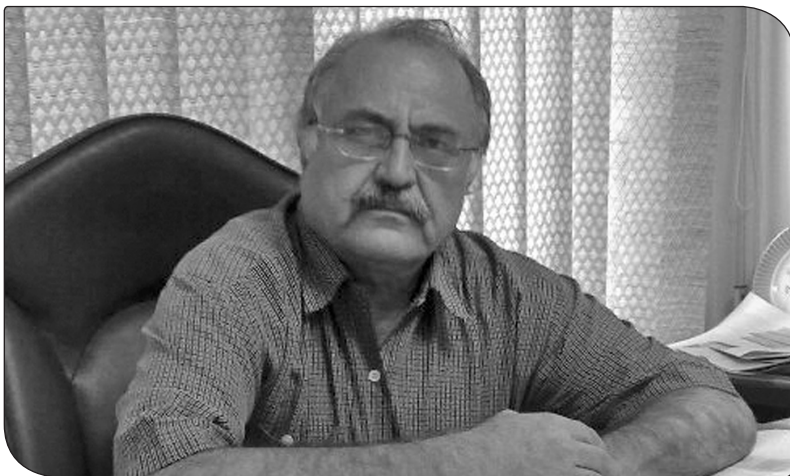
نگاه انسانی و دغدغه رفع ظلم چون روحی در کالبد سلوک و اجتهاد مدنی امام موسی صدر بود و همین روح انسانی در لحظه لحظه حضور او در فضای متکثر لبنان موجب شد بعضی اشخاص سرشناس مسیحی آن کشور روش و دین او را قابل پذیرش برای تمام مردم لبنان قلمداد کنند

امام موسی صدر در اجتهاد مدنی خود دیگر موضع ستم به زن را در جوامع اسلامی معاصر، مطلق العنان بودن مرد در طلاق یا خودداری از طلاق و جز آن تشخیص داد. او برای برون رفت از این وضعیت به اصولی متوسل شد که به گمان او اساساً به هدف تحول وضع شده‌اند؛ قواعدی مانند «المؤمنون عند شروطهم» و «او فوالبعقود». پیشنهاد او پیش بینی شروط ضمن عقد با استناد به قواعد فوق برای ایجاد «شیوه‌های جدید ازدواج» بود که در قالب آن «حدود آزادی مرد در طلاق یا خودداری از طلاق را مشخص و تکلیف محل و دارایی به دست آمده از کار و اموال موجود در



موانع توسعه در ایران

گفت و گو با محمد حسین رفیعی



تعریف شما از توسعه چیست؟

□ توسعه فرایندی است دائمی، خلاق، نظام‌مند، پایدار، هماهنگ، متعالی و جامع (اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، حقوقی، دینی-مذهبی، تکنولوژیک، علمی و...) که بر پایه یک جهان‌بینی و با توجه به شرایط درونی هر ملت-درونزا-تمامی امکانات جامعه (طبیعی، فیزیکی، انسانی، فرهنگی، تاریخی و...) را با محوریت انسان (حقوق و مشارکت) و به منظور بهروزی و توانمندسازی او (مستقل از جنس، عقیده، قومیت و...)، با تقید به حفظ و ارتقای محیط زیست و در تعامل مثبت و خلاق با جهان؛ از قوه به فعل درمی‌آورد.

عناصر موجود در این تعریف، به منظور شفاف شدن بحث، باید تعریف شوند:

۱- انسان، تنها موجود مختار و شعوردار کره زمین است. با ختم پیامبران، سرنوشت انسان به خودش واگذار شده تا با اختیار و شعور خویش، آینده خود را تعالی بخشد. کرامت انسان در ذات خودش هست و نه در اعتقاد و طرز فکر او. موضوع کره زمین، انسان و تکامل و تعالی اوست. به تعبیر آیت الله طالقانی «توحید متافیزیکی باید به توحید فیزیکی تبدیل شود.» (۱)

۲- فرایند توسعه طولانی است به این مفهوم که این فرایند باید دائمی و توقف‌ناپذیر باشد. نمی‌توان برای توسعه، زمان تعیین کرد، زیرا جهان، انسان و مجموعه عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، تکنولوژیک و... دائماً در حال تکامل و تعالی یا حداقل در حال تغییر هستند. توقف هر کشور از روند توسعه به معنای عقب‌ماندگی و در نهایت سقوط است. بعضی از کشورها مانند انگلیس ۵۰ سال است که در حال توسعه‌اند.

۳- خلاق، به این مفهوم است که توسعه در تمامی ابعاد خود باید همراه خلاقیت، نوآوری، نوجویی، استفاده بهینه از موهبت‌های الهی، انکشاف عوامل پنهان و آینده‌نگری باشد.

۴- نظام‌مند، به این مفهوم است که یک دستگاه قدرتمند، مدیر و مدبر باید ضوابط و چارچوب‌های

فرایند توسعه طولانی است به این مفهوم که این فرایند باید دائمی و توقف‌ناپذیر باشد. نمی‌توان برای توسعه، زمان تعیین کرد، زیرا جهان، انسان و مجموعه عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، تکنولوژیک و... دائماً در حال تکامل و تعالی یا حداقل در حال تغییر هستند

توسعه را تدوین، اجرا و نظارت کند. تشکیل «سازمان‌های برنامه» در کشورهای غرب و شرق کمونیست، هر چند تک‌بعدی، اشکال اولیه این دستگاه‌ها بودند که پس از جنگ جهانی دوم و زار تخانه قدرتمند MITI در توسعه ژاپن به شکل جامع‌تری این امر را به عهده گرفت. با این تعریف، نهاد قدرتمند همه‌جانبه‌ای باید شکل گیرد که قادر باشد یافته‌های نظری امر توسعه را با استفاده از تجربه بشری، علم اقتصاد، علم سیاست، علم محیط زیست، فرهنگ، مذهب، حقوق، تکنولوژی و... به اجرا درآورده و بر روند آن دائماً نظارت کند. مرحله‌بندی امر توسعه در هر کشوری باید توسط این دستگاه تعیین، اجرا و نظارت شود.

۵- پایدار، به این مفهوم است که فرایند توسعه باید به شکلی تدوین و اجرا شود که حفظ محیط زیست، شأن و منزلت انسان، فرهنگ، مذهب و اعتقادات مردم به تضاد و تقابل با آن نرسند. توسعه شگفت‌انگیز شوروی سابق در صنعت و تکنولوژی به دلیل همین تضادها با سقوط روبه‌رو شد و توسعه

محیر العقول کنونی چین، اگر اصلاح نشود، بدون تردید با سقوط روبه‌رو خواهد شد. توسعه امریکا نیز با چالش‌های جدی روبه‌روست که حتی به پیش‌بینی گروهی از متفکران از جمله امانوئل تود (Emanuel Todd) فرانسوی، با خطر روبه‌روست.

جامعه، یک سیستم چندین وجهی است که در آن عوامل بسیار متعددی در حال کنش و واکنش هستند، پایداری این سیستم زمانی تضمین می‌شود که این کنش‌ها و واکنش‌ها بتوانند در فرایند «کم‌اثری» تعادل داشته باشند. تخریب مذهب، فرهنگ و اعتقادات یک جامعه بدون این که خود در روند توسعه قرار گیرند (مانند زمان رضاشاه و محمد رضاشاه) همچون تخریب جنگل‌ها، رودخانه‌ها و مسیل‌ها، مشکل‌زا بوده و فرایند توسعه را دچار چالش می‌کنند. آنچه امروز در مورد لایه‌ها و ذوب یخ‌های قطبی در اشل کره زمین ایجاد خطر کرده است در هر مملکتی هم می‌تواند با استفاده غیربهنه از عوامل مادی و معنوی یک جامعه ایجاد خطر کند.

۶- هماهنگی، یک رابطه دیالکتیکی و ارگانیک بین وجوه مختلف توسعه باید وجود داشته باشد و گرنه آن را شکننده و ناپایدار می‌کند. توسعه صنعتی شوروی سابق، همانطور که گفته شد، شکست‌انگیز بود و چون فاقد توسعه سیاسی بود، شکننده شد و با وجود این که ایجاد اشتغال، تأمین بهداشت و تأمین آموزش در شوروی مناسب بود، ولی فقدان توسعه سیاسی، فرهنگی، دموکراسی و... به فروپاشی شوروی انجامید. در ایران پس از ۱۳۴۵ با افزایش بهای نفت و بویژه پس از ۱۳۵۳ توزیع درآمد در جامعه انجام شد، ولی شرایط خفقان سیاسی و سرکوب‌دگراندیشان و بی‌اعتنایی به فرهنگ و مذهب مردم، موجب سقوط رژیم شد. هم‌اکنون چین با رشد دورقمی تولید ناخالص ملی در ۳۰ سال گذشته، روبه‌رو بوده است، ولی عدم توسعه سیاسی و آزادی‌های مردم، حاکمیت این کشور را دچار چالش جدی خواهد کرد. برعکس در امریکا، آزادی‌های سیاسی و... وجود دارد، اما وجود ۴۰ میلیون نفر زیر خط فقر عاملی است که هشدار کارشناسان را به دنبال دارد.

در ۲۰ سال گذشته از سوی کارشناسان سازمان ملل عوامل جدیدی برای توسعه یک جامعه معرفی شده‌اند؛ عواملی چون سیالیت اداری، شفافیت اقتصادی، فقدان فساد مالی، استقلالی قوه قضاییه و بی‌طرفی آن، مرگ و میر کودکان و زنان، حداقل سواد و... باعث شده‌اند که تعریف

تخریب مذهب، فرهنگ و اعتقادات یک جامعه بدون این که خود در روند توسعه قرار گیرند (مانند زمان رضاشاه و محمد رضاشاه) همچون تخریب جنگل‌ها، رودخانه‌ها و مسیل‌ها، مشکل‌زا بوده و فرایند توسعه را دچار چالش می‌کنند

توسعه از آنچه در پس از جنگ جهانی دوم بود، تعمیق باید. نمی‌توان پیشرفته‌ترین تکنولوژی ارتباطات و پخش اطلاعات (اینترنت، تلفن، تلفن همراه، شبکه‌های تلویزیونی و...) را توسعه داد، ولی فضای سیاسی جامعه را بست و روزنامه‌ها را تعطیل و کتاب‌ها را سانسور کرد، چون ناپایداری جامعه تشدید می‌شود. نمی‌توان برداشت متحجرانه از مذهب داشت، ولی پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها را به خدمت گرفت و...

۷- متعالی، فرایند توسعه باید در جهت‌ی باشد که رفاه، آسایش، راحتی، دسترسی به کار، بهداشت، آموزش، اطلاعات، تشکیل خانواده و... را روز به روز برای انسان بهتر و سریع‌تر کند.

حس کارگران در کارخانجات، همچون چین، محروم کردن آنها از آسایش، آرامش، آزادی و همراه آنها افزایش تولید ناخالص ملی، امری متعالی نیست. رشد تولید سه درصدی سوئد و دانمارک که صنعت سبز دارند به مراتب متعالی‌تر از رشد تولید دورقمی چین که همراه با سرکوب و تضییع حقوق کارگران و آزادی آنهاست، می‌باشد. پرکردن خیابان‌های تهران با اتومبیل‌های سواری و تخریب روان و جسم مردم با ترافیک و انتشار ۸۰ نوع سم مهلک از آگزوز این خودروها، امری متعالی نیست. بردن تلفن، برق، آب لوله‌کشی و گاز به روستاها و همراه آنها آوارگی روستاییان در حاشیه شهرها برای تأمین قوت لایموت، امری متعالی نیست.

حتی در کشور پیشرفته‌ای چون امریکا به قول انسان فرهیخته‌ای چون «یوان ایلچ» در کتاب انرژي و عدالت (۲۰۰۲) «یک امریکایی معمولی بیش از ۱۶۰۰ ساعت در سال در اتومبیل خود وقت صرف و ۱۰ هزار کیلومتر در سال مسافت را طی می‌کند، یعنی در حدود ساعتی شش کیلومتر را می‌پیماید. در کشورهایی که صنعت حمل و نقل

راه پیدا نکرده است، مردم این مسافت را در همین مدت از زمان طی می‌کنند.» می‌بینیم که در کشوری ماشینی چون امریکا و ما ماشینی شدن امری متعالی نیست. در تهران هزاران میلیارد تومان صرف ساختن پل‌ها، تونل‌ها، بزرگراه‌ها و خودروها می‌شود تا حمل و نقل مردم انجام شود؛ با چه بهایی؟ تخریب محیط روستاها، تخریب سلامتی جسمی و روانی مردم، رشد حاشیه‌نشینی، گسترش فقر و توسعه نیاختگی روستاها و شهرهای کوچک! گسترش و توسعه سرطانی تهران، امری متعالی نیست. ماشین‌زدگی ما و حتی کشورهای پیشرفته، کار را به جایی رسانده که ایلچ می‌گوید که سرعت مناسب برای بشر «سرعت مکانیکی دو چرخه‌است».

۸- توسعه جامع، تا مدت‌های طولانی، توسعه، تنها در چارچوب توسعه اقتصادی تعریف می‌شد. اگر چه سوسیال دموکرات‌های غربی توسعه اقتصادی و سیاسی را با هم مطرح می‌کردند، ولی از حدود ۲۵ سال پیش سازمان ملل متحد و متفکران، مفهوم توسعه را به جامعیت توسعه اقتصادی، سیاسی، انسانی و به‌تازگی به فرهنگی و حقوقی هم تعمیم دادند. دو الگوی توسعه رسمی در قرن بیستم تجارب زیادی برای بشریت به جا گذاشت.

توسعه شوروی پس از انقلاب ۱۹۱۷ بر پایه عدالت، اشتغال، بهداشت و آموزش هدف‌گذاری شد و با تأسیس سازمان برنامه در آن کشور و با وجود ضربه‌های جنگ‌های اول و دوم جهانی، پیشرفت این کشور به جایی رسید که در ۱۹۶۰، جان اف. کندی رئیس‌جمهور معروف دموکرات امریکا در کتاب «استراتژی صلح» در مقایسه با امریکا و نقد آن از دستاوردهای شوروی سخن گفته است. پیشرفت شوروی به گونه‌ای بود که ۲۵۰ میلیون جمعیت این امپراتوری ۲/۵ میلیون پزشک داشته است، یعنی به ازای هر ۱۰۰ نفر یک پزشک، سرانه معلم به محصل در شوروی ۱ به ۷ بوده است.

این جامعه پیشرفته مادی به دلیل خفقان، انسداد سیاسی و کشتار میلیون‌ها نفر در اردوگاه‌های کار اجباری و زندان‌ها از ۱۹۶۰ نزول پیدا کرد و در نهایت به صورت یک جامعه مفلوک و با وجود پیشرفته‌ترین سلاح‌های نظامی، از جمله هسته‌ای و هیدروژنی، در ۱۹۹۱ سقوط کرد و بحران‌های مخفی شده ۷۰ ساله به شکلی بروز کرد که تاکنون در جهان سابقه نداشت. بروز گروه‌های مافیایی، فقر، فحشا، مهاجرت متخصصان و در نتیجه عقبگرد و از دست رفتن دستاوردهای یادشده،

پیش آمد. این تجربه نشان داد که انسان موجودی چندبعدی است و به دلیل شعور و اختیار نمی‌توان او را تنها در نیازهای مادیش محصور کرد. آزادی (احزاب، بیان، مذهب و...) نیاز اوست. در مقابل، سرمایه‌داری نئولیبرالیسم و یا آنچه مشخصاً به تاجر یسم و ریگان یسم معروف شد و پس از ۱۹۸۰ در انگلیس و امریکا به اجراء آمد که رشد اقتصادی را بدون توجه به عدالت در دستور کار خود قرار داد. در اقتصاد پیشرفته امریکا بالاترین تولید سرانه ۴۰ هزار دلار، باعث شد که در این کشور حدود ۲/۵ میلیون نفر کار تن خواب شوند و حدود یک میلیون نفر آنها کهنه‌سربازان این کشورند که در ویتنام، افغانستان، عراق و... در راستای منافع این سرمایه جنگیده بودند. در امریکا حدود ۳ میلیون نفر زندانی هستند که بزهکاری آنها، ریشه در فقر اقتصادی و سیاست‌های نئولیبرالیسم دارد. ۴۰ میلیون نفر زیر خط فقرند و آقای اوپاما هنوز با مقاومت کنگره نتوانسته لایحه خدمات درمانی این اقشار را به تصویب برساند.

الگوی سوم توسعه در غرب، سوسیالیسم دموکراسی اروپایی است که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به ابتکار «برنشتاین» و دیگران مطرح شد. او توانست موج سوسیالیسم خواهی نیمه دوم قرن نوزدهم در اروپا را به جای انقلاب روش نئین به تغییر تدریجی بار و بیکرد عدالتخواهانه تئوریزه کند و احزاب قدرتمندی در بیشتر کشورهای پیشرفته اروپایی با نام سوسیالیسم دموکرات تشکیل شدند و از حقوق کارگران و کم‌درآمدها دفاع کردند و شرایط را در این کشورها متعادل تر ساختند. پیشرفته‌ترین عملکرد سوسیالیسم دموکرات‌ها در کشورهای اسکانندیناوی، بوئژه سوئد به منصفه ظهور رسید که حدود ۴۰ درصد از تولید ناخالص ملی خود را صرف تأمین اجتماعی می‌کند. در این کشور، زندگی راحت، متعادل و کاملاً کم‌تنش است، آزادی و عدالت به یک تعادل منطقی رسیده‌اند. در این کشور که سوسیالیسم دموکرات‌ها ۵۰ سال در آن حکومت کرده‌اند، هیچ‌کس نگران تأمین موابه‌های خود (مسکن، تغذیه، بهداشت، درمان، شغل، آموزش و...) نیست. در این کشور سکولار و آزاد، یک حزب کوچک «سوسیالیسم دموکرات مسیحی» برای تبلیغ ارزش‌های اخلاقی مذهبی تشکیل شده که گاهی ۴ درصد نمایندگان مجلس را به خود اختصاص می‌دهد. کشورهای سوئد، دانمارک و نرو در یک تجربه عملی و با

کار کارشناسی بار و بیکرد سوسیالیسم دموکراسی توانستند کشورهای عقب‌مانده خود در ۱۰۰ سال گذشته را به کشورهای پیشرفته‌ای در توسعه انسانی تبدیل کنند. همان‌طور که گفته شد در بحث‌های نظری سازمان ملل متحد و روشنفکران جهان سوم (امریکای لاتین و هند) معیارها و شاخص‌های جدیدی برای توسعه مطرح شد که مفهوم توسعه رانخست‌گسترش داد و دوم، هماهنگی و همزمانی آن را تأکید کرد. در اینجا لازم می‌دانم که مفاهیم توسعه جامع را تعریف کنم:

الف - توسعه اقتصادی، یعنی رشد تولید ناخالص ملی، استفاده بهینه از امکانات طبیعی، فیزیکی و انسانی. برای انجام توسعه چهار عامل باید متمرکز شود: این چهار عامل عبارتند از: اطلاعات، مدیریت، سرمایه و نیروی انسانی. محور این چهار عامل نیروی انسانی است. توسعه خام‌فروشی (نفت خام، گاز، مواد اولیه پتروشیمی، مواد معدنی، مواد اولیه کشاورزی و...) عموماً به معنای توسعه اقتصادی نیست. نگاهی گذرا به کتاب «صادرات و واردات گمرک ایران» نشان می‌دهد که صادرات عمده؛ نفت و هیدروکربورها و مواد اولیه پتروشیمیایی است و واردات؛ کالاهای پیچیده و مصرفی شیمیایی و پتروشیمی و باضریب چندین برابر قیمت صادراتی. توسعه اقتصادی به معنای ملی کردن اقتصاد است، یعنی بخش خصوصی فعال، خلاق و کارآفرین باید در صحنه‌ای برای فعالیت

**رابطه دیالکتیکی و ارگانیک
بین وجوه مختلف توسعه باید
وجود داشته باشد و گرنه آن
را شکننده و ناپایدار می‌کند.
توسعه صنعتی شوروی
سابق، همان‌طور که گفته شد
شگفت‌انگیز بود و چون فاقد
توسعه سیاسی بود، شکننده
شد و با وجود این که ایجاد
اشتغال، تأمین بهداشت و
تأمین آموزش در شوروی
مناسب بود، ولی فقدان
توسعه سیاسی، فرهنگی،
دموکراسی و... به فروپاشی
شوروی انجامید**

سالم خود بیابد. در این مقطع زمانی، بورژوازی ملی که ارزش افزوده خود را در صنایع داخلی سرمایه‌گذاری می‌کند متحد با فصل کارگران و کارجویان است. بورژوازی ملی که پیوند او با اقتصاد جهانی، جلب و جذب ارزش افزوده از بازار جهانی به بازار داخلی است، موثر قدرتمند توسعه اقتصادی است. هر تولیدی و هر صادراتی که مقید به توسعه و انکشاف ارزش افزوده و هماهنگی با عوامل دیگر توسعه نباشد، توسعه اقتصادی نیست. منافع ملی، مصالح ملی، توسعه و رشد همه‌جانبه ملی باید در توسعه اقتصادی لحاظ شود.

ب - توسعه سیاسی به معنای دموکراسی همه‌جانبه، آزادی احزاب، سازمان‌های سیاسی، فرهنگی، مطبوعات، تجمعات اعتراضی، مذاهب، نهادهای مدنی، سندیکاها، کارگری، دهقانی و... است؛ به شکلی که در چارچوب تعریف شده، تمامی افراد جامعه احساس همبستگی و وحدت ملی کنند؛ وحدت در عین کثرت.

ج - توسعه اجتماعی، به این معنا که روابط اجتماعی، فرهنگ اجتماعی، رفتار آحاد جامعه و... توسعه یابد. در جامعه‌ای که تقابل قومی، طبقاتی، نژادی، مذهبی و... وجود داشته باشد توسعه اجتماعی دچار بحران جدی است. جامعه باید بتواند در چارچوب وحدت ملی، تفاوت‌های ظاهری (جنسیتی، قومی، مذهبی، نژادی و...) را اساس حقوق و ویژه‌قرار ندهد. اخلاق اجتماعی، رفتارها و معیارهای فرهنگی است که در یک جامعه متکثر مورد قبول همگان باشد.

د - توسعه حقوقی، اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر است. در این اعلامیه انسان‌ها افزون‌بر آزادی اندیشه، عقیده، مذهب و... باید از امکانات مساوی در نقطه شروع هر مرحله از زندگی برخوردار باشند. حق انتخاب شغل، همسر، بهره‌مندی از آموزش، بهداشت، درمان، سطح زندگی معقول و قابل قبول نیز جزء حقوق اساسی انسان‌هاست.

سرفصل شروع مراحل زندگی عبارتند از تولد، آموزش، ازدواج، احراز شغل و... که در آغاز آنها، همه انسان‌ها باید از امکانات مساوی برخوردار باشند. توسعه حقوقی با وجود یک قوه قضاییه قدرتمند، مستقل، بی‌طرف و روزآمد مقدور خواهد بود.

ه - توسعه دینی-مذهبی، ادیان و مذاهب قدیمی‌ترین و تأثیرگذارترین نهاد جامعه مدنی هستند. در سلسله‌ادیان ابراهیمی که تاریخ آنها روشن‌تر و مستندتر است، تکامل و توسعه در آنها

مشهودمی باشد باینکه با پیشرفت جامعه و توسعه همه جانبه، دین و مذهب هم باید با تفاسیر و توجیحات مدرن و جدیدی رویه ور شوند. در دین اسلام و خاصه در مذهب تشیع، اصل اجتهاد و مفتوح بودن این اصل باعث شده که مفاهیم مذهبی و دینی مرتباً خود را با تحولات جامعه تطبیق دهند. در جامعه متحول و رو به توسعه امری مرتباً پدید می آید. مذهب جدیدی ظاهر می شود که برداشت متناسب از مذهب نمی تواند مستقل از توسعه همه جانبه جامعه باشد. در دوران ما فتوای مر حوم آیت الله العظمی منتظری نمونه های زنده ای از این برداشت های مترقی و متناسب با اعلامیه جهانی حقوق بشر است که بسیاری از مشکلات را حل کرده است.

و توسعه تکنولوژیک، کشوری که وارد کننده همه انواع تکنولوژی باشد، نمی تواند توسعه یابد. ۱۰۰ سال صنعت نفت و ۵۰ سال صنعت پتروشیمی داریم، ولی از نظر تکنولوژیک در استخراج، اکتشاف، پالایش نفت و در تولید فرآورده های پتروشیمی همچنان وابسته به خارج هستیم. تکنولوژی تولید یک فرآورده پتروشیمی در ۵۰ سال گذشته، مرتباً خریداری شده است. حدود ۴۰ سال است که خودروی سواری تولید می کنیم (البته مونتاژ کاری) و هنوز هم در قطعات حساس و تعیین کننده خودروهای جدیدی که مونتاژ می کنیم، وابسته ایم. انتظار نیست که هر کشوری در تمام رشته های تکنولوژی، خلاق و تولید کننده باشد، ولی در بعضی از آنها باید تکنولوژی را بومی کند. در ۳۰ سال گذشته چین، هند، کره جنوبی، تایلند، تایوان و... توانسته اند در برخی از رشته های صنعتی و به کمک «تحقیق و توسعه»، تکنولوژی را بومی کنند. امروز با وارد کردن سیر، گردو، رب گوجه فرنگی و عسل از چین، حتی تکنولوژی های هزار ساله بومی شده ما دچار مشکل شده اند تا چه رسد به واردات کالاهای صنعتی جدید که تعطیلی کارخانجات تولید کننده آنها را داشته ایم.

تکنولوژی، پدیده ای است زنده، دائم تغییر و دائم تکامل که نخست زندگی را راحت تر و دوم، هزینه زندگی را کمتر می کند. فرق هزینه تلفن های اینترنتی و تلفن های سنتی را با هم مقایسه کنید. کاربرد تکنولوژی با خلق تکنولوژی دو امر متفاوت است. صنعت فرش دستباف ما، سابقه موفق چند صدساله دارد. در شرایط جدید جهانی نتوانسته ایم تکنولوژی تولید رنگ، خامه، بافت و... آن را مدرن کنیم و در عرصه جهانی مقهور چین، پاکستان، هند و... شده ایم.

توسعه سیاسی به معنای دموکراسی همه جانبه، آزادی احزاب، سازمان های سیاسی، فرهنگی، مطبوعات، تجمعات اعتراضی، مذاهب، نهادهای مدنی، سندیکاهای کارگری، دهقانی و... است؛ به شکلی که در چارچوب تعریف شده، تمامی افراد جامعه احساس همبستگی و وحدت ملی کنند: وحدت در عین کثرت

ژاپن که صنعت پتروشیمی را با ما شروع کرد و تکنولوژی آن را از غرب خرید، هیچ گاه در خرید تکنولوژی قرار داد «کلید در دست» (TurnKey) امضا نکرد و ما برعکس جز قرار داد های کلید در دست، کار دیگری بلد نیستیم. ژاپن پس از ۲۰ سال به قدری در خلق تکنولوژی پتروشیمی رشد کرد که در سال ۱۳۵۴، تکنولوژی پتروشیمی بندر امام را به ما فروخت.

ز- توسعه علمی مقدم بر توسعه تکنولوژیک است. به عبارت دیگر، توسعه علمی شرط لازم توسعه تکنولوژیک است. مراکز علمی (به معنی عام آن) با خلق و کشف علوم جدید، راه تبدیل آن به تکنولوژی را هم پیدای می کنند. سپس در فرآیند توسعه تکنولوژیک، جامعه به رشد و توسعه اقتصادی و... می رسد. در ۲۰ سال اخیر در جامعه ما به اشتباه، چاپ مقاله در نشریه ISI (۳) را توسعه علمی می نامند. صرف نظر از تمامی فساداتی که در چاپ مقاله های ISI وجود دارد و حتی سروصدای رئیس فرهنگستان ایران (دکتر داوری اردکانی) راهم در آورده، در این مورد صدها مقاله انتقادی نوشته شده است، نفس چاپ مقاله به معنای توسعه علمی نیست. نقش دانشگاه ها و مراکز تحقیقاتی کشورهای پیشرفته صنعتی، حل مشکلات جامعه آنهاست. برای شناخت هر مشکلی که جامعه دارد، دانشگاه ها و مراکز تحقیقاتی وارد عمل می شوند و سپس مسئولان اجرایی، آن مشکل را رفع می کنند. این درست است که در جامعه ما رابطه دیالکتیک وار گانیک بین مراکز تحقیقاتی و مسئولان اجرایی وجود ندارد، ولی برخی مراکز تحقیقاتی ماهم از رسالت خود شانه خالی می کنند و توفیقی نداشته اند. یک مقایسه بسیار ساده و سهل الحصول، بررسی نقش مراکز تحقیقات صنعت نفت (نام امروز آن

پژوهشگاه صنعت نفت) در ۵۰ سال گذشته است. همان طور که اشاره شد ما در تکنولوژی اکتشاف، استخراج، پالایش و... وابسته هستیم. اگر ۵۰ سال کار پژوهشگاه صنعت نفت که قدیمی ترین مرکز تحقیقاتی کشور است را با مقدار واردات کالا و تکنولوژی مصرفی در این صنعت با هم مقایسه کنیم، به عمق فاجعه ای پی خواهیم برد که در ۵۰ سال گذشته در این مرکز تحقیقاتی و در همه مراکز دانشگاهی و مراکز تحقیقاتی ما، متمرک شده است. در ۳۰ سال گذشته و در بخش محدودی، تنها در صنایع نظامی، توسعه علمی داشته ایم و در دیگر بخش ها، عمق فاجعه را در مقایسه قیمت و کیفیت کالاهای وارداتی و صادراتی می توان دریافت.

۹- جهان بینی توسعه، بین جهان بینی، استراتژی ها، تکنیک ها و تاکتیک های توسعه باید تفاوت قائل شد. در جهان بینی، چارچوب اعتقادات خود به توسعه را بیان می کنیم و در استراتژی ها، تکنیک ها و تاکتیک های توسعه، روش، مسیر و ابزار رسیدن به آن جهان بینی را؛ اولی اعتقادی و دومی روشی و تکنیکی است. اگر در جهان بینی کسی، سود اصل است نه برابری حقوق انسان ها، اهداف توسعه با آن کسی که به گفته آیت الله طالقانی می خواهد «توحید متافیزیکی را به توحید فیزیکی» تبدیل کند متفاوت خواهد بود. جهان بینی توسعه، معمولاً از درون مذاهب و مکاتب فکری در می آید و استراتژی ها، تاکتیک ها و تکنیک ها از علم اقتصاد و علم توسعه و تجربه بشری. هر چند مکاتب اعتقادی و مذاهب، تجربه کلان بشری را هم در خود دارند. اگر جهان بینی توسعه این باشد که در کشوری کمترین تنش بین افراد جامعه وجود داشته باشد، از آن کاهش اختلاف طبقاتی، آزادی احزاب و نهادهای مدنی و سندیکاهای صنعتی، نتیجه گیری می شود، ولی اگر جهان بینی بر قبولاندن زور مدارانه اعتقاد رهبران باشد، زندان، شکنجه، اردوگاه های کار اجباری، دادگاه های شبه قانونی، محاکمات مسکو و... نتیجه گیری می شود. اگر در جهان بینی توسعه، انسان بالذات کرامت داشته باشد (به گفته آیت الله منتظری) یا به زبان فرهیخته عارفی چون شیخ حسن خرقانی «هر کس نزد خدا به جان آرزو، نزد شیخ حسن به نان آرزو»، این نتیجه می شود که «هر کس آمدنانش دهد و از ایمانش میرسد»، ولی اگر جهان بینی این باشد که «هر چه من می گویم، خدا گفته است» همه در گراندها پشان را باید زندان کرد، از کار اخراج نمود، به اردوگاه های کار اجباری فرستاد و...

۱۰- شرایط درونی ملی، توسعه در هر کشوری منحصر به فرد است و با شرایط مادی و غیر مادی آن تطبیق داده می شود. تجربه تاریخی نشان می دهد که کشورهای پیشرفته صنعتی غربی از مسیرهای مختلفی توسعه یافته اند. توسعه انگلیس با فرانسه و سوئد متفاوت بوده و پیشرفت های نسبی کشورهای مارکسیستی سابق به این دلیل بوده است که مارکسیسم روسی با مارکسیسم چینی و ویتنامی تفاوت داشته است. توسعه درونزا به مفهوم غیر قابل تقلید بودن فرایند توسعه است. علت عدم موفقیت سه نوع توسعه در ۲۰ سال گذشته در ایران، تقلیدی بودن آنها بوده است. در سال ۱۳۶۸ توسعه اقتصادی با فضای بسته سیاسی در دستور کار مسئولان قرار گرفت و برنامه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به اجرا درآمد و با مقاومت و عملاً شکست رو به رو شد. در سال ۱۳۷۶، توسعه سیاسی به روند پیشین افزوده شد و از عدالت اجتماعی و توجه جدی به اقشار روستایی و کم درآمد، غفلت شد. این هم با مشکل روبه رو شد و بعد آقای احمدی نژاد با الگوبرداری از چین - تعمیم عدالت با فضای بسته سیاسی - نوع دیگری از توسعه را در دستور کار خود قرار داد که نتیجه آن را می بینیم. الگوی درونزا به معنای عدم بهره گیری از تجارب دیگر کشورها نیست، بلکه تعمق در رابطه فرهنگ، تاریخ و مذهب و الگوی توسعه آن کشور است.

۱۱- از قوه به فعل در آوردن تمامی امکانات جامعه، گفتم که توسعه یک روند دائمی است که با یک جهان بینی، امکانات بالقوه جامعه را انکشاف و شکوفایی می رساند. در جامعه ما این امکانات عبارتند از:

الف- امکانات طبیعی؛ امکانات طبیعی هر کشوری، آماده ترین امکانات برای توسعه هستند. توسعه صنعت ذغال سنگ در بعضی از کشورهای اروپایی به دلیل منابع عظیم این نعمت خدادادی در آن کشورها بوده است. کشورهای حاشیه اقیانوس ها و دریاها، توسعه حمل و نقل دریایی را شروع کرده اند...

امکانات طبیعی ما عبارتند از منافع عظیم هیدرو کربوری، آفتاب، آب، خاک، باد، ژئو ترمال، تنوع و تعدد اقلیم ها (اقلیم شناسان می گویند که ایران ۱۲ اقلیم از ۱۵ اقلیم را دارد)، از هیچ یک از این منابع استفاده بهینه نکرده و در از قوه به فعل در آوردن آنها موفق نبوده ایم. منابع هیدرو کربوری را خام می فروشیم و برای اکتشاف، استخراج و پالایش آن نیازمند تکنولوژی خارجی هستیم. در توسعه

آینده ایران باید برای خلق تکنولوژی استخراج حدود ۵۰۰ میلیارد بشکه نفت در جا (Oilin Place) باقی مانده و تبدیل آن به کالای با ارزش، فکری شود. همچنین برای استخراج و تبدیل به احسن گاز طبیعی که معادل ۱۵۰ میلیارد بشکه نفت است نیز باید تدبیری اندیشیده شود.

آفتاب؛ میزان انرژی خورشیدی که در ایران دریافت می شود روزانه برای هر متر مربع به طور متوسط ۴/۳۲ میلیون کالری است و در سطح کشور سالانه حدود ۱۰^{۲۲} ژول یا بیش از ۴ هزار برابر کل انرژی مصرفی کشور است. از این انرژی عظیم استفاده بسیار محدودی در کشاورزی سنتی ایران، آن هم به شکل کاملاً خود به خودی می شود.

آب؛ مسئولان دائماً کمبود نزولات آسمان در فلات ایران سخن می گویند و آن را در مقایسه با مناطق پر آب جهان مانند اروپا، منطقه ای خشک قلمداد می کنند. گرچه این سخن درست است که نزولات آسمانی در ایران بسیار کم است، ولی از مدیریت ضعیف منابع آب و روش های کهنه آبیاری در کشاورزی سخن نمی گویند.

راندمان آبیاری در کشور اسراییل ۹۵ درصد و در کشاورزی ایران به ادعای وزارت کشاورزی ۳۰ درصد و به نظر متخصصان مستقل تنها ۱۳ درصد است. این در حالی است که از ۴۰۰ میلیارد متر مکعب نزولات متوسط سالانه تنها ۱۳۰ میلیارد متر مکعب کنترل می شود و ۹۰ درصد این مقدار در کشاورزی، آن هم با راندمان پایین یاد شده استفاده می شود.

در ۳۰ سال گذشته چین، هند، کره جنوبی، تایلند، تایوان و... توانسته اند در برخی از رشته های صنعتی و به کمک «تحقیق و توسعه»، تکنولوژی را بومی کنند. امروز با وارد کردن سیر، گردو، رب گوجه فرنگی و عسل از چین، حتی تکنولوژی های هزار ساله بومی شده ما دچار مشکل شده اند تا چه رسد به واردات کالاهای صنعتی جدید که تعطیلی کارخانجات تولید کننده آنها را داشته ایم

خاک؛ از ۵۱ میلیون هکتار زمین قابل کشت، تنها ۱۵ میلیون هکتار - آبی و دیمی - کشت می شود. با استفاده بهینه از آب و توسعه زمین های زیر کشت، چه انقلابی در کشاورزی ما رخ خواهد داد!

تنوع و تعدد اقلیم های ایران باعث می شود که انواع گیاهان در ایران بتوانند رشد کنند، برای نمونه تنها ۲۱۰ گونه گیاه دارویی در ایران رشد می کند که با توجه به گرایش علم پزشکی به داروهای گیاهی خود منبع عظیمی از امکانات است.

باد و ژئو ترمال منابع خدادادی دیگری هستند که در توسعه ایران باید مورد توجه قرار گیرند.

ب- امکانات فیزیکی که عبارتند از ماشین آلات، کارخانجات، پل ها، سدها، راه ها و... که استفاده بهینه از آنها توانایی های زیادی را در اختیار می گذارد. برای نمونه استفاده از امکانات دانشگاه های دولتی در اول انقلاب و با دوشیفته کردن آنها، نیازی به ایجاد دانشگاه آزاد و تأسیس این همه امکانات جدید نبود. تمرکز امکانات و نیروی انسانی در دانشگاه های دولتی، شرایط را به مراتب بهتر از امروز می کرد.

ج- امکانات انسانی؛ انسان مجرب و تحصیل کرده، مهمترین امکان توسعه است. طبق گزارش بانک جهانی و تأیید آن توسط اداره گذرنامه در سال های گذشته، سالانه ۱۸۰ هزار تحصیل کرده دانشگاهی از ایران مهاجرت کرده اند. ارزش جهانی این تعداد، حداقل ۹۰ میلیارد دلار می شود. باز نشسته کردن و دهنگام استادان دانشگاه و کارمندان دولت، اخراج و خانه نشین کردن آنها پدیده ای ضد توسعه است.

د- امکانات فرهنگی؛ فرهنگ غنی ایران در ادبیات، موسیقی، عرفان، زبان های مختلف و... منبع عظیم دیگری برای توسعه است. ۱۰۰ میلیون سند تاریخی احصا شده نشان می دهد که ایران یکی از منابع نادر فرهنگی جهان است. این امکانات در ایجاد ارتباط با جهان، جذب توریست و افزایش امنیت ملی، تعیین کننده هستند.

ه- امکانات تاریخی؛ میراث فرهنگی، اعم از ساختمان و قطععات، منابع عظیم دیگری برای توسعه این مملکت هستند. ایران جز ۵ کشور اصلی میراث فرهنگی جهان است که با جذب توریست در آمد هنگفتی می تواند عاید این مملکت کند. با آشنایی با مردم جهان و درک تاریخ و فرهنگ ایران توسط آنها، امنیت ملی ایران افزایش می یابد. آثار تاریخی منقول ایران (عتیقه ها) که متأسفانه شناسایی نشده اند و در صندوق ها و زیرزمین های موزه ها

و قصرها معطل مانده‌اند، خود منبع عظیم کسب درآمد، جذب توریست و توسعه امنیت ملی هستند. یک میلیون بنای تاریخی در ایران وجود دارد که در جهان کم‌نظیر است.

۱۲- بهروزی و توانمندسازی انسان؛ در مقدمه گفتیم که انسان محور جهان‌ما و هدف‌گایی خلقت است. هدف از توسعه، بهروزی و توانمندسازی بارعایت حقوق و مشارکت همه‌جانبه انسان‌های یک کشور است. گفتیم که حقوق انسان‌ها باید مستقل از عقیده، مذهب، نژاد، قومیت، زبان و جنسیت او باشد. توانمندسازی انسان‌ها، عامل نسبتاً جدیدی است که در امر توسعه کشف شده است. نمی‌توان برای توانمندسازی اقشار فقیر، کم‌سواد یا بی‌سواد و بدون تخصص، برنامه‌ای نداشت و آن‌گاه از توسعه سخن گفت. گفتیم که هدف از توسعه کاهش تنش و به حداقل رساندن تمایز انسان‌هاست. برای رسیدن به این هدف، حتماً باید توانمندسازی انسان‌های ضعیف (هرضعفی) در دستور کار قرار گیرد. سی سال پیش، مردم کشور سوئد، ریشه‌کنی بی‌سواد را در کشور خود جشن گرفتند، زیرا آخرین فرد بی‌سواد آن کشور، در گذشت. آنها سال‌ها پیش ریشه‌کنی فقر را در کشور خود جشن گرفته بودند. منظور از بیان این مطلب این است که فقر فرهنگی خود عاملی ضد توسعه است که باید برای ریشه‌کنی آن کوشید.

۱۳- حفظ و ارتقای محیط زیست؛ کره زمین بستر و محیط زیست ماست. یک توسعه پایدار بدون حفظ این محیط مقدور نیست. سرمایه‌داری عجول و آزمند قرن ۱۹ و ۲۰ بدون توجه به محدودیت‌های محیط زیست (کره زمین)، با توسعه عنان گسیخته سعی کرد تا مآوهاب طبیعی را به ثروت ملموس خود تبدیل کند. جنگل‌ها و مراتع را نابود و رودخانه‌ها، دریاچه و دریاها را آلوده کردند. لایه ازن را سوراخ نمودند و هوای شهرها را آلاینده‌ها مسموم کردند. امروز مسلم شده که با این سرعت توسعه، تداوم زیست در کره زمین به خطر افتاده است. کشورهایی که «توسعه سبز» را انتخاب کرده‌اند، مانند دانمارک، نروژ و سوئد، هر طرح تولیدی (اعم از کشاورزی، صنعتی، دامداری و یا شیلات) باید توجه زیست محیطی داشته باشد. متأسفانه در کشورهای در حال توسعه از جمله کشور ما - با وجود قانون برای رعایت حفظ محیط زیست با دخالت‌های سیاسی یا فساد مالی یا رفیق‌بازی، این امر رعایت نمی‌شود. نتیجه این روش این است که با ساخت پتروشیمی بندر امام، سالانه ۴۰ تن جیوه

توسعه در هر کشوری منحصر به فرد است و با شرایط مادی و غیرمادی آن تطبیق داده می‌شود. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که کشورهای پیشرفته صنعتی غربی از مسیرهای مختلفی توسعه یافته‌اند

کشورهای سوئد، دانمارک و نروژ در یک تجربه عملی و با کار کارشناسی با رویکرد سوسیال - دموکراسی توانستند کشورهای عقب‌مانده خود در ۱۰۰ سال گذشته را به کشورهای پیشرفته‌ای در توسعه انسانی تبدیل کنند

و ارد خلیج فارس می‌شود و یا ساختن سدهایی بدون مطالعه، دریاچه‌ها و میه‌رو به خشکی است و با تخلیه فاضلاب‌های صنعتی و خانگی کشورهای حاشیه دریای خزر، این دریای منحصر به فرد آلوده و در مسیر تخریب است.

۱۴- تعامل با جهان؛ تعامل با جهان خارج باید مثبت و خلاق باشد. در تاریخ بشری ما با دو پدیده «جهانی‌سازی» و «جهانی‌شدن» روبه‌رو بوده‌ایم. جهانی‌سازی مطلوب امپراتوران جهان بوده است که سعی داشته‌اند، کشورهای کوچک و ضعیف را جزء قلمرو خود کنند. این پدیده در چند قرن اخیر به عنوان استعمار است که همه با آن آشنا هستیم. پس از فروپاشی شوروی، جهانی‌سازی، مفهوم جدیدی پیدا کرد که بسیاری از متفکران آن را معادل «امریکایی‌سازی» هم گفته‌اند. باین فرایند باید مقابله کرد و از امریکایی‌شدن جهان جلوگیری کرد، ولی پدیده جهانی‌شدن به این مفهوم است که باید با دنیای خارج در تعامل و مبادله کالا، فرهنگ، تکنولوژی و... بود و حتی المقدور کوشید این تعامل خلاق و مثبت باشد، حقوق و امتیازها برابر شود و امکانات و ظرفیت‌ها، توسعه و انکشاف

یابند. ما نتوانسته‌ایم با جهان خارج یک رابطه خلاق و مثبت برقرار کنیم. ظرفیت‌ها و امکانات بالقوه خود را یاراکند گذاشته‌ایم و یا به شکل ابتدایی و خام به تبادل آن با جهان خارج قناعت کرده‌ایم. ظرفیت‌های طبیعی، اقتصادی، انسانی، فرهنگی، تاریخی و... ما باید در این رابطه خلاق و مثبت با جهان خارج بالفعل شوند.

موانع توسعه در ایران را چه می‌دانید؟

□ موانع توسعه ایران را می‌توان به شرح زیر تقسیم‌بندی کرد:

۱- عامل ژئوپلیتیک: تردیدی نیست که حمله‌های اسکندر، اعراب، مغول، ایلخانیان، افغانه، متفقین در شهریور ۱۳۲۰ و در نهایت حمله عراق و جنگ تحمیلی در ۱۳۵۹، توسعه ایران را متوقف و برای آن مشکل جدی پدید آورده‌اند. این حمله‌ها به دلیل ضعف، فساد گسترده و ناکارایی حاکمان و شرایط کشور در آن زمان بوده که هم حمله‌کنندگان را به تجاوز تشویق کرده و هم در عمل ضربه‌ها و لطمه‌های جدی به روند توسعه، تمدن و امکانات مادی و معنوی توسعه وارد کرده‌اند. کارشناسان، موقعیت ژئوپلیتیک ایران را یکی از دلایل حمله به ایران می‌دانند که همیشه متجاوزان را تشویق به حمله و اشغال سهل‌الحصول به دلیل نزدیکی ایران به کشور حمله‌کننده ایران می‌کرده است. یکی از دلایل موقعیت ژئوپلیتیک و تهاجم متجاوزان، مقایسه ایران با کشورهایی مانند چین در آسیا و نروژ در اروپاست که به دلیل در حاشیه بودن این کشورها در نقشه جهان، کمتر مورد تهاجم قرار گرفته‌اند.

۲- عامل طبیعی: ایران کشوری با نزولات آسمانی کم و حیاتی بودن مالکیت آب بوده است. از آنجا که آب و کشاورزی اهمیت فوق‌العاده در ادامه حیات داشته بر سر آب همیشه جنگ و کشتار جاری بوده، از این رو طبق نظر مورخان شیوه تولید آسیایی در آسیا شکل گرفته که به تمرکز استبداد سیاسی و اقتصادی انجامیده است. به هر حال برای تملک آب و زمین و تقسیم آن، نیاز به یک استبداد متمرکز بوده و از این رو این استبداد توانسته تداوم یابد.

۳- عامل سیاسی - اجتماعی؛ استبداد: اگر فرض کنیم که عامل ژئوپلیتیک و عامل طبیعی در گذشته سبب ساز تداوم و استمرار استبداد شده‌اند و در واقع استبداد توانسته ضربه‌ها و لطمه‌های حمله‌های مهاجمان و کمبود آب را تکمیل کند و ادامه دهد، امروز می‌توان به جز حمله عراق که

به دلیل انقلاب ایران بوده است، دیگر حمله‌ها به ایران را عامل استبداد و ناتوانی دستگاه مدیریت و سیاست ایران دانست. به عبارت دیگر اگر استبداد، ابتدا معلول بوده، پس از مدتی خود به علت‌العلل تبدیل شده است. صرف نظر از تهاجم‌های دیگران به ایران، ادامه جنگ‌ها و تهاجم ایران به دیگر کشورها مانند حمله به یونان، مصر، هندوستان و... که مستبدان حاکم ایران در آن نقش داشته‌اند، مزید علت بر سر راه توسعه ایران بوده‌اند. به عبارت دیگر در ۵ هزار سال تاریخ ایران با درج‌ات کم و بیش، عامل استبداد، عامل اصلی درگیری‌های نظامی، استهلاک امکانات مادی و معنوی و سد راه توسعه ایران بوده است. به گفته دکتر کاتوزیان، در ایران و در مواردی تسلسل دائمی، شورش، سرنگونی، استبداد و باز شورش، سرنگونی و استبداد را می‌بینیم.

۴- عامل استعمار: استعمار اروپایی از دوران صفویه و فرستادن برادران شرلی به ایران، عامل مؤثر در تداوم استبداد و عامل بازدارنده توسعه ایران بوده است. ترس کلیسا و پادشاهان اروپایی از قدرت عثمانی، باعث شد که برادران شرلی با ماوریتی از سوی این دو قدرت در دستگاه صفویه نفوذ کنند که جنگ‌های صفویه با عثمانی و شکل گرفتن «شیعه صفوی» از ثمره‌های آن است. فروپاشی خلافت عثمانی و عقیم گذاشتن تهدید مسلمانان برای اروپا، استراتژی کلیسا و پادشاهان اروپایی بود که با نفوذ در دستگاه صفویه مقدور شد. تبدیل اختلاف عقیده شیعه و سنی به تضاد، تقابل و تخصص، در این استراتژی جایگاه خاصی یافت که موفقیت آمیز بود. این تخصصات و استبداد صفوی توان عثمانی و ایران را آن‌چنان تحلیل برد که دولت ایران با حمله بخشی از زیرمجموعه خود - افاغنه - فروپاشید و تهدید عثمانی برای اروپا بسیار کاهش یافت.

بعضی از مورخان را اعتقاد بر این است که حمله نادر شاه به هندوستان با تحریک انگلیسی‌ها کلید خورده تا بعدها استعمار این کشور بزرگ و قدرتمند آسیایی توسط انگلیس مقدور شود و ایران هم قدرت تهدیدی پیدا نکند.

دخالت استعمار در توسعه سیاسی و اقتصادی ایران در دوره قاجاریه که باز یک دولت متمرکز تشکیل شد و در قتل قائم مقام و امیر کبیر و بعد در کودتای ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲ و در تبدیل خوزستان و سیستان به سرزمینی سوخته و جلوگیری از توسعه کشاورزی این دو منطقه مهم، روشن و مبرهن است.

استعمار از تشکیل سلسله قاجاریه تا فروپاشی پهلوی در تشدید و گسترش استبداد سیاسی ایران نقش تعیین کننده و تشویق کننده حاکمان را داشته است.

۵- فرهنگ و اخلاق ضد توسعه: گفتیم که استبداد در دوران طولانی خود، علت‌العلل توسعه نیافتگی در ایران بوده، طبیعی است که استبداد در پای ایرانی، فرهنگ و اخلاق خود را هم تولید کرده است. این درست نیست که مردم ایران خواهان این فرهنگ و اخلاق هستند، بلکه از اجبار تن به این فرهنگ داده‌اند. به گفته مهندس سبحانی اگر توصیه شده که مال، عقیده و ارتباطات خود را مخفی کنید، ضرورت یک نظام استبدادی است. مصادره اموال، کشتار افراد به خاطر عقیده و کشتار رفقا و دوستان افراد، مگر یک پدیده جاری و ساری در این مملکت نبوده است؟ پس طبیعی است که مردم این مقوله‌ها را پنهان نگهدارند. در یک جامعه دموکراتیک با مطبوعات و بیان آزاد اعتقادات، شفافیت و صداقت رشد می‌کند و مخفی کاری به حداقل کاهش می‌یابد.

ترس از مصادره اموال، اموال را به جای به کارگیری در امر توسعه و ایجاد اشتغال، نه تنها در داخل پنهان می‌سازد که آن را برای مخفی کردن ابدی به خارج از کشور منتقل می‌کند. ترس از تهمت، اتهام، زندان، اخراج و... افراد را کاملاً در پرده‌ای از ابهام و ناروشنی استتار می‌کند. روحیه نفاق، ذاتی مردم ایران نیست، بلکه معلول علت‌العلل، یعنی استبداد است. پس از استقرار دموکراسی این روحیه به تدریج اصلاح خواهد شد. معمولاً در فضای استبداد، تحجر و تفکر محافظه کاری رشد می‌کند. امروز اگر تفکری متحجر در بخشی از روحانیت سد راه توسعه است به دلیل فضای بسته طولانی جامعه است.

**انسان مجرب و تحصیلکرده،
مهمترین امکان توسعه است.
طبق گزارش بانک جهانی
و تأیید آن توسط اداره
گذرنامه در سال‌های گذشته،
سالانه ۱۸۰ هزار تحصیلکرده
دانشگاهی از ایران مهاجرت
کرده‌اند. ارزش جهانی این
تعداد، حداقل ۹۰ میلیارد دلار
می‌شود**

در فضای آزاد که اظهار عقیده، زندان و اتهام و تعقیب به دنبال نداشته باشد، جامعه به تعادل و تفاهم می‌رسد. استبداد، خالق تحجر مذهبی و علمی است. در دوران استالین تدریس اصل عدم قطعیت هاینبرگ و تئوری نسبیت اینشتین و قوانین توارث مندل در شوروی ممنوع بوده تا تری دیدی در فلسفه ماتریالیسم تاریخی ایجاد نکند! حتی مطالعه کتاب‌های کلاسیک مارکس و انگلس برای افراد عادی و دانشگاهی مجاز نبوده است!

سانسور در نظام‌های استبدادی، ابزاری برای سدنوگرایی و نواندیشی است. در چنین شرایطی مردم برای ادامه زندگی مجبور به خلق فرهنگ و خوگر فتن به اخلاقیات می‌شوند که بتوانند از تیغ تیز استبداد فرار کنند. برای مبارزه با این فرهنگ و اخلاق باید با استبداد مبارزه کرد. تا استبداد ریشه کن نشود و تنوع و تکثر اعتقادی، قومی، جنسیتی و... مورد قبول واقع نشود، انتظار تغییر این فرهنگ و اخلاق بی‌مورد است.

کدام یک از موانع تاریخی همچنان مانع توسعه ایران به شمار می‌آیند؟

□ گفتیم که توسعه متوازن و همه‌جانبه در شرایطی آرام و بدون تنش سیاسی و اجتماعی مقدور است. در شرایط کنونی موانع تاریخی توسعه ایران از نظر اهمیت عبارتند از:

۱- دموکراسی؛ با انقلاب و تصویب قانون اساسی به نظر می‌رسد که مادر مسیر توسعه سیاسی - فرهنگی - اقتصادی قرار خواهیم گرفت. تحولات پس از انقلاب از جمله جنگ تحمیلی، تروریسم، کشتارها و درگیری‌های گسترده بعدی و عدم قانون‌نگرایی باعث شدند که دموکراسی در ایران به عنوان یک دستاورد انقلاب دچار مشکل شود. آقای خاتمی سعی کرد که قانون را محور قرار دهد، ولی عملاً و با وجود پیشرفت‌هایی چشمگیر، جامعیت قانون پذیرفته نشد، از این رو جامعه ما از استبداد تاریخی ایران هنوز هم، رنج می‌برد. آزادی مطبوعات، احزاب، نهادهای مدنی، سندیکاها و صنفی و... هنوز در ایران کاملاً پذیرفته نشده و چالش بین حکومت و مردم سر موضوع استقلال و آزادی وجود دارد. هر فعالیت ظاهراً آزادخواهانه با تهمت جاسوسی و عمال خارجی مورد تهاجم قرار می‌گیرد. هنوز یک وفاق ملی در مورد تعریف آزادی‌ها و استقلال وجود ندارد. کارگزاران سی ساله جمهوری اسلامی به اتهام جاسوس و وابسته خارجی، به زندان می‌افتند! هنوز حوزه آزادی اندیشه از حوزه خیانت و حمایت از استعمار

در ایران تفکیک نشده و تا امنیت اندیشه به رسمیت شناخته نشود، امنیت سرمایه تضمین نخواهد شد و فرار مغزها و سرمایه‌ها به جذب و جلب آنها تبدیل نخواهد شد.

۲- استعمار؛ گرچه با انقلاب، استعمار مستقیم در ایران وجود ندارد، ولی در عمل استعمار توانسته غیرمستقیم، روی روند توسعه ایران اثر بازدارندگی داشته باشد. جنگ تحمیلی، گروگانگیری، فقدان استراتژی توسعه، فقدان مدیریت جامع و پایدار و تغییر استراتژی، فساد مالی-اداری، شیوه مدیریت، موضوع انرژی هسته‌ای و... از عواملی هستند که استعمار توانسته بر بستر آنها از توسعه ایران جلوگیری کند. مقایسه‌ای ساده بین تحولات ترکیه، چین، هند و... در این سی سال به خوبی نشان می‌دهد که ما نتوانسته‌ایم استعمار را در ایران عقیم کنیم با دست کم تأثیر گذاری آن را کاهش دهیم.

۳- اخلاق و فرهنگ ضد توسعه؛ با وجود انقلاب و فرهنگ اولیه آن که به نظر می‌رسید به سوی توسعه جهت‌گیری کرده و تشکیل نهادهایی انقلابی نیز جهت اجرای طرح‌های توسعه‌ای چنین امیدی می‌داد، متأسفانه اخلاق و فرهنگ ضد توسعه در ایران بازسازی شد و حتی در مواردی عامل بازدارنده‌ای چون فساد مالی-اداری تشدید هم شده است. باید توجه داشت که دموکراسی عاملی مهم و تعیین‌کننده است و با تأمین آن عامل خارجی استعمار و عوامل فرهنگی را می‌توان کنترل کرد.

■ نقش عواملی چون مذهب، شرایط جغرافیایی، استعمار، نفت و فرهنگ ایرانی را در توسعه ایران توضیح دهید.

□ دین اسلام، به‌طور عام و مذهب تشیع، به‌طور خاص، نه تنها مخالف توسعه نیستند که برعکس طرفدار توسعه، نوگرایی و تکامل اجتماعی هستند. قرون اولیه اسلام همراه با توسعه علمی و تکنولوژیکی بوده است. سوء استفاده از اسلام امر تازه‌ای نیست و در ۱۴۰۰ سال گذشته این امر اتفاق افتاده است. باید دین تحریف شده و متحجر را از اصل اسلام جدا کرد.

آنچه امروز در ایران مشکل ساز شده، غالب شدن تفکری از اسلام است که دیگر تفکرات اسلامی را بر نمی‌تابد و برداشت خود را تنها برداشت درست از اسلام می‌داند. این برداشت به دلیل پیوند با قدرت و نفت توانسته فضای سیاسی-فرهنگی جامعه را پلاریزه کند و دیگر برداشت‌ها از اسلام را منزوی و مقید کند. متفکرانی چون آیت‌الله مطهری، آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله طالقانی

هدف از توسعه کاهش تنش و به حداقل رساندن تمایز انسان‌هاست. برای رسیدن به این هدف، حتما باید توانمندسازی انسان‌های ضعیف (هر ضعیفی) در دستور کار قرار گیرد

و آیت‌الله منتظری با برداشت‌های مترقی-البته به مراتب مختلف از اسلام به خوبی توانسته‌اند دیگر متفکران جامعه را جذب و جلب کنند، در حالی که ایدئولوگ‌ها آن چنان فضای تفکر و اجتهاد را تنگ کرده‌اند که موجب فرار جوانان از اسلام و مسموم کردن فضای سیاسی-فرهنگی جامعه شده و فرار مغزها و سرمایه‌ها، پیامد طبیعی این گونه تفکر بوده که با امر توسعه در تضاد است. شاخص‌های رسمی، جذب سرمایه، شفاف‌سازی اقتصاد، فساد مالی-اداری و... نشان می‌دهند که در ۵ سال گذشته فرایند توسعه در ایران صدمه دیده و به سوی شرایط بحرانی پیش می‌رود. از آنجا که این نوع برداشت از دین و مذهب مستقیماً با توسعه سیاسی، دموکراسی و آزادی‌های مصرح در قانون اساسی ارتباط دارند، تأثیر مخرب خود را در این حیطه نیز به جای گذاشته‌اند. مشکل اصلی و تضاد این برداشت با توسعه در جایی خود را نشان می‌دهد که به دلیل غلبه این تفکر در قوای اجرایی و قضایی به عملکردهای فیزیکی تبدیل می‌شود و فرایند توسعه را سدمی نماید.

شرایط جغرافیایی، چه از منظر کم‌آبی (شیوه تولید آسیایی که مورد توجه گروهی از محققان است) و چه از نظر ژئواستراتژیک با مدیریت کارا و وسعت نظر می‌تواند به خوبی کنترل شود. با رشد تکنولوژی و استفاده بهینه از آب و زمین بر این نقیصه می‌توان فائق آمد و موقعیت ژئواستراتژیک ایران را می‌توان به مزیت تبدیل کرد و آن را در رابطه با جهان در امر تولید، تجارت، تورسم و... به موتور توسعه ایران تبدیل کرد.

استعمار، همان‌گونه که گفته شد استعمار امروزه از موضع کلاسیک خود خارج شده و با درایت و مدیریت، مانند کشورهای ترکیه، چین، هند، مالزی و... می‌توان آن را خنثی و کم‌اثر کرد. امروز سد اصلی فرایند توسعه ایران، داخلی است. استعمار تأثیرگذار است، ولی با وحدت ملی، وفاق عینی، ملموس و دموکراتیک نقش استعمار را

می‌توان به حداقل کاهش داد. پیروزی مسلمانان ترکیه و مالزی می‌تواند الگویی برای ما ایرانیان در امر توسعه باشد.

نفت، همچون ارث ارزشمندی است که از پدری متمول برای فرزندان باقی مانده است. وارث می‌تواند با این ثروت به دو شکل برخورد کند؛ این ثروت را صرف عیاشی و خوشگذرانی، اعتیاد و... کند یا این که با این ثروت کاری تولیدی ایجاد کند و برای گروهی اشتغال و برای خود ثروت بیشتر به ارمغان آورد. کشور نروژ با نفت خود یک صندوق مستقل از بودجه کشور ایجاد کرده و با یک هیئت امنای مستقل آن را برای نسل‌های آینده نروژ در رشته‌های پرسود سرمایه‌گذاری می‌کند و ما آن را وارد بودجه جاری خود می‌کنیم و با واردات کالاها، مصرفی، خرج می‌کنیم. ما با پول نفت، تولید داخلی، اشتغال داخلی و خلاقیت مردم خود را کاهش می‌دهیم و نروژ برعکس. این تقصیر نفت نیست، بلکه از ضعف مدیریت ماست. امسال ۱۰۲ سال است که صنعت نفت و ۵۰ سال است که صنعت پتروشیمی داریم. وابستگی ما از نظر تکنولوژی، سرمایه، متخصص و مدیریت، محرز است. دکتر محمد مصدق از سلاح تحریم نفت غربی‌ها، رشد و توسعه دیگر بخش‌های اقتصادی-کشاورزی، صنعت، معدن و تجارت-کشور را رقم زد و برای اولین و آخرین بار برای سه سال تراز بازرگانی را مثبت کرد- آن‌هم بدون صادرات نفت و ما با نفت، دیگر بخش‌های اقتصادی را تخریب می‌کنیم.

نفت عامل بازدارنده نیست، مدیریت ما عامل است. فرق ما و ترکیه چیست؟ ترکیه روزانه ۷۵۰ هزار بشکه نفت وارد می‌کند و ما ۲/۵ میلیون بشکه صادر. رشد اقتصادی ترکیه نزدیک ده درصد است و از آن مادر سال گذشته ۲/۳ و امسال یک و در سال آینده منفی خواهد بود. در بین ۲۰ دانشگاه معروف کشورهای اسلامی، ۱۴ دانشگاه از ترکیه است و ما ۲ دانشگاه داریم. ترکیه تورم خود را کنترل و اشتغال خود را افزایش داده و ما تازه در آستانه توری هشدار دهنده قرار داریم و اشتغال ما روبه کاهش است.

فرهنگ ایرانی؛ تغییر فرهنگ امری کند و زمان‌بر است. گفتیم که فرهنگ و اخلاق ایرانی یکی از عوامل ضد توسعه است، ولی علت العلیل ضد توسعه را استبداد دیرپای و طولانی ایرانی دانستیم. اگر این علت العلیل از بین برود و در جامعه شفافیت، صداقت، صداقت و تحمل حاکمان برقرار شود و مردم اطمینان پیدا کنند، به تدریج این

فرهنگ و اخلاق عوض خواهد شد. هند کشوری است که در ۶۰ سال گذشته و پس از استقلال و با درایت و سیره گانندی توانسته به یک فرهنگ سازنده، خلاق و تولیدی روی آورد. پروتستانتیسم غربی توانست بر فرهنگ کلیسایی قرون وسطی حاکم شود و تولید و خلاقیت را به ارمان آورد. رابطه فرهنگ و حاکمیت، رابطه ای مستقیم است. با آزادی فکر، مطبوعات، احزاب و سندیکاها و البته تحمل حاکمان، می توان فرهنگ سازی کرد. فرهنگ سازی آمرانه در بخش معدودی از جامعه کارساز بوده و در شرایط کنونی تنها با هزینه زیاد و تدارکات امنیتی مقدور است، ولی فرهنگ سازی ملی که توسط تمامی اقشار جامعه از جمله حاکمیت انجام می شود، تأثیر گذار بوده و مقبولیت ملی خواهد داشت.

فرهنگ سازی با شیوه تولید و مصرف رابطه ای مستقیم دارد. رئیس جمهور نمی تواند کفش ایتالیایی بپوشد و آن گاه از صنعت کفش ایران حمایت کند. رئیس کشور نمی تواند برای معالجه خود به کشورهای اروپایی برود و آن گاه از پیشرفت پزشکی ایران سخن بگوید. عکس معروف گانندی با بالاته لخت و چرخ نخریسی، یک عامل عمده فرهنگ سازی بوده تا امروز هند صنعت نساجی پیشرفته ای داشته باشد و همچنین آتش زدن پارچه های مرغوب منچستر در خیابان های هند. نمی توان پلیس تهران را با گران ترین اتومبیل های بنز آلمانی مجهز کرد و آن گاه از پیشرفت صنعت خودروسازی ایران سخن گفت و بعد اتومبیل های بنز آلمانی را به خاطر گرانی قطعات از رده خارج کرد! توزیع عمومی نقدی یارانه، فرهنگ ضد تولیدی و اقتصاد صدقه ای است، ولی تقویت عوامل تولید مانند بهداشت، آموزش، پرداخت یارانه به تولید کننده، توانمندسازی نیروی انسانی و بخش های بالقوه توانای اقتصادی - فرهنگ کار و کوشش را رایج می کند. در سی سال گذشته، به دلیل عدم توجه همه جانبه به امر توسعه، فرهنگ توسعه هم پیشرفتی نداشته، بلکه فرهنگ ضد توسعه ترویج شده است. امروز تکنولوژی ارتباطات می تواند فرهنگی را در جامعه اشاعه دهد که مطلوب نباشد. راه در مان، فرهنگ سازی قدرتمند در مقابل آن فرهنگ است. نتیجه گیری از عملکرد مسئولان فرهنگی در سی سال گذشته و تأکید بر شیخون فرهنگی، ما را به این می رساند که در امر فرهنگ سازی موفق نبوده ایم، پس باید این روش را تغییر داد.

■ در میان مکاتب اقتصادی و اجتماعی جهان کدام مکتب را به نظرات خود دزدیکتر می دانید؟
 □ به گفته دکتر شریعتی، دمو کراسی و سوسیالیسم تجربه ارزشمند بشری است. امروز هم در کشورهای سوسیالیال دموکرات غربی چون سوئد، توسعه انسانی تر و معقول تر انجام می شود، اما ما باید سوسیالیال دموکراسی خاص ایران را تئوریزه کنیم. به گفته آقای دکتر محمد مهدی جعفری - محقق نهج البلاغه و علی شناس - علی بن ابیطالب در ۵ سال حکومت خود یک سوسیالیال دموکرات بوده است. دکتر محمد مصدق در ۲۸ ماه حکومت روش سوسیالیال دموکرات داشته است - البته بدون



ترکیه روزانه ۷۵۰ هزار بشکه نفت وارد می کند و ما ۲/۵ میلیون بشکه صادر. رشد اقتصادی ترکیه نزدیک ده درصد است و از آن ما در سال گذشته ۲/۳ و امسال یک و در سال آینده منفی خواهد بود. در بین ۲۰ دانشگاه معروف کشورهای اسلامی، ۱۴ دانشگاه از ترکیه است و ما ۲ دانشگاه داریم. ترکیه تورم خود را کنترل و اشتغال خود را افزایش داده و ما تازه در آستانه تورمی هشدار دهنده قرار داریم و اشتغال ما رو به کاهش است

تبلیغ - و آیت الله طالقانی مجتهد و مفسر قرآن که زندان، تبعید، مبارزه، قرآن و تفسیر آن را با هم تجربه کرده، روش و منش سوسیالیال دموکراسی داشته است و از همه مؤخر تر دکتر شریعتی در مقاله معروف خود «عرفان - عدالت - آزادی» را به ما توصیه می کند. معنای حرف او این است که ما باید به دنبال سوسیالیال دموکراسی بومی خود باشیم. این سوسیالیال دموکراسی نباید با سوسیالیال دموکراسی سکولار غربی اشتباه شود و این سوسیالیال دموکراسی ریشه در مذهب و فرهنگ ایرانی دارد که باید آن را کشف و طرح کنیم. در قانون اساسی مادر اصل سوم، ۱۶ مورد در فصل سوم، حقوق ملت، اصول ۱۹ تا ۳۹ عموماً در چارچوب سوسیالیال دموکراسی برای ملت حقوق و برای حکومت تعهد ایجاد شده است، اینها را باید زنده و اجرا کنیم. در نوشته های فقهای چون آیت الله منتظری، آیت الله بهشتی، آیت الله مطهری و آیت الله سید محمد باقر صدر هم آثاری از سوسیالیال دموکراسی بومی می بینید. امروز تجربه سوئد به طور اخص و عملکرد احزاب سوسیالیال دموکرات غربی به طور عام و احزاب سبز در دهه های اخیر نشان می دهد که نظام سرمایه داری لیبرال در کشورهای پیشرفته صنعتی و سرمایه داری استبدادی در کشورهای جهان عقب مانده و دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای سابق شوروی و اروپای شرقی، یا شکست خورده اند و یا دچار مشکل جدی شده اند و با این رویکردها قابل دوام نخواهند بود. سوسیالیال دموکراسی اسلامی (یا بومی) مامی تواند راه جدیدی باشد.

پی نوشت:

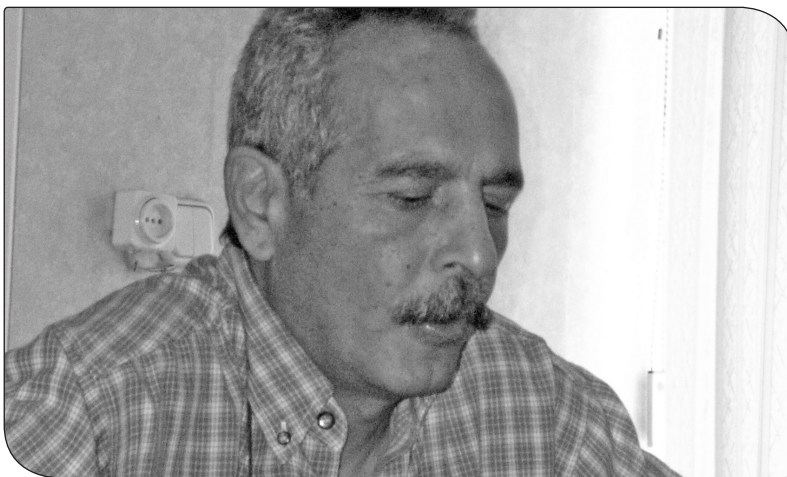
- ۱- تنبیه الامه و تنزیه المله، مقدمه آقای طالقانی، ص ۱۴، شرکت سهامی انتشار، چاپ نهم ۱۳۷۸.
- ۲- ترجمه دکتر محمد علی موحد، مؤسسه مطالعات بین المللی انرژی، ۱۳۷۳.
- ۳- ISI Institute for Scientific Informaion (ISI)، مجمع اطلاعات علمی است. این مرکز به نشریاتی در کشورهای جهان عقب مانده هم این عنوان را اعطا کرده و طبق مصوبات وزارت علوم هر کس در این نشریه ها مقاله ای چاپ کند، امتیاز برای ارتقا کسب می کند. در سال های گذشته هدف بسیاری از همکاران دانشگاهی، چاپ مقاله در این مجلات بوده و آن را توسعه علمی نامیده اند، در حالی که در کشورهای پیشرفته چاپ مقاله در نشریه های ISI دلیل توسعه علمی نیست، بلکه عوامل دیگری مانند خلق تکنولوژی، ارجاع به مقالات علمی چاپ شده و کاربردی کردن مقالات علمی هم معیار است، چیزی که در ایران غایب است.



گفت و گو

گستگی و گسیختگی در توسعه ایران

گفت و گو با کمال اطهاری



■ ابتدا اگر امکان دارد تعریفی از توسعه ارائه

دهید.

□ کلمه "Development" که در فارسی به "توسعه" برگردانده شده، به معنای گشودن یک بسته - یا شاید بتوان گفت گنجینه - است. برای این معنادر فارسی واژه "انکشاف"، که در ترجمه‌های اولیه رایج بوده، از برخی وجوه مناسب‌تر است، چرا که نمایاندن چیزی نهفته را معنای دهد، اما با واژه رایج توسعه اگر به معنای وسعت و تکامل بخشیدن به آن چه هست به کار رود، سر مخالفت ندارم. با این معنا توسعه با مدرنیته همذات و همزمان می‌گردد، چرا که هر دو شناخت و نقد سنت را بر اساس اصولی چون رجوع به عقل یا توافق عقلانی در دستور کار انسان و جامعه قرار می‌دهند و آینده را بر پایه گذشته بنیاد می‌نهند، نه در نفی یا تخریب آن. با این تعریف، مفهوم توسعه از رشد فاصله می‌گیرد. همان‌طور که انسان می‌تواند از لحاظ جسمی رشد کند بی آن که از لحاظ عقلی رشد کرده باشد، یا با مواد نیروزا و ماهیچه‌ساز بدنش را رشد یافته و پرتوان کند، جامعه اگر به رشد بسنده کند به زودی دچار مشکلات و تناقض‌های بنیان‌کن درونی می‌شود. توسعه یک جامعه همچون ورود و جذب مفاهیم جدید علمی، فلسفی و هنری به یک زبان زنده است. در این ورود هر چند که گاه استفاده از برخی واژگان زبان‌های دیگر نیز ضروری بیفتد، اما بیان مفاهیم در اساس با واژگان و دستور زبان آن زبان زنده صورت می‌پذیرد. بدین ترتیب آن زبان منسوخ نمی‌شود، بلکه متن و محتوای آن ژرفا و گسترش می‌یابد. اما رشد، به مثابه بیان مفاهیم نوین به زبانی بیگانه برای جامعه است، حتی اگر این بیان با ترجمه صوری واژگان نو صورت پذیرد، تنها باعث

از دیاد واژگان خواهد گشت و زبان را توسعه نخواهد داد، که این در نهایت به زنده به گور کردن تدریجی آن زبان زنده خواهد انجامید. البته ناگفته روشن است که اگر زبانی (جامعه‌ای) نتواند یا نخواهد مفاهیم نوین کشف و خلق شده در سایر زبان‌ها (جوامع) را جذب کند، به غفلت یا عمد خود کشتی کرده است. می‌توان گفت که قدرت یک زبان به خلق مفاهیم نو و بقایش به جذب این مفاهیم بستگی دارد. همان‌طور که امروز زبان انگلیسی به دلیل خلاقیت‌های علمی، فنی و هنری بیشتر در نزد متکلمین به آن، بر سایر زبان‌های زنده جهان بویژه زبان‌های پر قدرتی چون فرانسه و آلمانی، تفوق یافته و جهانگیر شده است. در واقع هر چند که متکلمین به زبان‌های اخیر خود صاحب خلاقیت‌های بسیاری‌اند، اما این خلاقیت‌ها تنها بقای آنها را تضمین می‌کنند نه تفوقشان را. به مدد این تمثیل می‌توان گفت که عام‌ترین معنای توسعه در یک جامعه، فرایند کشف قابلیت‌های خود و در یک جامعه، فرایند کشف قابلیت‌های خود و دیگر جوامع برای به دست آوردن توانایی خلق آگاهانه روابط نوین اجتماعی در جهت رهایی هر چه بیشتر بشر از بند کور جبرهای طبیعی و اجتماعی و تحقق آزادانه خویش است.

از دیاد واژگان خواهد گشت و زبان را توسعه نخواهد داد، که این در نهایت به زنده به گور کردن تدریجی آن زبان زنده خواهد انجامید. البته ناگفته روشن است که اگر زبانی (جامعه‌ای) نتواند یا نخواهد مفاهیم نوین کشف و خلق شده در سایر زبان‌ها (جوامع) را جذب کند، به غفلت یا عمد

عام‌ترین معنای توسعه در یک جامعه، فرایند کشف قابلیت‌های خود و دیگر جوامع برای به دست آوردن توانایی خلق آگاهانه روابط نوین اجتماعی در جهت رهایی هر چه بیشتر بشر از بند کور جبرهای طبیعی و اجتماعی و تحقق آزادانه خویش است

بی‌تردید توسعه دلالت بر تکامل اجتماعی - تاریخی دارد و تکامل اجتماعی نیز قانونمند است، از این رو بدون شناخت قوانین تکامل

تاریخی جوامع، امکان گام نهادن در راه و تحقق توسعه فراهم نمی‌آید. باید به‌عنوان یک اصل تأکید کنم که اگر تکامل اجتماعی قانونمند نبود توسعه معنایی پیدانمی‌کرد، چرا که صرف بقای هر جامعه به هر شکل و سیاق، نوعی توسعه به‌شمار می‌آمد. به‌عنوان دومین اصل، بر پایه اصل نخست و تجربه تاریخ، می‌توان گفت که در نهایت تکامل تاریخی جوامع یکپارچه یا جهانی بوده و بر میزان این یکپارچگی در دوران نوین یا عصر اطلاعات، ارتباطات و جهانی شدن، افزوده شده است. نابودی شکل‌بندی‌های اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر گله‌داری، برده‌داری و... و در دستور کار قرار گرفتن صنعتی شدن در تمام جوامع بشری، هر چند تحت لوای ایدئولوژی‌های متفاوت، به اندازه کافی گواه قانونمندی و یکپارچگی تکامل تاریخی است. البته از آنجا که در نهایت این انسان است که با شعور خود تاریخ‌رامی سازد، این قانونمندی و یکپارچگی نهایی به معنای توسعه خطی، همسان و همزمان جوامع نیست، بلکه گویای وحدتی تاریخی در میان کثرت جوامع بشری است که سرانجام راه خود را به فرای نظام سرمایه‌داری، آن‌هم به اجبار در حرکتی جهانی، خواهد جست.

مؤلفه‌های وحدت‌بخش جوامع در تاریخ معاصر - که هیچ جامعه‌ای را از آنها گزیر و گزیری نیست یا توسعه همه جوامع مشروط به آنهاست - عبارتند از صنعتی شدن و مردم‌سالاری؛ در واقع این دو مؤلفه شرط لازم تکامل تاریخی یا توسعه تمام جوامع امروز به‌شمار می‌آیند و راه تکامل بعدی آنها از این گذرگاه عبور می‌کند. هر شکل‌بندی دیگر اجتماعی که از لحاظ زیربنایی و روبنایی بر بنیان این مؤلفه‌ها شکل نگرفته یا نگیرد محکوم به فناست، هر چند که پشتوانه‌اش تمدنی کهن باشد. پس از تجربه تاریخی سترگ ظهور و سقوط اردوگاه «سوسیالیسم دولتی» در قرن بیستم و نیز جنگ‌ها و بحران‌های بزرگ اقتصادی در جوامع سرمایه‌داری، شروط زیرین مشخص شد: - بقای سیاسی یک نظام بدون مردم‌سالاری مبتنی بر آزادی احزاب ممکن نیست.

- رشد نیروهای مولده یا رشد اقتصادی تافق قابل مشاهده تاریخی، بدون استفاده از نهاد «بازار قیمت‌ساز» (البته نه رهاگذاری و تسلیم اقتصاد به آن) میسر نمی‌شود. - بدون رعایت عدالت اجتماعی و اقتصادی و

سیاسی (درون و بین جوامع) پیوستگی و پایداری توسعه حاصل نمی‌آید.

- جهش از مؤلفه‌ها و شروط پیش گفته برای رسیدن به توسعه اجتماعی ناممکن و هدر دادن نیروی جامعه در پی دستیابی به سراب نظامی تخیلی است، به عبارت دیگر رسیدن به مرحله بعدی تکامل اجتماعی تنها از این مسیر عبور می‌کند. پیش از آن که به سراغ پرسش بعدی بروم این نکته را نیز اضافه کنم که بادر نظر گرفتن شروط پیش گفته، بویژه در جوامع به هم پیوسته امروز، نه «درون‌زایی» توسعه جامعه دارای معناست و نه به‌طور بدیهی «برون‌زایی» آن، بلکه تنها خصلت متقابل یاد یالکتیکی بین آنها (مشروط به رعایت قواعد تاریخی) می‌تواند توسعه را به ارمغان بیاورد. البته همان‌طور که مارکس می‌گفت جوامع پیشرفته‌تر آینده را به جوامع دیگر نشان می‌دهند، نه برای تقلید و نه برای جهش، بلکه برای ساختن آگاهانه و خلاقانه تاریخ و پرهیز از تکرار اشتباهات آنها و در نتیجه سرعت دادن به تکامل اجتماعی

در ایران باستان بویژه از دوره ساسانیان، نوعی از شیوه تولید آسیایی (اقتصاد کشاورزی + مالکیت دولتی بر زمین) تعیین‌کننده زیربنای اقتصادی ایران شد. این شیوه تولید به تدریج و بعد از به‌وجود آوردن دوره‌های طولانی اما ناپیوسته رشد اقتصادی و افزودن جلوه‌های خاص (ایرانی) تمدن و فرهنگ به تاریخ جهان (آخرین آنها در دوره صفویه) به مانع عینی توسعه اقتصادی تبدیل شد، اما این زیربنا به‌طور جبری فرهنگ ایرانی را شکل داد، یا آن‌گونه که برخی استبداد و خودکامگی و برخی دروغ‌گویی را ذاتی یا نهادی و حک‌شده ابدی در ایرانیان دانسته‌اند، روبنا را به عکس برگردان زیربنا مبدل نکرد

خود و روهایی کل جامعه بشری. با این زمینه، توسعه در جوامع توسعه نیافته یا توسعه یابنده‌ای چون ایران باید «ساخت‌یابی» شود، که در ادامه به تعریف و چگونگی آن می‌پردازیم.

■ موانع توسعه در ایران را چه می‌دانید؟

□ موانع توسعه تاریخی و کنونی ایران را می‌توان به دو دسته عینی و ذهنی تقسیم کرد، بدین ترتیب جدولی به دست می‌آید که سطرهای آن به تاریخی و کنونی و ستون‌های آن به عینی و ذهنی تقسیم می‌شود، که البته در رابطه‌ای متقابل با یکدیگرند. این موانع باعث شده که در یک قرن گذشته (از انقلاب مشروطه) با وجود کوشش‌ها، جنبش‌ها و انقلاب‌های فراگیر اجتماعی - که در مقایسه با جوامع دیگر کم‌نظیر و گاه یکتا هستند - رشد و توسعه پایدار در ایران متحقق نشود، از این رو شناخت این موانع برای عبور از آنها، ضرورتی تام دارد. در این بخش، من به موانع تاریخی توسعه می‌پردازم که البته منظورم تا پیش از انقلاب مشروطه است. هر چند که درباره علل توسعه نیافتگی ایران هنوز نظریه‌ای ژرف‌تر و مورد اجماع ارائه نشده، اما درباره توسعه تاریخی جوامع به‌طور عام و درباره جوامع مشابه ایران (جوامع شرقی) به‌طور خاص، آن‌قدر کار شده که بتوان از روش‌شناسی و نتایج آنها برای تشخیص سره از ناسره و پیش‌رو گذاشتن برنامه‌های پژوهشی راهگشا درباره ایران بهره گرفت. قصد من نیز از این گفتار مختصر در همین حد است، نه ارائه یک نظر به‌جامع.

در میان تحلیل‌هایی که شرایط عینی تاریخی ایران را بررسی کرده‌اند، تحلیل‌هایی که پیرو مارکس «وجه تولید آسیایی» را توضیح‌دهنده شکل‌بندی جامعه‌مادانسته‌اند، بر بقیه برتری دارند، امانی‌توان گفت همه تاریخ‌ایران را توضیح می‌دهند. در این تحلیل‌ها، کم‌آبی و ضرورت برپایی و بهره‌برداری از شبکه‌های آبیاری (در اقتصاد کشاورزی) به موجودیت یک دولت قاهر (استبداد شرقی - ایرانی) و تضعیف یا محای مالکیت خصوصی می‌انجامد. این شکل‌بندی‌های اقتصادی و اجتماعی پس از به‌وجود آوردن تمدن‌های بزرگ و درخشان، به تدریج به مانع تکامل «درون‌زایی» اجتماعی یا به عامل ایستایی تاریخی تبدیل می‌شود، اما هر چند از آغاز این دوره‌بندی تاریخی به واقعت نزدیک است، مهم این است که بتوانیم یک دوره‌بندی عام

تاریخی را به شرایط مشخص تاریخ معاصر پیوند
 زنیسم؛ موضوعی که به نظر نمی‌رسد هیچ یک
 از تحلیلگران یادشده در آن توفیق یافته باشند.
 مارکس و انگلس در «ایدئولوژی آلمانی»^(۱)
 در این باره می‌گویند: «آن مفاهیم انتزاعی... که
 از مشاهده تکامل تاریخی انسان‌ها استخراج
 می‌شوند جدا از تاریخ واقعی، فی‌نفسه، مطلقاً فاقد
 ارزشند. آنها می‌توانند تنها برای سهولت تنظیم
 مواد و مدارک تاریخی، به منظور نشان دادن توالی
 لایه‌های جداگانه آن به کار آیند... دشواری‌ها
 تنها آن‌گاه آغاز می‌گردد که بخواهند به بررسی
 و تنظیم مواد و مصالح، اعم از دوران گذشته یا
 حاضر و نمایش واقعی آن پردازند.» از نظر من هنوز
 بهترین نظریه پردازان ما سیر این دشواری‌ها هستند،
 چرا که در روش‌شناسی تک‌علتی آنها یکبار برای
 همیشه در ایران باستان زیربنای شیوه تولید آسیایی،
 رو بنای استبدادی را پدید می‌آورد و از آن پس این
 رو بنای تمام تاریخ ایران را شکل می‌دهد.^(۲)

آخرین نظریه پرداز می‌مطرح تئوریک در
 زمینه رابطه اقتصاد و دولت را «داگلاس نورث»
 (اقتصاددان نهادگرای جدید و برنده جایزه نوبل
 اقتصاد) در کتاب «ساختار و دگرگونی در تاریخ
 اقتصادی»^(۳) ارائه داده، که به دلیل توانایی اش در
 برقراری پیوند بین تاریخ اجتماعی و الگوهای
 متعارف رشد اقتصادی از آن بهره می‌گیرم. نورث
 معتقد است که «چارچوب مارکسیستی دارای
 قوی‌ترین گزاره‌های موجود درباره تغییرات
 بلندمدت است، چرا که کلیه اجزای فراموش شده
 در چارچوب نئو کلاسیک، یعنی نهادها، حقوق
 مالکیت، دولت و ایدئولوژی را شامل می‌شود.»
 وی به پیروی از مارکس عنوان می‌کند: «وجود
 دولت برای رشد اقتصادی ضروری است، ولی
 دولت عامل افول اقتصادی به دست بشر نیز به شمار
 می‌آید. به دلیل وجود این معما، محور تاریخ
 اقتصادی باید بررسی دولت باشد.» وی ادامه
 می‌دهد که «تحلیل دولت بدون توجه به حقوق
 مالکیت، بی‌فایده است... جوهر حقوق مالکیت،
 حق انحصار است و سازمانی که در خشنوت از
 مزیت نسبی برخوردار باشد (دولت)، در موقعیت
 تعریف و اجرای حقوق مالکیت قرار می‌گیرد.»
 وی در کتاب خود به تبیین این فرض می‌پردازد:
 «گرایش عمومی دولت‌ها به ایجاد حقوق مالکیت
 غیر کارا و بنابراین عدم توفیق در نیل به رشد پایدار؛
 و بی‌ثباتی ذاتی همه دولت‌ها که به تغییر اقتصادی و

**از نظر من پس از رخداد
 بزرگ انقلاب مشروطه،
 جامعه ایرانی از مانع تاریخی
 توسعه خویش عبور کرده یا
 دوباره "تاریخ ساز" گشته،
 اما این تاریخ‌سازی نمی‌تواند
 به صورت جهشی انجام پذیرد،
 بلکه باید ساخت‌یابی شود**

سرانجام به زوال اقتصادی منجر می‌شود.» بر این پایه
 دولتی که فرمانروای واحد داشته باشد (یادولتی
 استبدادی)، سه ویژگی اساسی خواهد داشت:
 «نخست آن که دولت به تجارت مجموعه‌ای از
 خدمات که آنها را حمایت و عدالت می‌نماید، در
 ازای دریافت درآمد، می‌پردازد. از آنجا که عرضه
 این خدمات از صرفه‌های اقتصادی نسبت به مقیاس
 برخوردار است، اگر یک سازمان در ارائه خدمات
 تخصص به دست آورد، در آمد کل جامعه در
 مقایسه با وقتی که افراد جامعه به صورت فردی از
 حقوق خویش حمایت کنند افزایش می‌یابد.

دوم آن که دولت می‌کوشد مانند یک
 انحصارگر تبعیض‌گرا عمل کند و گروه‌های
 مردم را به نحوی تفکیک و حقوق مالکیت هر
 گروه را به نحوی تعیین کند که درآمد دولت به
 حداکثر برسد.

سوم آن که چون همیشه رقبای بالقوه‌ای
 برای عرضه همان مجموعه خدمات وجود دارد،
 هزینه‌های فرصت مردم که بابت عرضه این خدمات
 پرداخت می‌شود، دولت را دچار محدودیت
 می‌کند. رقبای تندر از دولت‌های دیگر و همچنین
 افراد درون یک واحد اقتصادی و اجتماعی موجود
 که فرمانروایان بالقوه به شمار می‌آیند.»

نورث تحلیل خود را به این نتیجه می‌رساند که:
 «از دودمان‌های باستانی مصر، که در آنها ثروت و
 درآمد مجدداً با توزیع می‌شده تا نظام برده‌داری
 روم و یونان و تا مالکیت اربابی قرون وسطی،
 تنشی دائمی بین ساختار مالکیتی که رانت حاکم
 (و گروه او) را حداکثر می‌کرده و نظام کارایی
 که هزینه‌های معاملات را کاهش می‌داده و
 رشد اقتصادی را تشویق می‌نموده، وجود داشته
 است. این دوپارگی بنیادی، ریشه اصلی شکست
 جوامع در تجربه رشد اقتصادی پایاست... جامعه

آبیاری و یتفوجل (Karl Wittfogel)، در عمل یک
 انحصار طبیعی بود، که از صرفه‌های اقتصادی
 نسبت به مقیاس ناشی از تقسیم‌ناپذیری شبکه
 یکپارچه آبیاری برخوردار بود. بنا بر نظریه وی
 می‌توان گفت ساختار مالکیت دولتی بر زمین،
 که از این انحصار طبیعی نشأت می‌گرفته، پس از به
 ارمان آوردن تمدن‌های بزرگ با رشد اقتصادی
 در تعارض می‌افتد و سقوط یا ایستایی تمدن‌های
 آسیایی را موجب می‌گردد، چرا که بازرگ شدن
 اندازه دولت به عنوان ساماندهنده اصلی تولید،
 هزینه‌های تولید و «نوآوری» نیز افزایش یافت.
 نورث بر این مبنای نظریه تاریخی مارکس رانیز تأیید
 می‌نماید: «در عمل ساختار حقوق مالکیتی که
 رانت‌های فرمانروا (یا طبقه حاکم) را به حداکثر
 می‌رساند، با ساختاری که رشد اقتصادی را ایجاد
 می‌کند، تعارض دارد. یکی از موارد این تعارض،
 مفهوم مارکسیستی تضادهای شیوه تولید است که
 بر اساس آن ساختار مالکیت، با تحقق سودهای
 بالقوه ناشی از مجموعه در حال شکل‌گیری
 تغییرات تکنولوژیکی، ناهماهنگی دارد.» بر همین
 اساس در نهایت وی عنوان می‌کند که در اروپای
 پس از انقلاب اقتصادی دوم (که خود از انباشت
 دانش حاصل شد)، نوعی از ساختار سیاسی
 (دموکراتیک) به وجود آمد که «ایجادکننده
 مجموعه حقوق مالکیتی مشوق توسعه اقتصادی»
 شد، چرا که این مجموعه حقوق مالکیتی
 هزینه‌های نوآوری افراد را در حوزه‌های دانش،
 فناوری و تولید کاهش داد.

این تحلیل نورث در واقع تعارض شیوه و
 روابط تولید را از طریق معرفی مفهوم «هزینه
 معاملات» تولید و نوآوری، که مانع رشد پایدار
 نیروهای مولده می‌گردد، توضیح می‌دهد. وی با
 این مفهوم به روشنی رابطه رشد پایدار اقتصادی و
 در نتیجه آن توسعه یا تکامل اجتماعی را با ساختار
 سیاسی به‌خوبی آشکار می‌کند؛ رابطه‌ای که
 نه تنها فروپاشی تمدن‌های بزرگ شرقی چون
 ایران، بلکه فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم دولتی نیز
 به دلیل آن به انجام رسید. ممانعت ساختار سیاسی
 و مجموعه حقوق مالکیت آن از نوآوری (به زبان
 مارکس رشد نیروهای مولده)، که از بزرگی
 دولت و انحصار سیاسی و اقتصادی یک فرمانروا
 یا یک گروه حاکم در جامعه ناشی می‌شود. این
 تفسیر در واقع عمق رابطه متقابل رو بنای زیربنار را
 روشن می‌کند و به مدد رویکرد آن می‌توان به

شناخت موانع توسعه در ایران پرداخت.

در ایران باستان بویژه از دوره ساسانیان، نوعی از شیوه تولید آسیایی (اقتصاد کشاورزی + مالکیت دولتی بر زمین) تعیین کننده زیربنای اقتصادی ایران شد. این شیوه تولید به تدریج و بعد از به وجود آوردن دوره های طولانی اما ناپیوسته رشد اقتصادی و افزودن جلوه های خاص (ایرانی) تمدن و فرهنگ به تاریخ جهان (آخرین آنها در دوره صفویه) به مانع عینی توسعه اقتصادی تبدیل شد، اما این زیر بنا به طور جبری فرهنگ ایرانی را شکل نداد، یا آن گونه که برخی استدلال و خود کامگی و برخی دروغگویی را ذاتی یا نهادی و حک شده ابدی در ایرانیان دانسته اند، روینارابه عکس بر گردان زیر بنا مبدل نکرد. "روح قومی" سازنده (Common Consicous) فرهنگ ایرانی را باید در دین زرتشت و اسطوره های ایرانی جست و جو کرد و شناخت. باید در نظر داشت که یکتاپرستی ایرانیان در دین زرتشت، هر چند با گرایش آنها به کشاورزی بوده، اما از شیوه تولید آسیایی نشأت نگرفته است. این در حالی است که در مصر و بین النهرین که آغازگر شیوه تولید آسیایی بوده اند و حتی در قبایل عرب، چند خدایی و انسان - خدایی حاکم بوده است. موضوع مهمتر این که در دین زرتشت (برخلاف یهود) ایرانیان به هیچ وجه گناهکارانی مقهور خدایی قاهر شمرده نمی شوند، بلکه اهورامزدا ایرانیان را می آفریند تا «اهریمن پرگزند» را شکست دهند. یعنی ایرانیان باستان خود را یاوراهورامزدامی پنداشتند، و تلاش داشتند تا این یآوری را با پندار و گفتار و کردار نیک به انجام برسانند. بهترین ژرف کاوی در روح قومی ایرانی را شاخر مسکوب به انجام رسانید. وی در اسطوره رستم و اسفندیار (شاهنامه) نشان داد که رستم تن به بند اسفندیار برای به حکومت رسیدن وی و گسترش آیین «بهی» نداد، زیرا آن را بد و کژ آیینی می دانست که آزادی قریبانی آیین بهی شود، یا به بیان امروز هدف وسیله را توجیه کند. همین روح آزادی است که باعث می شود هگل درباره ایرانیان در کتاب «عقل در تاریخ» بگوید: «ایرانیان نخستین قوم تاریخی هستند. از ایرانیان است که نخستین بار فروغی که از خود می درخشد و پیرامونش را روشن می کند سر بر می زند. در جهان ایرانی هستی ناب و والایی را می یابیم که هستی های خاصی را که جزء ذات آنهاست به حال خود آزاد می گذارند...» توضیح این که هگل

امپراتوری هایی را که بر پایه ظلم بنا نهاده شده بودند تاریخی نمی دانست. در اینجا نمی خواهم به قول آل احمد «آب نیات خوبی تاریخ» را به دست خوانندگان بدهم، بلکه می خواهم بگویم به هیچ وجه نمی توان به طور اکونومیستی و مکانیکی و نوعی احساس سرشکستگی جهان سوم، از حاکمیت شیوه تولید آسیایی در گذشته های دور، موجودیت جاودانه استبداد ایرانی، خود کامگی و مانند آن را استخراج نمود، چشم به روی انقلاب ها و جنبش های یک سده اخیر ایران و نیز تأثیر عوامل گوناگون چون نقش امپریالیست ها بست و چنین وانمود کرد که در میان تمام جوامعی که وجه تولید آسیایی بر آنها حاکم بوده و در میان تمام آریایی ها (مانند هندیان)، تنها «ژن» ایرانیان مستعد استبداد پذیری و خود کامگی و دروغ پروری بوده است.

از نظر من پس از رخداد بزرگ انقلاب مشروطه، جامعه ایرانی از مانع تاریخی توسعه خویش عبور کرده یا دوباره «تاریخ ساز» گشته، اما این تاریخ سازی نمی تواند به صورت جهشی انجام پذیرد، بلکه باید ساخت یابی شود. به عبارت

در ایران معاصر، توسعه فرایندی "گسسته" و "گسیخته" داشته است. در حال حاضر دچار وقفه زمانی طولانی (در مقایسه با کشورهای اروپا و ایالات متحده امریکا) در راه توسعه نهاده و اکنون موفق محسوب می شوند) گشته است. "گسیخته" به این معنا که پس از گسستگی ها نتوانسته راهی سازگار، سنجیده و مورد اجماع اندیشمندان و دارای مقبولیت اجتماعی را برای توسعه تعریف کند. نتیجه هر دو این که انباشت لازم سرمایه اجتماعی، برای توسعه ایران انجام نپذیرفته است

دیگر انقلاب ها و جنبش های تاریخ معاصر ایران نشان می دهد که ایرانیان شعور و اراده تاریخ سازی پیدا کرده اند، از این رو از بند کور تاریخ گذشته گریخته اند، اما هنوز آگاهی یا سرمایه اجتماعی کافی را برای ساختن این تاریخ به دست نیاورده اند. باید در نظر داشت بدون شعور و اراده تاریخ سازی، اصولاً هیچ نگاهی به تاریخ گذشته انداخته نمی شد تا ممانعت عینی و ذهنی آن برای توسعه کشف شود و یا گذشته، همان حال جامعه بود. بدین معنا پس از انقلاب مشروطه دیگر تاریخ گذشته مانعی برای توسعه نیست، بلکه شیوه نگاه کنونی ما به تاریخ گذشته، در پر تو در ک روح تاریخ معاصر، تعیین کننده چگونگی توسعه جامعه ماست.

چنانچه امکان دارد پیرمون موانع کنونی توسعه در ایران توضیح دهید.

□ برای پاسخ به این پرسش، نخست باید مشخص کنیم که مراد ما از توسعه در زمان حاضر چیست و گرنه گفت و گوراه به ناکجا آباد می برد، یا هر که از ظن خود بدان می پردازد، یکی در چین و دیگری در انگلستان... به دنبال آن می گردد، در نتیجه نه توافق در باره موانع توسعه میسر می شود، و نه راه های دستیابی به آن. با توجه به مقدمه پیشین، ابتدا به موانع موجود برای تحقق دو مؤلفه عام توسعه در جوامع امروزی می پردازم تا مبنای گفت و گو و توافق برای وجوه و شروط دیگر آن، در مباحثی دیگر فراهم آید. این دو مؤلفه که هیچ یک بر دیگری برتری ندارند و مقوم یکدیگرند، عبارتند از موجودیت دولت دموکراتیک بر مبنای آزادی احزاب و حفظ حقوق اقلیت و صنعتی شدن به معنای تولید فزاینده و متنوع کالاها و خدمات قابل رقابت و مبادله با کشورهای دیگر. تأکید می کنم که این مشخصه های حداقلی توسعه، و آینده ناگزیری است که به قول مارکس کشورهای صنعتی شده در برابر دیگر جوامع نهاده اند.

بدیهی است که ایران یک سده (از انقلاب مشروطه) است که آگاهانه پای در راه توسعه - به معنای پیش گفته - نهاده و در هر یک از وجوه پیش گفته موفقیت هایی داشته است. اما آنچه بحث حاضر را پیش رو می گذارد و موجه می کند این است که در ایران معاصر، توسعه فرایندی "گسسته" و "گسیخته" داشته است. "گسسته" به این معنا که در حال حاضر دچار وقفه زمانی طولانی (در مقایسه با کشورهای اروپا و ایالات متحده امریکا) در راه توسعه نهاده



واکنون موفق محسوب می‌شوند) گشته است. "گسیخته" به این معنا که پس از گسستگی‌ها نتوانسته راهی سازگار، سنجیده و مورد اجماع اندیشمندان و دارای مقبولیت اجتماعی را برای توسعه تعریف کند. نتیجه هر دو این که انباشت لازم سرمایه اجتماعی، برای توسعه ایران انجام نپذیرفته است. البته چه در کشورهای صنعتی کنونی و چه تازه صنعتی شده گسستگی رشد و توسعه رخ داده، که می‌توان از وقفه‌های جنگ‌های جهانی و بحران‌های جهانی (چون بحران جاری آن، دوران دیکتاتوری در برزیل، دوران پیش از اصلاحات در چین و... نام برد، اما این گسستگی‌ها در جوامع یادشده به گسیختگی هر دو مؤلفه‌های توسعه انجامیده است، یعنی پس از این بحران‌ها و وقفه‌ها، رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی در سطحی بالاتر از گذشته تداوم یافته و با تجربه تاریخی آنها به شعور و روابط اجتماعی برتر از گذشته تبدیل شده است. پس پرسش اساسی درباره ایران این است که چرا گسستگی‌ها به گسیختگی توسعه انجامیده یا چرا پس از هر گسستگی، سطحی بالاتر و قوام یافته‌تر از گذشته پدید نیامده است؟ در واقع در پاسخ به همین پرسش است که برخی به جای تحلیل مشخص از شرایط مشخص، به ستیزه‌بار و روح قومی و تاریخ ایران رفته، شیخ تاریخ گذشته (استبداد ایرانی) را بر تاریخ معاصر ایران حاکم دانسته و تاریخ معاصر را تنها برای این تحلیل می‌کنند که اثبات کنند در جامعه ایران، انقلاب مشروطه‌ای رخ نداده (شورش بوده)، نهادی نوین ایجاد نشده و آن چه ایجاد شده در بهترین حالت "شبه مدرن" و "کلنگی" است. این نوع تحلیل‌ها در باره موانع تاریخی توسعه ایران، هر چند دارای برخی هسته‌های صحیح و ارزنده‌اند، اما تاریخ را بر سر خود نگاه می‌دارند، چرا که از پیمایش تاریخی یا پراکسیس جاری (معاصر) اجتماعی برای ساختنایی عینی و ذهنی جامعه، در جهت توسعه یا تکامل اجتماعی غفلت می‌کنند. آنها موانع عینی و ذهنی درونی و بیرونی (شرایط جهانی و دخالت امپریالیسم) متعددی که بر سر راه توسعه ایران و دیگر جوامع تحت سلطه وجود داشته و دارد را نادیده می‌گیرند؛ به مبارزات و شعور طبقاتی، به عنوان مقوم نهادها و ساخت‌های اجتماعی و اقتصادی، بهایی نمی‌دهند تا در عوض انقلاب مشروطه و روشنفکران آن را با صفت "ایرانی" تو خالی عنوان کنند، یعنی از مسئولیت

تاریخ‌سازی امروز خود به بهانه تاریخ گذشته، آگاهانه و ناآگاهانه، طرفه‌می‌روند. با این روش شناسی، از انقلاب کبیر فرانسه و روشنفکرانش تو خالی تر نمی‌توان یافت، زیرا پس از پیروزی آن بیش از یک قرن هرج و مرج و استبداد بر فرانسه و حتی اروپا (به جز انگلستان) حاکم شد. همین موضوع باعث بیشتری برای جوامع آمریکای مرکزی و جنوبی صادق است. بیشتر این جوامع استقلال خود را پس از جنگ‌های میهنی در ربع اول قرن نوزدهم به دست آوردند و طبق قانون اساسی مصوب، خود را جمهوری (به طور معمول جمهوری فدرال) اعلام نمودند، اما در بسیاری از آنها هنوز موانع توسعه به طور جدی پابرجاست و تنها برخی چون برزیل از ربع آخر قرن بیستم بر این موانع فائق آمده‌اند. به عبارت دیگر چه روش شناسی این تحلیلگران درست باشد و چه نادرست، ایران همچون کشورهای دیگر است و از بختک گذشته تاریخی اش خلاص می‌شود تا به موانع کنونی توسعه خود بپردازد.

اما موانع کنونی توسعه ایران را باید در همان اجزایی جست و جو کرد که تغییرات بلندمدت تاریخی را توضیح می‌دهند، یعنی در نهادها، حقوق مالکیت، دولت، و ایدئولوژی. در واقع توسعه به معنای ساخت‌یابی این اجزا در جهت حاکمیت دموکراتیک و صنعتی شدن است. غفلت اساسی در تحلیل‌های رایج این است که به پراکسیس اجتماعی موجود این ساخت‌یابی نمی‌پردازند و بدین ترتیب تاریخ را به اندیشه‌سازی تقلیل می‌دهند، در حالی که تمام این اجزا با پراکسیس اجتماعی

تقریباً در تمام جوامع مدرن، دولت مدتی به اجبار کارگزار اصلی توسعه بوده و از آن بهره جسته تا جامعه را نیز کارگزار خود کند، اما در عمل توسعه وقتی تداوم یافته که طبقات اصلی جامعه مدرن کارگزار آن شده و دولت را کارگزار خود کرده‌اند

شکل می‌گیرند، آزمون می‌شوند و مبنای اندیشه و عمل بالنده می‌گردند. بی تردید کارگزاران اصلی این پراکسیس اجتماعی طبقات هستند، یعنی رابطه آگاهانه درونی و بیرونی طبقات تعیین کننده ترین عامل شکل‌گیری اجزای یادشده در جهت توسعه است. این کارگزاران برای پراکسیس اجتماعی خود نیازمند دستگاه (های) منسجم نظری‌ای هستند که روشنفکران آنها را تولید می‌کنند. اما روشنفکران ما اگر در گذشته به صورتی کژ آیین (مانند مشی چریکی) در پی طبقات بودند، اکنون دچار نوعی نسیان طبقاتی (۴) در تحلیل‌های خود شده‌اند. برخی به شعور موجود طبقات سازنده جامعه مدرن (بورژوازی و طبقه کارگر) و نیازهای آنها وقعی نمی‌گذارند و به طور انتزاعی در پی خلق اندیشه بنیادین مدرن هستند. برخی همچون گذشته جهان را تنها متعلق به طبقه کارگر می‌دانند و به صورت اراده‌گرایانه خواهان جهش جامعه به سمت آرمانش هر تعریف نشده خود هستند. برخی فقط گرته‌برداری از نهاد بازار را در دستور کار نهاده و به اجزای دیگر تغییر و کارگزاران دیگر آن به جز بورژوازی کاری ندارند، برخی بانفی فراروایت و روشنفکر عام و بسنده کردن به روشنفکر خاص، در عمل فعالیت سیاسی-حزبی را نیز نفی می‌کنند تا خواسته و ناخواسته به وضع موجود هم بسنده کنند. البته بسیاری از روشنفکران دستاوردهای ارزنده و

در خشنایی در حوزه اندیشه و عمل داشته‌اند، اما این غفلت‌ها که هیچ‌یک به استبداد ایرانی و امپریالیسم ارتباط ندارند، خودمانعی ذهنی برای توسعه هستند. در واقع یکی از دلایل اصلی گسیختگی توسعه در ایران، گسیختگی اندیشه از پراکسیس اجتماعی و عدم انباشت دانش در این زمینه است.

بی‌تردید شاکله کنونی دولت در ایران مانعی اصلی در راه توسعه است، اما این یک نیز تنها رنجی از استبداد شرقی دارد و فاقد ماهیت آن است. همان‌طور که اشاره شد اعمال دیکتاتوری به وسیله دولت‌های مدرن بلافاصله پس از انقلاب کبیر فرانسه آغاز شد و در شکل‌های مختلف و بانام‌های گوناگون هنوز هم ادامه دارد. آنچه مسلم است درآمد نفت به دولت در ایران اجازه داده که مانع عمل و بالندگی نهادها، حقوق مالکیت و چارچوب سیاسی مقوم توسعه ایران یا باعث گسیختگی آن شود. می‌توان گفت تقریباً در تمام جوامع مدرن، دولت مدتی به اجبار کار گزار اصلی توسعه بوده و از آن بهره‌جسته تا جامعه را نیز کار گزار خود کند، اما در عمل توسعه وقتی تداوم یافته که طبقات اصلی جامعه مدرن کار گزار آن شده و دولت را کار گزار خود کرده‌اند و یا وقتی از هم گسیخته (مانند فروپاشی سوسیالیسم دولتی) که دولت اصرار به حفظ جایگاه خود و اعمال دیکتاتوری زیر لوای کارگزاری توسعه داشته است، چرا که این اصرار نه تنها در تقابل با حقوق سیاسی و اجتماعی است، بلکه مانع رشد تولید و نوآوری می‌گردد. جنبش اصلاحات نیز در تمام جوامع خواهان بازگشت دولت به جایگاه کارگزاری برای جامعه و در نتیجه طریق توسعه آن است.

■ در پایان جمع‌بندی خود را از این بحث ارائه دهید.

□ همان‌طور که در ابتدای گفتار اشاره کردم، من نه توان ارائه یک نظریه جامع درباره موانع تاریخی و کنونی توسعه در ایران را دارم، و نه حتی ممکن است همه گزاره‌هایی را که به نظرم می‌رسد در چارچوب یک مقاله ارائه کنم. آنچه در بالا اشاره شد کوششی برای نقد روش‌شناسی‌های رایج در این زمینه و ارائه سرنخ برای برنامه‌های پژوهشی جدید است که به اجبار باید به‌طور مستقیم و غیرمستقیم پراکسیس اجتماعی آمیخته باشد، در غیر این صورت حتی باب فلسفه و اندیشه سیاسی "تعطیل شده" در ایران گشوده نمی‌شود، تا انباشت دانش لازم برای فائق آمدن بر گسیختگی توسعه صورت پذیرد. بر آنچه گفتم می‌توان گزاره‌های دیگری را افزود، مانند این که یکی از دلایل گسیختگی توسعه در ایران گسستگی از سنت در شکل نفی، به جای پیوند با آن با نقدش، بوده است. از نظر من نقش بازدارنده مقولات فرهنگی و مذهبی در توسعه برای ملتی با پیشینه متنوع فرهنگی باستانی و اسلامی ایران، و ملتی که هویت ملی‌اش بر شکل‌گیری دولت تقدم داشته، کم‌اهمیت‌تر از بقیه مقولات است، زیرا موضوع مهمی که در جامعه‌شناسی هنر به اثبات رسیده این است که طبقات مختلف از ذخایر فرهنگی جامعه خود به گونه‌های مختلف در جهت منافع خود بهره‌می‌گیرند، پس موضوع مهم همان دخول به پراکسیس اجتماعی است نه خود فرهنگ و....

در پایان ذکر چند نکته روش‌شناسانه را ضروری می‌دانم:

نخست این که، منظور من از دستگاه نظری، فراروایتی واحد نیست، که حتی در فیزیک به عنوان علم پایه علوم طبیعی، یک "گراند تئوری" توضیح‌دهنده وجود ندارد و دچار عدم قطعیت‌های

بسیاری است، اما این علم ملو از فراروایت‌هاست، که هر بار یکی برد دیگری پیشی گرفته و با توضیح بخشی از واقعیت این علم را "توسعه" می‌دهد. در علوم انسانی (بخصوص توسعه که ربه آینده دارد) نیز بدون استفاده از دستگاه‌های نظری که خصلت فراروایت دارند و گفتمان حاصل از نقد هر یک بر دیگری، امکان توسعه و انباشت دانش لازم برای توسعه فرایاز و جوامع انسانی فراهم نمی‌آید. در واقع انسان‌ها در هر مقطع برای تحقق یک فراروایت "قرارداد اجتماعی" می‌بندند تا نوبت دیگری فرارسد و بدین گونه است که تاریخ خود را آگاهانه و خلاقانه می‌سازند.

دیگر این که، برخورد مکانیکی و تقلیل‌گرا به مارکس، روش‌شناسی وی را فراروایتی واحد نشان داده، اماروش‌شناسی مارکس مبنای بی‌بدیلی برای شناخت صحیح از موانع توسعه جوامع امروز و راه‌گذر از آنهاست. دیگر نظریه‌هایی که من بهره‌گیری از آنها را در تحلیل‌ها توصیه می‌کنم عبارت‌اند از نهادگرایی جدید (Neo Institution)، ساخت‌یابی (Structuration) و نظریه انتظام (Regulation Theory).

پی‌نوشت:

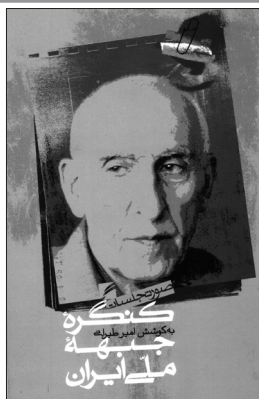
۱. ترجمه پرویز بابایی، نشر چشمه
۲. ک: نشر به آفتاب، شماره ۶، ۱۳۸۰، مقاله نقد آموزه استبداد ایرانی.
۳. ترجمه غلامرضا آزاد، نشر نی
۴. ک: www.Alborznet.ir مقاله نسیان طبقاتی در ایران.
۵. ک: نشر به اقتصاد-سیاسی (موسسه دین و اقتصاد، شماره ۲ (۱۳۸۵)، مقاله نظریه انتظام: تعامل جزء و کل.

صور تجلسات کنگره جبهه ملی ایران

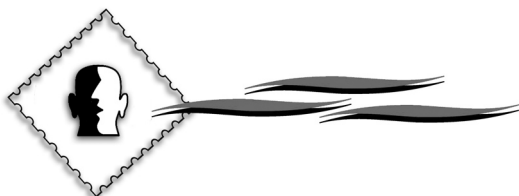
به کوشش امیر طیرانی

انتشارات گام نو، چاپ اول ۱۳۸۸، ۹۵۰۰ تومان

تلفن تماس: ۰۲۱-۷۷۵۲۹۹۰۷



... در دی ماه ۱۳۴۱ پس از تلاش‌های بسیار، نخستین کنگره جبهه ملی دوم با حضور ۱۷۰ نفر از اعضای مؤسس و نمایندگان حوزه‌های جبهه ملی که از سراسر کشور گرد هم آمده بودند در منزل حاج حسن قاسمیه واقع در منطقه تهرانپارس به مدت ۷ روز از چهارم تا یازدهم دی ماه برگزار شد. در کنگره افزون بر گزارش هیئت اجراییه که شرح و تحلیلی بر اوضاع سیاسی- اجتماعی کشور و همچنین اقدامات و عملکرد جبهه از زمان شروع دوباره فعالیت‌هایش بود گزارش واقعه اول بهمن نیز قرائت شد. تعدادی از اعضا دیدگاه‌های خود را بیان و اساسنامه، آیین‌نامه و دو قطعنامه از سوی کنگره به تصویب رسید. در جریان برگزاری کنگره، تضادهای درونی جبهه بیش از پیش نمایان شد. عمده بحث‌های اختلاف برانگیز بر سر مسئله واقعه اول بهمن و عضویت نهضت آزادی ایران در جبهه ملی ایران به عمل آمد....



گفت و گو

چالش‌های صنعت نفت

گفت و گو با اکبر ترکان

گروه نفت
بخش پایانی

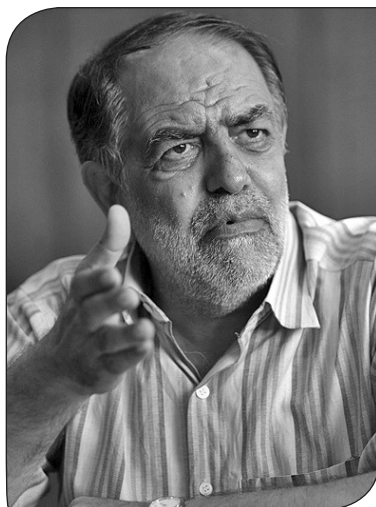
کشور نیز بی‌نیاز می‌شد؛ لطفاً در مورد وضعیت این پروژه توضیح دهید.

□ توجه داشته باشید که در ارتباط با پروژه سوپ، احداث پالایشگاه در شمال ایران فکر ثانویه بود. فکر اولیه خط نکا-ری بود که در زمان آقای زنگنه احداث شد. این خط ۳۲ اینچ اکنون از مسیر امیرآباد-نکا و سپس ساری و بعد به سوی تهران و پالایشگاه ری کشیده شده و ظرفیت انتقال روزانه ۳۷۰ هزار بشکه نفت را دارد، اما هیچ‌گاه بیش از ۱۵۰ هزار بشکه از آن عبور نکرده است.

■ اگر اشتباه نباشد پیمانکار این پروژه، شرکت سینوپک چین بوده، بر اساس شنیده‌های ما از مسئولان وقت وزارت نفت، قرار بوده تأمین نفت خام خط لوله به عهده پیمانکار آن باشد.

□ آنچه من می‌دانم این است که شرکت نیکو که متعلق به شرکت ملی نفت است، مسئول تأمین نفت خط لوله بود. نیکو همه رقبای از صحنه بیرون کرد و مامدت‌ها گرفتار انحصار نیکو بودیم تا این که سرانجام در زمان وزارت آقای نوذری ایشان ابلاغ کرد که سوپ در انحصار نیکو نیست و فضا برای ورود دیگر رقبای مهیا شد. اما مشکل دیگر ما مشکل قانونی با گمرک است که تاکنون نیز حل نشده است. گمرک مدعی است در عملیات سوپ به ازای یک بشکه نفت ورودی باید یک بشکه نفت خارج شود، ولی از آنجا که درجه سبکی (API) نفت ورودی با خروجی متفاوت است، از این رو قیمت یک بشکه نفت ورودی با خروجی یکسان نمی‌شود و این باعث اختلاف با گمرک می‌گردد که تاکنون صرفاً به صورت توافقی عمل شده است. راه منطقی این

که با دریافت نفت خزر به عنوان خوراک ورودی محصول فراوری شده آن صرف تأمین نیازهای مناطق شمالی کشور شود و متقابلاً معادل نفت ورودی از منابع نفتی جنوبی خود در خلیج فارس، نفت تحویل فروشنده شمالی داده شد، در این صورت ایران ضمن استفاده از حق ترانزیت نفت انتقالی، از پمپاژ هزار کیلومتر نفت جنوب به شمال



بیشتر مشکل ما نرخ بازگشت سرمایه بود، در چهار سال اخیر هم عدم تأمین فاینانس به آن افزوده شده است. با نرخ بهره داخلی حدود ۲۸ درصد که ناشی از تورم‌های بزرگ است، بسیاری از کارها از جمله ساخت پالایشگاه امکان‌پذیر نیست

■ یکی از مشکلات صنعت نفت، قیمت‌گذاری نفت خام و تحویل به پالایشگاه است؛ این که قیمت نفت خام ورودی فوب خلیج فارس محاسبه شود، اما فروش فرآورده‌ها، یارانه‌ای باشد به نظر می‌رسد امکان‌پذیر نیست.

□ این مسئله قابل حل است؛ می‌توان خوراک ورودی پالایشگاه را به قیمت بین‌المللی تحویل داده و فرآورده را نیز به بهای جهانی از تولیدکننده خریده و به قیمت یارانه‌ای تحویل مصرف‌کننده داد، از این به بعد هم باید این گونه عمل شود.

■ در این صورت انحصاراً دولت طرف حساب تولیدکننده قرار می‌گیرد. شاید تولیدکننده نخواهد طرف حساب صرفاً دولت باشد.

□ به همین دلیل بسیاری از کسانی که موافقت اصولی گرفتند بنا داشتند تأسیساتشان را نزدیک سواحل احداث کنند تا از قدرت مانور لازم برای فروش فرآورده و یسواردات نفت خام برخوردار باشند.

■ شورای نگهبان هم تا ۵/۶۲ درصد سهام خارجی را در سرمایه‌گذاری موافقت کرد اما باز هم سرمایه‌گذاران نیامدند.

□ همان‌طور که گفتم پیشتر مشکل ما نرخ بازگشت سرمایه (Rate of Return یا ROR) بود، در چهار سال اخیر هم عدم تأمین فاینانس به آن افزوده شده است. با نرخ بهره داخلی حدود ۲۸ درصد که ناشی از تورم‌های بزرگ است، بسیاری از کارها از جمله ساخت پالایشگاه امکان‌پذیر نیست.

■ همان‌طور که می‌دانید در ارتباط با پروژه معاوضه نفت خزر (Swap) قرار بود پالایشگاهی با ظرفیت ۲۰۰ هزار بشکه در شمال کشور ساخته شود

است که ارزش نفت ورودی با خروجی یکسان باشد، یعنی اگر ۱۰۰ دلار نفت وارد شده ۱۰۰ دلار نیز خارج شود. اما طی ۲۰ سال که از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می‌گذرد و پروژه سوآپ نفت خزر مطرح بوده هنوز نتوانسته‌ایم قانوناً این موضوع را با گمرک حل و فصل کنیم، این مشکلات سبب شده در شرایط کنونی بیش از ۸۰ هزار بشکه از خط نکاری عبور نکند.

یعنی عمده نفت خزر از طریق باکو-جیحان منتقل می‌شود؟

متأسفانه بله. مسائل ما تا اندازه‌ای داخلی است و تا اندازه‌ای نادانی و بخشی هم معماری کسانی که دانا هستند و از نادانان داخلی به خوبی سوءاستفاده می‌کنند.

در رابطه با پالایشگاه شمال هم یادآوری کنم که سه چهار نقطه مانند گلستان، امیرآباد و مرکز مازندران انتخاب شده بود و همان‌طور که اشاره شد قرار بود با واردات نفت شمال و پالایش آن در این پالایشگاه مصرف منطقه شمال کشور تأمین شود، اما از آنجا که تأمین نفت خام ورودی هیچ‌گاه به یک موقعیت مطمئن نرسیده کسی پیشقدم سرمایه‌گذاری نشده است. آخرین مورد سرمایه‌گذاری در دوران آقای نعمت‌زاده بود که سرمایه‌گذار بخش خصوصی جهت تأسیس پالایشگاه در استان گلستان موافقت اصولی گرفت، ولی به دلیل فوق به ثمر نرسید.

مرکاپتان نفت خزر بالاست، آیا این عامل هم مؤثرست؟

این موضوع مهمی نیست، زیرا پالایشگاه را بر اساس خوراک ورودی آن طراحی می‌کنند. مشکل اصلی همان عدم تأمین مطمئن نفت خام است که علت آن هم سیاسی و هم مدیریتی است. در زمان آقای نعمت‌زاده، افزون بر بحث پالایشگاه شمال و خط لوله نکاری، خط لوله جدید نکا-جاسک طراحی شده به گونه‌ای که بتوانیم عین نفت ورودی در نکارادر بندر جاسک تحویل مشتری دهیم.

این کار چه مزیتی دارد؟

در این روش نفت ورودی عیناً خارج و مشکل ما با گمرک نیز حل می‌شود.

حدود هزار کیلومتر خط لوله باید کشیده شود آیا این توجیه اقتصادی دارد؟

بله، طول خط ۱۵۲۰ کیلومتر است با

ظرفیت انتقال یک میلیون بشکه در روز که می‌توان آن را در دو مرحله ۵۰۰ هزار بشکه‌ای اجرا کرد. شرکت توتال هم که در میدان نفتی کاشاگان قزاقستان عهده‌دار مسئولیت لجستیکی است ترجیح می‌دهد از مسیر نکا-جاسک برای انتقال نفت این حوزه استفاده کند، زیرا همیشه یک اختلاف قیمت بین نفت خام‌های آسیایی و مدیترانه وجود داشته است. در چند سال گذشته قیمت نفت در مدیترانه یکی - دو دلار بیشتر از قیمت آسیایی آن بوده و خط لوله گران قیمت باکو-جیحان هم بر مبنای همین اختلاف قیمت توجیه پذیر شده، اما اکنون برعکس شده، یعنی یک نوع نفت خام در بازار آسیایی یکی دو دلار گران‌تر از بازار مدیترانه شده است، زیرا رشد بسیار سریع مصرف چین و هند در کنار مصرف کنندگان عمده‌ای چون ژاپن و کره، بازار مصرف را به سوی آسیا کشانده است. بر این اساس خط نکا-جاسک در شرایط کنونی توجیه پذیرست و مطالعات مهندسی و ساخت آن نیز انجام شده است. اما مشکلی که طی چند روز اخیر به وجود آمده این است که بر اساس منابع و اخبار منتشره در مطبوعات - البته هنوز اصل متن سند رانده‌ام - سنای امریکا تحریم‌های جدیدی

اگر قرار باشد مقدار گازی که امروز در کشور مصرف می‌شود همچنان ادامه یابد نه گاز برای صادرات داریم نه برای تزریق، از این رو خیال همه از این بابت راحت باشد. کما این که اکنون تزریق به مخازن متوقف و گاز آن تحویل شبکه داخلی برای مصرف شده است. متوسط مصرف روزانه گاز در کشور ۴۵۰ میلیون مترمکعب است حال آن که مصرف روزانه کل اروپا ۶۰۰ میلیون مترمکعب است. چه منطقی حکم می‌کند مصرف روزانه ما ۴۵۰ میلیون مترمکعب باشد. این معادل ۳ میلیون بشکه نفت است

علیه ایران وضع کرده که ترازیت نفت از ایران را هم شامل می‌شود.

گویا ظرفیت خط لوله باکو-جیحان ۱/۵ میلیون بشکه در روز است، از این رو دیگر نفتی برای انتقال و ترازیت از ایران باقی نمی‌ماند.

قزاقستان سه میلیون بشکه نفت صادراتی خواهد داشت که بزرگترین حوزه نفتی آن حوزه کاشاگان است که به آن اشاره کردم.

اکنون که چنین ظرفیتی وجود ندارد.

مشغول توسعه هستند. همان‌طور که گفتیم توتال در کنسرسیون می‌است که عهده‌دار توسعه ظرفیت نفتی قزاقستان است.

انتقال نفت قزاقستان به آذربایجان نیاز به ایجاد خط لوله و عبور آن از دریای خزر دارد.

از کشتی استفاده می‌کنند. در همین رابطه مفاهیمی در دوران مهندس زنگنه مطرح بود که متأسفانه معطل ماند، برای اطلاع و ثبت به آن اشاره می‌کنم؛ در دوره ایشان وقتی مسئله معاوضه نفت (سوآپ) دنبال شد شیوه و چگونگی انتقال هم یکی از مباحث مهم بود. برای نمونه انتقال ۳۷۰ هزار بشکه را که نمی‌توان با کشتی‌های ۴ یا ۶ هزار تنی به صورت ملاقه-ملاقه انجام داد، زیرا ۴ هزار تن ظرفیت معادل ۲۸ هزار بشکه است، از این رو برای انتقال ۳۷۰ هزار بشکه نفت باید روزانه ۱۵ کشتی در مبدأ بارگیری کند، ۱۵ کشتی هم در راه باشد و ۱۵ کشتی در مقصد در حال تخلیه، یعنی ناوگان بسیار گران‌تری که ۵۰ کشتی. آن زمان به این گونه طراحی شد که شرکت ملی نفتکش سه کشتی ۶۳ هزار تنی تهیه کند. از آنجا که چنین کشتی‌هایی نمی‌توانند از کانال ولگا-دُن عبور کنند باید در داخل کشور ساخته شوند، از این رو قراردادی با شرکت صدرا برای ساخت این کشتی‌ها در دریای خزر بسته شد، پولش هم داده شد تا سه کشتی ۶۳ هزار تنی را در بندر امیرآباد بسازد. با تدارک بویه‌های شناور (SBM) در بندر امیرآباد و اکتانوا قزاقستان امکان بارگیری این کشتی‌ها فراهم می‌شد.

متأسفانه حالا که صدرا بر اثر اشتباهات مدیریتی سقوط کرده اگر از مسئولان کنونی نفت پرسیده شود شاید اصل قرارداد را به خاطر نیاورند چون سوابق رانمی‌دانند.

ایران مارین سرویس با کشتی‌های ۴ هزار تنی کار می‌کرد؟

□ دلیل محدودیت عبور از کانال ولگا - دُن حداکثر ظرفیت کشتی‌های موجود در دریای خزر ۶ هزار تن است که باید به صورت خالی از کانال عبور داده شده و توسط یک کشتی (Two) کشیده شوند. پس سه سناریو در رابطه با پروژه نفت خزر مطرح است:

۱- سوپ نفت خام خط نکا - ری و کشتی‌ها و بویه‌های شناور (شکست پروژه به دلیل عدم تأمین نفت)

۲- احداث پایا پیشگاه در شمال (که تا به حال اجرایی نشده)

۳- خط لوله ترانزیتی نکا - جاسک که طراحی شده است.

به نظر من باید خط نکا - جاسک را بسازیم و نگران تحریم‌های امریکانباشیم، زیرا سیاست خارجی ایران نمی‌تواند تا به آخر مسیر کنونی را ادامه دهد و حتماً اصلاحاتی در آن صورت خواهد گرفت، چون اگر قرار شود همیشه دشمنان ما موفق شوند بقیه جهان را علیه ما متحد کنند این نشانه بی‌تدبیری ماست. متأسفانه سیاست‌های کنونی موجب یکپارچه کردن مخالفان جمهوری اسلامی شده است.

■ هزینه خط لوله نکا - جاسک چقدر است؟

□ هزینه لوله کشی و تلمبه‌خانه‌های لازم حدود ۱/۵ میلیارد دلار است. دقت شود جاسک خارج از خلیج فارس است و هزینه بیمه کشتی در آنجا کمتر است و اساساً آبادانی ساحل دریای عمان که جزء خواست‌های ماست نیز محقق می‌شود.

■ بیشتر به آقای دکتر کاظم پور دیبیلی پیشنهاد

دادیم که گاز سرخس و تورکمنستان را مشترکاً به وسیله یک خط لوله به موازات مرز افغانستان و پاکستان به دریای عمان منتقل کنیم. در طول مسیر با انشعاب از این خط گازرسانی به سیستان و بلوچستان ایران و کشورهای پاکستان و افغانستان نیز صورت گیرد. ایشان می‌گفتند ما با تورکمنستان رقیب هستیم و امکان پذیر نیست. نظر ما این بود که به هر حال باید شریک شویم.

□ اتفاقاً امروز معنای رقابت تغییر کرده است. اگر اکنون ترکمنستان بخواهد گاز خود را به عمان بفرشد و فرضاً شرکت ثالثی هم تعهد سرمایه‌گذاری خط ترانزیت سرخس - جاسک را بپذیرد معتمد حتی اگر ماحق ترانزیت (Transit Fee)

سال‌های سال است نفت خام به پایا پیشگاه تحویل داده می‌شود، اما یک ریال به حساب درآمدهای ملی ثبت نمی‌شود، در حالی که فروش نفت خام صادراتی به حساب خزانه واریز و جزء در آمد به‌شمار می‌آید. سالانه ۶۰۰ میلیون بشکه نفت صادر می‌شود، ۶۰۰ میلیون بشکه نفت هم به پایا پیشگاه‌های داخلی تحویل می‌شود، حال آن که یک ریال در آمد بابت آن در حساب‌ها منظور نمی‌شود. اگر قیمت‌های انرژی در دفاتر ثبت می‌شد همیشه آمار آن مدنظر قرار داشت و مجموعه را به فکر فرو می‌برد

را هم نگیریم همین که شیشه عمر دیگران در سرزمین ما باشد منافع خودمان را خواهیم داشت.

■ حال که بحث به خط لوله گاز رسید دیدگاه شما درباره استراتژی صدور گاز با اولویت تزریق به مخازن و یا هر دو چیست؟

□ اگر قرار باشد مقدار گازی که امروز در کشور مصرف می‌شود همچنان ادامه یابد نه گاز برای صادرات داریم نه برای تزریق، از این رو خیال همه از این بابت راحت باشد. کما این که اکنون تزریق به مخازن متوقف و گاز آن تحویل شبکه داخلی برای مصرف شده است. متوسط مصرف روزانه گاز در کشور ۴۵۰ میلیون متر مکعب است حال آن که مصرف روزانه کل اروپا ۶۰۰ میلیون متر مکعب است. چه منطقی حکم می‌کند مصرف روزانه ما ۴۵۰ میلیون متر مکعب باشد. این معادل ۳ میلیون بشکه نفت است، یعنی با احتساب یک میلیون و ششصد و پنجاه هزار بشکه نفت خام تحویلی به پایا پیشگاه‌های داخل کشور و واردات ۲۰۰ هزار بشکه بنزین و نفت گاز و ۳ میلیون بشکه معادل حرارتی مصرف گاز مجموع مصرف ایران حدود پنج میلیون بشکه نفت در روز است. حال

اگر خودمان را با ترکیه بسنجیم؛ تولید ناخالص داخلی ترکیه (GDP) دو برابر ایران است. GDP ایران ۳۵۰ میلیارد دلار و GDP ترکیه ۷۵۰ میلیارد دلار است. مصرف روزانه انرژی ترکیه معادل ۶۸۰ هزار بشکه است. این را با پنج میلیون بشکه نفت مقایسه کنید، آن‌گاه معلوم می‌شود ما چه می‌کنیم!

شاخص بهتر مقایسه، بررسی شدت انرژی در کشورهای مختلف است. شدت انرژی، مقدار انرژی معادل بشکه نفتی است که برای تولید ۱۰۰۰ دلار تولید ناخالص داخلی مصرف می‌شود. شدت انرژی در ژاپن ۰/۱۲ تن معادل نفت است، اروپا بین ۰/۳ - ۰/۲ تن معادل نفت، در ترکیه ۰/۳ تن معادل نفت و در ایران بیش از یک تن معادل نفت است؛ با این حساب ما واقعاً انرژی را اسراف می‌کنیم و این اسراف موجب تولید ثروت و اشتغال و رفاه نمی‌شود، بلکه هدرسوزی منابع است و متأسفانه بی‌اعتنایی نسبت به این موضوع همچنان ادامه دارد. در دولت آقای هاشمی رفسنجانی من در کابینه بودم، ایشان واقعاً می‌خواستند جلوی این اتلاف و هدرسوزی منابع را بگیرند، ولی چون طرح بسیار مهم و عظیم یکسان‌سازی نرخ ارز در حال اجرا بود فرصت نشد و به دوره آقای خاتمی موکول شد. ایشان هم سال به سال آزادسازی قیمت انرژی را تا پایان دوران ریاست جمهوری خود به تعویق انداختند، اما در برنامه چهارم نوشته شد که از ابتدای شروع برنامه باید آزادسازی قیمت انرژی انجام شود. با آغاز کابینه اول ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد، ایشان هم که دید دولت‌های پیش انجام ندادند، زیر بار انجامش نرفت و حتی آن افزایش قیمت تدریجی راهم که در قانون آمده بود جلوی آن را گرفت.

■ آقای حداد عادل رئیس مجلس وقت گفت این ثابت تکه داشتن قیمت‌ها، عیدی به مردم است.

□ بله! متأسفانه این تعلل به آنجا رسید که حتی مجلس افزایش قیمت گاز و بیل به ۴۵ تومان را تصویب کرد و مسئولیت آن را به عهده گرفت، ولی دولت پس از عید دوباره لایحه‌ای به مجلس داد و قیمت را دوباره به ۱۶/۵ تومان کاهش داد. احساس من این است که این آقایان با تأخیر در اجرا ظاهراً نخواستند پیامدهای اجتماعی آن



راه به نام خود بخزند. به هر حال امروزه به نقطه‌ای رسیده‌ایم که به طور اصولی می‌خواهند اجرا کنند امیدوارم انجام دهند، زیرا اگر قرار باشد روند کنونی مصرف ادامه یابد ما پیش از چشم‌انداز بیست ساله به وارد کننده انرژی تبدیل خواهیم شد. این که پرسیده شد اولویت با صدور گاز است یا تزیق در مخازن، اصلاً مسئله اینجا نیست؛ پرسش اصلی این است که ما می‌خواهیم با چه روندی مصرف کنیم؟ طبیعی است اگر شدت انرژی کاهش یابد مصرف بالا به رشد و توسعه بیشتر می‌انجامد، اما آنچه امروز رخ می‌دهد اتلاف منابع و هدرسوزی آن است، علت اصلی هم قیمت پایین انرژی است.

■ **ریشه تاریخی پرداخت یارانه انرژی در ایران چیست؟ همان طور که می‌دانیم روند پرداخت سوئید انرژی از دهه چهل شمسی وجود داشته و پس از انقلاب هم نه تنها کاهش نیافته، بلکه بر شدت آن افزوده شده، در حالی که ارتباطی بین درآمد سرانه و قیمت حامل‌های انرژی وجود ندارد. اکنون در برخی از کشورهای آفریقایی که درآمد سرانه‌شان بسیار پایین است انرژی، قیمت واقعی خود را دارد و بدون یارانه توزیع می‌شود.**

□ اگر بخواهیم مقایسه کنیم، چنین اختلافی را بین قیمت واقعی و قیمت عرضه هیچ‌گاه در پیش از انقلاب نداشته‌ایم. متوسط قیمت نفت در سال پیروزی انقلاب حدود ۱۴ دلار در هر بشکه بود، قیمت بنزین در حدود ۱۶ دلار در هر بشکه می‌شود، یعنی قیمت فوب (Fob) هر لیتر بنزین معادل ۱۰ سنت می‌شود. در ابتدای انقلاب قیمت بنزین لیتری یک تومان بود که با احتساب هر دلار ۷ تومان، قیمت داخلی بنزین ۱۳ سنت می‌شود که از قیمت جهانی آن (۱۰ سنت) بیشتر هم بوده است. اما آنچه اکنون اتفاق می‌افتد بسیار ناگوار و سخت است. محاسبات نشان می‌دهد که در کشور سالانه ۱۰۰ میلیارد دلار صرفاً یارانه انرژی پرداخت می‌شود.

■ **این عدد شامل همه انواع انرژی می‌شود؟**

□ اگر یارانه انرژی‌های اولیه را حساب کنید انرژی‌های ثانویه خود به خود بدون یارانه می‌شوند، مثلاً در برق هزینه تبدیل (Conversion) را که محاسبه کنید همان ۲۱-۲۰ تومان می‌شود که اکنون از مصرف کننده می‌گیرند، بقیه قیمت برق مربوط به آن گازی است که تقریباً مجانی به

دلار می‌شود؛ آیا ۹۷ میلیارد دلار هدر روی را نمی‌شود به گونه‌ای بهتر خرج مردم کرد؟ اگر این مقدار پول در اختیار شما باشد بخواهیم خرج خانواده خود کنید آیا می‌دهید آن را بسوزانند؟ به نظر من این اتفاق بسیار تلخی است و باید هر چه زودتر نسبت به جبران آن اقدام شود.

■ **چرا قیمت عرضه انرژی از نظر تکنیکی و کارشناسی واقعی نبوده است؟**

□ نظام خلقت بر اساس مکانیزم خود کار است، این مکانیزم‌ها چگونه عمل می‌کنند؟ هر گونه عدم تعادلی که در نظام طبیعت در حیطه جانوران، گیاهان، زمین و... اتفاق می‌افتد کنترل خود کاری آن را به تعادل می‌رساند، البته منظورم این نیست که همه چیز را به نظام خود کار و خود کنترلی واگذار کنیم، ولی مشی غالب بر نظام هستی این گونه عمل می‌کند.

با این مقدمه توجه شود که سال‌های سال است نفت خام به پالایشگاه تحویل داده می‌شود، اما یک ریال به حساب درآمدهای ملی ثبت نمی‌شود، در حالی که فروش نفت خام صادراتی به حساب خزانه واریز و جزء درآمد به‌شمار می‌آید. سالانه ۶۰۰ میلیون بشکه نفت صادر می‌شود، ۶۰۰ میلیون بشکه نفت هم به پالایشگاه‌های داخلی تحویل می‌شود، حال آن که یک ریال درآمد بابت آن در حساب‌ها منظور نمی‌شود. اگر قیمت‌های انرژی در دفاتر ثبت می‌شد همیشه آمار آن مدنظر قرار داشت و مجموعه را به فکر فرو می‌برد. ویژگی مکانیزم‌های خود کار که به آن اشاره کردم این است که نشان‌دهنده اشکالات هستند، یعنی هر گونه عدم تعادل، خود را نشان می‌دهد

نیرو گاه داده می‌شود، از این رو اگر یارانه گاز را حساب کنیم قیمت واقعی برق به دست می‌آید.

آنالیز این صد میلیارد دلار یارانه هم به شرح زیر است: سالانه ۱۵۰ میلیارد متر مکعب گاز طبیعی توزیع می‌شود که با احتساب قیمت ۳۰ سنت بر متر مکعب توجه شود هم اکنون ما گاز را از ترکمنستان ۳۵ سنت بر متر مکعب می‌خریم- ۴۵ میلیارد دلار یارانه گاز طبیعی است. در بخش نفت، سالانه ۶۰۰ میلیون بشکه تحویل پالایشگاه می‌شود (روزانه یک میلیون و ۶۵۰ هزار بشکه) که با قیمت ۷۰ دلار برای هر بشکه می‌شود ۴۲ میلیارد دلار یارانه، همچنین حدود ۱۰ میلیارد دلار هم بنزین و نفت گاز وارد می‌کنیم که جمع سه قلم گاز، نفت و بنزین -نفت گاز ۹۷ میلیارد

اگر بخواهیم شفافیت و نظارت درست صورت گیرد باید تلاش کنیم و وزارت نفت را بر اساس قوانین مصوب تأسیس کنیم. این که ساختاری درست شود و در رأس آن یک نفر به عنوان وزیر گذاشته شود که وزارت نفت مورد نظر قانون نفت سال ۱۳۶۶ نیست، وزارت نفت واقعی باید متصدی اعمال حاکمیت دولت اسلامی بر مخازن نفتی باشد که تاکنون اعمال نشده است

در حالی که این گونه عملکرد حساب‌های ملی بسیار از واقعیت‌ها و نارسایی‌ها را نشان نمی‌دهد.

آیا این نوع عملکرد حساب‌های مالی برای نفت تحویلی به پالایشگاه در زمان پیش از انقلاب هم اعمال می‌شد؟

بله، با این روش محاسبه، حساب‌های ملی فاقد ۶۰۰ میلیون بشکه نفت در سال است. اگر این رقم را در حساب‌داری ملی در یک ستون به حساب درآمد ثبت می‌کردیم و در ستون دیگر به حساب هزینه، آن‌گاه شفافیت عملکرد این حساب نشان‌دهنده‌ی بود بر این که در اقتصاد ملی چه هدر روی (ناهنجاری) بزرگی اتفاق می‌افتد و همگان را به فکر چاره می‌انداخت. از این جهت تمامی ارقامی که در تولید ناخالص داخلی ایران از ابتدای تشکیل تا حال منتشر شده ناقص و نارساست، چون نفت خام تحویلی به پالایشگاه‌ها حتی به قیمت یک ریال در آن درج نشده است. حساب‌های ملی منعکس‌کننده رفتار و عملکرد اقتصاد ملی و ملاکی برای ارزیابی آن است، مانند آزمایش خون که با آن سلامتی یا بیماری فرد را تشخیص می‌دهیم. وقتی حساب‌های ملی فاقد چنین عدد بزرگی است نمی‌تواند ارزیابی صحیحی را از اقتصاد ملی به ما نشان دهد.

این ضعف از جنبه حساب‌داری است، اما از نظر واقعی و عینی همه نارسایی را حس می‌کنند.

نه، حس نمی‌کنند، کم‌این که اکنون برخی از مردم مخالف اصلاح قیمت هستند، چرا مخالفند؟ زیرا از اتفاقی که می‌افتد حس نمی‌دارند.

پیش از انقلاب تولید هر چه نفتی در گزارش بانک مرکزی و شرکت نفت می‌آمد، ولی درست پس از انقلاب تولید مناطق و تک‌تک چاه‌ها در هیچ جامنعکس نمی‌شود، علت چیست؟ آیا عدم ارائه آمار امکان بروز تخلف و برداشت غیرقانونی و حتی قاچاق از حوزه‌های نفتی را افزایش نمی‌دهد؟

امکان دزدیدن نفت به هیچ وجه وجود ندارد، زیرا همه دستگاه‌های نظارتی کشور شامل بازرسی کل کشور، سیستم نظارتی وزارت نفت و دستگاه‌های اطلاعاتی و گمرکی در مبادی صادراتی و مبادلاتی حضور دارند، از این رو احتمال وقوع دزدی از چاه نفت صفر است، اما عدم ارائه گزارش تولید چاه‌ها، سوء مدیریت را همچنان پنهان کرده است. همان طور که می‌دانید

با اجرای هدفمند کردن یارانه‌ها، قیمت‌های حامل‌های انرژی واقعی خواهند شد؛ این اثر مهمی در مصرف و رفتار مصرفی باقی خواهد گذاشت که موجب جلوگیری از اسراف می‌شود. این دستاورد با اجرای این قانون حتمی است، اما این که درآمدهای حاصل از اجرای قانون صرف اهداف اصلی مندرج در قانون بشود مورد تردید است، زیرا رفتارهای سیاسی کنونی نشان می‌دهد گروه‌های مختلف قصد دارند از مصرف این منابع اهداف سیاسی خود را محقق کنند که البته این به طول نخواهد انجامید. مجلس و نمایندگان آن پس از آگاهی از این جریان آن را به کانال اصلی هدایت خواهند کرد

شورای انقلاب در سال ۱۳۵۸ تأسیس وزارت نفت را تصویب کرد، در سال ۱۳۶۶ در قانونی به نام «قانون نفت» آمده که نفت جزء انفال و متعلق به حکومت اسلامی است و وزارت نفت از سوی حکومت اسلامی (نگفته است دولت) متصدی آن است، اما طبق اساسنامه شرکت ملی نفت ایران مالک مخزن نفتی، شرکت ملی نفت است حال آن که بر اساس قانون شورای انقلاب و قوانین بعدی مالک نفت درون مخزن، دولت اسلامی است، از این رو وزارت نفت موجود تاکنون مطابق قانون نفت تشکیل نشده است. سال‌های سال است که بر سر ارائه اساسنامه شرکت ملی نفت دعوا و اختلاف است؛ ریشه این دعوا چیست؟ این که اساسنامه چند بند داشته باشد که محل منازعه نیست دعوا سر این است که مالک نفت درون مخزن دولت اسلامی است یا شرکت نفت؟ تاکنون شرکت نفت نگذاشته اساسنامه هم به تصویب برسد.

مجلس هم برای ارائه اساسنامه فشار آورده اما هنوز ارائه نشده است.

درست است. اگر اساسنامه مطابق قانون نفت تصویب شود، در نتیجه دولت که مالک مخزن نفت است باید اعمال مالکیت کند. به عبارت دیگر شرکت نفت ایران برای توسعه میدان باید پروانه بگیرد و وزارت نفت از سوی دولت طبق پروانه صادر شده بر شرکت نفت نظارت خواهد کرد. آنچه من از الگوی نروژ در نظارت استخراج کرده‌ام سه نوع نظارت باید صورت گیرد:

۱- نظارت مقدراری، یعنی بر اساس پروانه‌ای که داده شده باید میزان تولید سالانه کاملاً ارزیابی می‌شود.

۲- نظارت صیانتی، شرکت نفت برای گرفتن پروانه باید یک برنامه توسعه مخزن یا (Master Development Plan-MDP) ارائه کند. در این برنامه شیوه توسعه و چگونگی برداشت صیانتی مشخص می‌شود. برای نمونه مقدار تزریق سالیانه گاز به مخزن و دیگر پارامترهای برداشت صیانتی معین و وزارت نفت بر اساس MDP رفتار شرکت نفت را ارزیابی و کنترل می‌کند.

۳- نظارت زیست محیطی یا HSE و ارزیابی این که آیا تولید به محیط زیست و انسان‌ها صدمه می‌زند یا خیر در این حوزه قرار دارد.

این سه نظارت باید از سوی دولت توسط وزارت نفت بر شرکت ملی نفت که بهره‌بردار و اداره‌کننده میدان نفتی است اعمال شود. آن‌گاه شرکت نفت موظف است میدان به میدان و به عبارت دیگر مخزن به مخزن به وزارت نفت گزارش دهد. اصل جریان اینجاست که اگر بخواهیم شفافیت و نظارت درست صورت گیرد باید تلاش کنیم و وزارت نفت را بر اساس قوانین مصوب تأسیس کنیم. این که ساختاری درست شود و در رأس آن یک نفر به عنوان وزیر گذاشته شود که وزارت نفت مورد نظر قانون نفت سال ۱۳۶۶ نیست، وزارت نفت واقعی باید متصدی اعمال حاکمیت دولت اسلامی بر مخازن نفتی باشد که تاکنون اعمال نشده است.

آیا تا به حال دولت برای اعمال مالکیت انگیزه نداشته است؟

بیک مقاومت شک برانگیز در پیکره شرکت ملی نفت وجود دارد که می‌خواهد وزارت نفت آن گونه که در قانون آمده شکل بگیرد. تا امروز وزارت نفت حقوق بگیر شرکت

ملی نفت است. من معاون وزیر، حقوق خود را باید از آنجایی گرفتم، خرج و مخارج دفتر ما نیز از محل شرکت ملی نفت تأمین می شده، این اشکال بزرگی است. باید وزارت نفت را تأسیس کرد. مالکیت مخزن را به او سپرد و او باید بر اساس قدرت مالکیت پروانه بهره برداری صادر کند. شرکت نفت که ممکن است یک یا چند شرکت باشد در مقابل ارائه MDP پروانه بهره برداری از میدان را دریافت می کند و وزارت نفت هم در سه حوزه مقداری، صیانتی و زیست محیطی نظارت دقیق را انجام می دهد. در ضمن معتقدم توسعه میدان مستقل گازی باید در اختیار شرکت ملی گاز باشد، یعنی همانند شرکت نفتی که از بالادستی تا پایین دستی نفت را در اختیار دارد. شرکت گاز هم باید متولی عملیات بالادستی و پایین دستی گاز باشد. همان گونه که اشاره کردم چند شرکت می تواند تشکیل شود که هر یک مطابق صلاحیتشان پروانه بهره برداری از میدان گاز یافت را دریافت می دارند.

■ آیا بحث بهره مالکانه هم در ارتباط با همین نوع عملکرد مطرح است؟

□ بله، در واقع در برابر صدور پروانه بهره برداری دو گونه می توان عمل کرد؛ یکی این که شرکت ملی نفت بهره مالکانه پرداخت کند یا این که به ازای هر بشکه تولید نفت مقدار مشخصی دستمزد پرداخت شود.

نکته اساسی همان است که مالکیت مخزن شأن دولت است و شرکت نفت به عنوان یک اپراتور بهره بردار مخزن است و در ازای کار خود دستمزد دریافت می کند.

■ همان طور که می دانید منابع نفتی پایان پذیرند، به ناچار باید نسبت به انرژی های جایگزین و پاک برنامه ریزی کرد، آیا در خصوص استفاده از انرژی های نو بویژه خورشیدی اقدامات مطالعاتی و تکنولوژیکی انجام گرفته است؟

□ تا زمانی که قیمت، علامت مثبت ندهد انرژی های نو به جایی نمی رسد. البته کوشش هایی صورت گرفته، اما تا قیمت اصلاح نشود انواع دیگر انرژی توسعه پیدا نمی کند، از این جهت بهره وری از انرژی خورشیدی تاکنون به جایی نرسیده است. در ترکیه روی پشت بام بیشتر منازل آبگرمکن خورشیدی نصب است،

اما در همین تهران آثاری از آن در پشت بام منازل مشاهده نمی شود. در رابطه با انرژی هسته ای هم طبیعی است که باید مطابق ظرفیت منابع اورانیوم کشور برنامه ریزی کرد که آن نیز بحث مفصل خود را دارد.

■ شما در ارزیابی مصرف رو به افزایش انرژی در کشور به تحول تکنولوژی و به کارگیری تکنولوژی های جدید و تأثیر آن بر کاهش شدت انرژی نیروی تولید و صرفاً از زاویه قیمت، موضوع را تحلیل کردید.

□ در لایحه «کارایی انرژی» که زمان تدوین آن، من معاون برنامه ریزی وزارت نفت بودم و اکنون هم به عنوان طرح در دستور کار نمایندگان مجلس است و دولت هم نسبت به آن نظر موافق و همراهی دارد، در آن لایحه شرکت های صرفه جویی انرژی یا اسکو (Esco) پیش بینی شده که باید در حوزه های مختلف ایجاد شوند و به بهبود فناوری در آن حوزه کمک کنند. همان طور که اشاره کردید تحول تکنولوژی بحث بسیار مهمی است که باید مد نظر قرار گیرد. برای نمونه در مرغداری ها باروش کنونی تولید به ازای یک کیلوگرم مرغ حدود ۱/۲ لیتر گاز و بیل مصرف می شود. حال اگر قیمت گاز و بیل دفعا به قیمت جهانی آن محاسبه شود معنایش این است که تمام مرغداری ها تعطیل می شوند. در دیگر حوزه ها هم همین داستان است، مثلاً در نیروگاه های تولید برق، ضریب تبدیل انرژی گاز یا نفت به برق ۰/۳۴ است یعنی از ۱۰۰ واحد انرژی سوخت در نیروگاه ها ۳۴ واحد برق تولید می شود. این نشان می دهد که باید روش های تبدیل را بهبود بخشیم و نیروگاه ها را به سوی بازدهی بالاتر ببریم. یکی از این روش ها استفاده از سیکل ترکیبی است که با به کارگیری آن ضریب تبدیل کنونی را به ۵۸ درصد نیز رسانده اند.

در حمل و نقل هم می توان مثال زد، بازدهی موتورهای بنزین با سیکل کارنو ۲۴ درصد است، در حالی که بازدهی موتور دیزل ۴۲ درصد است. همین که سوخت نیمی از ناوگان حمل و نقل کشور را دست کم در حوزه عمومی مانند تاکسی، وانت، ون و... از بنزین به نفت گاز تبدیل کنیم یعنی بازدهی موتور احتراق داخلی ۲۴ درصد را ۴۲ درصد کرده ایم، از این بابت تحولات زیادی باید در حوزه فناوری اتفاق افتد.

در لایحه هدفمند کردن یارانه ها پیش بینی شده که ۳۰ درصد منابع حاصل از افزایش قیمت ها صرف ارتقای فناوری و کمک به صنایع و واحدهای تولیدی شود تا بتواند کارایی خود را بهبود بخشد، حال این که در عمل چه خواهد شد قابل پیش بینی نیست، اما اختصاص این درصد از منابع در لایحه آمده است.

■ اوایل سال ۱۳۸۷ آقای احمدی نژاد گفت با تداوم مصرف کنونی تا چند سال دیگر نفت برای صادرات نخواهیم داشت، از این رو برای جایگزین در آمد نفت صادراتی به فکر افزایش ضریب متوسط مالیاتی افتاده و آن را از ۱۳ درصد به ۲۰ درصد ارتقا دادند. طرح مالیات بر ارزش افزوده طی یک ماه در مجلس تصویب و به تأیید شورای نگهبان رسید، دولت هم به سرعت آن را به اجرا گذاشت. در اصفهان یک هفته مقاومت شد و با امکان تسری این مقاومت به دیگر شهرها دولت عقب نشینی کرد، یعنی از این راه هم نشد پول به دست آید. بعضی ها معتقدند دولت از این نظر که پولی به دستش بیاید طرح تحول اقتصادی را دنبال می کند. توجه شود با اجرای این طرح حدود دو برابر بودجه پول به دست دولت می آید. □ اگر هدف از اجرای همین جذب پول برای مصارف روزمره و... باشد، اتفاقی که در عمل می افتد این است که به دلیل افزایش قیمت ها مصرف کاهش می یابد و این نکته مثبت جریان است، چه منافع حاصله تاراج رود یا هر کار دیگری با آن بشود. با اجرای هدفمند کردن یارانه ها، قیمت های حامل های انرژی واقعی خواهند شد؛ این اثر مهمی در مصرف و رفتار مصرفی باقی خواهد گذاشت که موجب جلوگیری از اسراف می شود. این دستاورد با اجرای این قانون حتمی است، اما این که درآمدهای حاصل از اجرای قانون صرف اهداف اصلی مندرج در قانون بشود مورد تردید است، زیرا رفتارهای سیاسی کنونی نشان می دهد گروه های مختلف قصد دارند از مصرف این منابع اهداف سیاسی خود را محقق کنند که البته این به طول نخواهد انجامید. مجلس و نمایندگان آن پس از آگاهی از این جریان آن را به کانال اصلی هدایت خواهند کرد.

■ با تشکر از شما که وقت خود را در اختیار خوانندگان نشریه قرار دادید.



چشم‌ها و گوش‌ها

همچنین دیگر شکل‌های حکومت وجود داشته است. بنابراین حکام پاسخگوی مردم بوده‌اند. حال چه ضرورتی دیده می‌شود که به جای پاسخگویی که نیاز مبرم جامعه است بیش از حد لازم به شکل حکومت پردازیم که چالش‌های غیر ضروری پیش آید. مرحوم طالقانی در توشه‌گیری از سوره آل عمران معتقدند که شکل حکومت در قرآن نیامده، بلکه شکل حکومت تابعی است از درجه «تکامل اجتماعی» آن جامعه. پس بیایم همزمان با بازگشت به قانون اساسی جمهوری اسلامی به زیربنای تکامل اجتماعی و ویژگی‌های آن پردازیم و پاسخگوی مردم باشیم تا به دام فرقه‌ای نیفتیم که می‌گوید همه در برابر رئیس فرقه مسئولند، ولی رئیس فرقه تنها در برابر خدا مسئول است و نیازی به پاسخ گفتن به مردم ندارد.

از بلای سیاه تانفرین

غلامحسین حسن‌تاش، نشریه انجمن انرژی ایران، اسفند ۱۳۸۸
آقای غلامحسین حسن‌تاش در مقاله وزین و تحقیقی خود، به ۱۱ مورد بیماری در اقتصاد ایران به شرح زیر اشاره کرده‌اند:
۱- درآمد نفت و بی‌ثباتی اقتصاد ۲- رانتی شدن اقتصاد ۳- فرهنگ سخت‌افزاری و بحران بهره‌وری ۴- ضعیف سرمایه‌های انسانی و اجتماعی ۵- پدیده بیماری هلندی ۶- زیان رابطه مبادله ۷- برهم خوردن توازن میان تولید ملی و مصرف ملی ۸- بزرگ شدن دولت ۹- تعمیق شکاف میان دولت و مجلس ۱۰- بحران انتظارات ۱۱- بحران بحران خارجی
ما بر آیم از بین این ۱۱ مورد بیماری، تنها به ذکر بیماری هلندی پردازیم و خوانندگان را به خواندن کامل مقاله در سایت www.meisami.com دعوت

پیش‌نویس پرداخته و پیشنهاد تشکیل شورایی را در رأس سه قوه ارائه کرده که ریاست آن با مرجع اعلم زمان باشد و حق و توی قوانین را داشته باشد. همچنین حق انحلال مجلس و برکناری رئیس جمهور و برگزاری انتخابات با رئیس این شورا باشد. نویسنده اظهار امیدواری کرده که با این پیشنهاد «موضوع ولایت فقیه بدون آن که فقیه مستقیماً درگیر کارهای اجرایی شود و احیاناً روحانیت و معنویت خود را از دست بدهد یا مخالفان را نگران نماید»، حل گردد. (جمهوری اسلامی، ۳۱ تیر ۱۳۸۵، ص ۵)

حکومت جوابگو یا شکل حکومت

این روزها بر سر شکل حکومت بحث‌هایی صورت می‌گیرد، که بهتر است نگیرد ولی لازم است صحبتی درباره آن بشود، چرا که در هر شکلی از حکومت باید حاکم یا مسئول و یا مسئولان آن حکومت به مردم پاسخگو باشند.

حتی در حکومت‌های سلطنتی موروثی نیز نخست‌وزیر، هیئت وزیران و نمایندگان منتخب مردم در برابر مردم پاسخگو هستند. حکومت چه دموکراتیک باشد چه سکولار و اسلامی مسئولان حکومت باید پاسخگو باشند، برای نمونه در صدر اسلام از پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص) که می‌گفت «اشیروا علی» اگر بگذریم، مردم خلفای راشدین را نقد می‌کردند و آنها پاسخگو بودند، در زمان خلیفه سوم مردم، عثمان را نصیحت کردند و چون پاسخگو نبود، او را عزل کردند و برخلاف نظر امام علی او را کشتند و با فشار زیادی که به او آوردند وی را به امیری برگزیدند و حضرت علی هم از هیچ نقدی گریزان نبود. شاید بتوان گفت این سه ویژگی «نقد»، «نصب» و «عزل» در حکومت اسلامی و

حزب زحمتکشان ملت ایران و پیش‌نویس

قانون اساسی

منبع: سایت مجلس خبرگان (کتاب مبانی و مستندات قانون اساسی جمهوری اسلامی به روایت قانونگذار، سید جواد مرعی) ۱۳۵۸/۴/۳۰

- حزب زحمتکشان ملت ایران نقطه نظرات خود را منتشر کرد. نظرات این حزب در دو بخش کلیات و بخش بررسی و نقد پیش‌نویس در ۷۴ صفحه ارائه شد. در بخشی از این جزوه به تاریخ مبارزات روحانیت متعهد در به ثمر رساندن انقلاب اشاره و ولایت فقیه از عوامل دگرگونی سیستم حکومتی شمرده شده است. از این که در پیش‌نویس نقش روحانیت و مراجع در امور کشور نادیده گرفته شده انتقاد گردیده و آمده است: «با این پیش‌نویس حق مداخله رسمی در امور از امام خمینی پس از تصویب قانون اساسی سلب می‌شود.»

در این جزوه در ادامه از روحانیت و مراجع درخواست شده که هر طور صلاح می‌دانند، مسئله امامت و رهبری جامعه را در قانون اساسی پیش‌بینی کنند، چرا که «چنین مقام و مرجعی باید در قانون اساسی جمهوری اسلامی برای نظارت و ارشاد جامعه جای مشخصی داشته باشد تا بتواند:

۱- در صورت تجاوز رئیس‌جمهور از قانون اساسی و یا ظلم و اجحاف به مردم، از طریق معین مثل همه‌پرسی او را برکنار کند.
۲- اعضای دیوان عالی کشور را برگزیند و با احراز مقام قضای اسلامی ممیزی مصوبات مجلس را نیز انجام دهد.» (حزب زحمتکشان ملت ایران، نقطه نظرات درباره پیش‌نویس قانون اساسی، صص ۱۶-۱۳، سند شماره ۴۴)
- کارگری به نام محمد اسماعیلی به نقد

می‌کنیم:

پدیده بیماری هلندی

در ایران طی سال‌های اخیر شاهد ظهور پدیده بیماری هلندی بودیم. افزایش قیمت نفت از سویی به تقویت ارزش پول ملی انجامیده و از سوی دیگر دولت که دارای ارزی بی‌شمار و نیازمند پول داخلی برای گذران امور خود بود دچار توهم پولی شد و مجبور شد که برای تبدیل ارز به ریال، راه‌های مختلفی را پیدا کند که اغلب تورم‌زا بود. گزارش بانک مرکزی نشان‌دهنده افزایش شدید نرخ رشد نقدینگی و حجم پول پایه در دوره پس از ۱۳۸۴ است. دولت برای تبدیل ارز خارجی به پول ملی از جمله ناچار شد دست‌به‌واردات بی‌رویه بزند و محدودیت‌ها و تعرفه‌های وارداتی را کاهش دهد. تورم ناشی از پمپاژ پول به اقتصاد هزینه تولیدکنندگان را بالا می‌برد، افزایش ارزش پول ملی و به عبارتی کاهش نرخ واقعی دلار در مقابل ریال از قدرت رقابتی صادرکنندگان می‌کاهد و صادرات را غیر اقتصادی می‌کند و این نیز به تولید ملی لطمه وارد می‌کند، واردات بی‌رویه و بی‌بندوبارانه نیز مزید بر علت می‌شود. با لطمه خوردن بخش تولید کالاها قابل تجارت و ورشکستگی بنگاه‌های تولیدکننده این گونه کالاها و غیر اقتصادی شدن سرمایه‌گذاری در این بخش، سرمایه‌های کشور به ناچار به بخش ساختمان و مسکن منتقل شد و حباب، قیمت‌ها در آن بخش را چنان بزرگ کرد که آن‌ها به مرحله ترکیدن رسید و با ترکیدن این حباب رکود سراسری بر اقتصاد حاکم شد. در چنین شرایطی احتمال فرار سرمایه از کشور نیز وجود دارد و میزان آن قابل بررسی است، اما شاید شانس با ما همراه بود که هم‌زمان رکود اقتصادی کل جهان و از جمله کشورهای همسایه را نیز فرا گرفت و در بیرون مرزها نیز فرصتی برای سرمایه‌گذاری وجود نداشت در غیر این صورت میزان فرار سرمایه بسیار بیشتری شد.

آمارهای بانک مرکزی نشان می‌دهد که میزان واردات کشور از حدود ۱۷/۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۸۰ به حدود ۴۲ میلیارد دلار در سال ۱۳۸۵ افزایش یافته است و در سال‌های پس از آن نیز روند افزایشی داشته است. در این دوره ترکیب واردات نیز به زیان کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای و به نفع کالاهای مصرفی در واقع بدتر شده است. در نهایت وضعیت رکود تورمی یا «تورکود»

محصول بیماری هلندی است که در بدترین وضعیت اقتصادی است و مقابله با آن بسیار دشوار است. تجربه بروز بیماری هلندی در اقتصاد ایران پس از وقوع شوک اول نفتی در نیمه اول دهه ۱۳۵۰ هجری شمسی نیز وجود داشت که با استفاده از آن تجربه می‌شد از ظهور دوباره آن جلوگیری کرد.

جنگ گران قیمت

جوزف استیگلیتز برنده نوبل اقتصاد و طراح اقتصاد مشارکتی در کتابی که به همراه خانم لیندا بیلنس منتشر کرد آمارهای تکان‌دهنده از جنگ عراق مطرح کرده که در زیر به اجمال به برخی از آن اشاره می‌شود: کاملاً ثابت شده که جنگ آمریکا و عراق اشتباهی و وحشتناک است؛ حدود ۴ هزار سرباز آمریکایی کشته و ۵۸ هزار مجروح (تنها در عراق) که به آن باید ۷۳۰۰ سرباز مجروح آمریکا در افغانستان را هم افزود، این تعداد مجروحان آسیب‌های جدی دیده‌اند در حالی که ۱۰۰ هزار سرباز آمریکایی با مشکلات فیزیکی و عصبی از عراق به آمریکا بازگشتند.

استیگلیتز می‌گوید آمریکا تا به حال بیش از ۵۰ میلیارد دلار به سربازان قدیمی برای معلولیت جنگ خلیج فارس پرداخت کرده که این مبلغ شامل هزینه‌های معالجات پزشکی مجروحان، استقرار نیروی نظامی در کویت، تحقیقات پزشکی پیرامون مواد شیمیایی جنگ و تمامی هزینه‌های خدمه‌ای که در این برنامه به خدمت گمارده شدند هم نمی‌شود، در حالی که ۴۰ هزار نفر از این سربازان قادر به کار نخواهند بود و هنوز هم آمریکا سالانه ۴/۳ میلیارد دلار بازنشستگی و حق معلولیت به بیش از ۲۰۰ هزار نفر سرباز سالخورده و قدیمی جنگ اول می‌پردازد.

او در مجموع هزینه جنگ را حدود سه میلیارد دلار تخمین می‌زند و مدعی است که با یک سوم آن می‌توان مشکل بیمه و بازنشستگی را برای ۵۰ سال آینده حل کرد. با یک میلیارد دلار می‌توان ۸ میلیون خانه مسکونی دیگر ساخت و ۱۵ میلیون معلم برای مدارس دولتی به مدت یک سال استخدام کرد، ۱۲۰ میلیون کودک را به مدت یک سال در پیش دبستان تأمین مالی کرد، ۵۳۰ میلیون کودک را به مدت یک سال بیمه خدمات درمانی کرد و ۴ سال هزینه تحصیل ۴۳ میلیون دانشجو را برای دانشگاه‌های دولتی پرداخت! همه این کارها با یک سوم هزینه جنگ ممکن بود؛

جنگی که به نظر استیگلیتز همه بر مبنای دروغ بود. با این پول، میلیاردها انسان از فقر رهایی می‌یافتند. آمریکا سالانه ۵ میلیارد دلار به آفریقا کمک می‌کند و این پول کمتر از هزینه ۱۰ روز مبارزه آمریکا در عراق است و با ۲ میلیارد دلار تعهد آمریکا در برابر کشورهای فقیر به مدت ۳۳ سال برآورده می‌شود. با هزینه ۲ هفته جنگ در عراق یک سال هزینه‌ای که جامعه بین‌المللی برای ریشه‌کنی بی‌سوادی متعهد شده را می‌توان تأمین کرد. جامعه بین‌المللی برای ریشه‌کنی بی‌سوادی تا سال ۲۰۱۵ متعهد به پرداخت ۸ میلیارد دلار در سال شده است.

سناریوهای که پیش روی عراق است

در سایت «دیپلماسی ایرانی» گفت‌وگویی از سهام‌الدین بورقانی و سیدعلی موسوی خلخالی با آقایان محمدفرازمند و محمد ایرانی درباره عراق ترتیب داده شده، فرازهایی از این گفت‌وگو در زیر می‌آید. به خوانندگان نشریه توصیه می‌کنیم که کامل آن را در سایت www.meisami.com مطالعه کنند.

... رسانه‌های غربی به خصوص دیپلمات‌هایی چون زلمای خلیل‌زاد و توماس فریدمن روزنامه‌نگار مطرح آمریکایی مقالات متعددی نوشتند و مدعی شدند که ایران در عراق شکست خورده؛ آیا واقعاً ایران در عراق شکست خورده است؟

ایرانی: به اعتقاد آنها (کشورهای رقیب ایران) از نگاه ناسیونالیسم و طایفه‌گری دخالت و نفوذ یک کشور غیر عربی و شیعی مردود است و منافع آنها را تأمین نمی‌کنند...

جایگاه ما (ایران) در عراق نسبت به گذشته کاهش پیدا کرده و قدرت بازدارندگی مانیز کاهش یافته است...

اکنون چه خواهیم و چه نخواهیم نسبت به گذشته یک گام عقب‌تر هستیم. البته به معنای آن نیست که نفوذ خود را در عراق از دست داده باشیم. بی‌تردید حتی طرف‌های برنده معتقدند که ایران عنصر تعیین‌کننده در عراق باشد. اما بحث این است که عربستان سعودی که تا به حال هیچ نقشی در صحنه داخلی نداشت در این انتخابات با حمایت از ایاد علاوی و فهرستش از این به بعد نقشی ایفا خواهد کرد.

... رسانه‌های عراقی اعلام کردند که عربستان به مقامات عراقیه فشار آورده است

که حتما باید در دولت آینده عراق نقش داشته باشید و نباید برای نخست وزیری خود اصرار کنید. ثانیاً تأکید کرده اند که باید شما میزان همکاری و هماهنگی ها را با ایران افزایش دهید...

فراز مند: در سال ۲۰۰۵ از ۲۷۵ کرسی ۱۲۵ کرسی را ائتلاف فراگیر شیعه به دست آورد که برای رسیدن به نصف به علاوه یک در پارلمان ۱۱ کرسی فاصله داشت. در انتخابات ۲۰۱۰ علی رغم اینکه گفته می شود که وضع شیعیان دچار افول شده است، شیعیان مجموعاً ۱۵۹ کرسی کسب کردند و برای رسیدن به نصف به علاوه یک (از ۳۲۵ کرسی) چهار کرسی دیگر نیاز دارند...

شیعیان در انتخابات ۲۰۱۰ و پس از آن، کارشان برای تشکیل دولت سخت تر از ۲۰۰۵ خواهد بود که آن هم به دلیل وجود یک معارضة قوی (یاد علاوی) که الان ۹۱ کرسی در پارلمان کسب کرده است. در ۲۰۰۵ شیعیان به راحتی توانستند با کردها ائتلاف کنند...

آقای علاوی علی رغم این که شعار محوری که در انتخابات مطرح کرده بود، مخالفت با نفوذ ایران بود پس از انتخابات به این نتیجه رسید که اگر می خواهد واقع بین باشد، باید با جمهوری اسلامی ایران هم مشورت کند...

آقای علاوی سفرهای متعددی به کشورهای همسایه عراق داشته است و به این نتیجه رسیده که نمی تواند جمهوری اسلامی را مستثنی کند...

ایالات متحده به علاوی گوشزد کرده اند که اگر مالکی عقب نشست شما هم باید کوتاه بیایی.

ایرانی: آخرین سناریو، سناریوی توافق است. یعنی هم دولت قانون، هم ملی، هم عراقیه و هم

کردها با هم ائتلاف کنند که بیش از ۳۰۰ کرسی مجلس را به دست خواهند گرفت.

جهانی سازی ادامه دارد

آنچه در پی می آید گزیده ای از مقاله نوام جامسکی به تاریخ ۶ آوریل ۲۰۱۰ که در سایت www.zcommunication.com آمده است:

ابتدا پرستی مطرح می شود که آیا چین به همراه هند در طول سال های آینده جای ایالات متحده را خواهند گرفت؟

جامسکی می نویسد با وجود رشد اقتصادی سریع چین و هند، این دو کشور همچنان از نظر شاخص های انسانی رتبه های پایینی داشته و نابرابری شدیدی در آنها حاکم است. جنبه دیگری که جایگزینی چین به جای امریکارا زیر سؤال می برد، قدرت نظامی ایالات متحده است، که به نظر می رسد در سال های آینده نیز بی همتا باقی بماند. با این حال جامسکی معتقد است سیستم جهانی تنها بر مبنای تقابل دولت ها تنظیم نمی شود، همچنین معماران اصلی سیاست در حقیقت شرکت های چند ملیتی و بنگاه های مالی هستند که قدرت آنها پس از دهه ۱۹۷۰ چندین برابر شده است. او مطرح می کند که همین بنگاه های مالی بودند که از او با حمایت گسترده ای کردند و پس از ریاست جمهوری هم از او انتظار دارند تا به حمایت آنها پاسخ دهد. او سپس مثالی را می آورد که او با ما با وجود موضع گیری اولیه در برابر بانک ها، چند روز بعد از موضع خود عقب نشینی می کند.

او در ادامه به این نکته اشاره می کند که شرکت های بزرگ تولیدی ایالات متحده همانند بسیاری دیگر از شرکت های مشابه در جهان، قطعات و تکنولوژی خود را به چین صادر کرده و پس از آن کالای تولیدی در چین را به امریکا صادر

می کنند. او سپس جمله ای را هبدری را از رالف گموری، رئیس بنیاد آلفرد اسلن (سال ۲۰۰۷) نقل می کند: "در دوره نوین جهانی سازی منافع کمپانی ها و کشورهای هم دور می شوند، برخلاف گذشته، منافع کمپانی های امریکایی لزوماً با منافع مردم امریکا همخوانی ندارد."

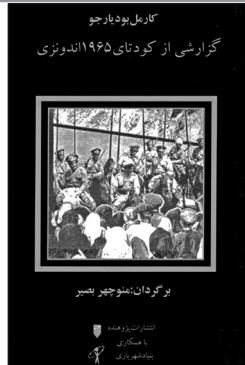
جامسکی می گوید اگر چه این وضعیت برای کارگران امریکایی خوشا ند نیست، اما برای معماران اصلی سیاست دلنشین است. تحقیقات جاری نشان می دهند که در طول دو دهه آینده، یک چهارم کارهایی که در حال حاضر در ایالات متحده انجام می شود، به خارج صادر شده و در نتیجه رقابت کارگران بر سر جاهای خالی حقوق و امنیت شغلی نیروی کار در امریکا کاهش خواهد یافت. این وضعیت به شد بدترین نابرابری در ایالات متحده پس از عصر برده داری خواهد انجامید.

چنین وضعیتی در چین مونتاز کننده هم برقرار است، نیروی کار در چین به اندازه نیروی کار در سایر جاهای دنیارنج می برند و این نتیجه سیستمی است که قدرت و ثروت را متمرکز کرده و نیروی کار را در سراسر دنیا به رقابت با یکدیگر واداشته است.

جابه جایی واقعی و مهم در قدرت این است که قدرت از جامعه عمومی به سوی معماران اصلی سیاست حرکت می کند و این نتیجه تحلیل رفتن کارکرد دموکراسی در ایالات متحده و سایر قدرت های بزرگ جهانی است. بنابراین، آینده جهان به این بستگی دارد که اکثریت تا چه اندازه می خواهد متحول شود یا این که این اکثریت مجتمعاً پاسخ سازنده ای به مشکلات ریشه ای نظام سرمایه داری دولتی که همه چیز را تحت سلطه و کنترل خود آورده می دهند، در صورتی که چنین نکنند، تاریخ نشان خواهد داد که آینده روشنی نخواهند داشت.

گزارشی از کودتای ۱۹۶۵ اندونزی

بر اساس خاطرات خانم کارمل بودیارجو، یکی از هزاران نفری است که پس از کودتای سوهارتو در اندونزی به طور خودسرانه بازداشت شد. این کودتا حمام خونی بود که بیش از یک میلیون کشته و میلیون ها نفر زندانی و ناپدید شده به جای گذاشت. سوهارتو بسیاری از مخالفان بویژه زندانیان سیاسی را به شیخ ترین صورت ممکن شکنجه می کرد. حکومت کاری می کرد که مردم بترسند و ترس خود را هم نشان بدهند. این کتاب که به خاطر کیفیت پژوهش و تحلیل مسائل سیاسی در سراسر جهان مورد ستایش و احترام قرار گرفته، توسط منوچهر بصیر به فارسی برگردانده شده و با قیمت ۷۵۰۰ تومان توسط انتشارات پژوهنده با همکاری بنیاد شهریاری منتشر شده است.





سکولاریزه شدن: دین و کثرت‌گرایی

حسین هوشمند □

چشم‌انداز ایران در شماره ۳۶ سخنرانی پروفیسور یورگن هابرماس با عنوان «مذهب در عرصه عمومی» را منتشر کرد؛ در این راستا در شماره‌های بعدی نشریه برخی از صاحب‌نظران و فرهیختگان درباره آن اظهار نظر کرده‌اند. در این شماره مقاله دکتر حسین هوشمند از نظر خوانندگان نشریه می‌گذرد، امید که از سوی خوانندگان نشریه در این زمینه تعامل صورت گرفته و برخورد فعالی با آن شود.

در این مقاله، نویسنده با استناد به آراء دو تن از نظریه پردازان صاحب نام معاصر در جامعه‌شناسی دین می‌کوشد نشان دهد که شهروندان دینی در جوامع کثرت‌گرای مدرن می‌توانند در عرصه عمومی نقش فعالی را ایفا کنند، اما نه از طریق تلاش برای دست‌یازیدن و یا تسلط بر دولت، بلکه با حضور مؤثر در گفتمان‌های جامعه مدنی. بر خلاف نظریه رایج و مسلط سکولاریزه شدن، در اینجا استدلال می‌شود که دین می‌تواند کارکرد مشروع و فعالی در زندگی اجتماعی و فرهنگ سیاسی جوامع کثرت‌گرای مدرن ایفا کند مشروط به آن که در چارچوب گفتمان مدنی درباره معنا و ایده‌آل زندگی اجتماعی باقی بماند و ضمن پذیرش اصل آزادی دینی از تحمیل هنجارها و ایده‌آل‌هایش با سودجستن از ابزار و قدرت حکومتی اجتناب ورزد. در این یادداشت، بر آن نیستم تا ارزیابی جامعی از نظریه‌های متعدد و دامنه‌دار درباره سکولاریسم ارائه دهم؛ هدف من در اینجا معطوف به نقد و نظری جامعه‌شناختی درباره مدعیات اساسی سکولاریزه شدن است. نظریه سکولاریزه شدن (Secularization) یا عرفی‌شدن مدعی است که فرایند تجدد (Modernization) ضرورتاً به زوال (Decline) دین در ذهنیت افراد (قلمروی شخصی) و یا حوزه عمومی خواهد انجامید. این نظریه آمیخته از پاره‌ای از عناصر روایی است که می‌توان این‌گونه تقریر کرد: «زمانی دین در بین مردم حضور گسترده‌ای داشت و از لوازم لاینفک حیات اجتماعی بود. سپس رفته‌رفته جوامع

متحول شدند؛ کارخانه‌های صنعتی پدید آمدند، نظام‌های سیاسی از تحمیل باورهای راست دینی (orthodoxy) بر شهروندان اجتناب ورزیدند، شهروندان پیر و وفادار به سنت‌های دینی متفاوت

نظریه سکولاریزه شدن مانند هر نظریه علمی متشکل از یک یا چند اصل بنیادی است؛ اصول اساسی‌ای را که عبارتند از: نخست، مؤلفه روایی یا مبتنی بر امر واقع - که می‌گوید واقعیات بی‌شماری التزام دینی خبر می‌دهد و از این رو، هر نظریه قابل دفاعی از سکولاریزه شدن باید حاکی از تضعیف یا افول دین طی قرون و اعصار باشد و دوم، که ناظر بر مؤلفه‌های تبیینی و توجیهی است - بیانگر آن است که یک نظریه در باب سکولاریزه شدن باید تبیین معقولی از ربط و انحصار باشد و دوم، که ناظر بر مؤلفه‌های تبیینی و توجیهی است - بیانگر آن است که یک نظریه در باب سکولاریزه شدن باید تبیین معقولی از ربط و نسبت آن واقعیات با تضعیف یا افول باورهای دینی در جوامع جدید عرضه کند

آموختند که چگونه در ذیل یک نظام سیاسی واحدی زندگی کنند. با گسترش نظام تعلیم و تربیت عمومی، علم از سیطره دین‌رهای یافت و پس از آن بود که در جوامع جدید، شهروندان به‌طور فزاینده‌ای دین تبری جستند.»

نظریه سکولاریزه شدن مانند هر نظریه علمی متشکل از یک یا چند اصل بنیادی است؛ اصول اساسی‌ای را که این نظریه بر آن مترتب است عبارتند از: نخست، مؤلفه روایی یا مبتنی بر امر واقع - که می‌گوید واقعیات بی‌شماری از تضعیف التزام دینی خبر می‌دهد و از این رو، هر نظریه قابل دفاعی از سکولاریزه شدن باید حاکی از تضعیف یا افول دین طی قرون و اعصار باشد و دوم، که ناظر بر مؤلفه‌های تبیینی و توجیهی است - بیانگر آن است که یک نظریه در باب سکولاریزه شدن باید تبیین معقولی از ربط و نسبت آن واقعیات با تضعیف یا افول باورهای دینی در جوامع جدید عرضه کند. اصول دوگانه سکولاریسم یعنی مؤلفه مبتنی بر امر واقع (Factual) و مؤلفه تبیینی (Explanatory)، اکنون از سوی کثیری از نظریه‌پردازان در علوم اجتماعی و فلسفه سیاسی عمیقاً مورد مناقشه قرار گرفته است. در نقد مؤلفه مبتنی بر امر واقع غالباً گفته می‌شود که جامعه امریکا که بدون شک از مدرن‌ترین جوامع در دنیای کنونی است، اکنون دینی‌تر (مسیحی‌تر) حتی نسبت به تاریخ گذشته‌اش است. علی‌رغم این که بحث درباره مؤلفه مبتنی بر امر واقع دارای اهمیت فراوانی است و عمدتاً از سوی پاره‌ای از متألهان و جامعه‌شناسان

دین مورد توجه قرار گرفته، اما هدف من در اینجا معطوف به بررسی مؤلفه تبیینی است. به طور مشخص من به مهمترین جزء مؤلفه تبیینی که مدعی است پلورالیسم اخلاقی-فرهنگی نقش عظیمی در زوال یا افول باورهای دینی داشته است خواهم پرداخت.

مهمترین مؤلفه سکولاریزه شدن این باور فراگیر است که واقعیت کثرت گرایبی دینی-اخلاقی در جهان جدید، عقلانیت حقایق دینی را با چالش های جدی روبرو ساخته است. با ارزیابی و سنجش انتقادی مدعای یادشده می کوشم تا تبیین دقیق تری از نسبت دین و کثرت گرایبی ارائه دهم. ممکن است این پرسش در ذهن خوانندگان خطور کند که چه نسبتی بین دین و سکولاریزه شدن از یک سو و دین و کثرت گرایبی از سوی دیگر وجود دارد؟ بحث درباره سکولاریزه شدن با تأمل درباره منزلت و نقش آموزه های دینی در جوامع کثرت گرای مدرن ربط و وثیقی دارد. در واقع، مسئله اساسی سکولاریزه شدن این است که باورهای دینی چه نقشی را در مشارکت سیاسی شهروندان در جوامع دموکراتیک ایفا می کنند؟ این مسئله از دو جنبه قابل بررسی است:

۱- نسبت کثرت گرایبی و سکولاریزه شدن

جان رالز در کتاب «لیبرالیسم سیاسی» خود، مهمترین مشخصه جوامع جدید را کثرت گرایبی می داند و می گوید تا نسبت لیبرالیسم و پلورالیسم را تبیین کند. مدعای رالز - که بر این محکم و قانع کننده ای برای آن اقامه می کند این است که واقعیت کثرت گرایبی معقول (the fact of reasonable pluralism)، یعنی کثرت نظام های فلسفی، اخلاقی و دینی، مهمترین منشأ ظهور لیبرالیسم است. پذیرش همگانی اصول مدارای دینی و فعالیت های عقل جمعی در بستر نهادهای آزاد دموکراتیک، به نوبه خود به بسط کثرت گرایبی انجامیده است. از نقطه نظر رالز، ارتباط تعیین کننده ای بین کثرت گرایبی و لیبرال دموکراسی وجود دارد. از سوی دیگر، پیتربرگر (Peter Berger) از نسبت وثیق بین کثرت گرایبی و سکولاریزه شدن سخن به میان آورده است. به گمان وی، کثرت گرایبی موجب شده تارفته رفته باورها و حقایق دینی در جوامع لیبرال دموکراسی با چالش ها و مخاطرات روبرو شوند، بدانگونه که اکنون بقای دین در هاله ای از ابهام قرار گرفته است.

در سال های اخیر، پاره های از منتقدان نظریه سکولاریزه شدن نشان داده اند که کثرت گرایبی می تواند به احیای دین - حتی شاخه های راست دینی و محافظه کار- بینجامد. این دسته از منتقدان، خصوصاً ادعای یاد شده - که ناظر بر تهدید به شمار آوردن دین علیه کثرت گرایبی و محدود شدن آن به قلمروی شخصی است - را به چالش فرامی خوانند



اما اگر نظریه سکولاریزه شدن - مبنی بر این که ادامه حیات دین در جوامع کثرت گرای مدرن به مخاطره افتاده و دین از حوزه عمومی رانده شده و تنها به قلمروی شخصی و خصوصی افراد محدود شده است - را صادق یا پذیرفتنی بدانیم، در آن صورت صرف وقت و انرژی بسیار برای تبیین کارکرد باورهای دینی در حوزه عمومی یا عرصه زندگی اجتماعی و سیاسی، بیهوده و نامعقول خواهد بود و توجیه مناسبی برای آن نمی توان به دست داد.

۲- نسبت دین و کثرت گرایبی

فرض کنیم برخلاف مدعای سکولاریسم، حقایق و باورهای دینی در جوامع لیبرال دموکراسی حضور نیرومند و باطراواتی دارند، به این ترتیب باین پرسش حیاتی روبرو می شویم که دین یا

باورهای دینی، چه مسائل بنیادین و بالفعلی را در یک جامعه لیبرال دموکراسی بر خواهند انگیزد؟ در واقع، این مسئله که یک دین فعال در زمینه سیاست، مسائل و چالش های مهمی را در برابر نظام های لیبرال دموکراسی برمی انگیزد، همواره از مهمترین دغدغه های فیلسوفان و نظریه پردازان لیبرالیسم بوده است. اگر چه قریب به اتفاق آنان به منع مطلق باورهای دینی در حوزه سیاست حکم می کنند، اما پاره ای از آنها بر این باورند که شهروندان دینی با اتکا به اعتقادات و ارزش های دینی شان می توانند در عرصه زندگی سیاسی مشارکت ورزند، مشروط به آنکه از مرزهای دلایل همگانی یا دلایل معطوف به خرد جمعی (Public Reasons) فراتر نروند.

با در نظر داشتن این پیش زمینه، به کنکاش درباره سکولاریزه شدن یا کارکرد باورهای دینی در یک جامعه کثرت گرای دموکراتیک ادامه می دهم؛ اغلب افرادی که در این باره اثری منتشر کرده اند بر این باورند که کثرت گرایبی تهدیدی جدی علیه دین به شمار می رود، از این رو دین هم به نوبه خود با کثرت گرایبی در ستیز می افتد، زیرا به گمان آنها، از آنجایی که کثرت گرایبی باورهای دینی را مورد تهدید و هجوم قرار می دهد، شهروندان دینی هم می کوشند تا با این تهدید مقابله کنند. این تقابل، رفته رفته به نفی کثرت گرایبی و سرانجام اقدام برای محو آن می انجامد. بدیهی است که این حس تقابل بین شهروندان دینی و کثرت گرایبی، مشکل اساسی ای را در جوامع جدید پدید می آورد که نهایتاً به این تمایل دامن می زند که دین باید محدود و منحصر به قلمروی شخصی افراد باشد.

اما مدعای این گروه از صاحب نظران که ارزش ها و باورهای دینی را تهدیدی علیه کثرت گرایبی می دانند، با چالش ها و تردیدهای جدی روبرو شده است. در سال های اخیر، پاره ای از منتقدان نظریه سکولاریزه شدن نشان داده اند که کثرت گرایبی می تواند به احیای دین - حتی شاخه های راست دینی و محافظه کار- بینجامد. این دسته از منتقدان، خصوصاً ادعای یاد شده - که ناظر بر تهدید به شمار آوردن دین علیه کثرت گرایبی و محدود شدن آن به قلمروی شخصی است - را به چالش فرامی خوانند. آنها نشان می دهند که کثرت گرایبی می تواند ثمرات و نتایج مثبت فراوانی برای دین و دینداران به بار آورد. مهمترین

دلیلی را که نظریه پردازان لیبرال بر پایه آن به اعمال محدودیت علیه فعالیت سیاسی شهروندان دینی حکم می کنند، اصل حفظ و تضمین آزادی های دینی است. لیبرال ها از مخاطرات احتمالی ناشی از فعالیت سیاسی گروه های دینی نمی هراسند، بلکه فعالیت سیاسی آنها را مصلحت اصل لیبرالی آزادی دینی تلقی می کنند. منتقدان نظریه سکولاریزاسیون نشان می دهند که بر خلاف دیدگاه بدبینانه لیبرال ها - کثیری از قرائت های دینی را می توان از مدافعان جدی آزادی به شمار آورد.

از جامعه شناسان برجسته ای مانند

Roger Finke, Rodney Stark, Christian Smith

و Jose Casanova می توان نام برد که در تحقیقاتشان - که غالباً بر مطالعات نظری و میدانی وسیعی مبتنی است - بر این نکته تأکید کرده اند که دین از حاکمیت سیاسی دین نهادینه شده (Establishment of Religion) آسیب می بیند، اما از کثرت گرایی و آزادی های دینی بهره می گیرد و فرجه می شود. پیش فرض ها و استدلال آنها را می توان به قرار زیر صورت بندی کرد: ۱. از مشخصات بارز جوامع کثرت گرای دموکراتیک، تضمین و التزام به اصل آزادی دینی است. ۲. کثرت گرایی به احیای دین کمک می کند. ۳. بنابراین شهروندان دینی می کوشند تا عمیقاً به اصل آزادی دینی ملتزم باشند. به بیان دیگر، شهروندان دینی در فعالیت های سیاسی شان خود را متعهد می دانند که از تحمیل باورهای دینی شان بر دیگران اجتناب ورزند.

در ادامه یادداشت حاضر ضمن نقد نظریه سکولاریزه شدن پیتر برگر، به بررسی تفصیلی مفروضات یاد شده خواهیم پرداخت.

سکولاریزاسیون و مسئله کثرت گرایی دینی

چنانکه پیشتر اشاره شد، مدافعان نظریه سکولاریزاسیون عموماً بر این باورند که کثرت گرایی تهدیدی علیه دین است. به بیان دیگر، آنها ادعا می کنند که پلورالیسم دینی - اخلاقی در جهان جدید، باورهای دینی را با بحران وثاقت مواجه ساخته و جایی برای دفاع عقلانی از آنها باقی نگذاشته است.

پیتر برگر می گوید هنگامی که یک دین به واسطه رویارویی با رقیب قدرتمند (که به نوبه خود معلول کثرت گرایی دینی اند)، نفوذ و سیطره اش در جامعه از دست می رود و رفته رفته

معتقدان به آن ریزش می کنند، با این وصف، دیگر معقول و ممکن نیست که آن دین را صادق و رقبایش را کاذب تلقی کنیم. برگر می نویسد: «در غیاب تأیید بین الازدهانی، شأن یقینی احکام و باورهای دینی درباره عالم واقع از کف می رود و در واقع، دین صرفاً به موضوعی مربوط به انتخاب شخصی تبدیل می گردد. [در چنین وضعی] ایمان، دیگر منشأ اجتماعی ندارد، بلکه محصول انتخاب فردی است. خواه انتخاب ایمان بر پایه شرط بندی پاسکال باشد و یا بر اساس «جهش ایمانی» که بر کگور، [در هر دو صورت] ایمان به یک امر استجابی (Religious Preference) فرو کاسته



پیتر برگر

پاره ای از منتقدان نظریه سکولاریزاسیون به جامعه امریکا به عنوان شاهد نقضی قدرتمند علیه این نظریه اشاره می کنند و می گویند که اگر صرف وجود سنت های اخلاقی و دینی متکثر باعث نقصان وثاقت باورهای دینی و یا به بحران عقلانیت می انجامد، در این صورت چرا در مدرن ترین و کثرت گراترین جامعه در این کره خاکی - یعنی امریکا - دین هنوز نقشی اساسی در حیات فردی و اجتماعی آدمیان ایفا می کند؟

می شود. به بیان دیگر، در شرایط کثرت گرایی دینی، ایمان به سختی و به ندرت قابل حصول است. (۱)

از این نقطه نظر، دین در جوامع کثرت گرای فرهنگی شانسی برای ادامه حیات ندارد. برگر تاریخ مغرب زمین را مؤید این امر می داند؛ سلطه کلیسای کاتولیک بر نهادها و زندگی دینی در نتیجه چالش های لو تر و کالون پایان یافت، و سیطره مطلق کالونیسیم در قرون میانه اروپا نیز اکنون جای خود را به موقعیت برابر سنت های دینی و سکولار در دنیای مدرن داده است.

اما، آیا پلورالیسم فرهنگی به بحران در قبول باورهای دینی انجامیده است؟ و آیا اساساً پلورالیسم با عقلانیت باورهای دینی ناسازگار است؟ پیتر برگر ادعا می کند که در یک جامعه کثرت گرا، از آنجا که افراد ناگزیر به انتخاب باورهای دینی خود از بین سنت های دینی رقیب هستند، این امر ضرورتاً به بحران اعتبار (Crisis of Credibility) باورهای دینی می انجامد.

این مدعا نیازمند شرح و تفصیل بیشتری است.

غالباً اظهار می شود که مهم ترین معضل یا چالش معرفتی ای که سنت های دینی - پس از مقوله شرابا آن روبرو شده اند، مسئله کثرت گرایی دینی است. وجود سنت های دینی متفاوت و قیاس ناپذیر، صدق دستگاه های دینی خاص را با مشکلات عمیقی روبرو ساخته است. به بیان دیگر، با در نظر گرفتن گزینه های دینی متعدد و متعارض، تشخیص گزینه دینی صادق در بین گزینه های رقیب، اکنون به یک معضل معرفتی عام و بنیادی تبدیل شده است. این مسئله به قدری حاد است که علما و متکلمان سنت های دینی گوناگون در ارائه دلایل معرفتی معقول و معتبر به نفع یک دین خاص، ناکام مانده اند. نکته حائز اهمیت این است که واقعیت کثرت گرایی اخلاقی - دینی صرفاً مسئله ای آکادمیک برای پاره ای از اصحاب فن نیست، بلکه این مسئله اثرات بنیان افکنی را در باورهای دینی انسان های عادی بر جای نهاده است.

در واقع، کثرت گرایی اخلاقی - دینی، ساختار زندگی اجتماعی دینداران را عمیقاً متأثر ساخته است. در یک جامعه کثرت گرا، دینداران در زندگی روزمره خود عملاً ناگزیرند که واقعیت کثرت گرایی دینی را بپذیرند. آنان همواره با افرادی روبرو می شوند که منکر باورهای دینی یکدیگر هستند و در چنین فضای اجتماعی کثرت گرا،

آنها رفته رفته در می یابند که باورهای دینی شان در معرض انتقادات اساسی قرار دارند. به این ترتیب، در یک جامعه کثرت گرا، ارتباطات اجتماعی که موجب آگاهی دینداران از چالش های جدی در برابر باورهای دینی شان می شود، در نهایت به بحران اعتبار یا بحران عقلانیت می انجامد. بدیهی است که در چنین شرایطی، کثیری از افراد از ایمانشان دست خواهند شست و تنها افرادی که قادر خواهند بود که بر بحران عقلانیت باورهای دینی غلبه کنند. از این رو، زوال یا نقصان باورهای دینی در بین شهروندان رفته رفته گسترش می یابد و آفتاب دین رو به افول می نهد. نتیجه ای که غالباً از مدعیات پیشین استنباط می شود این است که در پرتو کثرت گرایی فرهنگی، جوامع مدرن عمدتاً ماهیت سکولار دارند تا ماهیت دینی.

اما این مدعیات و استدلال ها و نتایج مترتب بر آنها، با انتقادهای جدی روبه رو شده است. پاره ای از منتقدان نظریه سکولاریزاسیون به جامعه امریکا به عنوان شاهد نقضی قدرتمند علیه این نظریه اشاره می کنند و می گویند که اگر صرف وجود سنت های اخلاقی و دینی متکثر باعث نقصان وثاقت باورهای دینی و یا به بحران عقلانیت می انجامد، در این صورت چرا در مدرن ترین و کثرت گراترین جامعه در این کره خاکی - یعنی امریکا - دین هنوز نقشی اساسی در حیات فردی و اجتماعی آدمیان ایفا می کند؟ (۲)

اما، آیا صرفاً ارائه بک شاهد نقض، یعنی دینداری اکثریت مردم در جامعه امریکا، می توان تئوری سکولاریزاسیون برگر را ابطال کرد؟ پیتربرگر در آثار اخیرش به خطای خود در نظریه سکولاریزه شدن اعتراف می کند و می افزاید که این شاهد نقض - جامعه امریکا به مثابه مدرن ترین و کثرت گراترین جامعه دیندار - دلیلی بسیار کوبنده علیه تئوری او است. وی می افزاید که این نکته بسیاری از داده های پیشین او را دال بر اینکه سکولاریزه شدن معلول تجدد است با ابطال روبه رو ساخته است. (۳) برگر سپس به بازسازی نظریه اش دست می زند و صورت تجدید نظر شده آن را چنین بیان می کند: "اگر چه ممکن است کثرت گرایی به زوال دین نینجامد، اما باعث دگرگونی اساسی در ماهیت دین می شود؛ در جهان جدید دین به قلمرو شخصی افراد منحصر خواهد شد."

می توان نظریه سکولاریزه شدن پیتربرگر را به قرار زیر تلخیص کرد:

دینداران در رویارویی با چالش هایی که دستگاه دینی شان - که هویت اخلاقی آنها در گرو آن است - را تهدید می کند، به آسانی به ابطال آن آموزه ها تن نمی دهند و بی درنگ از آنها دست بر نمی دارند، بلکه غالباً ترغیب می شوند تا به قرائت ها و تفسیرهای تازه و بدیلی از آموزه ها و متون دینی روی آورند

با در نظر گرفتن ماهیت و ساختار جوامع کثرت گرای مدرن، شهروندان در چنین جوامعی برای نشان دادن صدق باورهای دینی خویش و یا کذب باورهای دینی دیگران، اکنون با دشواری های به مراتب بیشتر از گذشته روبه رو هستند؛ این امر فی نفسه نتایج زیر را در پی خواهد داشت:

در بسیاری از موارد، کثیری از شهروندان رفته رفته باورهای دینی شان را نامعقول و ناپذیرفتنی خواهند یافت، از این رو به کلی از آنها دست خواهند شست (نظریه زوال یا افول دین). برای مثال، غالباً از جوامع اروپایی - که با مراتب سکولاریزاسیون عمیقی توصیف می شوند - سخن می رود و یا این که در نزد بسیاری از شهروندان، باورهای دینی به مثابه اموری استجابی تقلیل می یابد (نظریه شخصی شدن دین). جامعه امریکا به عنوان نمونه ای از این نوع ذکر می گردد.

در اینجا با استناد به آراء و نظریه های پاره ای از جامعه شناسان دین به داوری انتقادی مدعیات نظریه سکولاریزاسیون پیتربرگر می پردازیم؛ کریستین اسمیت (Christian Smith) در یک مطالعه تاریخی - جامعه شناختی درباره افراد و گروه های وابسته به کلیسای انجیلی (Evangelical Christianity) امریکا به نتایجی کاملاً متضاد با نتایج برگر دست می یابد. (۴) اسمیت بر این باور است که کثرت گرایی می تواند به تداوم و تحکیم حیات دینی بینجامد. او نشان می دهد که در یک جامعه کثرت گرا، اغلب دینداران در رویارویی با چالش هایی که نظام اعتقادی

آنها را تهدید می کنند نه تنها از باورهایشان دست بر نمی دارند، بلکه می کوشند تا تفسیر تازه ای از دستگاه دینی خویش ارائه دهند.

اسمیت می گوید از آنجایی که هویت اخلاقی دینداران از دین نشأت می گیرد، تردید در باورهای دینی، هویت اخلاقی آنها را به مخاطره خواهد افکند. دورنمای از کف دادن هویت اخلاقی که مبتنی بر باورهای دینی است، هزینه های سنگینی را (یعنی نابودی تمامیت هویت فردی) برای اشخاص در پی دارد، در چنین شرایطی افراد می کوشند تا از هویت اخلاقی شان در برابر چالش ها دفاع کنند. دینداران به منظور حفظ هویت اخلاقی نشأت گرفته از سنت های دینی شان در برابر تهدیدهای بی امان کثرت گرایی، می کوشند تا نشان دهند که گروه مرجع آنها به قدر کافی دربرگیرنده افرادی است که به باورهای دینی شان اعتقاد و التزام دارند.

بنابراین، از دیدگاه اسمیت، در یک جامعه کثرت گرا برای کثیری از دینداران ممکن و مطلوب است تا از شک و تردیدهای ویرانگر در باب وثاقت و اعتبار باورهای بنیادی دینی شان به طور آگاهانه اجتناب بورزند. بیان این نکته به این معنا نیست که دینداران می توانند علی الاصول، تمام چالش ها و قرائتی را که هویت اخلاقی - دینی آنها را تهدید می کند، بی اهمیت تلقی کنند یا اساساً نادیده بگیرند. لب سخن این است که قرائن و چالش های موجود علیه بنیان های یک دستگاه دینی، عملاً و غالباً به ظهور انگیزه های نیرومندی در جهت بازاندیشی درباره آن دستگاه دینی می انجامد. به بیان دیگر، دینداران در رویارویی با چالش هایی که دستگاه دینی شان - که هویت اخلاقی آنها در گرو آن است - را تهدید می کند، به آسانی به ابطال آن آموزه ها تن نمی دهند و بی درنگ از آنها دست بر نمی دارند، بلکه غالباً ترغیب می شوند تا به قرائت ها و تفسیرهای تازه و بدیلی از آموزه ها و متون دینی روی آورند.

اسمیت از طرح این مدعا که کثرت گرایی لزوماً به بی اعتبار شدن دستگاه های دینی (یا تضعیف عقلانیت باورهای دینی) نمی انجامد و از این رو دینداران تهدیدی علیه کثرت گرایی نیستند، فراتر می رود و ادعا می کند که کثرت گرایی می تواند به تقویت و تحکیم سنت های دینی بینجامد. در سال های اخیر، منتقدان نظریه سکولاریزه شدن که به این نکته اذعان دارند که کثرت گرایی مشوق پویایی و پایداری سنت های معقول دینی است، رو

به فرونی گذاشته است. (۵)

استدلال اسمیت را می توان به قرار زیر بیان کرد: هنگامی که اعضای یک گروه اجتماعی در معرض چالش و یا خصومت گروه های اجتماعی دیگر قرار می گیرند، یعنی زمانی که مرزبندی آشکاری بین گروه های اجتماعی صورت می گیرد، آنها به منظور دفع دشمن مشترک به طور فزاینده ای خواهان همکاری با دیگر اعضای گروه می شوند. این امر، تعلق خاطر آنان به هويت جمعی شان را مستحکم تر می سازد، زیرا همواره تهدید و تخاصم، به تقویت همدردی و همبستگی گروه های اجتماعی کمک می کند. به بیان دیگر، از آنجایی که تعهد و همبستگی بین اعضای یک گروه اجتماعی از عوامل اصلی قدرت و توانمندی آن گروه است، تهدیدها و کشمکش ها غالباً به تقویت و تحکیم گروه های اجتماعی منجر می شود.

از این یافته جامعه شناختی که در زندگی گروه های اجتماعی، بین تهدیدهای بیرونی از یک سو و انسجام درونی از سوی دیگر ارتباط وجود دارد، در نقد نظریه سکولاریزه شدن پیتربرگر بهره برده شده است. منتقدان استدلال می کنند که کثرت گرایی زمینه بستری را فراهم می آورد تا گروه های دینی در نتیجه روبه رو شدن با انواع تهدیدات و تعارضات گروه های اجتماعی دیگر، به انسجام و همبستگی برسند. واقعیت کثرت گرایی معقول با بر ملا ساختن تفاوت ها و پررنگ کردن وجوه تمایز و مرزبندی ها باعث تحکیم خودمختاری اجتماعات دینی - که متضمن هويت اخلاقی افراد است می شود.

بدین ترتیب، اسمیت با مطالعه دوباره نقشی که عضویت در گروه های اجتماعی در تعیین هويت اخلاقی افراد ایفا می کند و آنچه را که وی «نظریه هويت خرده فرهنگی» می خواند، دواصل زیر را استنتاج می کند:

اصل اول که متضمن بقای دین در جوامع کثرت گراست می گوید: «در یک جامعه مدرن و کثرت گرا، دین با حضور خود در خرده فرهنگ ها و با شکل دادن هويت جمعی گروه های اجتماعی - بر اساس جهت گیری اخلاقی ای که به اعضایش معنا و تعلق خاطر می بخشد - نقش خود را ایفا می کند.» (۶)

اصل دوم که ناظر بر انسجام گروه های دینی است از این قرار است: «در یک جامعه کثرت گرا،

تنها آن دسته از گروه های دینی از چشم انداز بهتری برای ادامه حیات برخوردارند که مرزبندی ها و وجوه تمایز شان را با دیگر گروه های اجتماعی نمایان کرده باشند. بنابراین اصل، گروه های دینی یاد شده در رویارویی با دیگر گروه های اجتماعی، از قدرت عمل بهتری برخوردارند و در بهره گیری از زمینه ها و ابزارهای فرهنگی در ساختن هویتی که از یک سو متمایز و از سوی دیگر عمیقاً آمیخته و فعال است، توانا تر عمل خواهند کرد. (۷) به بیان دیگر، در یک جامعه کثرت گرا، آن دسته از گروه های دینی که دور نمای روشنی برای بقا دارند آنهايي هستند که در ضمن متمایز بودن از گروه های اجتماعی دیگر، به طور جدی با محیط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی شان درمی آمیزند. بنابراین می توان گفت که در یک جامعه کثرت گرا، گروه های دینی ای که قادرند ترکیبی از آمیختگی و تمایز را پدید آورند، امکان بیشتری برای بقا و رشد دارند تا آن دسته از گروه های دینی ای که از نشان دادن وجوه تمایز خود و یا از تعامل سازنده با محیط اجتماعی شان ناتوانند.

با توجه به دو اصل یاد شده، اسمیت نشان می دهد که چگونه پاره ای از گروه های مسیحی در جامعه امریکا، رشد و گسترش می یابند و پاره ای دیگر رو به افول می نهند. برای مثال، او تبیین می کند که چرا گروه های وابسته به کلیسای انجیلی (یا مسیحیان انجیلی) در مقایسه با دیگر گروه های مسیحی یعنی بنیادگراها و لیبرال ها از توانمندی بسیار بالاتری برخوردارند. برتری مسیحیان انجیلی در مقایسه با گروه های مسیحی لیبرال به این خاطر است که مسیحیان انجیلی در حفظ وجوه تمایز خود از ارزش های فرهنگی رایج و مسلط به مراتب جهد بیشتری می ورزند. از سوی دیگر، انجیلی ها در مقایسه با بنیادگراها از برتری آشکاری برخوردارند، زیرا بنیادگراها - برخلاف

در یک جامعه کثرت گرا، آن دسته از گروه های دینی که دور نمای روشنی برای بقا دارند آنهايي هستند که در ضمن متمایز بودن از گروه های اجتماعی دیگر، به طور جدی با محیط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی شان درمی آمیزند

مسیحیان انجیلی از محیط فرهنگی کثرت گرایی که در آن بسر می برند، فاصله می گیرند و قادر به بهره گیری از چنین محیط فرهنگی برای تحکیم همبستگی درون گروهی نیستند. اسمیت می گوید دلیل موقعیت فوق العاده برتر مسیحیان انجیلی در جامعه امریکا ناشی از توفیق آنها در ایجاد توازن بین تمایز و تعامل (یا سود جستن از محیط فرهنگ کثرت گرا) است.

تئوری تفکیک نهاد دین از نهاد دولت

نتایج مطالعات جامعه شناختی اسمیت که محدود و به جامعه انجیلی امریکا است با مطالعات نظریه پردازان دیگر مانند جزی کازانووا (Jose Casanova) که از محدوده میدانی خاص فراتر می رود همخوانی دارد. کازانووا سه مفهوم سکولاریزاسیون را از هم متمایز می سازد: اول، مفهوم تفکیک یا جدانگاری (differentiation) که طبق آن، قلمروهای گوناگون زندگی اجتماعی همچون دین، دولت، اقتصاد و علم از نظر کارکرد جدا از یکدیگرند و هر یک از آنها مطابق با مبانی و معیارهای خاص خود عمل می کنند. (۸)

مفهوم تفکیک یا جدانگاری از یک روند تاریخی حکایت می کند که دولت رفته رفته از سیطره کلیسارهایی یافت و پس از آن بود که مشروعیت دولت مدرن دیگر از دین اخذ نمی شد، از این رو، دولت ها ناگزیر به اطاعت از نهاد های دینی نیستند. به اختصار می توان گفت که نظریه تفکیک بین دولت مدرن و دین، بر مبنای از رسمیت افتادن دین نهادینه شده و تحقق آزادی های دینی بنا شده است. کازانووا از دو مین مفهوم سکولاریزه شدن با عنوان فرضیه «زوال یا انحطاط دین» (Decline of Religion) نام می برد که بر اساس آن تفکیک کارکردهای دولت، اقتصاد و علم از یک سو و کارکردهای دین از سوی دیگر رفته رفته به تمایز بنیادین بین دین و دولت انجامید و این امر به نوبه خود به تضعیف و در نهایت به افول دین در عرصه عمومی منجر شد.

مفهوم سوم یعنی تز «شخصی شدن دین یا محدود به قلمروی فردی بودن آن» (Privatization of religion) که مدعی است در جهان جدید به دلیل این که دولت مدرن مطابق با قوانین خاص خود عمل می کند، نقش دین به طور فزاینده ای در نهادهای اجتماعی و سیاسی کاهش می یابد و اگر اساساً دین بتواند نقشی ایفا کند صرفاً در قلمروی شخصی خواهد بود. کازانووا بر این

باورست که تنها با تمایز کردن فرضیه‌های سه گانه یادشده از یکدیگر است که ما قادر خواهیم بود تا به ارزیابی معقولی درباره تئوری سکولاریزاسیون دست یابیم.

نظریه تفکیک در واقع با این مسئله ربط وثیقی دارد که دین در جوامع لیبرال دموکراسی باید واجد چه نقش یا کار کردی باشد؟ کار انومی گوید که در جوامع کثرت گرا، گروه‌ها و شهروندان دینی از سه طریق می‌توانند به نحو مشرورعی به مشارکت سیاسی واجتماعی بپردازند:

اول، با ورود به حوزه عمومی به منظور حفظ و دفاع بدون قید و شرط از آزادی‌های دینی. افراد و گروه‌های دینی در مشارکت سیاسی‌شان، نه تنها باید از آزادی‌های دینی دفاع کنند، بلکه باید در حمایت از تمامی حقوق و آزادی‌های اساسی عموم شهروندان - فارغ از باورهای دینی آنها - اهتمام ورزند. برای نمونه کار انوساز نقش مؤثر کلیسای کاتولیک در گذار به دموکراسی در کشورهای اسپانیا، لهستان و برزیل نام می‌برد.

دوم، ورود به عرصه عمومی به منظور نقد و به چالش فراخواندن هنجارهای خود مختار (autonomous) سکولار. قوانین و هنجارهای مطلقاً خود آیین و خود بسنده سکولاریسم چنین وانمود می‌کنند که به خوبی سامان یافته‌اند و بی‌نیاز از هر گونه ملاحظات اخلاقی بیشتر و عمیق‌ترند. دینداران از راه نقد عقلانی و اخلاقی این قوانین و هنجارها می‌توانند به فریبه و غنی‌تر شدن آنها یاری رسانند. نامه‌ها و بیانیه‌های مشهور اسقف‌های کلیسای کاتولیک امریکا در نقد استراتژی سلاح‌های اتمی و نیز درباره عدالت اقتصادی به عنوان نمونه‌های از این نوع مشارکت یاد می‌شود.

سوم، گروه‌های دینی با ورود به عرصه عمومی می‌توانند از هنجارها و شکل‌های سنتی زندگی در مقابل آنچه را که "تاخت و تاز قضایی دولت" (Juridical penetration of State) در قلمروی

در یک جامعه کثرت گرا، گروه‌های دینی‌ای که قادرند ترکیبی از آمیختگی و تمایز را پدید آورند، امکان بیشتری برای بقا و رشد دارند تا آن دسته از گروه‌های دینی‌ای که از نشان دادن وجوه تمایز خود و یا از تعامل سازنده با محیط اجتماعی‌شان ناتوانند

خانواده خوانده می‌شود دفاع کنند. چالش‌ها و اعتراض‌های اخلاقی کاتولیک‌ها و گروه‌های موسوم به اکثریت اخلاقی (Moral Majority) در امریکا در برابر مسئله سقط جنین به عنوان شاهد مثال نقل می‌گردد.^(۹)

با عطف نظر به پیش فرض‌ها و استدلال‌های پیشین و با در نظر داشتن واقعیت‌های دنیای معاصر که حاکی از احیای دوباره دین و پویایی آن در جوامع کثرت گرای مدرن است، به نظر می‌رسد که فرضیه‌های زوال یا فول دین و همچنین شخصی شدن آن با چالش‌های جدی روبه‌رو شده و قابل دفاع نیستند. اما مدعیات اساسی مادر اینجا مغایرتی با نظریه تفکیک ندارد، بلکه اصولاً مؤید آن است. نظریه‌های جامعه شناختی اسمیت و کار انوسا ایجاب نمی‌کنند که نظام‌های لیبرال دموکراسی، مشرور و عیبتشان را ضرورتاً باید از دین اخذ کنند. از سوی دیگر، آنها بر این باور نیستند که فعالیت و مشارکت سیاسی دینداران - مطابق با باورهای دینی‌شان - تهدیدی علیه کثرت‌گرایی و آزادی‌های دینی است.

انتقاداتی که در اینجا بر نظریه سکولاریزه شدن ایراد شد ناظر بر فرضیه‌های زوال و شخصی شدن دین بود. چنانکه پیشتر ذکر شد بر وفق نظریه تفکیک، مشارکت و فعالیت سیاسی شهروندان

دیندار حتی اگر با ادله دینی برای دفاع از مواضع سیاسی معقول‌شان همراه باشد، ناقض اصل آزادی‌های دینی - به مثابه بنیادی‌ترین اصول لیبرالیسم - نیست. گفتیم که کثرت‌گرایی با ایجاد فضایی مناسب برای نقد آموزه‌های دینی و امکان ارائه صورت‌بندی معقول‌تری از آنها به پویایی و تحکیم سنت‌های دینی می‌انجامد. از این رو، منافع شهروندان دینی ایجاب می‌کند که فرهنگ سیاسی لیبرال دموکراسی - شامل کثرت‌گرایی و آزادی دینی - از سوی آنها مورد تأیید و تصدیق قرار گیرد.

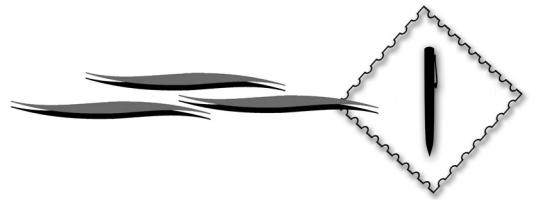
پی‌نوشت:

1. P. Berger and H. Kellner, *The Homeless Mind: Modernization and Consciousness* (New York: Vintage books, 1973), p. 81.
2. See Rodney Stark and Roger Finke, *Acts of Faith: Explaining the Human Side of Religion* (University of California Press, 2000), p. 222.
3. See P. Berger, "The Story of an Encounter," in *Unsecular America*, edited by Richard Neuhaus (Grant Rapids, 1986), pp. 8485-.
4. See Christian Smith, *American Evangelicalism: Embattled and Thriving* (University of Chicago Press, 1988).
5. Stark و Finke از منظر نظریه انتخاب عقلانی (rational choice theory) از چنین امکانی دفاع می‌کنند. رجوع شود به پی‌نوشت شماره ۲.
6. Smith, *American Evangelicalism*, p. 118.
7. Smith, *American Evangelicalism*, pp. 118119-.
8. Gose Casanova, *Public Religions in the Modern World* (University of Chicago Press, 1994), pp. 2025-.
9. See Casanova, *Public Religions in the Modern World*, pp 5758-.

ویژه‌نامه
گردستان همیشه قابل کشف (۳)
منتشر شد.

برای تهیه، با دفتر
نشریه تماس بگیرید:
۶۶۹۳۶۵۷۵





فضل الله صلواتی
بخش پانزدهم

درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه

پس از شهادت امام حسن

باشهادت امام حسن مجتبی حکومت معاویه به بلامعارض شد و دیگر می‌توانست با خیال آسوده دست به هر اقدامی بزند و پسرش یزید را بر جامعه اسلامی تحمیل کند و مخالفان و مدعیان خلافت را یکی پس از دیگری از جلوی پای خود بردارد و افرادی را که به نام صحابه پیامبر (ص) خویشان را در گوشه و کنار مطرح می‌کردند و گاهی دست از دل برداشته و دست از جان شسته بودند و مطالب حقیقی را می‌گفتند، منزوی کند. دیگر ابوزر، سلمان، عبدالله مسعود، بلال بن رباح، سعد بن ابی وقاص، معاذ بن جبل، مقداد بن عمرو، حذیفه بن یمان، عمار یاسر و... نبودند که به او اعتراض کنند و حقیقت‌ها را بیان کنند. اگر کسی هم بود، ساکت و خاموش شده بود چون حق السکوت مرتب می‌رسید.

امامت اسلامی که بر اساس عدالت و آزادی و محبت به مردم بنا شده بود جای خود را به تمرکزگرایی، خودمحوری، شهوت و شراب، پول و قدرت، خشونت و ستم داد. اسلام بنی‌امیه برای هیچ مسلمانی قابل دفاع نبود، چون دیگر آن امامت نبود.

اندیشمند اسلامی **خواجه نصیر الدین طوسی**، حکومت و سیاست را دو گونه دانسته است: یکی سیاست فاضله، که به آن امامت می‌گوید و نتیجه آن کمال انسانیت و سعادت مردم است. دوم سیاست ناقصه، که سلطنت است و نتیجه آن نیل به شقاوت و تمسک به جور و تقویت شرور و شهوت‌گرایی است. (۳۹۵)

امامت اسلام، عدل‌گرایی و مردمی بودن و دوستی و صمیمیت با افراد و اجرای مساوات و آزادی و برابری و تکیه بر حق و حقیقت است، و ما که پس از بنی‌امیه، بنی‌عباس و دیگر حاکمان زورگوی تاریخ، به امامت روی آوردیم

می‌خواستیم با انقلابمان به عدالت، آزادی و مردمی بودن حاکمیت برسیم. تلاش داشتیم که ولایت عالمان دین و آگاهان متقی را ناظر بر کار گزاران خود کنیم، تا همه کارها و اعمال حاکمیت بر اساس اصول امامت و عدالت باشد....

در حکومت بنی‌امیه، آدم‌ها را خوب و بد می‌کردند و هر کسی اجازه ورود به ساحت به اصطلاح قدسی دربار سلطان‌السلطین را نداشت! تفکر علوی به طور کلی جرم بود و خطائی نابخشودنی به‌شمار می‌آمد. اگر کسی از تقوای علی، عدالت علی، سابقه علی در اسلام، ایمان علی، فداکاری‌های علی و لیاقت علی می‌گفت، مجرم بود و تحت تعقیب قرار می‌گرفت. دوستی علی خط قرمز حکومت بود و هر کس ایمان و پایداری علی را در راه اسلام باور داشت باید محاکمه و حتی اعدام می‌شد.

سلطنت‌طلبی معاویه و به روش سلطان‌ها عمل کردن او علنی بود، از جمله دنیاطلبی و به عیش و عشرت پرداختن و خوش خوری، شکم‌بارگی و شهوترانی او زبانزد شده بود، گویند: از بس شکمش در اثر خوردن برآمده شده بود که نمی‌توانست روی پا بایستد. او برای

امامت اسلامی که بر اساس عدالت و آزادی و محبت به مردم بنا شده بود جای خود را به تمرکزگرایی، خودمحوری، شهوت و شراب، پول و قدرت، خشونت و ستم داد. اسلام بنی‌امیه برای هیچ مسلمانی قابل دفاع نبود، چون دیگر آن امامت نبود

اولین بار بر منبر نشست و نشسته برای مردم حرف می‌زد، و اولین کس در مسلمانی بود که منبری‌ها را متکلم وحده کرد و اجازه نداد که کسی پای منبر لب به سخن بگشاید و حتی اجازه اعتراض و انتقاد هم به کسی نداد، در صورتی که در زمان خلفای پیشین مردم حتی در بین خطبه‌ها اعتراض یا سؤال می‌کردند. (۳۹۶)

او برای خود گارد محافظ و نیروهای مسلح ترتیب داد و مانند فرعون‌ها ریش‌هایش را زینت می‌کرد. (۳۹۷)

او در مسجد برای خود جایگاه مخصوصی قرار داد و آن را **مسجد مقصوره** نامید تا از نظر امنیت محفظ باشد و کسی به او دسترسی پیدا نکند و مانند امپراتوران ایران و روم بر تخت می‌نشست تا توده‌های مردم به او دسترسی نداشته باشند. به مرور زمان قدرت، ثروت و تشریفات در دربار معاویه با هم جمع شدند.

در همه جای دنیا واژه‌های عدالت، آزادی و مردمی بودن، شعار همه حکومت‌هاست و آنها که آزادی‌های مردم را محدود می‌کنند بیشتر از دیگران شعار می‌دهند.

امروز مشاهده می‌کنیم که شعار حقوق بشر و دموکراسی، بیشتر از آمریکا، اسرائیل و دولت‌هایی که به دنبال آنها هستند شنیده می‌شود، ولی در عمل حقوق بشر و دموکراسی، باز بچه‌ای و ابزاری در دست آنهاست و به این بهانه‌ها هر کاری بخواهند انجام می‌دهند.

معاویه با لبخند، آرامش، بخشش بسیار از پول مردم را به یارانش و ریخت و پاش بیت‌المال بین متملقانش و با بر خورد آرام با مخالفانش و لبخندی دائمی بر لب، خود را در بین عوام جا می‌انداخت. وقتی خبر شهادت امام حسن را به او می‌دهند، شادمانه سجده شکر به جا می‌آورد و با خونسردی می‌گوید: این خاصیت شربت غسل

بوده است و... و دیگران را با همین سبک و سیاق از میان برمی دارد و هرگز بر ستمکاری خود اعتراف ندارد. در تاریخ خوانده ایم که چه بر سر ابوذر هم آورد؟ با عمرو بن حَمَق، حُجْر بن عَدی و... چه کرد؟ موانع باید از سر راه خود کامگی های دیکتاتور بر داشته شود. حرف، حرف سلطان است و مینا، نظر اوست و هر چه او می خواهد و هر چه او می پسندد اصل است! دیگران باید خود را محور در وجود سلطان کنند. اصلاً دیگر کسی حق حیات ندارد، همه مردم از طفیل وجود سلطان السلاطین پدید آمده اند و در پر تو عنایات او زندگی می کنند. حتی قاضی باید در جهت و خط قدرت باشد، هر چه سلطان می خواهد حکم کند و هر چه او فرمان می دهد، باید عملی شود.

عالم ها، علمشان را باید در مسیر قدرت علی الاطلاق معاویه قرار دهند و علمی که در تأیید نظرات قدرت مطلقه نباشد، علم نیست، بلکه جهل مطلق است. روشنفکری، آگاهی، ایمان، تقوی، هنر، صنعت و تفکر باید در اختیار اعلیحضرت قدر قدرت و قوی شوکت بوده باشد، و گرنه بر خلاف امنیت و مصالح جامعه است و براندازی به شمار می آید.

کسی حق ندارد به عنوان صحابه پیامبر و یا دارای سابقه مسلمانی و حضور در جنگ های زمان پیامبر (ص)، اظهار نظرهای خارج از سیستم داشته باشد و نظم جامعه را به هم بریزد و اختلال ایجاد کند و در حاکمیت مطلقه معاویه خلل وارد نماید. برای قدرت مطلقه، پسر پیغمبر، حسن بن علی و حُجْر بن عَدی و صحابه پاکباز رسول الله تفاوت ندارد، آنها یا باید خود را با این نظام پدید آمده جدید هماهنگ کنند، یا شربت عسل زهر آلود را بنوشند و یا گردن زده شوند.

شهادت حُجْر بن عَدی

حُجْر اهل کوفه و از قبیله کنده بود، او و برادرش به خدمت پیامبر خدار رسیدند، با صمیم دل اسلام را پذیرفتند و پیوسته در خدمت اسلام و مسلمانی بودند. حُجْر در زمره سرداران اسلام قرار گرفت و در زمان خلیفه دوم بخشی از شام، از جمله سرزمین **مروج عذراء** به وسیله او فتح شد. او پس از پیامبر در زمره یاران علی قرار گرفت و در نبردهای جمل، صفین و نهروان بانهایت شهامت جنگید و پس از شهادت حضرت علی در کنار یاران و فادار امام حسن مجتبی قرار داشت.

حُجْر در کوفه با نفوذ و محبوبیتی که داشت مردم را علیه بنی امیه و دیگر دشمنان علی بسیج می کرد، او بود که مردم کوفه را برای حمایت از علی راهی بصره کرد و خود پیشاپیش مردم حرکت

در حکومت بنی امیه، آدم هارا خوب و بد می کردند و هر کسی اجازه ورود به ساحت به اصطلاح قدسی دربار سلطان السلاطین را نداشت! تفکر علوی به طور کلی جرم بود و خطائی نابخشودنی به شمار می آمد.

اگر کسی از تقوای علی، عدالت علی، سابقه علی در اسلام، ایمان علی، فداکاری های علی و لیاقت علی می گفت، مجرم بود و تحت تعقیب قرار می گرفت. دوستی علی خط قرمز حکومت بود و هر کس ایمان و پایداری علی را در راه اسلام باور داشت باید محاکمه و حتی اعدام می شد

می کرد. (۳۹۸)

پس از پیروزی جمل، چون بر همه ثابت شده بود که محرک این جنگ معاویه است و تدارک آن توسط او انجام گرفته، حُجْر و عده ای دیگر از یاران امام علی اصرار داشتند که در همان زمان به شام و به معاویه حمله شود و این مانع نادرست و شوم از سر راه مسلمان ها بر داشته شود. او و عمرو بن حَمَق بر این حمله اصرار داشتند. شاید از نظر تاکتیک حکومتی و سیاستمداری پیشنهادی درست و شایسته بود، اما از نظر امامت علی، این پیشنهاد قابل پذیرش نبود که علی به حاکمان خلفای پیش از خود که بر سر زمین های اسلامی حاکمیت داشتند هجوم آورد و با قدرت آنان را از کار بر کنار کند، تا در تاریخ ها بنویسند: علی به جای روش قانونی و مدارا، با زبان شمشیر و زور بر مردم حکمرانی می کرد و به جای آن که طبق روال معمول، حکمی صادر کند و دستوری دهد، با معاویه، بالشکر و خشونت برخورد کرد و او و پیروانش را کشت!

وظیفه علی آن است که از راه صحیح، حتی با مخالفانش بر خورد و اتمام حجت کند، مسیر صحیح را جلوی پای آنها بگذارد و در صورتی که جنگ را آغاز کنند با آنان در رو شود. معاویه و یارانش که هرگز اهل منطق، قانون، ایمان و ولایت نبودند، در برابر علی صف آرایی کردند و امام را به

جنگی ناخواسته کشاندند. و جان بسیاری از مردم را تباه کردند.

پس از شهادت حضرت علی، حُجْر بن عَدی با تمام وجود از امام حسن حمایت کرد و از کسانی بود که جز جنگ با معاویه، راه چاره ای نمی دانست و با کنار آمدن و صلح با معاویه مخالفت داشت، ولی اطاعت از امام حسن را بر هر چیزی ترجیح می داد و تابع امام زمانش بود.

پس از قرار داد صلح، معاویه بن شعبه حاکم کوفه شد، معاویه از او خواست که دشنام به علی و سخن در مورد مظلومیت عثمان و طلب آموزش برای او را سر لوحه سیاست تبلیغی خود قرار دهد، بر شیعیان علی سخت گیرد و طرفداران عثمان را به خود نزدیک کند، دوستان علی را محدود کند و آنان را در سختی قرار دهد و... آنها کاری می کردند که دوستان اران علی و امام حسن از نظر مالی در مضیقه قرار گیرند، حقوق آنان را از بیت المال قطع می کردند و منابع درآمدی آنان را مسدود می کردند. (۳۹۹)

این روش معاویه، همچنان دستاویز خود کامگان همه دوران ها بوده و افزون بر محروم کردن مخالفان از امکانات دولتی، مانع کار و فعالیت شخصی آنها نیز می شدند، ولی روش پیروان علی هرگز چنین نبود.

روزی معاویه بر بالای منبر مسجد کوفه به حضرت علی دشنام داد، حُجْر بن عَدی از پای منبر فریاد بر آورد: «ای مرد، تو نمی دانی که به چه کسی اهانت می کنی و دروغ می بندی؟ اموال و ارزاق مردم را می خوری و به مذمت امیر المؤمنین علی پرداخته ای و از گناهکاران و ستمکاران تعریف و تمجید می کنی؟

معاویه از منبر به زیر آمد و به همراه محافظانش به قصر دارالاماره برگشت. معاویه در آن روز بر خورد خشونت آمیزی با حُجْر انجام نداد و گفت: من با بر خورد مسالمت آمیز و وسیله کشتن او را فراهم کردم، خود مایل نبودم که به دست من به قتلگاه بروم، پس از من کسی بر کوفه حاکم خواهد شد که تحمل پر خاشگیری حُجْر را نخواهد داشت، نمی خواستم با کشتن حُجْر، او بهشتی شود و من جهنمی، و معاویه بر قدرت و توانایی بیشتری در دنیا دست یابد و من به عقوبت و خواری قیامت گرفتار شوم. (۴۰۱)

مردم به دور حُجْر جمع می شدند و حقایق اسلام و فضایل اهل بیت پیامبر را از زبان او می شنیدند و او خاطرات روزگار محمد (ص) و احادیث او را برای مردم باز می گفت.

معاویه به حُجْر می گوید: «ای حُجْر، از این

سلطان، غضب و سیطره او ترس، خشم این دیکتاتور امثال تورانا بودمی کند. (۴۰۲)

حُجر، غیر از خدا از کسی و از چیزی هراس ندارد، آنچه را حق تشخیص می‌دهد با زبان رسا و بدون ترس بیان می‌کند و مظالم بنی‌امیه و یادی خونخوار معاویه را در همه جا فریاد می‌کند، از لیاقت، شایستگی و ایمان علی سخن می‌گوید، اما در هر شرایطی مزدوران حکومت، سخنان حق را خوش نداشتند و برای هلاکت حُجر و یارانش توطئه می‌کنند.

پس از مغیره، در سال ۵۱، **زیاد بن ابیه**، افزون بر بصره بر کوفه هم حاکم شد و شش ماه در کوفه و شش ماه در بصره اقامت می‌کرد. در غیاب او، **عمرو بن حُرَیث** در کوفه جانشین او بود. **شریح قاضی** هم در کوفه بر مسند قضاوت نشسته بود. این دو از بردگان گوش به فرمان زیاد بن ابیه بودند و او هم غلام حلقه به گوش معاویه بود. زیاد برای معاویه می‌نویسد: «اگر به عراق نیاز داری برای حُجر فکری بکن.» (۴۰۳)

پاسخ معاویه جز کشتن و نابودی حُجر نمی‌توانست باشد، با حمله، توطئه و فریب بعضی از یاران حُجر، جمعی از حامیانش را دستگیر و زندانی کردند. زیاد برای آن که بهانه‌ای برای کشتن حُجر و یارانش داشته باشد سعی کرد که به اصطلاح پرونده‌سازی برای آنها ترتیب دهد، تا نزد مردم بهانه‌ای برای نابودی آن انسان شایسته داشته باشد. همیشه و در همه جای دنیا، مزدوران، آدم‌فروشان، بردگان پول و مقام وجود دارند که برای دستمالی، قیصریه‌ای را به آتش می‌کشند و برای چند روزی که غلام، اسب و استر داشته باشند، چه ناحق‌هایی راحق و چه حق‌هایی را که زیر پای می‌گذارند!

زیاد بن ابیه، افرادی را معلوم کرد تا طوماری تنظیم کنند و از افرادی که معرفت دارند امضا بگیرند که حُجر بن عدی و یارانش، مردم را دور خود جمع می‌کنند و آشکارا به خلیفه سوم لعن می‌کنند و با امیر المؤمنین معاویه مخالفند و با او سر ستیز دارند و معتقدند که خلافت و جانشینی پیامبر، حق علی و خاندانش است و....

مزدوران برای امضای طومار بر هم پیشی می‌گرفتند و می‌خواستند که نامشان در بالای طومار باشد. (۴۰۴)

این نهایت بدبختی، در یوزگی و پستی برخی آدم‌هاست که برای کشتن عده‌ای از مردان خدا و مؤمنان راستین، بهانه به دست ستمگر خونخواری مانند معاویه می‌دهند و خود را در قتل پاکبازان شریک می‌کنند.

عمر سعد، شمر بن ذی الجوشن، شیب بن

ربیع و... از چهره‌های معروفی بودند که نامه را امضا کردند. زیاد نامه را، یعنی پرونده را به همراه به اصطلاح متهمان، با دست‌های به زنجیر بسته، به مرکز شام نزد معاویه فرستاد. حُجر و یارانش را که جمعا چهارده نفر می‌شدند، در همان محل مرج عذراء - که حُجر آنجا را به خوبی می‌شناخت - زندانی کردند.

حُجر گفت: من در زمان خلیفه دوم این سرزمین را فتح کردم و ندای الله اکبر را سردادم و خدای را تقدیس و تسبیح کردم، ولی امروز به جرم ایمان و عشق به اهل بیت پیامبر در همان محل، به اسارت آورده می‌شوم. شاید این قرار روزگار باشد که پایه گذاران هر نهضتی و آفرینندگان هر تحوّل، خود در مسیر آن تحوّل و در پای آن باید فدا شوند!

معاویه هم در بالای منبر، نامه زیاد و طومار مردم کوفه را برای توجیه مردم شام خواند و با نهایت عوام‌فریبی و مظلوم‌نمایی گفت: درباره این کسان که مردم خودشان و قبیله‌شان چنین شهادت داده‌اند چه باید کرد؟

در نامه زیاد بود که اگر معاویه به بقای کوفه و بصره علاقمند است نباید حُجر و یارانش آزاد باشند و باید کشته شوند. از مردم شام چه انتظاری بود؟ آنها نیز با این نامه و این ظاهر سازی معاویه، چه چیزی جز شعار کشتن می‌توانستند داشته باشند؟

معاویه هم به ده دژ خیمانش دستور داد تا به مرج عذراء بروند و آن مرد خدا و هفت تن از یارانش را گردن بزنند، آنها نیز به زندان آمده و از حُجر و

زیاد برای آن که بهانه‌ای برای کشتن حُجر و یارانش داشته باشد سعی کرد که به اصطلاح پرونده‌سازی برای آنها ترتیب دهد، تا نزد مردم بهانه‌ای برای نابودی آن انسان شایسته داشته باشد. همیشه و در همه جای دنیا، مزدوران، آدم‌فروشان، بردگان پول و مقام وجود دارند که برای دستمالی، قیصریه‌ای را به آتش می‌کشند و برای چند روزی که غلام، اسب و استر داشته باشند، چه ناحق‌هایی را حق و چه حق‌هایی را که زیر پای می‌گذارند!

یارانش خواستند که خودشان گور خود را حفر کنند و سپس با فجع‌ترین وضعی آنان را شهید کردند. (۴۰۵)

یکی از این هشت تن به نام **عبدالرحمن بن حسان عنزی** را نزد زیاد بن ابیه باز گرداندند، شاید به خاطر کامل نبودن پرونده که آن خبیث هم دستور داد او را زنده به گور کنند.

مردم، حُجر را مستجاب‌الدعوه می‌دانستند، و عبادت او را می‌ستودند، از این رو همه افراد از شنیدن خبر شهادت او ناراحت شدند و همه می‌گفتند: به چه گناهی حُجر را کشتند؟ و حتی وقتی معاویه به حج رفته بود و به دیدن عایشه ام‌المؤمنین رفت، عایشه از او پرسید: به چه علت حُجر و یارانش را کشتی؟ معاویه گفت: «ای ام‌المؤمنین، من صلاح امت را در کشتن آنها دیدم و فساد امت را در زنده ماندنشان»، عایشه گفت: من از رسول خدا شنیدم که فرمود: «سَيَقْتُلُ بَعْدَ رَأْيِ أَنَا سَ يَعْضِبُ اللَّهُ لَهُمْ وَأَهْلَ السَّمَاءِ»، در آینده در سرزمین عذراء مردانی کشته می‌شوند که خداوند و اهل آسمان‌ها از کشته شدن آنان به خشم می‌آیند. (۴۰۶)

معاویه به ادامه می‌دهد که «قاتلین حُجر و یارانش آنها هستند که علیه او شهادت دادند و طومار نوشتند.» (۴۰۷)

همه دیکتاتورها و خون آشامان تاریخ، بهانه‌ای برای کشتن و زندانی کردن آزاد یخواهان دارند، همه آنها مصالح مردم را در آن چیزی تشخیص می‌دهند که خود می‌فهمند و این مطلق‌گرایی باعث می‌شود که نظر خود را میزان و معیار اسلام و مصلحت مردم و مسلمان‌ها و غیر مسلمان‌ها قرار دهند. باید انتظار کشتار صدها تن امثال حُجر بن عدی را داشت که از نظر امثال معاویه، اخلاک‌گر و برانداز و فاسد کننده مردم به‌شمار می‌آیند، آنها به خود اجازه می‌دهند که هر انتقاد کنندگی را بکشند یا به زندان بیندازند. در جایی دیگر می‌گوید: «زیاد پسر سمیه مرا به این کار ناشایست و ادار کرد و...» در اقدامات خود کامگان، حتی در نخستین سال‌های مسلمانی سخن از کتاب خدا و سنت پیامبر نیست، وقتی هم صحبت از مصالح می‌شود، منظور مصلحت خود خلیفه و دربار یانش است، منافع و قدر تمداری آنان مطرح است. کجا و کی، در طول تاریخ جهان، مردم، محلی از اعراب داشته‌اند؟

البته برای راه انداختن انقلاب و به پا کردن شورش و جمع کردن رأی و به دست آوردن کمک، شعار مردمی سر داده می‌شود و چه صفاتی که به آدم‌ها می‌دهند؛ غیور، متدین، وطن پرست، شهید پرور، مقاوم، جهادگر و...، اما وقتی قدرت به دست آمد و جای‌ها بر مسند خلافت و ریاست

مستحکم شد فراموش می شود که برای رفاه، صلاح، موفقیت، امنیت و سلامت جامعه هم باید کاری کرد، در آنجاست که پیوسته کلمه من و ما، به کار برده می شود، ما علی حضرت همایونی، حضور ما، جناب ما، ما امیر المؤمنین، ما خلیفه الله یا خلیفه مسلمین، ما قدر قدرت و قوی شوکت و....

معاویه پاسخ می دهد که مصلحت مسلمین را در آن دیده که حُجر و یارانش و دیگر یاکبازان را در مرج عذراء سرببرد و در همان جامد فونشان کند.

شهیدان با سربلندی و سپید رویی در پیشگاه خدا حاضر می شوند، آنها شهیدان راه عزت و آزادی هستند، به طوری که نوشته اند، آخرین سخنان حُجر این عبارات بود: "زنجیرهای آهنین را از دست و پای من باز نکنید، مرا با خون بدنم غسل دهید، با همین لباس هایی که به تن دارم مرا در خاک دفن کنید، زیر من در حال پیکار و جهاد کشته می شوم و در قیامت باز هم می خواهم نبرد با معاویه را ادامه دهم... ما در قیامت با معاویه دیدار خواهیم کرد، او در آتش و خذلان ابدی خواهد ماند." (۴۰۸)

شهادت حُجر در سال ۵۱ هجری اتفاق افتاد، او دو پسر به نام های عبدالله و عبدالرحمن داشت که آنها نیز در زمان قیام مختار ثقفی به همراه او بودند و در جنگ با مصعب بن زبیر شهید شدند.

شهادت عمرو بن حَمَق خزاعی

یکی دیگر از یاران حضرت علی که به دستور معاویه با فحیح ترین وضعی کشته شد، عمرو بن حَمَق خزاعی بود. او پس از پیامبر در زمره دوستان و هواداران مخلص حضرت علی قرار گرفت و پس از فتح مصر مدتی در آن سرزمین ساکن شد. در زمان خلافت عثمان او نیز جزو معترضین بود که با مضریان به مدینه آمد. پس از وساطت حضرت علی و توبه عثمان، به همراه **محمد بن ابوبکر** به عنوان والی مصر، همه با او به مضر باز گشتند.

عمرو هم در زمره کسانی بود که غلام خلیفه را در راه دیدند که برای **عبدالله بن سرح**، حاکم مصر نامه ای را مبنی بر اعدام و دستگیری معترضین می برد. در نامه آورده شده بود که عمرو بن حَمَق شلاق بخورد و سر و صورت او تراشیده شود و به زندان افتد. مضریان در راه غلام را دستگیر و به همراه نامه به مدینه باز گشتند، که عثمان سوگند خورد از نامه بی خبر بوده است و معلوم شد که نامه را **امروان بن حکم**، داماد و پسر عمویش نوشته و مهر و امضای خلیفه را هم جعل کرده است. شورشیان از عثمان خواستند که مروان را تحویل آنها بدهد، که عثمان از تحویل مروان خودداری

همه دیکتاتورها و

خون آشامان تاریخ، بهانه ای برای کشتن و زندانی کردن آزادیخواهان دارند، همه آنها مصالح مردم را در آن چیزی تشخیص می دهند که خود می فهمند و این مطلق گرایی باعث می شود که نظر خود را میزان و معیار اسلام و مصلحت مردم و مسلمان ها و غیر مسلمان ها قرار دهند. باید انتظار کشتار صدها تن امثال حُجر بن عدی را داشت که از نظر امثال معاویه، اخلالگر و برانداز و فاسد کننده مردم به شمار می آیند، آنها به خود اجازه می دهند که هر انتقاد کننده ای را بکشند یا به زندان بیندازند

و اعلام توبه مجدد کرد و سرانجام این درگیری ها و کشمکش ها منجر به قتل عثمان شد. (۴۰۹)

عمرو بن حَمَق در شورش علیه عثمان نقش عمده ای را ایفا می کرد. او در جنگ صفین نیز جزو فرماندهان و از کسانی بود که در پاسخ دشمن های طرفداران معاویه، به آنها دشنام می داد، که حضرت علی فرمود: «... چه نیکوست که به جای لعن و نفرین بگوئید: بار خدایا خون آنها و ما را حفظ کن و میان ما و آنها صلح برقرار نما، آنان را از گمراهی به راه راست هدایت فرما تا هر کس که حق را نمی شناسد، بشناسد و هر کدام به ستم و عداوت گراییده ایم، از آن دست برداریم.» عمرو و حجر بن عدی گفتند: «ای امیر مؤمنان، اندر زت را می پذیریم و از تو فرهنگ و ادب می آموزیم.» (۴۱۰) ای کاش مانیز از مولا و آقایمان علی که مدعی پیروی از او هستیم، ادب و فرهنگ را فرامی گرفتیم و برادران مسلمانمان را مورد ستم قرار نمی دادیم و به جاهلان و منحرفان جامعه خود می آموختیم که مسلمان ها همه باید واحد، متحد و متفق باشند و این را بدانیم که دست استعمار است که بین ما تفرقه ایجاد می کند، و عوامی را وادار می کند که عامل اختلاف باشند. متأسفانه گروهی دیگر از خشونت گرایان و تندروها نیز با کشتار و انفجار و بر خورد های غیر اسلامی و غیر انسانی، می خواهند پاسخ لعن و دشنام چند فرد جاهل و نا آگاه و از

خدایی خبر را بدهند، پس جواب بدی و نا آگاهی آنها را با خشونت می دهند. هر دو گروه در مسیر غیر اسلامی و دور از عقل و منطق هستند و هر دو قاتل، منحرف و مفسد فی الارض هستند، و بر رهبران شیعه و سنی است که تا حد امکان آنها را هدایت کنند.

فرمان حضرت علی در پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر برای ما راهنمای عمل است. خشونت گرایان و اهانت کنندگان، در جهت بنی امیه و بنی عباس هستند که ما آنها را رسوا و خارج از دین می دانیم و سعی می کنیم نشان دهیم آنان همچون بنی امیه و بنی عباس منحرف از اسلامند.

عمرو بن حَمَق به امام می گوید: «یا علی، اگر من مجبور شوم کوه ها را جابه جاکنم، آب دریا های پرتلاطم را بیرون کشم تا آن که روزی دوست تو را تقویت و دشمن تو را خوار و زبون سازم، در عین حال خیال می کنم هنوز نتوانسته ام حقوقی را که توبه گردن من داری ادا کرده باشم.» حضرت علی برای او دعا می کند: «بار پروردگارا دل عمرو را به نور پرهیز گاری روشن کن و او را همواره به راه راست هدایت فرما.» سپس امام خطاب به او می فرماید: «ای کاش در میان سپاهیان صد تن مثل تومی داشتم.» (۴۱۱)

عمرو بن حَمَق که در جنگ صفین فرماندهی قبیله خزاعه را بر عهده داشت از آن کسانی بود که پس از حبله بالا بردن قرآن ها بر سر نیزه شامیان، بر ادامه جنگ پای می فشرد و دوست داشت که جنگ تا پیروزی ادامه یابد. او بارها وفاداری خود را نسبت به حضرت علی اعلام داشت و خویشتن را مطیع و منقاد امام عنوان کرد.

پس از شهادت حضرت علی که بارانش مورد تعقیب قرار می گرفتند و ایادی بنی امیه آنها را مورد آزار قرار می دادند، عمرو هم از این تعرض ها مصون نماند. برای آن که مظلوم کشته نشود، خود را از نظر مزدوران بنی امیه پنهان کرد و به کوه های موصل روی آورد، آنها زن و فرزندان او را در شام دستگیر و زندانی کردند. جاسوسان معاویه به حضور عمرو در موصل واقف شدند. **عبدالرحمان بن عثمان**، پسر خواهر معاویه در آن زمان حاکم موصل بود، به او دستور داده شد که عمرو را دستگیر کند، چون او را دستگیر کردند و به معاویه خبر دادند، معاویه گفت: «نخست او را شلاق بزنند، سپس سراز تنش جدا کنند.» این اتفاق در سال ۵۰ هجری رخ داد، سر بریده او را به شام فرستادند و گویند که این اولین سری بود که از شهری به شهر دیگر برده شد. (۴۱۲)

وقتی سر عمر و به شام رسید، معاویه دستور داد که سر رابه زندان ببرد و به دامن همسرش، آمنه بنت شریب بیداند، باشد که رنج بیشتری به خاطر دوستی اهل بیت پیغمبر بر او وارد کنند و ستم بر آن زن اسیر و شوهر از دست داده را بیشتر نمایند. امروزه، مزار عمر و بن حنظل در موصل زیارتگاه شیعیان است.

آدم کشی ها و خونریزی های معاویه بسیار است که فرصتی بیشتر برای پرداختن به آنها می طلبد. (۴۱۳)

این کشتارها بر حکومت بنی امیه اثر منفی گذاشت، به مرور حکومت بنی امیه را تضعیف کرد و مردم را علیه آنها برانگیخت و سرانجام نابودشان کرد. کشتن افرادی مانند **حُجْر بن عَدی، عمرو بن حَمِق، محمد بن ابوبکر** و دیگران و سر بریده آنها را در شهرها گرداندن، مشخص کرد که تفکر و روش و اخلاق و عملکرد امویان در جهت اسلام و پیامبر نیست. در دوران سیاه آنها نام علی و اهل بیت پیغمبر خط قرمز بود و برای بنی امیه ضدیت و اقدام علیه جامعه و حکومت و از نظر مردم شعار مبارزه با ظلم و بی عدالتی به شمار می آمد، نام علی به معنای نفی بنی امیه و بنی عباس شده بود و شاهد بودیم که نهضت های علویان و پایداری آنها در طول تاریخ، بنیاد ظلم و ستم بنی امیه را بر افکند و عباسیان را پدید آورد که بنی امیه را تباہ کردند و نسل آنها را بر انداختند. مدتی بعد نوبت به خود عباسیان رسید که آنها نیز به دست گروهی دیگر از علویان نابود شدند و این قرار روزگارست از اول تا امروز و تا قیامت «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» و برای هر امتی سر آمدی است و چون دورانشان سر آید، نه ساعتی واپس می ماند و نه پیشی می گیرند. (۴۱۴)

دشنام به علی (ع) و یارانش

اگر بی لیاقت ها بخواهند بر جای شایستگان بنشینند باید نهایت سعی و تلاش را داشته باشند تا برترین ها را نزد مردم خوار و خفیف کنند، با اهانت و بدگویی و عیب تراشی برای آنها، چهره آنان را نزد مردم زشت و ناهنجار نشان دهند تا جامعه را از آنها بر گردانند و به خود، متوجه سازند.

سخن از زشت رویی دگران نشود باعث نکسوری می شود (پروین اعتصامی)

چه بسیار از مردم شام که نتوانستند به حقیقت علی و دیگر وابستگان به محمد (ص) پی ببرند، بدگویی بسیار از علی و فرزندان، آنها را نزد شامیان مغفور قرار داده بود.

معاویه روی سب علی تکیه می کرد و به

حاکمانش دستور می داد که بر این امر تکیه کنند، تا آنها که علی را نمی شناسند دشمن او شوند و در نظرشان علی فردی ناشایست جلوه کند و آنها که علی را می شناسند و دوست او هستند اگر لب به اعتراض بکشایند، حاکمان پنهانی آنان را از میان بردارند، مگر تاکنون اهانت به مردان لایق و کار آمد، اثری داشته و کسی را توانسته اند که برای همیشه از مسیر منحرف کنند؟ چقدر تریبون هالغن و مرگ و اهانت و بدگویی داشتند؟ و چه بسا که بر محبوبیت و عزت رقیبان افزوده شد، چه بسیار انسان های با فضیلتی را که به خاطر دوستی علی شکنجه کردند و به زندان انداختند و اموالشان را مصادره و خانه خرابشان کردند و نام آنها را از دیوان دریافت حقوق حذف کردند و شهادت آنان را در محاکم نپذیرفتند و ... امام علی به اصحابش می فرمود: «من دوست ندارم که شما دشنام گو باشید.» (۴۱۵) حضرت علی دوست ندارد که شیعیانش به کسی لعن و نفرین کنند. معاویه، لعن و دشنام به علی و یارانش را باب کرده بود و دیگران هم به دنبال معاویه، مخالفان خود را لعن می نمودند، تا امروز که عده ای متعصب

کشتن افرادی مانند حُجْر بن عَدی، عمرو بن حَمِق، محمد بن ابوبکر و دیگران و سر بریده آنها را در شهرها گرداندن، مشخص کرد که تفکر و روش و اخلاق و عملکرد امویان در جهت اسلام و پیامبر نیست. در دوران سیاه آنها نام علی و اهل بیت پیغمبر خط قرمز بود و برای بنی امیه ضدیت و اقدام علیه جامعه و حکومت و از نظر مردم شعار مبارزه با ظلم و بی عدالتی به شمار می آمد، نام علی به معنای نفی بنی امیه بودیم که نهضت های علویان و پایداری آنها در طول تاریخ، بنیاد ظلم و ستم بنی امیه را بر افکند و عباسیان را پدید آورد که بنی امیه را تباہ کردند و نسل آنها را بر انداختند

فریب خورده برای مقابله با دشمنان علی با وضع مستهجنی، به تحریک استعمارگران و بیان روایاتی جعلی دشنام هایی را باب کرده اند، تا بیشتر اختلاف اندازی کنند و شیعیان عراق، پاکستان و افغانستان را به کشتن بدهند.

حضرت علی می فرماید: «به جای دشنام، کرده های آنان را باز گوید و احوالشان را به یادشان آرید، این بهتر است و به صواب نزدیکتر و در عذر خواهی رساتر. به جای دشنام بگوئید: خدایا ما و آنان را از کشته شدن برهان و میان ما و آنها سازش برقرار کن و از گمراهی به راه راستشان برگردان، حق را به آنان بشناسان و دشمنی شان را به دوستی بدل کن.»

حضرت علی نمی خواهد مسلمان، زبان به دشنام بیالاید و از قوم و قبیله کسی بدگویی کند که این رسم جاهلیت بود و اگر گاهی انسان های بی ریشه و بی خانوادگی، اهانت به خاندان امام حسن یا ابن عباس می کردند، آنها مجبور می شدند به همان سبک پاسخش را بدهند، مثلاً قبلاً پدرت در برابر اسلام و مسلمانان ایستاد و مادرت چنین و چنان بود، با این حال تو با علی یا حسن مخالفت می کنی و ... (۴۱۶)

معاویه با اینکه در معاهده امضا کرده بود که دشنام به علی نداشته باشد، ولی همان طور که اشاره شد، دشنام به آن حضرت و طلب مغفرت برای عثمان را به عنوان یک بر نامه حکومتی در دستور کار خود، کار گزارانش و حاکمانش و خطیبانش قرار داد. او دستور می داد که یاران علی را ناپسند و نادرست بگویند و آنها را تبعید کنند، با پیروان عثمان به نیکی رفتار کنند و آنها را به خود نزدیک نمایند و بر امتیازاتشان بیفزایند. (۴۱۷)

با اینکه بنی هاشم زیر بنای حاکمیت اسلام بودند، ولی به خاطر کینه های قبیله ای که از دوران جاهلیت مانده بود و نبرد بر سر قدرت، معاویه خوش نمی داشت که نام بنی هاشم در جایی به نیکی برده شود. وقتی به مغیره می گوید: «من اگر مُردم، دیگر نامی از من برده نمی شود، همچنان که از ابوبکر و عمر و عثمان نامی برده نمی شود، اما روزی پنج بار نام این مرد هاشمی در همه جا بلند است و بانگ زده می شود: «اشهد ان محمداً رسول الله»، به خدا قسم وقتی من به خاک رفتم، دیگر رفتم.» (۴۱۸)

او منع می کند که مردم برای فرزندان خود نام محمد را بگذارند. (۴۱۹) معاویه در مورد علی و یارانش نهایت خشم، قساوت و حسادت را به کار می برد. از سویی می گوید از مشر و عیبت و اعتبار امام حسن برای تقویت حکومت خود استفاده کند

واژسوی دیگر در صدد ترور امام حسن به دست اطرافیان خود امام برمی آمد، که به نام او هم تمام نشود و کسی هم او را متهم نکند، که در آخر هم چنین کرد.

مردی به نام ابو عثمان می گوید: «عده‌ای به معاویه گفتند: تو که به آرزویت رسیدی و خلافت را به چنگ آوردی، دیگر از لعن به علی دست بردار، معاویه گفت: نه به خدا سوگند، تا آنکه کودکان بر این لعن تربیت شوند و بزرگان پیر شوند تا دیگر یاد کننده‌ای باقی نماند که یاد او و فضیلت‌های او را بداند و زنده نگاه دارد.» (۴۲۰)

مهمترین و مشخص‌ترین وجه تبلیغاتی و سیاسی روزگار معاویه، دشنام‌گویی به علی بود. در صورتی که از قول پیامبر نقل شده که: «دشنام‌گویی به هر مسلمانی فسق است و کشتن او کفر است»، افسوس که معاویه در زمان خودش و برخی ناآگاهان در زمان ما، علانم ایمان رافحش دادن می‌دانند.

تفکر و اندیشه بر خی متعصبان، اهانت و فحش و لعن است و دیگر هیچ و اینها پیروان و مقلدان معاویه‌اند. وقتی عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ هجری، مردم را از سب علی نهی کرد، عده بسیاری معترض بودند که چرا ترک سنت کرده است. در آن زمان انحراف، سب علی راست می‌دانستند! بدین صورت اهانت به شایسته‌ترین و لایق‌ترین و باتقو‌ترین پیامبر و خاندانش در جامعه آن وقت اسلامی به صورت یک فرهنگ در آمده بود.

بدگویی‌ها، تهمت‌ها، افتراها، دشنام‌ها، لعن و نفرین‌ها، همیشه وسیله دست افرادی منطقی و بدون استدلال بوده است، مخالفان خود را با بهتان و دروغ بستن می‌خواهند از صحنه به در کنند، یا آن که به زیر تیغ جلادانشان بفرستند. در هیچ مرام و مسلکی این عمل پذیرفته نیست.

افسوس که برخی به نام اسلام و مسلمانی چه نارواها و بهتان‌هایی به مردان خدا و معترضان به خود می‌بنند و چه دروغ‌ها که می‌گویند که بر خصم غالب شوند. افسوس که برخی برای حفظ منافع خودشان و عقاید شخصی‌شان در نوشته‌ها، کتاب‌ها و جزوه‌ها چه بدگویی‌ها که نمی‌کنند؟

به مردمی که به سرزمین عربستان مشرف می‌شوند چه بسیار کتاب‌ها و جزوه‌ها داده می‌شود و چه بسیار تهمت‌هایی که به شیعیان می‌زنند، بیشتر آنها دروغ و بی‌پایه است و یا بر مبنای گفته یا عمل یک یادو گوینده مغرض یابی سواد است. آن مطالب دور از عقل راملاک و نماد مذهب شیعه و مکتب امام صادق قرار می‌دهند و به جای آن که روی تعلیمات عالی‌ه جعفر بن

حضرت علی دوست ندارد که شیعیانش به کسی لعن و نفرین کنند. معاویه، لعن و دشنام به علی و یارانش را باب کرده بود و دیگران هم به دنبال معاویه، مخالفان خود را لعن می‌نمودند، تا امروز که عده‌ای متعصب فریب خورده برای مقابله با دشمنان علی با وضع مستهجنی، به تحریک استعمارگران و بیان روایاتی جعلی دشنام‌هایی را باب کرده‌اند، تا بیشتر اختلاف‌اندازی کنند و شیعیان عراق، پاکستان و افغانستان را به کشتن بدهند

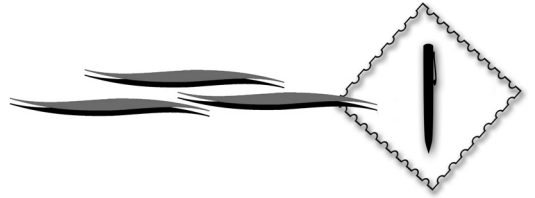
محمدالصادق تکیه کنند، سخن یک فرد معاند را در ماهواره‌ها می‌نمایانند و عمل یک فرد ساده کم‌سواد را که دست به خاک قبرستان بقیع می‌کشد، بهانه می‌کنند، در صورتی که غیر از تربت امام حسین، بر داشتن خاک قبرستان‌ها حتی قبر پیامبر (ص) برای شیعیان حرام است. از آن سو هم برخی متعصبان بی‌اطلاع شیعه به همان صورت می‌خواهند رفتار متقابل نشان دهند و این باعث دشمنی‌ها، درگیری‌ها و کشتارهای می‌شود.

در زمان ما، برخلاف روزگار امام خمینی، تعدادی از روحانیون کاروان‌های حج، بر طیل اختلاف می‌گویند و شیعیان را از برادران اهل سنت جدا می‌کنند و برای نماز گزاردن، هر یک از خود فتوایی دارند و نظریه‌ای می‌دهند و کمتر سخنرانی انجام می‌شود که در آن اهانت‌هایی نباشد. آیا کسی نیست که قاطعانه از آنها بخواهد راه امام خمینی و اندیشه امام و هدایت آن مصلح کبیر راهنمای عمل آنان باشد و قاطعانه در مسیر وحدت اسلامی قدم بردارند؟ آیا تاکنون از زبان مراجع تقلید شیعه و یا در نوشته‌های آنان و آگاهان و روشنفکران شیعه، سخن اختلاف‌انگیزی شنیده و یا دیده شده است؟ آیا مصلحانی در بین شیعیان و سنن نیستند که جلوی این زشت‌گویی‌ها را بگیرند و مسلمان‌ها را در برابر پیامبر یالیست‌ها و صهیونیست‌ها متحد کنند؟ آیا مردانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی، شیخ محمد عبده، عبدالرحمن کواکبی، ابوالکلام آزاد،

علامه امینی، آیت الله بروجردی، علامه شیخ سلطوت و امام خمینی و... امروز در جهان اسلام قد علم نمی‌کنند، تانداوی وحدت اسلامی را سر دهند و وابستگان مذاهب اسلامی را در کنار هم بنشانند و برای حفظ بیضه اسلام در جهان کنونی بکوشند و پرچم اسلام را بر فراز عالم سر پا کنند و شعار «الاسلام یعلو و لا یغلب علیه» را سر دهند و به استعمارگران فرصت اختلاف‌اندازی ندهند تا پیروزی حتمی برای تشکیل حکومت واحد جهانی به دست آید؟ انشاء الله.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱۳۹۵-اخلاق ناصری (چاپ خوارزمی)، ص ۳۰۰.
- ۳۹۶-تاریخ صبح الاعشی، جلد ۱، از ص ۴۷۱.
- ۳۹۷-عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۳۸.
- ۳۹۸-شرح ابن ابی الحدید، ج اول، ص ۱۴۵-تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۸۵.
- ۳۹۹-همان، ج ۴، ص ۵۸.
- ۴۰۰-طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۴۳ (چاپ بیروت).
- ۴۰۱-تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۵۴.
- ۴۰۲-الکامل، ج ۳، ص ۴۷۳.
- ۴۰۳-همان.
- ۴۰۴-الغدیر، ج ۱۱، ص ۴۷-تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۶۸-الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۹۶.
- ۴۰۵-الغدیر، ج ۱۱، ص ۵۴.
- ۴۰۶-تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۵۶-اصحاب امام علی (ع) (ناظم زادقمی)، ص ۳۴۲.
- ۴۰۷-تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۷۹.
- ۴۰۸-الغدیر، ج ۱۱، ص ۶۰.
- ۴۰۹-تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۵-نقل به اختصار-شرح ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۵۱.
- ۴۱۰-همان.
- ۴۱۱-بوقعه صفین، ص ۱۰۳-شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۸۱.
- ۴۱۲-اللاغانی، ج ۱۷، ص ۱۴۸-اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۰۰.
- ۴۱۳-در کتاب‌های «مقاتل الطالبین از ابوالفرج اصفهانی، «شهداء الفضیله» از علامه امینی و «اصحاب امام علی» نوشته استاد سید اصغر ناظم‌زاده قمی، در این مورد مطلب بسیار است.
- ۴۱۴-اعراف، ص ۳۴.
- ۴۱۵-خطبه ۲۰۶ نهج البلاغه.
- ۴۱۶-شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۳.
- ۴۱۷-الکامل، ج ۳، ص ۴۷۲-ابن الحدید، ج ۲، ص ۳۵۷.
- ۴۱۸-مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴.
- ۴۱۹-الغدیر، ج ۶، ص ۳۰۹.
- ۴۲۰-شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۶.



ورشکستگی تمام عیار کلیسا

نویسنده: راینهارد مور (Reinhard Mohr) | منبع: اشینگل برگردان: چشم‌انداز ایران

آقای راینهارد مور در این مقاله سعی دارد دو نکته در مورد سازمان کلیسا و احزاب استالینیستی را بررسی و نقد کند:

۱- اصل خطاناپذیری انسان

۲- انکار و پوشش خطا برای حفظ پرستیژ و سازمان

مور منشأ انحراف در کلیسا و آن احزاب را این دو مورد می‌داند، که در این مقاله بسیار درخور توجه است هر چند تمام ابعاد تحلیلی نویسنده مورد تایید نشریه نیست.



تجرب، تمامیت خواهی، استبداد و وابستگی

اگر کسی بیرون از کلیسا درباره اصول «خطاناپذیری پاپ» پرسش و یا انتقادی می‌کرد با واکنش شدید کلیسا روبه‌رو می‌شد و اگر کسی از اعضای درونی کلیسا، اصل «خطاناپذیری پاپ» را زیر سؤال می‌برد، کلیسا او را وادار به سکوت می‌کرد. با این توصیف، رفتار کلیسا انسان‌را به یاد جریان‌ها و نهضت‌های همه‌گیر اما شکست خورده قرن گذشته مانند احزاب کمونیست می‌اندازد.

موج گسترده سوء استفاده‌های فراگیری که مانند یک سونامی، تشکیلات کلیسای کاتولیک را در نوردیده است و مکانیسمی مستقل و مخصوص به خود را پیدا کرده، شامل موارد و اتفاق‌های گوناگونی می‌شود که بسیار گسترده‌تر از اتهام انجام تنبیه‌های بدنی است که توسط اسقف میکسا (Mixa) صورت می‌گرفت و هر روز هم بیشتر و ملموس‌تر می‌شود و مشخص می‌گردد که تمام ارگان‌ها و تشکیلات کلیسای کاتولیک در همه زمینه‌ها شکست خورده و ناموفق بوده است.

آنها (تشکیلات کلیسای کاتولیک) نه تنها به وظیفه دین مسیح به منظور شفاف‌سازی سریع و شناسایی موارد تخلف - که احتمالاً غیر عمد هم بوده - و تعقیب قانونی و مجازات عاملان تجاوز و خطاهای شناخته شده در تمام دنیا عمل نکرده‌اند، بلکه تکلیف عرفی جامعه را نیز انجام نداده‌اند. شاید کلیسا در این افعال هاسوء قصدی هم نداشته

باشد تنها می‌خواستند مانع لکه دار شدن اعتبار و آبروی کلیسا شوند.

تشکیلات مقدس و اعتقادی گسترده (کلیسای کاتولیک)، که در رأس آن پاپ قرار گرفته، به جای دفاع از قربانیان (سوء استفاده‌شده‌های جنسی و یا غیر جنسی)، تمام اقتدار و هم‌و غم خود را صرف شبهه‌زدایی از تشکیلات و دفاع از آیین و مقررات خود کرده است.

با وجود تفاوت گسترده‌ای که بین تفکرات و تشکیلات عظیم احزاب سوسیالیستی و کمونیستی قرن گذشته - که داعیه آزادی و نجات بشریت را داشتند - با کلیسای کاتولیک وجود داشته، اما رفتار آنها [در دو مورد] با یکدیگر شباهت بسیاری دارد؛ آنها (احزاب کمونیست)

تمام انرژی خود صرف می‌کردند تا تشکیلات خود را پاک و منزه و عاری از هر گونه آلودگی قلمداد کرده و به هر گونه تشکیکی نسبت به تشکیلات و واکنش شدید نشان داده و انتقاد کننده را ساکت و خاموش می‌کردند. آنها با تمام حقایق و واقعیت‌هایی که تصویر خود ساخته آنها از "انقلابی‌نمایی" را خدشه‌دار می‌کرد و یا مواضع و تصورات سیاسی آنها را زیر سؤال می‌برد، به مبارزه برخاسته و آن را با تمام قوا نابود، منزوی و یاسر به نیست می‌کردند.

آنها مصلوب توهمات درونی متحجر و یکسوزنگرانه و تصورات دشمنان تخیلی خود شده و مجدوب تخیلات سیاه و سفید (دشمن و رفیق) و ثابت شده خود بودند، از این رو قادر به هیچ‌گونه

تحول و اصلاحی از درون نبودند. آن زمان ارنست بوش (Ernest Busch) سرودی به این مضمون می خواند: "حزب، حزبی که همیشه حق باوست و رفقا، همیشه همین طورست! چون کسی که برای حقیقت مبارزه می کند، همیشه حق باوست بر ضد دروغ و استثمار".

رفقای مقدس

اطلاعیه: اداره‌ای که اکنون به نام "اداره مسائل اعتقادی رم" نامیده می شود، جانشین تشکیلات "تفتیش عقاید مقدسی" است که پاپ کنونی بندیکت ۱۶ با نام کاردینال راتسینگر از سال ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۵ سرپرستی آن را عهده دار بود. عملکرد اداره تفتیش عقاید را می توان همانند رفتار کمیته

معنی قسم همه مادران با چشمی اشکبار/استالین! اوه در پایان جنگ و سختی ها تو وارد می شوی، چه روشنائی گرمی /از وجود تو چه نیروهایی تشعشع می کند و هر زندانی در بندی به آواز می خواند در سلول خود، او عظمتی بزرگ در زندان خود احساس می کند/ در غرش آبخارها و در نجوای برگ درختان/ نام تو طنین انداز است و قدم های تو را می بیند/ در سکوت خود در آنجا، ما ایستاده ایم می شنویم/ و تبعیت می کنیم آهسته و آرام او را".

سال های کشمکش های طولانی، ده ها سال درد و رنج، قربانی شدن میلیون ها انسان را به دنبال داشت تا به آرامی سایه شوم این غول دروغ، ترور



اسقف میکسا

مرکزی و دفتر سیاسی احزاب کمونیست اروپا تصور کرد.

آموزش های دینی کلیسایی را می توان مشابه بر نامه های کنگره های حزبی، خدمات عام المنفعه را به منزله سناریوهای پرطمطراق جلسه های سالیانه حزبی که در آن رهبران حزبی مانند قدیس هادر آیین های مذهبی ستایش می شدند، دانست.

یوهانس بکر (Johannes R. Becher) شاعر و نویسنده آلمانی، که بعدها وزیر فرهنگ دولت آلمان شرقی DDR شد، در شعر بلندی که به منزله نیایش موجودی خدای گونه و فوق انسانی رفیق استالین می تواند تلقی شود، اشعار حماسی برای حاکمان مستبد کمونیستی و هم وزن با اشعار نیایش دعا های ربانی در الاهیات کلیسایی است، چنین می خواند:

"استالین یعنی آرزویی برای صلح/ استالین به معنی هر صلحی است در سرخی شفق/ استالین به

«مانند یک قطره اشک در اقیانوس»، با گذشت از سیاره سوزان موطن کمونیستی را تشریح می کند، پیشروان این نهضت بودند.

زمانی برای مردین و یک انقلاب

ابتدا پس از عدول از ادعای در اختیار داشتن حقایق مطلق، تو هم نجات دنیا بود که به طور جدی - و از همه مهمتر این که می توانستند مطمئن وبدون خطر بحث و جدل را انجام دهند. ایمان به تشکیلات و پایان ایدئولوژی، باعث شروع جست و جو برای حقیقت شد.

این احتمال وجود دارد که با قیاس مشابه، کلیسای کاتولیک در ابتدای راه باشد و آنها هم به مرتدینی نیاز دارند که همه چیز را هدف قرار داده و به اصلاحات جزئی اکتفا نکنند. معترضان قدیمی و مشهوری مانند هانس کونگ (Hans Küng)، اویگن دره و رمن (Eugen Drewermann) و اوتارانکه - هاینه من (Uta Ranke-Heinemann) هنوز هم گوشه گیرند و شاید هم باید بر تعداد افراد آنها افزوده شود و شاید هم لازم باشد زنان زیادی با حاکمیت بلامنازع مردان در رم (کلیسای کاتولیک) به مبارزه برخیزند.

یقیناً پاپ از زمان انقلاب فرانسه و جنگ های ناپلئون - اگر از گارد سوئیسی کوچک او صرف نظر کنیم - دیگر ارتشی در اختیار ندارد. مسئولیت صدور ایدئولوژی مسیحیت و یا میسیونری جهانی (کلیسای کاتولیک) در دنیای سکولار امروزی با جدایی دین از سیاست، یعنی اعتقادات مذهبی شخصی و حاکمیت لیبرال دموکرات جامعه اروپای امروزی، به شدت محدود و به فعالیت های فرهنگی شده است.

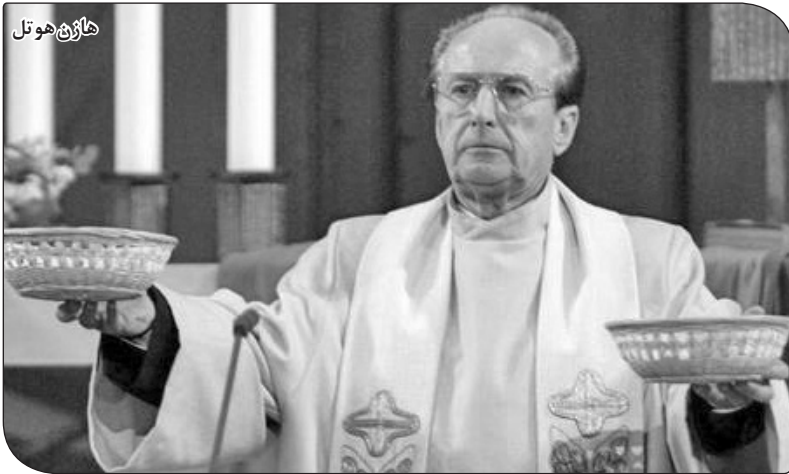
باید در نظر بگیریم که از زمان کنگره دوم کلیسای واتیکان (کنسلیل دوم) بین سال های ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۵ در تعلیمات کلیسا اصلاحاتی انجام شد از جمله حذف ادعای هزار ساله ای کلیسای کاتولیک که به تنهایی خود را مرجع ذی صلاح و صاحب حق می دانست (کافی است انسان در مورد روش های شکنجه در دادگاه های مقدس تفتیش عقاید ببیند).

خطانا پذیری به خاطر حمایت های الهی

اما اصل "خطانا پذیری" پاپ حذف نشد و به عنوان دستوری اعتقادی (و یا به عبارتی فتوای دینی کنگره "Pastor Aeternus") از زمان کنگره اول واتیکان (کنسلیل اول) در ۱۸ جولای ۱۸۷۰ در

و استیلا و نمایش های مسخره پشت سر گذارده و به فراموشی سپرده شدند، اما پروسه سقوط کمونیسم شوروی با ارتقای بینش و پرده برداری و تقدس زدایی از آن، که به انتقاد شدید از خود و بازنگری در توهمات انسانی با اعتقاداتی شبه مذهبی آنها انجامید، به این دلیل امکان پذیر شد، انسان های "یاغی" و از جان گذشته و شجاعی وجود داشته اند، که با شعور و تیزبینی و با خروج از باورهای گذشته خود با قاطعیت و از همه بالاتر شهامت شخصی و صف ناپذیری رسماً موضع گیری کردند.

نویسندگانی مانند ارتور کوستلر (Arthur Koestler)، که در رمان مشهورش «کسوف خورشید» درباره فلسفه مسخره و خشن دادگاه های نمایشی استالینیستی اواسط دهه سوم (۱۹۴۰ - ۱۹۳۰) قرن گذشته می نویسد، یا مانس اشپربر (Manès Sperber) در کار بارزش خود



دوران پاپ پیوس نهم در دستور کار باقی ماند. "برای حفظ ارزش‌های الهی، یعنی منزلگاه مقدس ما، برای اعتلای مذهب کاتولیک و یا برای سلامت ملت‌های مسیحی تعلیم می‌دهیم و برای تمام زمان‌ها اعلام می‌کنیم چیزی را که خداوند متعال به نام اصول اولیه به ما و دیعه داده و آنچه در ابتدا توسط اعتقادات مسیحیت به ما امانت داده است، حفظ کنیم و تعهد می‌کنیم که هر چه را پاپ رم به عنوان بالاترین قدرت آموزشی (ex cathedra) اعلام می‌کند، به این معنی است که اگر او در مسند قدرت و به منزله چوپان و معلم همه مسیحی‌ها و عهده‌دار بالاترین مقام کلیسای به طور قطع فرمان داد، این نظر چه اصول نظری و یا اصول اعتقادی و یا دستور رفتاری باشد باید در تمام کلیسا محترم شمرده شود و با توجه به الهام الهی که در پطروس مقدس تجلی یافته، یعنی آن "خطاناپذیری"، که با رحمت الهی، درباره موارد اعتقادی و آموزش‌های رفتاری را به کلیسای خود عطا کرده، این تصمیم‌های نهایی پاپ‌های رم حتی با موافقت کلیسا هم قابل تغییر نیست."

این موضوع را پروفیسور الاهیات گوتهلد هاژن هتل (Gotthold Hasenöhrl) که در زمره تعداد انگشت‌شمار منتقدان مشهور کلیسا است، در محدودیت‌های اعمال شده به خوبی لمس و احساس کرد، زمانی که او در حاشیه روز تاریخی همبستگی کلیساها، سال ۲۰۰۳ در برلین یک مراسم عشاء ربانی در کلیسا پروتستان‌ها گتزه‌مان (Gethsemane) با دعوتی مشخصاً از غیر کاتولیک‌ها، به شیوه کاتولیک‌ها را برگزار کرد و در آن بیش از دوهزار نفر شرکت کردند، مشهود شد، اسقف اعظم سابق شهر تریر (Trierer)

یعنی اسقف مارکس (Marx) بلافاصله واکنش نشان داده و در تاریخ ۱۷ جولای ۲۰۰۳ پروفیسور هاژن هتل را از مقام کشیشی عزل کرد. اگر چه در حال حاضر اسقف مارکس از اسقف‌های اصلاح طلب ضد سرمایه‌داری شناخته می‌شود، باید در نظر داشت که کلیسای گتزه‌مان همان مکانی است که در سال ۱۹۸۹ شعله‌های مقاومت ضد حکومت دیکتاتوری حزب حاکم آلمان شرقی سابق (SED) از آنجا شکل گرفت.

اداره مسائل اعتقادی رم (جانشین دادگاه تفتیش عقاید سابق) نه تنها به هیچ‌یک از اعتراض‌های پروفیسور هاژن هتل ترتیب اثر نداد، بلکه طبق فرمانی از تاریخ ۲ ژانویه ۲۰۰۶ اجازه تدریس علوم دینی را نیز از او گرفت.

بحران مشروعیت کلیسای کاتولیک

شاید این سوءاستفاده‌های آشکار شده، یکی از موارد بی‌شمار سوءاستفاده باشد و حدس زده می‌شود که موارد تلخ شیطانی و بدتری نیز وجود

داشته باشد، در حالی که "اداره مقدس" درباره موضوع‌هایی مانند وفاداری به دکتربین "واقعیت مطلق" (doctrina fidei) بلافاصله و بدون ترجمه واکنش نشان می‌دهد، اجازه داده و کشیش‌ها سال‌های متوالی در خفا دست به جنایت‌های وحشتناکی بزنند.

بدون تردید سیستم کلیسا هنوز دستخوش رفتاری تمامیت‌خواهانه و تاحدودی واپسگرا و استبدادی (اتوریتیه) است. در این روند انجمن‌های منتقدی مانند "کلیسا از پایین" و حرکت کاتولیک‌های غیرروحانی "ما کلیسا هستیم" نتوانسته تغییراتی در آن به وجود آورد. این انجمن‌ها در دوران بحران اعتماد و مشروعیت کلیسای کاتولیک، تقاضای انجام اقدامات کاملاً عملی را دارند، مانند مأموریت به یک کمیته همه‌جانبه و بی‌طرف دولتی و یا مشارکت فعال دادستانی در اصلاح و اداره دوره‌های آموزشی در تشکیلات کشیش.

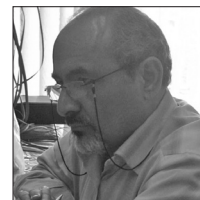
در روز پنجشنبه سبز، پیش از عید پاک، عضو ارشد انجمن "ما کلیسا هستیم" خانم لاکمن (Laakmann) در گفت‌وگوی زنده با رادیو برلین ۱۱ از این که کنفرانس اسقف‌های آلمان از همکار خود اسقف میکسا به سرعت و همه‌جانبه حمایت کرده، اظهار تعجب می‌کند و می‌گوید به جای این حمایت که بیشتر شباهت به سرپوش‌گذاری است، بهتر بود تا مشخص شدن تمام موارد اتهامی، از او سلب مسئولیت می‌شد. با این حال "موج اتهامات" باعث شروع موج تعقل در کلیسا شده است. این که عاقبت این کار به کجای می‌انجامد و آیا واقعا روزی خواهد رسید که کلیسای کاتولیک وارد قرن بیست و یکم بشود، خود پرشش بسیار هیجان‌انگیزی است.





خاطراتی از دفاع مقدس

(یادی از عارف بزرگوار آیت الله سید محمد تقی موسوی خرمشهری)



سید محمد ایرامنش

بویری از بلوک شبانکاره دشتستان فارس پیشین و بوشهر کنونی تولد یافت. در سن ۱/۵ سالگی پدر و در دو سالگی مادر خویش را از دست داد و عمو و بی بی اش (مادر پدر) تربیت او را به عهده گرفتند. تا ۱۳ یا ۱۴ سالگی رادر همان محل به تحصیل پرداخت؛ آنگاه در سال ۱۳۱۲ به نجف اشرف عزیمت کرد و در حوزه علمیه آنجا به ادامه تحصیل پرداخت. او پس از سال ها تحصیل در نجف، در حدود سال ۱۳۲۷ به امر آیت الله العظمی حکیم و آیت الله العظمی شاهرودی به عنوان وکیل و نماینده و روحانی منطقه وارد قریه مخراق (بین بصره و فاو) شد و به درخواست اهالی منطقه، ۱۱-۱۰ سال در آنجا اقامت گزید.



آیت الله سید محمد تقی موسوی خرمشهری

وی در سال ۱۳۳۷ به خرمشهر و به نزد پدر خانمشان آیت الله سید محمد مهری آمد. پس از مدتی امامت جماعت مسجد اصفهانی های مقیم خرمشهر را بر عهده گرفت و بانی ساخت کتابخانه ای در بالای در ورودی مسجد شد. ایشان در سال ۱۳۴۲ امام جماعت مسجد جامع خرمشهر شد و در سال ۱۳۴۳ بنای آن را از نو ساخت؛ در نیمه اول دهه ۴۰ مدرسه علمیه رضویه را بنا نهاد، آنگاه در سال های ۴۴-۴۳ دبستان علوی را تأسیس کرد. در سال ۱۳۵۱ صندوق قرض الحسنه خدمات اسلامی با همت ایشان تأسیس شد. پس از آن به ساخت مساجد صاحب الزمان (عج)، موسی بن جعفر (ع)، حاج علی محسن فر، سلمان، امام رضا (ع) و اعظم همت گماشت و در ساخت سه مسجد دیگر همکاری داشت. وی پس از انقلاب، مجتمع حوزه علمیه شهدا را تأسیس کرد. ایشان از روحانیان محبوب و برجسته استان

فراوان به سویم شتافت و مرادر بغل گرفت و می گفت: رفیق قدیمم، رفیق قدیمم. او سر بر شانه من نهاده بود و گریه می کرد؛ آن قدر گریست که من برای حالش نگران شدم. فکر کردم لابد درونش آشوب و دردهایی است که با دیدن دوستی قدیمی و سالیانی ندیده این گونه گریه می کند. گوشش چندان نمی شنید و چشمانش بسیار کم سو شده بود، پسر ارشدش سید مهدی را صدازد تا بیاید از من پذیرایی کند. آن شب او ساعت ۱۰/۵ در منزل روضه داشت و کم کم میهمانان می آمدند. او مرا از صمیم قلب و خوشحالی به همه معرفی کرد. پس از آن من دیگر به خرمشهر سفری نداشتم تا اینکه در ۱۳ تیر ۸۷ خبر فوت این بزرگمرد عارف را شنیدم و دلم بسیار به درد آمد. روحش شاد!

آیت الله سید محمد تقی موسوی، فرزند سید هاشم بود که اسلافش به عدنان، جد پیامبر می رسید. وی در ۱۲۹۷ ه. ش در قریه ای به نام

خرمشهر، شهری که من کودکی، نوجوانی و بخشی از جوانیم رادر آن گذرانده ام، همواره برایم سرشار از خاطرات خوش و زیباست؛ نمی دانم، شاید بخشی از بهشتی بود که نویدمان داده اند. یکی از این خاطرات خوش به مسجد جامع برمی گردد؛ جایی که تقریباً سراسر بسیاری از تابستان هارا، به اتفاق مرحوم پدرم، به آنجا می رفتیم و پس از خواندن نماز جماعت به شنیدن سخنان واعظانی که معمولاً از جاهای دیگر کشور می آمدند می نشستیم. بانی این سخنرانی ها، پیشنهاد مسجد جامع، «حضرت آیت الله سید محمد تقی موسوی خرمشهری» بود. خاطرات شیرین کودکی و نوجوانیم در خرمشهر، مرا به این شخصیت بزرگوار پیوند می زند. او شخصیتی والا و مردمی، چهره ای بسیار گشاده و نورانی داشت؛ بسیار کم حرف، ولی سخنانش دلنشین بود.

از سال ۱۳۴۹ که از خرمشهر آمدم، هر از چند گاهی که به خرمشهر می رفتم، معمولاً به دیدنش می شتافتیم. یاد می آید در سال ۱۳۸۲ که پس از سالیانی، با پدرم برای انجام کاری به خرمشهر رفته بودیم، خدمت ایشان رسیدیم، ما را به گرمی پذیرفت. آن چهره جوان، دیگر خیلی شکسته شده بود؛ ولی تبسم گذشته، اگر، نه چندان آشکار، هنوز در چهره اش برجای مانده بود. در آخرین سفر خود به خرمشهر در شهریور ۱۳۸۶، شبانگاهی به در خانه او واقع در کوی طالقانی رفتم. برای دیدنش بی تاب بودم، چون چند سالی بود که او را ندیده بودم. وقتی زنگ خانه را زدیم، همسرش در را گشود و مرا به اتاق بیرونی فراخواند. لحظاتی بعد، او با چهره ای بسیار شکسته و اندامی لرزان، با خوشرویی



عکسی از آیت الله موسوی خرمشهری در سن ۸۶

گرد و خاک جایی دیده نمی شد. تقریباً مدت دو ساعت یا بیشتر پشت خاکریز خوابیدیم؛ کم کم از شدت آتش دشمن کاسته شد و شلیک خمسه خمسه و خمپاره موقتاً متوقف گردید. برادران رضازاده و حیدریان گفتند دیگر صلاح نیست که شما بیایید و ما خودمان غذا را می بریم، شما همین جا پشت خاکریز بمانید، اگر ما برگشتیم که با هم به شهر می رویم و اگر موفق به بازگشت نشدیم شما به هر نحوی که می توانید خود را به شهر برسانید.

حقیر و آقای کراماتی حدود دو تا سه ساعت پشت خاکریز منتظر شدیم تا رفقاً غذا را به رزمندگان صف مقدم رسانده و صحیح و سالم بازگشتند و بامعیت آنان به شهر برگشتیم.

«یک روز گزارش دادند که تانک ها چند روز است که در بین آبادان و خرمشهر در پناهگاه ایستاده اند و راننده ها هم در سنگر ها خوابیده اند. بنده به اتفاق سرگرد شریف نسب که افسر مؤمن و متدین اصفهانی بودند و نماز شبشان ترک نمی شد رفیق محل گزارش را دیدیم. گزارش صحیح بود و تانک هادر پناهگاه بودند. پرسیدیم فرمانده تانک ها کجا هستند؟ گفتند که به واسطه ترکش خمپاره مقداری دست هایش مجروح شده بود رفیق بیمارستان، ولی معاون نشان نزد تانک ها خوابیده است. بنده با سرگرد رفیق سراخ معاون. دیدیم پهلوی تانک نشسته و بنده یک اسلحه کمری در دستم بود. تا چشمش به ما افتاد شروع کرد به سروصورت خود زدن و گریه و فریاد کشیدن و لباس و درجه خود را پاره کردن و خیال کرد که حکم اعدامش صادر شده است. سرگرد فرمودند که شما اسلحه را

ایشان فرمودند: این موضوع بسیار مشکل است. بنده به طور مزاح عرض کردم: از دو حال خارج نیست، یا این غذا را سالم به رزمندگان اسلام می رسانیم که این امر باعث اجر و ثواب برای ما و تشویق و دلگرمی رزمندگان می شود و یا ما شهید می شویم که نعم المقصود است و به هدف خود نائل گشته ایم.

به هر حال دست مبارک ایشان را گرفته و بر ماشین وانت سوار شدیم و به طرف خط مقدم حرکت کردیم. به انبارهای عمومی رسیدیم. در اینجا نیر و های خودی خاکریز زده و مشغول دفاع از منطقه بودند، ناگهان نیر و های دشمن متوجه حضور ما و خودروی حامل مواد غذایی شده و ما را زیر رگبار خمپاره و خمسه خمسه گرفتند، به ناچار در گودالی پناه گرفتیم تا وضع آرام تر شود، ولی دشمن زبون آن قدر به ریختن آتش ادامه داد که هوا تاریک شد. از شدت آتش و



آیت الله سید محمد تقی موسوی خرمشهری

خوزستان به شمار می آمد و نزد شهر و ندادن خرمشهری جایگاه والا بی داشت. وی با وجود کهولت سن و مشکلات جسمانی، در دوران دفاع مقدس تار و زهرهای منتهی به سقوط خرمشهر در سنگر امامت جماعت مسجد جامع خرمشهر حاضر بود و از پشتوانه های روحی و معنوی رزمندگان اسلام به شمار می آمد. پیکر این روحانی عارف در حوزه علمیه سیدالشهداء خرمشهر به خاک سپرده شده است.

تألیفات ایشان به شرح زیر است:

۱- نتیجه انجفیه؛ جزوه کوچکی در باب خاطرات و حوادث روزانه ایام اقامت در قریه معراق عراق است.

۲- زندگی و خاطرات، مؤسسه انتشارات دارالنشر اسلام، قم، ۱۳۷۹؛ شرح احوال وی به نوشته خودش از تولد تا آخر دوره جنگ.

۳- توبه عطار و تراوی بقال (مخلاط العطار و میزان البقال)، مؤسسه انتشارات دارالنشر اسلام، قم، ۱۳۸۵؛ کتابی است دارای اشعار، قصه ها، امثال بزرگان و مطایبات.

۴- تعلیقات علی اجوبه المسائل المهنائیه؛ حاشیه ای بر یکی از تألیفات علامه حلّی.

۵- بزوغ الاسلام فی عصر الصنم؛ شرح احوال اربعت تارحلت رسول اکرم (ص) است.

۶- القتل و التشریف فی عصر معاویه و یزید. من در مقاله «کتاب دا، دادنامه ای علیه تمام جنگ ها» (ر.ک: چشم انداز ایران، شماره ۵۹، صص ۸۲-۶۳) نوشتم که این کتاب خاطرات حماسه مقاومت خرمشهر، با تمام بزرگش، با کمال شگفتی، هیچ گونه یادی از این روحانی بزرگ نکرده است!

حال بد نیست از زبان خود آن مرحوم، خاطراتی از دفاع مقدس را بخوانیم:

«یک روز پیش از ظهر حدود ساعت ۱۱ الی ۱۲ ظهر بود که برادران حاج سلمان رضازاده و محمد حسین حیدریان نزد حقیر آمده و اظهار داشتند که امروز کسی برای رزمندگان صف مقدم جبهه غذا نبرده است، غذا حاضر است ولی کسی را برای رساندن آن نداریم.

به ایشان گفتم: فوراً غذا را آماده کرده و در ماشین بگذارید، حقیر بامعیت آنها عازم حرکت بودیم که ناگهان مرحوم حجت الاسلام آقای سید محمد تقی کراماتی رسیدند. به ایشان عرض کردم بیاید تا با هم برای رزمندگان غذا ببریم،



مراسم تشییع
آیت الله سید محمد تقی خرمشهری
در تیرماه ۱۳۸۷

جنازه را بردیم به سر دخانه جنب بیمارستان طالقانی آبادان. خداوند روز به روز بر در جانشان یفزاید و عالی و متعالی گرداند در نهایت از اسلام و انقلاب دفاع کردند. جز اِهم الله، عن الاسلام خیر الجزاء» (به نقل از کتاب زندگی و خاطرات، تألیف سید محمد تقی موسوی خرمشهری، انتشارات دارالنشر اسلام، قم، صص ۴۲-۳۹).

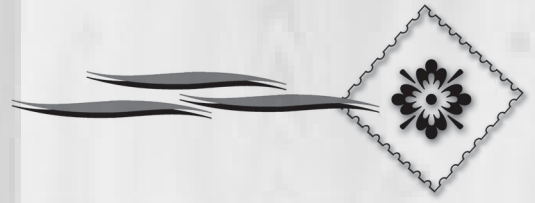
حضرت حجت الاسلام جناب شیخ محمد حسن فتوتی و شریف نسب شهید شده اند. گفتیم که کجا شهید شده اند؟ گفتند که نزدیک دیرستان حرفه ای رفته بودند که از دیرستان مهمات بیاورند. موجب تأسف همه گردید. به هر حال جنازه را به بنده و سر گردوا گذار کردند و خودشان برگشتند به جبهه و بنده و آقای سرگرد

در جیب بگذارید که ترسش از اسلحه است. سرو صورتش را بوسیدیم و دلداری دادیم، به مکافاتی آرامش کردیم. ساکت شد و گفت که فرمانده تانک ها دستور دادند که تانک ها حرکت نکند تا من برگردم. در همین بین برادر حاج سلمان رضازاده بابنده زاده سید باقر موسوی باماشین وانت رسیدند و گزارش دادند که



مراسم تشییع
آیت الله سید محمد تقی خرمشهری
در تیرماه ۱۳۸۷

مراسم سالگرد آن مرحوم
پنجشنبه ۳ تیر ۱۳۸۹
در مسجد جامع
سیدالشهداء خرمشهر
برگزار خواهد شد



چشم انداز

ادبیات متعهد

◀ تونیک می‌شناسی

نیایش های پیامبر

(گزینش و ویرایش دکتر محمود

مهدوی دامغانی، ترجمه کمال الدین غراب،

انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد)

بار خدایا!

دلم را از دورویی پاک گردان

کردارم را از ریا

زبانم را از دروغ

و چشمم را از خیانت؛

که تو دیدگان خیانت پیشه را نیک می‌شناسی

چنان که آنچه سینه‌ها در خود نهان می‌دارند.

◀ جدایی

شیرکوبی کس

(از مجموعه تمام کودکان جهان شاعرند،

برگردان: یغماکلروی، نشر دارینوش)

اگر گل را از شعرم بگیرند،

فصلی از چهار فصلم می‌میرد!

اگر دلدارم را،

دو فصل از چهار فصل!

اگر نان را،

سه فصل از چهار فصلم می‌میرد!

آزادی را اگر از شعرم بگیرند،

چهار فصل من می‌میرد!

چهار فصلم که بمیرد،

من مرده‌ام!

◀ سوداهای دوگانه انسان

آی. ای. هاوسمن

(از مجموعه خاکستر و باد، ترجمه دکتر بهرام

مقدادی، فرزاد بوبانی، انتشارات مروارید)

قامت راست کردن و

آسیاب دوار را گرداندن،

آرمیدن و

هیچ ندانستن و

خاموش بودن،

اینانند سوداهای دوگانه انسان؛

و کدام یک رنجبارتر

هیچ ندانم

لیک می‌دانم

هر دو می‌سایند جان را

◀ پیش‌رو و پشت‌سر

کی‌یر که گور

(گردآوری و برگردان: علی عبداللهی، نشر مشکی)

حق با فلسفه است که می‌گوید زندگی را می‌توان بانگریستن به

پشت سر دریافت، اما همواره در این میان از این اصل دیگر غافل

می‌شویم که زندگی را بایستی رو به پیش زیست. اگر به اصل

اخیر توجه کنیم، درمی‌یابیم که هرگز نمی‌توان زندگی در زمان

را به درستی فهمید، زیرا هیچ لحظه‌ای از زندگی را نمی‌توانیم از

حرکت بازداریم تا نگاهمان را به پشت سر برگردانیم.

◀ آرش پیر

افشین پرتو

کومه

زیر خاکستر شلاق

خמוש

ورود

سیلابی ست

که می برد با خود پیکرِ مرده ماهی‌ها را

تا دریایی که خوابِ لغزشِ زورق را بر سینه خود می بیند.

بیشه

مجمع عورِ درختانِ ترک خورده پیر

تهی از ضجه‌ی زایش

خالی از قهقهه شادِ جوانانه برگ

مأمِن بومی ست گم کرده زمان.

خیابان

خسته از بارِ لگدِ فصلانه

بسترِ خوابِ غبارِ چکیده از بال پرستوهای ست

که در صبحی کاذب

آمدند از دور

باخسی در منقار

نالای در دل

نوری در چشمِ نمور

ولانه ساختند بر شاخِ شکوفای درخت

و چشم دوختند

به اتاقی که در آن زنی

باعشق

سیبِ سرخی می نهاد بر سفره

وروبانی سرخ

می بست به دورِ سبزه

و شمعی می افروخت

و به ماهی سرخی

که درونِ برکه تُنگ

پرسه زنان

برگِ نارنجی را

که تنِ سبز می شست در آبِ سپید

می نگریست.

کوچه

خمیازه کشان

تن سپرده به بسترِ شب آلوده خویش

چشم دوخته ست به تیری قیر اندوده و چوبین و سیاه

که چراغی خاموش

بر تارکِ آن

-به آرامی-

به هراسِ دلِ بشکسته خود

می گرید.

کوه

برپا

چون آرشِ پیر

با کمانی بی زه

و تیری از پرِ عقابی

که پیش از بارشِ برف در پای کوهِ دوری مرده ست.

ومن

پای در زنجیر

تن رها کرده در سیلابی از هیاهوی زمان

با برگِ نارنجی در دست

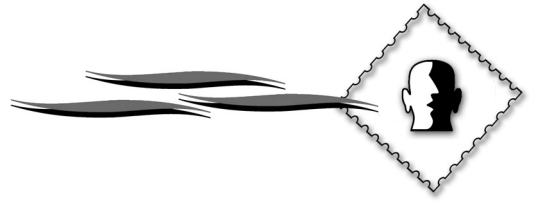
کنارِ پنجره‌ای بشکسته

دل به آن لحظه‌ی ترکش

بسته.

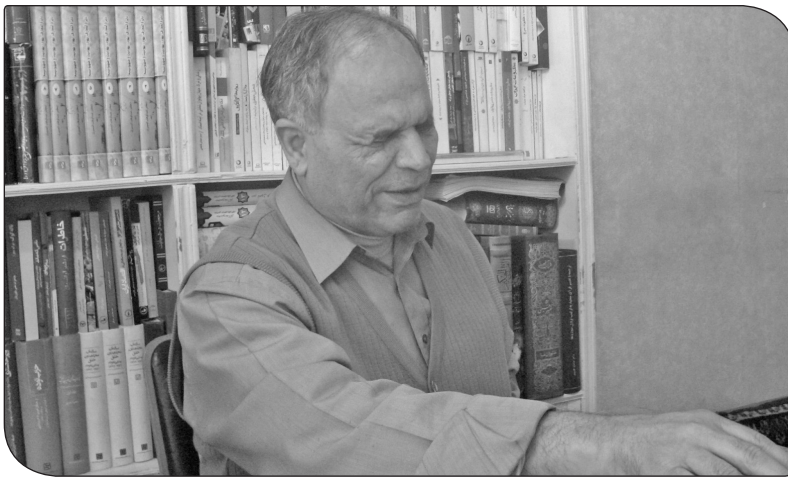
شبانروزان

ترامن چشم در راهم.



در عراق چه می‌گذرد؟

گفت و گو با لطف‌الله میثمی



لطف‌الله میثمی در عراق چه می‌گذرد؟

□ ابتدا یاد آور می‌شوم؛ محافظه کاران جدید امریکا در سال ۱۹۹۸ در مانیفستی به نام «پروژه قرن نوین امریکایی» (P.N.A.C)، اشغال عراق را در برنامه خود داشتند؛ (۱) این اشغال دو مؤلفه داشت: نخست، تأمین عرضه نفت در خلیج فارس و دوم، حفظ موجودیت اسرائیل. محافظه کاران جدید در انتخابات سال ۲۰۰۰ بر امریکا حاکم شدند و پس از حمله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، پروژه نئوکانی خود را بر احساسات جریحه دار شده مردم سوار کرده و در پی آن به اشغال افغانستان و عراق پرداختند. اشغال عراق نیز با دو اتهام واهی صورت گرفت: الف- ارتباط بعث عراق با القاعده ب- دارا بودن سلاح اتمی.

در مورد اول بعث لائیک و نادین محور عراق، به هیچ وجه نمی‌توانست با القاعده افراطی بنیادگرا ارتباطی داشته باشد و در مورد دوم بر اساس گزارش مأموران سازمان ملل، عراق هیچ گونه سلاح اتمی نداشت، ولی بنا بر اعتراف‌های جورج بوش و در راستای منافع حیاتی امریکا و حفظ موجودیت اسرائیل، این اشغال باید انجام می‌گرفت.

چرا می‌گویند اشغال، نه آزادسازی عراق؟

□ پرسش خوبی است. اگر این مطلب به خوبی شکافته شود اختلاف‌های نیروهای درون عراق بویژه در انتخابات اخیر روشن می‌شود. همان‌طور که می‌دانید شورای امنیت سازمان ملل با اشغال عراق مخالف بود و این اشغال با رهبری یکجانبه امریکا، حمایت مستقیم انگلیس و... انجام شد.

بنابراین مردم عراق به دلیل «دینی»، «ملی» و «حقوق بشری» در برابر این اشغال مقاومت کردند. مسعود بارزانی طی گفت‌وگویی خاطر نشان کرد اشتباه سازمان ملل - که افکار عمومی جهانیان را نمایندگی می‌کند - این بود که «آزادسازی» را «اشغال» نامید و این گونه نه تنها مقاومت شکل گرفت، بلکه هویت و مشروعیت پیدا کرد. اتحاد

علمای اهل سنت عراق آن را اشغالی بدتر از اشغال مغول دانستند، اما کسانی چون جلال طالبانی، مسعود بارزانی، مرحوم حکیم، مرحوم خوبی، ایاد علاوی، مالکی و... که با امریکا و انگلیس در راستای اشغال عراق همکاری استراتژیک داشتند، این اشغال را «آزادسازی» قلمداد کردند، برای نمونه جریان صدر از ابتدا با این اشغال مخالف بودند و امثال نوری مالکی، ایاد علاوی و حکیم را همکار اشغالگران می‌دانستند.

جریان مقاومت حتی معتقد است که افرادی چون نوری مالکی، ایاد علاوی و حکیم بیشترین بهره‌برداری را از مرجعیت شیعه در جهت اشغال امریکا کردند، برای نمونه وقتی نوری مالکی در امریکا با بوش ملاقات کرد، دسته گلی بر مزار سربازان کشته شده امریکایی در عراق گذاشت و ابراهیم جعفری نیز در امریکا گفت فرزندان امریکایی‌ها که در عراق کشته شده‌اند افتخار ما عراقی‌ها هستند. زمانی که روزنامه‌های امریکایی اظهارات جعفری و عملکرد مالکی را تیر درشت منعکس کردند و در پایین آن جنایات امریکا را در ابو غریب، بمباران خانواده‌ها و... به تصویر

**مسعود بارزانی طی گفت‌وگویی
خاطر نشان کرد اشتباه سازمان
ملل - که افکار عمومی جهانیان
را نمایندگی می‌کند - این بود
که «آزادسازی» را «اشغال»
نامید و این گونه نه تنها مقاومت
شکل گرفت، بلکه هویت و
مشروعیت پیدا کرد. اتحاد
علمای اهل سنت عراق آن
را اشغالی بدتر از اشغال
مغول دانستند، اما کسانی
چون جلال طالبانی، مسعود
بارزانی، مرحوم حکیم، مرحوم
خوبی، ایاد علاوی، مالکی
و... که با امریکا و انگلیس در
راستای اشغال عراق همکاری
استراتژیک داشتند، این اشغال
را «آزادسازی» قلمداد کردند**

کشیدند، به عمق اختلاف های عراقی ها و حتی شیعیان پی می بریم. نمونه دیگر این که کانون مقاومت نجف با سرکوب ایاد علاوی نخست وزیر و حمایت امریکایی ها روبه رو شد و یا بعدها صدری ها در شهرک صدر و جنوب عراق توسط نوری مالکی و امریکایی ها به آنتا گونیسم کشیده و خلع سلاح شدند.

■ آیا در همکاری استراتژیک با امریکا، تقسیم شیعه و سنی نقشی داشت؟

□ همه گروه های شیعه و هم گروه هایی از اهل سنت با امریکا همکاری کردند و گروه هایی از هر دو طیف بودند که مخالف امریکا بوده و هنوز هم هستند. اختلاف خط مشی در عراق بر سر شیعه و سنی بودن نیست، بلکه اختلاف اساسی به همکاری استراتژیک با امریکا در جهت آزادسازی عراق از یک سو و مخالفت استراتژیک با امریکای اشغالگر از سوی دیگر است. در بین شیعیان عراق برخی شیعه جغرافیایی، یا سکولار یا طایفه ای هستند، در بین اهل سنت نیز طیف های مختلفی وجود دارند.

سید محمد خاتمی جنگ با عراق را به طاس لغزنده ای تشبیه کرد که ورود به آن آسان، ولی بیرون آمدن از آن بسیار مشکل است. از آنجا که آقای خاتمی حاضر نشد در بستر خط مشی امریکا قرار گرفته و مهار دو جانبه را به مقابله دو جانبه تبدیل کند، از این رو امریکانه تنها هیچ گونه همکاری با آقای خاتمی نکرد، بلکه بیل کلینتون بدون دلیل و توجیه سیاسی، برای نخستین بار سرمایه گذاری بیش از ۴۰ میلیون دلار در صنعت نفت و گاز ایران را تحریم کرد

علت اصلی نابسامانی های عراق را اشغالگری امریکا و انگلیس می دانند و مسئولیت همه اتفاق ها را به آنها نسبت می دهند. بیشتر مخالفان صدام که در نشست های لندن و واشنگتن گرد هم آمدند به برقراری دموکراسی در عراق و سرنگونی صدام اعتقاد داشتند، حتی آقای احمدی نژاد در سال ۱۳۸۸ گفت ما فکر می کردیم هدف بوش از حمله به عراق، دموکراتیک کردن آن است. وقتی آیت الله سید باقر صدر به دعوت بوش به واشنگتن رفت، مطبوعات نوشتند بدون هماهنگی با رهبران ایران، چنین سفری ناممکن بود. در سیمای جمهوری اسلامی ایران نیز توسط یکی از مسئولان مطرح شد اگر جمهوری اسلامی با امریکای همکاری استراتژیک نمی کرد امریکانی توانست به تنهایی در عراق موفق شود.

همکاری ایران و امریکا در جریان اشغال افغانستان و عراق مسئله ای است که عمده نشریه ها و سایت های راهبردی به آن پرداخته اند، بعضی آن را به نفع ایران و بعضی به نفع امریکای دانند، ولی جلال طالبانی رئیس جمهور عراق در سال ۱۳۸۸ گفت امریکا و ایران در عراق به تعادل رسیده اند. شاید بهتر است برای فهم بهتر دیالکتیک ایران و عراق به خرداد ۱۳۷۶ برگردیم؛ در آن مقطع زمانی، خط مشی امریکا در باره ایران و عراق، مهار دو جانبه ایران و عراق بود. پس از پیروزی سید محمد خاتمی آن هم با آرای چشمگیر و شعار قانونگرایی، بیل کلینتون رئیس جمهور وقت امریکا تظاهر به نزدیکی با جریان اصلاح طلب کرد تا شاید بتواند با کمک ایران، استراتژی مهار دو جانبه ایران و عراق را به استراتژی مقابله دو جانبه ایران و عراق تبدیل کند. آقای خاتمی در آن مقطع زمانی حاضر نشد ایران هزینه های امریکا در جنگ با عراق را ایران بپردازد و آن گونه که مطبوعات راهبردی نوشتند، سید محمد خاتمی جنگ با عراق را به طاس لغزنده ای تشبیه کرد که ورود به آن آسان، ولی بیرون آمدن از آن بسیار مشکل است. از آنجا که آقای خاتمی حاضر نشد در بستر خط مشی امریکا قرار گرفته و مهار دو جانبه را به مقابله دو جانبه تبدیل کند، از این رو امریکانه تنها هیچ گونه همکاری با آقای خاتمی نکرد، بلکه بیل کلینتون بدون دلیل و توجیه سیاسی، برای نخستین بار سرمایه گذاری بیش از ۴۰ میلیون دلار در صنعت نفت و گاز ایران را تحریم کرد، این تحریم در کنگره یهود اعلام شد. مسلماً اگر این تحریم و فلج کردن دولت خاتمی نبود، عسولویه سازی عظیم تری داشتیم و ایران موضوع ترانزیت نفت و گاز بود که امریکا و همزمان نادانان داخلی نگذاشتند. (۲) اما مخالفان



■ قوی ترین و گسترده ترین شکل شیعیان عراق کدام است؟

□ «حزب الدعوه» به رهبری مرحوم آیت الله سید باقر صدر، مادر همه تشکلهای و احزاب شیعیان عراق است. مرحوم صدر به علت تألیف «فلسفتنا»، «اقتصادنا» و «مبانی منطقی استقرار» و نوآوری های او در این سه کتاب - که به فارسی هم ترجمه شده - در جهان شیعه و سنی طرفداران زیادی داشت.

طرفداران آیت الله سید باقر صدر با اعدام ایشان توسط صدام حسین عمیق تر و گسترده تر شد. آقایان ابراهیم جعفری، آیت الله شاهرودی، سید باقر حکیم، نوری مالکی و... از اعضای حزب الدعوه بودند، می توان گفت اکنون حکومت عراق را اعضای سابق حزب الدعوه اداره

می کنند. آیت الله سید محمد صادق صدر پس از چندی، مبارزات باقر صدر را دنبال و جوانان زیادی را تربیت کرد که او هم توسط صدام اعدام شد. گفته می شود هنگام اشغال عراق غالب بدنه شیعیان عراق طرفدار خانواده صدر بودند و مقتدا صدر - فرزند محمد صادق - جوان کم تجربه و ملاتشده ای توانست نیروهای آزاد شده را سازماندهی کند و به سرعت به جریانی مخالف اشغال امریکا شود. صدری هادر طیف شیعیان از یک سو و علمای اهل سنت از سوی دیگر مخالف اشغال عراق بودند و در هیچ یک از نشست های لندن و واشنگتن که از سوی امریکا به منظور سرنگونی صدام تشکیل شده بود شرکت نکردند و حتی برخی از عناصر جریانات مقاومت اینها را مز دور امریکادانسته و

صدام در ایران مانند مجلس اعلا و نیروهای امنیتی - نظامی ایران که هزینه های زیادی در جنگ تحمیلی پرداخته بودند، به خط مشی مبتنی بر سرنگونی صدام نزدیک شدند، مذاکرات لاریجانی و نیک براون مصداق بارزی از این همکاری است. نیروهای نظامی - امنیتی برای سقوط طالبان به دو دلیل به خط مشی کلinton و آن گاه بوش نزدیک شدند: یکی به دلیل این که آرای چشمگیر مردم با سیاست خارجی پیوند نخورد که مشابه مدل انقلاب بود و دیگری به سبب انتقام از ارتش و حزب بعث عراق به دلیل هزینه هایی که طی دفاع مقدس پرداخته بودیم، اما در پی جنگ ۸ ساله با ایران و اشغال کویت و بازگشت ذلت بار ارتش عراق از کویت، مردم عراق نشان دادند که تا چه اندازه با حکومت بعث عراق مخالفند. قیام سراسری مردم بسیار چشمگیر بود، اما به دلیل ترس اسرائیل از تشکیل هلال شیعی علیه اسرائیل بالجستیک ایران و هشدار اسرائیل به امریکا، این قیام خودجوش و مردمی با کمک امریکا و مجاهدین مستقر در عراق با محوریت بعثی هاسر کوب شد.

■ مردم عراق را چگونه تعریف می کنید؟

□ مردم عراق بیشترین خواننده کتاب هایی هستند که در مصر نوشته و در لبنان چاپ می شود. سیستم آموزشی عراق در دبیرستان و دانشگاه های آنجا پیشرفته است. به دلیل چپ بودن مردم عراق تنها رژیم ها و حکومت هایی می توانستند موقتا دوام بیاورند که مانند صدام چپ نما باشند، زیرا هر کودتایی در این کشور کودتاخیز شکل می گرفت، حکومت پیشین را با برچسب سازش با اسرائیل ساقط می کرد. هر چند حکومت های عراق پس از عبدالکریم قاسم نفتی بودند، ولی مترقی ترین و چپ ترین شعارها را می دادند که بسیار فریبنده بود. صدام در جریان دفاع مقدس به دلیل تأثیر رزمندگان ایران، به گرایش مذهبی مردم عراق به قرآن و نهج البلاغه پی برده بود، از این رو ۱۰ مسجد بزرگ در عراق احداث کرده که به گرایش مذهبی جوانان پاسخ دهد، این در حالی بود که محافل راهبردی امریکا به خود انتقاد می کردند که چرا ما فریب سیاستمداران نادین محور را خوردیم. این محافل تصریح می کردند که شناخت صدام از جامعه عراق از شناخت اپوزیسیون عراق درست تر بود.

قانون شماره ۸۰ عراق که ۹۵ درصد حوزه های نفتی عراق را ملی می کرد به دلیل آگاهی های مردم هنوز به قوت خود باقی است و قانون نفت جدید به دلیل مغایرت آن با ملی شدن نفت عبدالکریم قاسم هنوز در مجلس تصویب نشده، هر چند تاکنون قرارداد هایی معادل ۱۰۰ میلیارد بشکه نفت بسته شده بدون این که ایران را در این قراردادها

دخالت دهند.

■ آنچه شما درباره مردم عراق می گوئید چه ارتباطی به مسائل کنونی عراق دارد.

□ می خواستم عمق، گسترش و رشد بدنه مردم عراق را تا حدی نشان دهم تا معلوم شود موتور محرک مقاومت عراقی هادر برابر اشغال ویرانگر در درجه اول از درون مردم نشأت می گیرد، هر چند کشورهای همسایه نیز با انگیزه های مختلف دخالت هایی دارند.

از همان روزهای نخست اشغال، ضد اطلاعات ارتش روسیه گزارش های فرماندهان امریکایی را شنود می کرد که ترجمه آن در روزنامه «یاس نو» منعکس شد (۳۶) این گزارش مبتنی بر مقاومت سربازان عراقی بود که رابطه شان با رده های بالاتر فرماندهی قطع شده بود و حتی یک سرباز اسیر

حاضر نشد مصاحبه کند، هر چند صدام در عمل با سوءمدیریت، خشونت ها و عملکردهای جنایتکارانه اش ارتش و حزب بعث را به فروپاشی کشانده بود.

یکی از مطبوعات راهبردی امریکانوشت مردی ۱۰ فرزند داشت که فرزندانش یکی پس از دیگری در جریان مقاومت به شهادت رسیده بودند، خود نیز وصیتنامه اش را در نوار ضبط کرده بود و در آن گفته بود به خواست خدا پس از انجام عملیات ضد اشغال با حضرت محمد در بهشت ناهار خواهم خورد.

مقاومتی که در عراق شده تنها بر قدرت سلطه امریکایی را منفرتر کرد، بلکه محافظه کاران جدید را در امریکا به زیر کشید در این باره کتاب هایی نیز نوشته شد. صاحب نظران معتقدند



که اگر این مقاومت نبود شاید مقاومت ۳۳ روزه حزب الله لبنان در ۲۰۰۶ و مقاومت غزه در ۲۰۰۸ در برابر اسرائیل ناممکن بود.

با علم به این بدنه مقاومت است که ویژگی اصلی آنچه در عراق می گذرد را می توان لمس کرد، برای نمونه همزمان با کانون مقاومت مردم جریان صدری هادر نجف، از یک سو یاداعلوی و ارتش امریکارا به شدت گلوله باران می کردند و از سوی دیگر علمای اهل سنت با دادن شهادی زیاد به حمایت همه جانبه از مقاومت شتافتند. همزمان با مقاومت مردم نجف، مردم بصره قیام کرده و سربازان انگلیسی را بیرون رانده و اعلام کردند که اگر موبی از سر رهبران مقاومت نجف کم شود تأسیسات نفت را منهدم می کنیم. ۱۲ روز تمام بصره از اشغال سربازان انگلیسی آزاد شده بود، تا این که کاروان حامل آیت الله سیستانی و طرفداران ایشان که از کویت و بصره به سوی نجف حرکت می کردند از شدت و حدت بحران کاست و بصره به حالت پیشین خود

در پی جنگ ۸ ساله با ایران و اشغال کویت و بازگشت ذلت بار ارتش عراق از کویت، مردم عراق نشان دادند که تا چه اندازه با حکومت بعث عراق مخالفند. قیام سراسری مردم بسیار چشمگیر بود، اما به دلیل ترس اسرائیل از تشکیل هلال شیعی علیه اسرائیل بالجستیک ایران و هشدار اسرائیل به امریکا، این قیام خودجوش و مردمی با کمک امریکا و مجاهدین مستقر در عراق با محوریت بعثی هاسر کوب شد

باز گشت. در جریان مقاومت نجف بود که یک هیئت ایرانی برای مذاکره با آنها به بغداد رفت، ولی آنها از آنجا که ایران را همکار استراتژیک اشغالگران می‌دانستند به مذاکره تن ندادند. در پروسه اتحاد در بدنه شیعیان و اهل سنت باید گفت هم‌زمان با سرکوب اول و دوم فلوچه، شیعیان زیادی در حمایت از مردم فلوچه به شهادت رسیدند، بنابراین برای دستیابی به تحلیل درست باید مقاومت در بدنه مردم عراق را به رسمیت شناخت، هرچند در گروه خاصی عینیت ندارد. امریکا تبلیغات خود را با «دموکراسی محوری» یا «خاورمیانه دموکراتیک بزرگ» آغاز کرد، ولی پس از چندی دموکراسی را به زیان منافع خود اعلام کرد (۴) و فاز «امنیت محوری» را تبلیغ کرد، اما اکنون وارد فاز «تجارت محوری» شده‌اند، هرچند از ابتدا اهداف نفتی خود را اعلام کردند.

در گزارش بیکر همامیلتون آمده بود بمب‌های کنار جاده آن‌چنان ضربه‌هایی به پیشرفته‌ترین تانک‌های آمریکا و انگلیس وارد آورده‌اند که

صدام در جریان دفاع مقدس به دلیل تأثیر رزمندگان ایران، به گرایش مذهبی مردم عراق به قرآن و نهج البلاغه پی برده بود، از این رو ۱۰ مسجد بزرگ در عراق احداث کرده که به گرایش مذهبی جوانان پاسخ دهد، این در حالی بود که محافل راهبردی آمریکا به خود انتقاد می‌کردند که چرا ما فریب سیاستمداران نادرین محور را خوردیم. این محافل تصریح می‌کردند که شناخت صدام از جامعه عراق از شناخت اپوزیسیون عراق درست‌تر بود

خط مشی، شیعیان عراق نباید شعار «اتلاف یکپارچه شیعه» را می‌دادند، چرا که این شعار هم قدرت شیعه را به رخ اهل سنت کشید و هم این که آنها را ترسانند و به دام کشورهای ارتجاعی منطقه انداخت، بویژه که این شعار از سوی مقامات و روزنامه‌های دولتی ایران تأیید می‌شد و در ذهن اهل سنت، شیعه عراق عقبه استراتژیک ایران تلقی شد. خط امریکا، فرقه‌ای کردن عراق بود و شیعه باید از این خط پرهیزی می‌کرد، نه این که به دام آن بیفتد، این در حالی است که بین شیعیان عراق اختلاف‌هایی در حد برخورد مسلحانه وجود داشت. خط مشی اصلی بر سر تأیید اشغال و مخالفت با اشغال است که این استراتژی در بدنه مقاومت است هرچند رهبری با تجربه و معروفي ندارد.

در گفت‌وگوی حجت‌الاسلام سیدعلی اکبر محتشمی پور با چشم‌انداز ایران (۶) مطرح شد که بهتر بود شیوه نگرش ملی حسن نصرالله در لبنان الگویی برای شیعیان عراق می‌شد. انتخابات اخیر را می‌توان شکستی نسبت به شعار اتلاف یکپارچه شیعه دانست، چرا که این بار نیروها با شعار «قانون»، «نظم»، «ملی» و «العراقیه» وارد صحنه انتخابات شدند که اصلاحی نسبت به سبک کار گذشته بود. ائتلاف العراقیه، نیروهای رانده‌شده و ترکش خورده و ترس برداشته را ساماندهی کرده و در این انتخابات آرای چشمگیر به دست آورد.

به‌طور کلی می‌توان گفت مردم در این انتخابات تن به ساز و کارهای مدنی و انتخابات دادند و روح ملی عراق بدون دخالت آمریکا و همسایگان اعم از ایران، عربستان، اردن، مصر و سوریه تقویت شد.



باید مدتی صبر کرد تا تانک‌های پیشرفته‌تری وارد عراق کنیم یا فتیله حضور در عراق را پایین آوریم، از این نظر بود که هیئت سناتوری ۱۰ نفره‌ای که این گزارش را نوشتند پیشنهاد خروج آمریکا را تا سال ۲۰۰۹ دادند. (۵)

بدنه مقاومت دیدگاهی به شرح زیر مطرح می‌کنند:

تأکید روی استقلال عراق و تأکید روی وحدت شیعه و سنی، به طوری که پس از انفجار حرین در سامرا، مردم سامرا، که از اهل سنت هستند، نخستین تظاهرات را علیه عاملان انفجار ترتیب دادند. اشغالگران با این انفجار سعی داشتند بدنه اهل سنت را با بدنه شیعه درگیر کنند تا به حضور بیشتر خود مشروعت دهند، ولی

هم‌اکنون بر خلاف توطئه، اجماعی بین اهل سنت و شیعه به وجود آمده که کشتن شیعیان و اهل سنت خیانت است و تنها بید متوجه اشغالگران آمریکایی و انگلیسی بود. همچنین سران مقاومت استفاده از همه نیروهای ملی را ضرورت می‌دانند.

ویژگی دیگر بدنه مقاومت، مخالفت با انحلال ارتش است، عراق چرا که بدنه ارتش عراق ضد صهیونیسم بوده و مشابه آنچه در ایران انجام شد، باید تعدادی از سران ارتش را کنار گذاشت. تنها مشکل بدنه مقاومت، فقدان رهبری با علم و با تجربه است.

عملکرد شیعیان عراق را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ با توجه به توضیحات پیشین و دارا بودن اکثریت ۶۵ درصدی و اختلاف عمیق در

پی‌نوشت:

۱- رؤیای برتری آمریکایی، جورج سوروس، ترجمه لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه.

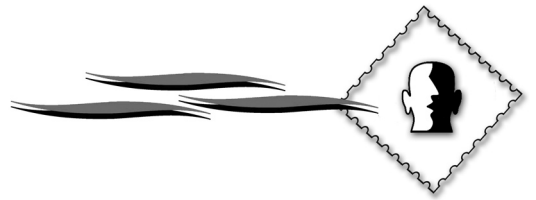
۲- چشم‌انداز ایران، شماره ۱۴، در خزر چه باید کرد؟

۳- برگردان این گزارش هادر روزنامه یاس نو، به تاریخ ۶، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۲۰۰۸.

۴- چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه عراق، پاییز ۱۳۸۳، پیشگفتار.

۵- گزارش بیکر همامیلتون مرکب از ۱۰ سناتور از دو حزب آمریکاییان «گزارش گروه مطالعات عراق» که طی ۹ ماه مشترک در عراق به پایان رسید، ترجمه کامل این گزارش در سایت www.meisami.com آمده است.

۶- چشم‌انداز ایران، شماره ۶۰، حزب‌الله و انتخابات لبنان، گفت‌وگو با سیدعلی اکبر محتشمی پور.



انتخابات و شکل‌گیری هویت ملی عراق

گفت و گو با موفق الربیعی

از علی موسوی خلخالی
منبع: سایت دیپلماسی ایرانی،
(۱۶ اسفند ۱۳۸۸)

در چهار سال گذشته دولت در دست اسلامگرایان شیعی بود و این امر باعث می‌شود برای چهار سال آینده پیشرفت ادامه داشته باشد. مادر چهار سال آینده دستاوردهای آنچه به دست آورده‌ایم و ایجاد کرده‌ایم را برداشت خواهیم کرد.

شهر وند عراقی اکنون از دست رفته‌ها، خرابی‌ها و نبود خدمات رami بیند، چرا که این مسائل قابل لمس است. او اکنون خدمات معنوی‌ای که به او داده شده را نمی‌بیند. در حال حاضر شهر وند عراقی آزادی دارد، از قابلیت انجام هر گونه فعالیت سیاسی برخوردار است و به او کرامت انسانی برگردانده شده، احساس ملی‌گرایی‌اش تقویت شده، اما این دستاوردها مقیاس اندازه‌گیری ندارد، برای نمونه نمی‌توانید پیرسید چند کیلو آزادی گرفته‌ای؟ در حالی که می‌تواند پیرسید چقدر برق در اختیار داریم؟ چرا که قابل اندازه‌گیری است. پیشتر عراقی‌ها ۶ ساعت برق داشتند، اما اکنون ۸ ساعت برق دارند. همان‌طور که گفتم شهر وند عراقی اکنون دستاوردها را احساس نمی‌کند، بلکه برعکس آنچه می‌بیند کاهش خدمات عمومی است که قابل لمس و قابل دسترسی است، در نتیجه شمارا با این مقیاس مقایسه می‌کند. بنابراین اگر در دور بعد، دولت را از دست بدهیم این دستاوردها را از دست خواهیم داد و هر چه هم تاکنون ساخته‌ایم و به دست آورده‌ایم بر سرمان خراب خواهد شد، چرا که پیروزی همیشه پدر و مادرهای بسیاری دارد، اما شکست همیشه یتیم است، هیچ‌کس حاضر نیست شکست را بپذیرد، به همین دلیل است که می‌گویم اگر قدرت را ما اسلامگرایان شیعه از دست بدهیم، کسب مجدد آن واقعا سخت خواهد بود.

● شما اکثریت عراقی را تشکیل می‌دهید و شیعیان در عراق اکثریت را دارند، پس چرا ممکن است



شهر وند عراقی اکنون از دست رفته‌ها، خرابی‌ها و نبود خدمات رami بیند، چرا که این مسائل قابل لمس است. او اکنون خدمات معنوی‌ای که به او داده شده را نمی‌بیند. در حال حاضر شهر وند عراقی آزادی دارد، از قابلیت انجام هر گونه فعالیت سیاسی برخوردار است و به او کرامت انسانی برگردانده شده، احساس ملی‌گرایی‌اش تقویت شده، اما این دستاوردها مقیاس اندازه‌گیری ندارد، در نتیجه شمارا با این مقیاس مقایسه می‌کند

آنچه در زیر می‌آید، نتیجه گفت‌وگوی تقریباً یک‌ساعته با موفق الربیعی درباره انتخابات عراق و برنامه‌های ائتلاف ملی است. موفق الربیعی دبیر شورای عالی امنیت ملی عراق و یکی از نامزدهای مطرح ائتلاف ملی عراق است؛ ائتلافی که احزاب سیاسی بسیار مهمی را به دور خود جمع کرده و به جرأت می‌توان مهمترین ائتلاف سیاسی عراق در کنار ائتلاف ملی و ائتلاف العراقیه است. الربیعی پیشتر، از نزدیکان نوری مالکی بود، اما نزدیک به شش ماه پیش از مالکی دور شد، بویژه زمانی که از دبیری شورای عالی امنیت ملی عراق کنار گذاشته شد. هنگامی که اختلاف‌های ائتلاف ملی با ائتلاف دولت قانون به ریاست نوری مالکی افزایش یافت و مالکی در نهایت نپذیرفت که به این ائتلاف بپیوندد، الربیعی بیش از پیش از مالکی فاصله گرفت. اکنون او یکی از نامزدهای مطرح این ائتلاف در شهر بغداد است. او نیز همانند بسیاری از جریان‌های سیاسی شیعه عراق، دغدغه آینده عراق را دارد.

● چرا انتخابات عراق تا این اندازه برای شما اهمیت دارد؟

○ این انتخابات اساسی است، چرا که «هویت عراق» را شکل خواهد داد. صدام حسین به شکل‌های مختلف از ۱۹۲۱ تا ۲۰۰۳ بر عراق حکومت کرد. پس از ۲۰۰۳ به خصوص در بغداد هویت عراق تغییر کرد، این تغییر ناخواسته بود. هویت عراق - چه کسی می‌خواست و چه نمی‌خواست - هویت اکثریت شد؛ نخست این که اکنون این هویت در انتخابات تهدید شده و دوم اگر از دستان اسلامگرایان شیعه، حکومت و دولت عراق خارج شود دیگر گرفتن آن بسیار سخت خواهد شد، اما اگر در دستان اسلامگرایان شیعی ماند از دست دادن آن بسیار سخت می‌شود، چرا که

قدرت را به همین سادگی از دست بدهید؟

○ نه معلوم نیست ما اکثریت باشیم، مادر کادر خود، رهبری ها و تاریخمان صاحب اکثریتی هستیم، اما واقعیت این است که تعداد سربازان، پلیس، باغبان، کشاورز، کارگر و... به تعداد علمای مانیستند که بگوییم ما را انتخاب خواهند کرد...

● اما بیشتر ملت شیعه هستند؟

○ ملت شیعه آگاه منظور من است. معلوم نیست مردم عادی شیعه عراق مثل من و شما فکر کند، چرا که او چیز دیگری می بیند. او می بیند تجربه شیعیان اسلامگرا بر او ۷ سال حکومت کرده اند چه بوده و می بیند که کوتاهی هایی وجود دارد و بر اساس

کردیم، اما این را شهروند عراقی احساس نمی کند. به شهروند عراقی می گویی من به تو آزادی دادم، به تو می گوید با این آزادی چه کنم؟ او گورهای دسته جمعی را فراموش کرده، نمی خواهد هم به آن دوران باز گردد و درباره اش فکر کند.

نکته دیگر این که ما یک دستگاه امنیتی جدیدی از نو ساختیم و از صفر یک سیستم جدید بنا کردیم. ارتش ساختیم، نیروهای امنیتی داخلی ایجاد کردیم، سازمان امنیت جدید، سازمان مبارزه با تروریسم، گروه ضربت، پلیس و... تشکیل دادیم؛ یک منظومه امنیتی کاملاً جدید، اما این راهم شهروند درک نمی کند، آنها به این مرحله

نرسیده اند که بخواهند آن را درک کنند. القاعده بر چهار استان بزرگ کشور تسلط داشت، سه استان غربی و یک استان جنوبی کشور میان گروه های شبه نظامی تقسیم شده بود، بغداد به دو نیم تقسیم شده بود، نیمی از آن در اختیار القاعده و نیمی دیگر در اختیار شبه نظامیان بود، ولی اکنون چنین چیزی نیست.

روزی شش خودروی بمبگذاری شده در بغداد منفجر می شد، ولی اکنون این اتفاق نمی افتد، بنابراین وضعیت امنیتی بهبود یافته، اما این راهم شهروند عراقی درک نمی کند؛ چرا که هر چند هفته یک بار یک ماشین بمبگذاری شده منفجر می شود و این باعث می شود که همچنان احساس ناامنی کند. او نمی گوید از تعداد بمبگذاری ها کم شده، هنوز در مقابل چشمانش خودروهای بمبگذاری شده منفجر می شوند. حافظه اش بیشتر از سه چهار هفته دوام نمی آورد. وقتی به او می گوییم امنیت بهتر شده می گوید، چه کسی می گوید بهتر شده. همین چند روز پیش یک ماشین بمبگذاری شده منفجر شد، در حالی که این اتفاق مثلاً مربوط به سه هفته پیش است و جدید نیست. یادش نمی آید که همین دو سال پیش مجبور بود ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر به خانه اش برود، چون اوضاع بسیار ناامن بود، اما اکنون حافظه اش ضعیف است، در نتیجه می گوید، ما خدماتی ارائه نداده ایم و وضعیت امنیتی خوب نیست، برق فاجعه است، کشاورزی فاجعه است، صنعت فاجعه است، وضعیت کارمندان افتضاح است، توزیع زمین ها فضاقت بار است، بازسازی خارجی از همه بدتر است، بهداشت خجالت آور است، آموزش و پرورش بسیار بد است، حتی می توانم بدی ها را تا صبح بشمارم، البته همه اینها هم صحیح است، مردم راست می گویند این وضعیت واقعا اسف بار است. من نمی خواهم از دولت دفاع کنم، ولی می خواهم از تجربه دفاع کنم. من می گویم باید میان دولت و حکومت تفاوت قائل شد. من از نظام جدید عراق دفاع می کنم و می گویم بلکه صحیح است، نه تنها صدها بلکه هزاران خطا مرتکب شدیم و در تمام پرورنده ها این خطاها مشهود است؛ از پرورنده های امنیتی گرفته تا خدمات رسانی، سیاست، اقتصاد و...

● آیا نقاط ضعفان را دقیق می دانید یا خیر؟ یعنی می دانید کجا خطا کرده اید؟

○ بله، آن راهم توضیح می دهم. باید بدانیم مشکل ما کجاست، چرا خطا کردیم؟ وقتی که



اگر در دور بعد، دولت را از دست بدهیم این دستاوردها را از دست خواهیم داد و هر چه هم تاکنون ساخته ایم و به دست آورده ایم بر سرمان خراب خواهد شد، چرا که پیروزی همیشه پدر و مادرهای بسیاری دارد، اما شکست همیشه یتیم است، هیچ کس حاضر نیست شکست را بپذیرد، به همین دلیل است که می گویم اگر قدرت را ما اسلامگرایان شیعه از دست بدهیم، کسب مجدد آن واقعاً سخت خواهد بود

آن قضاوت می کند. حکومت ۷ سال جدید عراق با حکومت دوران صدام حسین، عبدالکریم قاسم، ملک فیصل ها و دیگران کاملاً متفاوت است، البته نه تنها با هویت فرهنگی، مذهبی و اجتماعی، بلکه با هویت سیاسی اقتصادی آنها نیز متفاوت است. بیشتر آنها سنی مذهب بودند که بعدها جای خود را به سنی های ریف دادند. حتی با شیعیان ریف هم تفاوت دارند؛ اینها چه کسانی هستند؟ اینها شامل آدم های روستایی و بی فرهنگی هستند که اقتصاد اجتماعی آنها با ما فرق می کند، به طور کلی شیوه حکومت جدید کاملاً متفاوت است.

در این حکومت همه چیز از زیر بنا تغییر کرد. این نظام، قانون اساسی نوشت، پارلمان تشکیل داد، دولت مردمی آورد و خلاصه همه چیز را در گون ساخت. پیشتر حکومت منحصر آدرستان صدام و اطرافیان بود، در حالی که اکنون حکومت در گروه ها و جریان های سیاسی توزیع شده است. به عبارت دیگر ما یک نظام سیاسی جدید ایجاد



عربی تقریباً مشابه است، حتی مجلس هم از خود مجموعه حاکم است. عجیب هم است هر کس هم که از این راه‌ها به قدرت می‌رسد همه کشورهای عربی و بین‌المللی آن را به رسمیت می‌شناختند، در نتیجه اتفاقی بسیار غریب افتاد. یکی از مقامات ارشد عرب به من گفت، آنچه در عراق اتفاق افتاد به اندازه‌ای عجیب بود که انگار بگویی نام‌های دجله و فرات تغییر کرده، یا کوه‌ها از شمال به جنوب رفته‌اند.

دلایل دیگری هم وجود دارد؛ دلایلی که به ذات خود ما برمی‌گردد و خود ما مسبب آن هستیم، نخست این که هیچ‌کسی را سر جای مناسبش قرار ندادیم، دوم این که در بین ما کسانی هستند که با اندیشه‌های طایفه‌ای روزهای خود را سپری می‌کنند و می‌خواهند با دیگران تصفیه حساب کنند، سوم، احزابی هستند که تنها به فکر منافع حزبی خود هستند و تلاش می‌کنند احزاب دیگر را حذف کنند و چهارم، ما اصلاً تجربه حکومت کردن را نداریم. ما ۱۴۰۰ سال از هسته قدرت دور بودیم. هنگامی که صدام حسین را اعدام کردیم نزدیک‌ترین عراق مرحوم سید عبدالعزیز حکیم رفتیم، او از حمایت می‌کرد و به ما روحمی داد. من شخصاً صدام حسین را پای چوبه دار بردم. زمانی که نزد آقای حکیم برگشتیم فهمیدیم که در روند اعدام اشتباهات بسیاری مرتکب شدیم، مثلاً پاهای صدام را بستیم، صلوات فرستادیم و خطاهای بسیاری دیگر. عبدالعزیز حکیم از ما بسیار تجلیل کرد و گفت، تاریخ عراق از شما به نیکی یاد خواهد کرد، خدا شما را جزا بدهد، اما چرا چنین خطاهایی مرتکب شدید، از جمله فیلم ویدئویی‌ای که منتشر شد اصلاً خوب نبود! گفتیم ما تجربه اعدام نداریم، بلکه ما همیشه تجربه اعدام شدن داشتیم. ما همیشه پای چوبه دار می‌بردند. تجربه ما

ما یک نظام سیاسی جدید ایجاد کردیم، اما این را شهروند عراقی احساس نمی‌کند. به شهروند عراقی می‌گوییم من به تو آزادی دادم، به تو می‌گویم با این آزادی چه کنم؟ او گورهای دسته جمعی را فراموش کرده، نمی‌خواهد هم به آن دوران باز گردد و درباره‌اش فکر کند

نفر را تشکیل می‌دهند؛ آیا با وجود اینها می‌توان تصمیم‌گیری کرد؟ یقیناً خیر. نکته دیگر این که، آنچه در عراق اتفاق افتاد آیا کودتای نظامی همانند کودتای عبدالکریم قاسم و عبدالرحمان عارف و صدام حسین بود؟ یا آنچه در عراق اتفاق افتاد یک سونامی بود، آن هم یک سونامی بنیان‌برانداز؛ سونامی‌ای که در ۱۴۰۰ ساله گذشته، یعنی از سقیفه تا به حال سابقه نداشته است. این سونامی را نه شرکای ما در داخل میهن فهمیدند و نه مردم ما، کشورهای اقلیمی نیز نمی‌خواهند بفهمند. بهترین مثال سخن وزیر امور خارجه امارات، عبدالله بن زاید است، او به من گفت که دکنتر! ما باید پنج سال تأمل کنیم تا بفهمیم در عراق چه اتفاقی افتاد. ما نمی‌فهمیم و ابعاد عراق چه شد....

این را دقیقاً به شما چه زمانی گفت؟

تقریباً یک سال و نیم پیش. آنها نتوانستند این موضوع را بفهمند، چرا که همواره در عراق باید یک نفر می‌مرد تا یکی دیگر جایش بیاید، اگر آن فرد آدم خوبی نبود علیه او کودتای می‌شد و یا او را به زور عزل می‌کردند، چیزی که در تمام کشورهای

به قدرت رسیدیم شرکای میهنی ما به ما خیانت کردند، آنها ثروت و حکومت را از دست دادند، از این رو دست به خیانت و دسیسه علیه ما زدند (منظورم سنی‌های عراق است). آنها سلاح برداشتند و به توطئه علیه ما پرداختند، به شکل‌های مختلف از بمب‌های جاده‌ای گرفته تا خودروهای بمبگذاری شده، عملیات انتحاری، نابود ساختن زیربناها و روستاهای کشور که تا حالا هم ادامه دارد، حتی دیگر هم پیمانان ما نیز به ما خیانت کردند، آنها بیشتر از حقوقشان از ما طلب می‌کردند. پس از آن کشورهای منطقه همه علیه ما دست به توطئه زدند. تمام کشورهای اقلیمی، بدون استثنا علیه ما شدند.

سلاح‌های بسیاری از مرزهای ایران و عراق عبور می‌کرد تا به دست شبه‌نظامیان برسد. از عربستان سعودی برای ماعوامل انتحاری، پول‌های کلان برای القاعده، فتوای تکفیری، حمایت‌های سیاسی و حمایت‌های رسانه‌ای می‌آمد، برای نمونه شبکه‌های العربیه که باید بگویم شبکه "العربیه" به جای "العربیه"؛ شبکه انفجار خودروهای بمبگذاری شده را مقاومت می‌نامید.

● حتی الجزیره؟

○ الجزیره کمتر بود. العربیه اول به آنها لقب مقاومت داد، سپس مقاومت شریف شد و اکنون هم حرفی نمی‌زند؛ خط تکفیری گمراه‌کننده را به همین نام می‌نامید.

از مرزهای سوریه هر ماه یکصد عامل انتحاری وارد عراق می‌شد، اکنون به یکی دو عامل کاهش یافته، بنابراین به‌سوی تمام کشورهای منطقه از جمله ایران، عربستان، سوریه و... متمایل شدیم که خوشبختانه این مشکلات بسیار کاهش پیدا کرد.

نباید فراموش کنید که هر آزادی‌هزینه‌های کلانی هم دارد. اکنون در عراق ۱۵۰ هزار سرباز خارجی داریم. استقلال ما مورد تهدید است و تصمیم‌مان در اختیار خودمان نیست، بنابراین چگونه می‌توانیم کشور را بسازیم؟ وقتی که استقلال مان مورد تهدید است و نمی‌توانیم آزادانه تصمیم بگیریم، کاری نمی‌توانیم بکنیم. در عراق نه تنها ۱۵۰ هزار سرباز خارجی هست بلکه ۱۵۰ هزار سرباز در سایه خارجی هم وجود دارد.

● ۱۵۰ هزار سرباز در سایه خارجی؟

○ بله ۱۵۰ هزار سرباز در سایه خارجی. کسانی که می‌گویند که آنها برای حمایت از امنیت کشور آماده‌اند نمی‌فهمند.

● اینها چه کسانی هستند؟

○ آمریکایی، آفریقای جنوبی، اروپایی، کره‌ای و بسیاری از ملت‌های دیگر که ۱۵۰ هزار

قربانی شدن بود، این نخستین بار بود که صدام حسین را اعدام می کردیم. این موضوع در بسیاری از موارد مصداق دارد.

به روشنی می گویم ما با خودمان افرادی فاسد آوردیم. هر مجموعه ای از این موضوع رنج می برد. در همه دنیا چنین مشکلاتی وجود دارد و افرادی وجود دارند که بی کفایت و دروغگو هستند، اصلاً حرف نمی فهمند. اوضاع عراق با ایران فرق می کند. ما مجبور شدیم وزارتخانه ها را به احزابی بدهیم که هیچ خبرگی ای در این کار ندارند مانند وزارت آموزش و پرورش. همان طور که آیت الله سیستانی به من گفت، ما نیاز به مردمی داریم که با کفایت و سالم باشند، انسان هایی مقبول که به ملت خدمت کنند، اما در میان ما افرادی دزد در آمدند.

● آیا این افراد را شناسایی کرده اید که در دولت های آینده از آنها استفاده نکنید؟

○ بخشی از آنها حزبی هستند و این یک فاجعه است.

● آیا اینها در ائتلاف هستند یا خارج از آن؟
○ من دوره گذشته را برای شما تشریح کردم. باید بگویم که ائتلاف کنونی موسوم به «ائتلاف ملی» از ائتلاف یکپارچه که ائتلاف گذشته ما بود، به چند دلیل بهتر است: نخست این که گروه های ملی بسیاری در آن عضویت دارند یعنی فقط شیعیان نیستند، بلکه مجبان اهل بیت به طور کل در آن عضویت دارند، دوم این که ما برنامه ملی داریم، ما برنامه ای داریم که یک برنامه ملی عراقی است نه قومی، اکنون این برنامه در حال دگرگون کردن عراق است و خود را نشان می دهد و مادر حقیقت رقابت میان ایده مذهبی و دینی با حرکت حزبی است، حتی حزب الدعوة نیز در برابر جنبش دینی ایستاد است. اکنون که شیعه به دو بخش تقسیم شده و دو ائتلاف تشکیل داده به اعتقاد من پیروزی ای

برای اراده غرب در عراق رقم خورد، حتی برای کشورهای عربی نیز پیروزی به شمار می رود، چرا که آنها هم به دنبال شکستن اتحاد شیعه بودند که به این ترتیب به این هدف رسیدند. به هر حال ما روی آگاهی مردم و زمان نیز شرط بندی می کنیم.

● یعنی در همین مدت کوتاهی که باقی مانده روی این زمان شرط بندی می کنید؟

○ نه، منظور من از زمان، میان مدت و طولانی مدت است، اما برای رسانه ها می گویم که ائتلاف ملی بزرگترین ائتلاف در عراق است و انشاء الله برنده انتخابات هم در نهایت همین ائتلاف ملی خواهد بود، اما خارج از بحث رسانه ای باید بگویم که من نگرانم، ما از هیچ یک از قدرت های امریکایی ها و عرب هادر تمام بخش ها چه رسانه ای، چه اقتصادی و چه سرمایه بهره نمی بریم، آنها قدرت بسیاری دارند و می توانند باعث آزار ما شوند.

هر آزادی هزینه های کلانی هم دارد. اکنون در عراق ۱۵۰ هزار سرباز خارجی داریم. استقلال ما مورد تهدید است و تصمیم ما در اختیار خودمان نیست، بنابراین چگونه می توانیم کشور را بسازیم؟ وقتی که استقلال ما مورد تهدید است و نمی توانیم آزادانه تصمیم بگیریم، کاری نمی توانیم بکنیم. در عراق نه تنها ۱۵۰ هزار سرباز خارجی هست بلکه ۱۵۰ هزار سرباز خارجی سایه خارجی هم وجود دارد

● چرا آقای نوری مالکی با ائتلاف ملی با وجود بارقه های امید که بود، متحد نشد؟ در حالی که آقای سیدعمار حکیم در باره جبهه ملی عراق با جریان هایی مثل ائتلاف دولت قانون سخن می گفت و آقای مالکی نیز پس از دیدار با آیت الله سیستانی صحبت از همپیمانی با ائتلاف ملی زد، پس چرا چنین اتفاقی رخ نداد؟

○ منظور آقای سیدعمار حکیم، تشکیل جبهه با یاد علاوی بودن با آقای مالکی. منظور آقای سیدعمار حکیم هم تشکیل چنین جبهه ای پس از انتخابات بود و توپ در زمین آقای مالکی بود و شبهاتی بر برتری ائتلاف دولت قانون مطرح شده بود. این ائتلاف دولت قانون بود که دعوت ائتلاف ملی را برای هم پیمانی رد کرد، در نتیجه راهی برای وحدت نبود. آقای مالکی اگر حرفی هم از ائتلاف زد برای این بود که رأی دهندگان را فریب دهد، چرا که اکنون نمی توانیم با هم یکی شویم؛ آیا چنین فرصت وجود دارد؟ یقیناً نه، چرا که همانند یک خیابان یک طرفه شده است. آقای مالکی فکر می کند که پس از انتخابات وحدتی ایجاد شود.

● آیا این تنها برای دفع فشارهای آیت الله سیستانی بود که پس از آن دیدار صحبت از هم پیمانی با ائتلاف ملی کرد؟

○ بله. آیت الله سیستانی به ایشان بسیار فشار آورد ما هم به او می گفتیم آقای مالکی نخستین فردی نباش که می خواهد در صفوف شیعیان انشقاق ایجاد کند. اکنون چنین تصویری به وجود آمده که مالکی باعث انشقاق در صفوف شیعیان شد.

● چرا آقای مالکی نپذیرفت که با ائتلاف متحد شود؟

○ آقای مالکی به این پرسش پاسخ داده است. من هم از سوی او همین پاسخ را می دهم تا آنچه هست را حفظ کنیم، او می گوید، کسانی هستند که علیه دولت هستند چرا که دولت برای آنها خدمات رسانی نکرد، پس آنها به سوی ائتلاف ملی متمایل خواهند شد، اما همزمان کسانی هم هستند که از مجلس اعلا و از صدری ها متنفرند، آنها به ائتلاف دولت قانون رأی خواهند داد. افزون بر آن اگر ما با هم متحد شویم، این رأی دهندگان به سوی یاد علاوی متمایل خواهند شد، چرا که نخواهند پرسید که شما از کجا آمدید و چه هدفی دارید.

● نظر شما درباره این دیدگاه آقای مالکی چیست؟

○ این دیدگاه بسیار خطرناک است؛ البته هم خطرناک است و هم اشتباه. این به آن معناست که بهتر است دو ائتلاف شویم و از آن بهتر سه ائتلاف و





چهار ائتلاف و همین طور بیشتر شویم.

● اکنون می گویند انتخابات عراق در حقیقت رقابتی است میان ایران و اعراب و ایران و آمریکا؛ نظر شما در این رابطه چیست؟

○ ما نمی توانیم منکر تأثیرات اقلیمی یا تأثیرات امریکایی ها بر انتخابات عراق شویم. ایالات متحده هنگامی که پایه عراق گذاشت، یک پروژه بزرگ داشت؛ این پروژه سه عنصر اساسی در خود دارد و امریکایی خواهد این پروژه را به طور کامل و نه جزئی به ما تزریق کند، این عناصر عبارتند از دموکراسی، تکنولوژی و لیبرالیسم. مادموکراسی و تکنولوژی را می خواهیم، اما لیبرالیسم را نمی خواهیم، چرا که خودمان ایدئولوژی رهبری داریم. این ایدئولوژی مبتنی بر مذهب، تاریخ و دینمان است که بسیار هم کامل است، از این رو نیازی به ایدئولوژی های دیگر نداریم، در حالی که امریکایی ها می خواهند عناصر مورد نظر خود را از طریق شیعیان سکولار، سپس شیعیان و سنیان سکولار و سپس کردها در عراق پیاده کنند.

● آیا این پروژه، پروژه ای تعریف شده از روز نخست بود؟

○ بله، از روز نخست همین پروژه را تعقیب می کردند. هر کس گمان می کند امریکایی ها از روز اول ناآگاهانه قدم به خاک عراق گذاشتند، اشتباه می کند و به هیچ وجه این گونه نیست، اما اشتباهاتی پیش آمد که خداوند مبارک و تعالی آنها را در گیر ساخت. اشتباهاتی که خودشان مرتکب شدند و کارشان را سخت کرد. ۷ سال پیش هنگامی که نیروهای امریکایی وارد عراق شدند مردم با گل و کیو تر از آنها استقبال کردند، اما اکنون با آبرپی جی، مواد منفجره و نارنجک از آنها استقبال می کنند. ملت عراق که خود را تغییر نداد، آن کس که خود را تغییر داد امریکایی ها بودند، آنها اشتباه کردند چرا که طبیعت و ماهیت ملت عراق را نفهمیدند؛ زبان، فکر، مذهب، نوشتن و کلاً همه چیز ما با آنها فرق می کند، آنها ما را نمی فهمند.

● درباره رقابت های اقلیمی میان ایرانی ها و اعراب و امریکایی ها در عراق چه نظری دارید؟

○ یقیناً هم کشورهای عربی، هم جمهوری اسلامی ایران و هم ایالات متحده امریکا در عراق دوست و همپیمان دارند و هر یک از آنها هم به نوبه خود تلاش می کنند که هم پیمانانشان را در انتخابات به پیروزی برسانند. ایران مصالح ثابتی در عراق دارد، از این رو به نفع ایران است که

اکثریت شیعی در عراق پیروز انتخابات شود. امنیت عراق به مصلحت ایران است، چرا که امنیت عراق در امنیت ایران انعکاس می یابد. به مصلحت ایران است که نیروهای خارجی از عراق خارج شوند. به مصلحت ایران است که حزب بعث دیگر هیچ وقت به قدرت باز نگردد، چرا که حزب بعث یک نظام دیکتاتوری استبدادی است که ۸ سال جنگ تحمیلی با ایران به راه انداخت.

کشورهای عربی نیز می خواهند سنیان یا اقلیت های سنی در عراق حکومت، به هر بهایی قدرت را به دست بگیرند، حال این اقلیت بعثی، وهابی و یا تکفیری باشد هر چه باشد مهم نیست، می خواهند که دولت در اختیار اکثریت نباشد.

امریکایی ها هم که پروژه شان مشخص است عراق در یک جزیره تنها زندگی نمی کند. عراق در جایی به سر می برد که واقعاً یک مفصل مهم در

به روشنی می گویم ما با خودمان افرادی فاسد آوردیم. هر مجموعه ای از این موضوع رنج می برد. در همه دنیا چنین مشکلاتی وجود دارد و افرادی وجود دارند که بی کفایت و دروغگو هستند. همان طور که آیت الله سیستانی به من گفت، ما نیاز به مردمی داریم که با کفایت و سالم باشند، انسان هایی مقبول که به ملت خدمت کنند، اما در میان ما افرادی دزد در آمدند

منطقه به شمار می آید.

● آیا عراق را می توان با کشوری مثل لبنان مقایسه کرد؟

○ خیر به هیچ وجه، لبنان یکی از استان های کوچک عراق هم نمی شود. شهرک صدر از تمام لبنان بزرگتر است، در شهرک صدر بیش از چهار میلیون نفر زندگی می کند، از این رو حجم ساکنان فرق می کند. افزون بر آن ثروت های غنی ای که عراق دارد و تاریخ کهنی که از آن برخوردار است به هیچ وجه با لبنان قابل مقایسه نیست. ما پنج تمدن بزرگ بشری را شکل دادیم و تمدن اسلامی را رونق دادیم.

● شما چهار سال در هسته قدرت بودید و در زمان آقای ابراهیم جعفری نیز حضور داشتید، در طول این مدت آن تحرکی که انتظار می رفت با کشورهای عربی به وجود بیاید نیامد؛ چرا؟ آیا نمی توان گفت این یک شکست دیپلماتیک برای عراق جدید است؟

○ دلایل مختلفی دارد. این اتفاق شباهت بسیاری به کسی دارد که می خواست دختر پادشاه را بگیرد. پیش خودش گفت، کار تمام شده و تقریباً همه چیز مهیاست، من دختر شاه را خواهم گرفت. از او پرسیدند چگونه می خواهی این کار را بکنی؟ گفتن من و پدر و مادر مرا رضی هستیم تنها مانده رضایت خودش و پدرش و مادرش.

ما تلاش خود را کردیم و باز هم تلاش خواهیم کرد تا تحرک لازم در جهت بهبود روابط عراق با کشورهای عربی به وجود آید. هویت عراق هویت عربی اسلامی است، اما مشکل اینجاست که این عراق را اکثریتی حکومت می کند که در جهان عرب و جهان اسلام اقلیت است. برادران کشورهای عربی ابتدا به ما به عنوان یک نگرش انحرافی دینی

نگاه می کنند و ما را دست نشانده ایران می دانند، حتی اگر علیه ایران اعلان جنگ کنیم، این عوامل باعث می شود که کشورهای عربی به ما اعتماد نداشته باشند، تنهاری که برای ما باقی می ماند این است که خود را تثبیت کنیم، آنها و قششان را تلف کنند. اشکالی ندارد ما عجله نداریم. ما باید وضعیت ملی خود را در داخل عراق تثبیت کنیم. وقتی هم که این وضعیت را تثبیت کردیم، حتی اگر مثلاً عربستان خواست ۱۰ یا ۲۰ سال دیگر به ما وجود اعتراف کند، برای ما دیگر مهم نیست.

● **بمعنی ها چه می کنید؟**

○ هیچ راهی برای بعضی ها وجود ندارد. ما به هیچ عنوان اجازه نمی دهیم حتی یک بعضی وارد حرکت سیاسی عراق شود. این مانند این است که یکی به شما بگوید بگذارید از منافقین یک نفر وارد پارلمان ایران شود. از ۲۷۰ نماینده پارلمان اگر یک نفر از منافقین باشد مگر طوری می شود؟ شما به آن فرد خواهید گفت، نه ابداً چنین چیزی امکان ندارد. این کار مانند این است که شما بخواهید یک قطره سرکه را در یک بشکه عسل بریزید. همه آن عسل را خراب می کند. حزب بعث حزبی است که همواره با توطئه سیاست هایش را پیش می برد. این حزب، حزب کودتاها و نظامی است، اگر بخواهیم به آنها اجازه فعالیت بدهیم مثل این است که خواسته ایم به آنها جایزه پیروزی بدهیم.

حزب بعث این همه جنایت کرد، خود و هوای بمبگذاری شده را در خیابان های عراق منفجر کرد و توطئه و ترور بسیاری انجام داد، آن گاه ما بیاییم برای جزای این کارش هر چه از عالم سیاست می خواهد به آن بدهیم. آن موقع یک اتفاق دیگر می افتد؛ این حزب دور ریشه خواهد داشت، از یک سو به فعالیت های تروریستی و تخریبی اش ادامه می دهد و از سوی دیگر در حرکت سیاسی کشور ریشه خواهد دو اند.

● **آیا شما می خواهید بعضی ها را به طور کامل از برنامه سیاسی عراق حذف کنید یا همان طور که ایاد ○ علاوی می گوید می خواهید با آن دسته از کسانی که قابلیت همکاری دارند کنار بیاوید. به هر حال هر کاری کنید، ثابت شده که بعضی ها در جامعه عراق حضور دارند.**

ما ضد بعضی ها نیستیم، ما ضد بعث هستیم. حتی اگر کسی در گذشته اسم خود را در حزب بعث وارد نکرد از دید ما بعضی نیست. اگر اکنون متمایل به بعضی ها شده این برای ما خطرناک است. بعث یک سرطان است. راه های سیاسی آن هیچ

ائتلاف کنونی موسوم به «ائتلاف ملی» از ائتلاف یکپارچه که ائتلاف گذشته ما بود، به چند دلیل بهتر است: نخست این که گروه های ملی بسیاری در آن عضویت دارند یعنی فقط شیعیان نیستند بلکه محبان اهل بیت به طور کل در آن عضویت دارند، دوم این که ما بر نامه ملی داریم، ما بر نامه ای داریم که یک بر نامه ملی عراقی است نه قومی، اکنون این بر نامه در حال دگرگون کردن عراق است و خود را نشان می دهد و مادر حقیقت رقابت میان ایده مذهبی و دینی با حرکت حزبی است



فرقی با بیماری سرطان ندارد، برای ما اندیشه بعضی

خطرناک است

ما اکنون مشکلاتی در داخل خود نظام عراق با وجود این بعضی ها داریم. دستگاه های امنیتی مان تحت نفوذ بعضی هاست، حال اگر بنا باشد وارد نظام سیاسی هم بشوند همه چیز را خراب می کنند.

● **شما می گوئید ما همه چیز دستگاه امنیتی کشور از سازمان امنیت گرفته تا ارتش، پلیس و... را همه را از نو ساختیم، پس چرا همان روز اول اجازه دادید بعضی ها بیایند، چرا همان روز اول جلوی نفوذشان را نگرفتید؟**

○ اراده ای سیاسی ای که روز اول وجود داشت

شامل این دیدگاه بود که ما زیر آتش شبه نظامیان و القاعده هستیم، از این رو لازم است از تجربه بعضی ها استفاده کنیم، در این مرحله از آنها استفاده کنیم در مرحله های بعدی آنها را تصفیه خواهیم کرد.

● **آیا چنین چیزی امکان دارد؟**

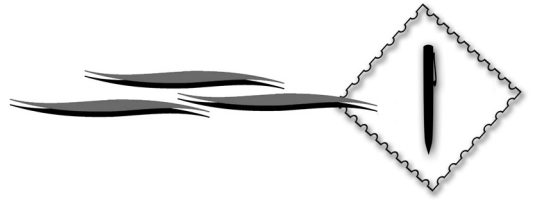
○ واقعا مشکل است. این کار نیازمند یک عمل جراحی بسیار سنگین روی تمامی دستگاه های امنیتی و نظامی کشور است.

حضرت امام خمینی (قدس سره)، در ۱۰ فوریه ۱۹۷۹ نظام پهلوی را سرنگون کرد، اما امریکا که سرنگون نشد؛ امریکا چه زمانی سقوط کرد؟ هنگامی که دانشجویان سفارت امریکا را تصرف کردند. صدام حسین هم در ۹ آوریل ۲۰۰۳ سقوط کرد، اما حزب بعث سقوط نکرد. امروز ما باید حزب بعث را سرنگون کنیم. ۷ سال سقوط حزب بعث به تعویق افتاد و اکنون فرصت طلایی برای ساقط کردن حزب بعث به وجود آمده است.

● **شما چند ماه پیش گفت و گویی با روزنامه**

الشرق الاوسط داشتید، در آن آورده بودید روابط ما با اصولگرایان ایران خیلی نزدیکتر و صمیمی تر از جریان اصلاح طلب است و ما با اصولگرایان بهتر از اصلاح طلبان می توانیم کار کنیم؛ هنوز هم چنین فکری دارید؟

○ نه شاید لازم باشد کمی این فکر را اصلاح کنیم. به اعتقاد من تقسیم بندی اصلاح طلب و اصولگرا از نگاه من چندان دقیق نیست. من می گویم گروهی که اکنون قدرت را در اختیار دارد با آن گروهی که در خارج از هسته قدرت است برای ما تفاوت دارد. ما کسانی را که اکنون درون قدرت هستند، خوب می شناسیم؛ برای نمونه ابراهیم یزدی را از نجف اشرف می شناسیم و یا مقام معظم رهبری را از پیش از انقلاب می شناسیم، این آشنایی هم هیچ گاه قطع نشده، همواره وجود داشته و پابرجا بوده است. آقای هاشمی رفسنجانی را به همین ترتیب می شناسیم. آقای هاشمی به من آقای دکتر ربیعی نمی گوید، بلکه دکتر ابوعلی صدایم می زند، رابطه ما یک رابطه مالوف و برادرانه است. آقای میرحسین موسوی را با تمام احترامی که به او می گذارم، نمی شناسم. اما مرحوم چمران را نه تنها می شناسم، بلکه برایم مقدس است، او دوست شفیق و عزیز ما بود، بنا بر این کسانی که به تازگی به نام حرکت اصلاح طلب آمده اند را نمی شناسیم، در حالی که با آن افراد که نام اصولگرا به آنها می دهید دوستی و رفاقت چندین ساله داریم.



فرزاد محمدزاده ابراهیمی*

جنبش مقاومت اسلامی (حماس)

شاید کمتر سرزمینی در چند دهه اخیر باشد که به اندازه خاورمیانه، سرشار از حادثه بوده است. گویی جنگ، انقلاب، کودتا، جنبش، ترور، عملیات انتحاری و... سرنوشت ناگزیر این منطقه است، از این رو شناخت جنبش‌های اجتماعی و سیاسی منطقه، اهمیت می‌یابد. تعامل و برخورد فعال مخاطبان پیرامون این مطالب می‌تواند مفید و راهبردی باشد.

اسماعیل هنیه هستند. خالد مشعل در سوریه به سر می‌برد و اسماعیل هنیه نخست‌وزیر حماس در باریکه غزه از برجسته‌ترین اعضای حماس است.

از لحاظ تاریخی حماس به عنوان گروهی مخالف در غزه، کرانه باختری و دیگر مناطق اشغالی فلسطین عمل می‌کند. اکثریت ساکنان غزه و کرانه باختری به طور رسمی تحت حکومت تشکیلات خودگردان هستند، بنابراین نقش جدید حماس به عنوان جناح مسلط بر پارلمان، موجب شده تا این گروه وظایف و حوزه فعالیت خود را مورد تجدید نظر قرار دهد، برای نمونه از وقتی این گروه قدرت را در سال ۲۰۰۶ در دست گرفت، مقامات آن مبادرت به چندین ملاقات دیپلماتیک در منطقه کردند. پیشتر تعدادی از کارشناسان مسائل سیاسی ابراز امیدواری کرده بودند که مشروعیت سیاسی و مسئولیتی که در پی دارد موجب خواهد شد تا حماس روش‌های خود را تغییر دهد، با این حال حماس هنوز موجودیت اسرائیل را به رسمیت نشناخته است. در تابستان ۲۰۰۷، تنش‌های بین حماس و محمود عباس رئیس تشکیلات خودگردان به اوج رسید و نبردهای شدیدی بین حماس و فتح به وقوع پیوست و حماس توانست با غلبه بر هواداران فتح کنترل کامل غزه را در اختیار بگیرد. در اواخر ۲۰۰۸، شاهد تهاجم گسترده هوایی و زمینی نیروهای اسرائیلی به باریکه غزه بودیم که هزاران کشته و زخمی بر جای گذاشت. این بحران در اواسط ژانویه ۲۰۰۹ فروکش کرد.

باورهای این گروه ترکیبی از ناسیونالیسم فلسطینی و بنیادگرایی اسلامی است. منشور تأسیس آن، این گروه را به نابودی اسرائیل، جایگزینی تشکیلات خودگردان با دولت اسلامی در کرانه باختری و غزه و اهتزاز پرچم الله در جای جای فلسطین متعهد می‌کند. رهبران حماس عملیات شهادت طلبانه را اف ۱۶‌های مردم فلسطین می‌نامند. رتیسی در آوریل ۲۰۰۴ اشاره کرده بود مقامات حماس بر این باورند که "مذاکرات صلح مفید

افراطی اسرائیلی ترور شد و یاسر عرفات هم در نوامبر ۲۰۰۴ درگذشت.

پس از پیروزی حماس در انتخابات پارلمان فلسطین، این گروه هنوز موفق به اتحاد حول محور برنامه‌ای منسجم نشده و این موضوع تشدید تنش‌ها را با تشکیلات خودگردان در پی داشته است. خالد مشعل و



حماس پس از پیروزی در انتخابات نیز همچنان از به رسمیت شناختن دولت اسرائیل خودداری کرد و همین امر تحریم‌های شدید اقتصادی تشکیلات خودگردان را در پی داشت. این گروه از یک شبکه وسیع خدمات اجتماعی حمایت می‌کند

حماس، سازمان سیاسی و اجتماعی - اسلامی در فلسطین است که فعالیت‌های نظامی نیز دارد. در ژانویه ۲۰۰۶ این گروه، انتخابات پارلمانی تشکیلات خودگردان فلسطین را با شکست فتح (رئیس تشکیلات خودگردان، محمود عباس از این گروه است) به سود خود خاتمه داد و عرصه را برای کسب قدرت بیشتر مهیا دید. حماس پس از پیروزی در انتخابات نیز همچنان از به رسمیت شناختن دولت اسرائیل خودداری کرد و همین امر تحریم‌های شدید اقتصادی تشکیلات خودگردان را در پی داشت. این گروه از یک شبکه وسیع خدمات اجتماعی حمایت می‌کند. در زبان عربی واژه حماس به معنی غیرت و تعصب و همچنین مخفف عبارت عربی «حرکه المقاومة الاسلامیه» به معنای جنبش مقاومت اسلامی است.

حماس از سازمان اخوان المسلمین (سازمان سیاسی - مذهبی که در مصر پایه‌گذاری شد و در سراسر جهان عرب ریشه دواند) منشعب شده است. در اواخر دهه ۱۹۶۰ رهبر معنوی و بنیانگذار حماس - شیخ احمد یاسین - سخنرانی‌ها و فعالیت‌های خیرخواهانه زیادی را در کرانه باختری و باریکه غزه انجام داد که هر دو منطقه در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ به اشغال اسرائیل درآمده بود. در ۱۹۷۳ یاسین، مرکز اسلامی را جهت هماهنگی فعالیت‌های سیاسی اخوان المسلمین در غزه تأسیس کرد. به دنبال فوران انتفاضه اول (قیام فلسطینی) ها علیه کنترل اسرائیل در کرانه باختری و غزه (شیخ یاسین در دسامبر ۱۹۸۷، حماس را به عنوان شاخه سیاسی محلی اخوان المسلمین بنیان نهاد. منشور رسمی حماس نیز در ۱۹۸۸ منتشر شد. نخستین عملیات شهادت طلبانه حماس در آوریل ۱۹۹۳ انجام گرفت، ۵ ماه بعد یاسر عرفات رهبر وقت سازمان آزادبخش فلسطین و اسحاق رابین نخست‌وزیر وقت اسرائیل پیمان اسلورا امضا کردند؛ پیمان صلح اسرائیلی - فلسطینی که به سرانجام نرسید. اسحاق رابین در نوامبر ۱۹۹۵، توسط یک راستگرایی



۲۰۰۴ کاهش یافته است، با این حال پس از عقب نشینی نیروهای اسرائیلی از باریکه غزه در آگوست ۲۰۰۵، محبوبیت حماس افزایش یافته و در سال ۲۰۰۶ محبوبیت حماس افزایش چشمگیری را نشان می دهد، به طوری که موجبات پیروزی این گروه در انتخابات پارلمانی تشکیلات خودگردان را فراهم آورد. اواخر ۲۰۰۸ و اوایل ۲۰۰۹ در پی تهاجم هوایی و زمینی نیروهای اسرائیلی به باریکه غزه، چندین خبرگزاری از افزایش محبوبیت حماس خبر دادند.

حماس، انتخابات ریاست تشکیلات خودگردان فلسطین را در ژانویه ۲۰۰۵ تحریم کرد، با این حال حتی پیش از پیروزی در انتخابات پارلمانی تشکیلات خودگردان در سال ۲۰۰۶، این گروه نمایش قدرتمندی را از خود در انتخابات محلی بوئزه در غزه نشان داد. در انتخابات محلی کرانه باختری در دسامبر ۲۰۰۴، فتح ۱۳۵ کرسی و حماس ۷۵ کرسی را به خود اختصاص دادند. در غزه، جایی که مقر حماس در آنجا قرار دارد این گروه در انتخابات محلی که در ژانویه سال ۲۰۰۵ برگزار شد ۷۷ کرسی را از میان ۱۱۸ کرسی به دست آورد. ناگفته نماند که حماس در انتخابات پارلمانی فلسطین (۲۰۰۶) با کسب ۴۴/۴۵ درصد آراء، ۷۴ کرسی از ۱۳۲ کرسی پارلمان را به خود اختصاص داد. این در حالی بود که فتح (گروه اکثریت پیشین) با کسب ۴۱/۴۳ درصد از آراء، ۴۵ کرسی را از آن خود کرد.

• کارشناس ارشد روابط بین الملل و عضو باشگاه پژوهشگران جوان دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج.

منابع:

- ۱- فرزند محمدزاده ابراهیمی، اسرائیل-سلاح های هسته ای و سیاست ابهام، پایان نامه کارشناسی ارشد روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی کرج، ۱۳۸۸، صص ۷۹-۷۷.
- 2-Freeencyclopedia, "Hamas", Retrieved from <http://en.wikipedia.org/wiki/Hamas,2010/02/13>.
- 3-"Harakatal-Muqawamaal-Islamiyya (HAMAS)". Transnational and nonstate armed groups. Humanitarian Policy and Conflict Research Harvard University. 2008. <http://www.armed-groups.org/>, Retrieved 2009-01-02.
- 4-"Hamas" *Council on Foreign Relations*. Updated January 7, 2009. Retrieved from <http://www.cfr.org/publication/8968,2010/02/10>.
- 5-HAMAS (Islamic Resistance Movement), <http://www.globalsecurity.org/>
- 6-"Who are Hamas?", *BBC News*. Last updated, Sunday, 4 January, 2009. <http://news.bbc.co.uk/>
- 7-"The Covenant of the Islamic Resistance Movement (Hamas)". *MidEast Web*. 18 August 1988. <http://www.mideastweb.org/hama.htm>.
- 8-"al-Qassam Brigades: Details of the organisation". *Australian Government National Security*. September 15, 2009. Retrieved from <http://www.nationalsecurity.gov.au/>
- 9-Sela, Avraham. "Hamas." *The Continuum Political Encyclopedia of the Middle East*. Ed. Sela. New York: Continuum, 2002.

عربستان سعودی و دولت های ثروتمند حوزه خلیج فارس به دست می آورد. افزون بر این برخی مؤسسه های خیریه اسلامی در اروپای غربی، ایالات متحده و کانادا کمک های مالی به گروه های ارائه دهنده خدمات اجتماعی مورد حمایت حماس ارسال می کنند. در دسامبر ۲۰۰۱، دولت بوش پسر دارایی های بنیاد ارض مقدس را به اتهام کمک مالی به حماس توقیف کرد، این بنیاد بزرگترین مؤسسه خیریه اسلامی در ایالات متحده بود.

برخی کارشناسان از جمله خلیل شیککی معتقدند حماس در اواخر سال ۲۰۰۶ هنوز از حمایت عمومی فلسطینی ها برخوردار بود. با این حال کیث دیتون (Keith Dayton) -هماهنگ کننده امنیتی ایالات متحده در امور اسرائیل و فلسطین- معتقد است که بر خورد های خونین داخلی در غزه موجب کاهش محبوبیت حماس نزد فلسطینی ها شده است. در حقیقت از نظر تاریخی محبوبیت این گروه دائماً در حال نوسان بوده است. به دنبال شکست فرایند صلح در اواخر دهه ۱۹۹۰، محبوبیت حماس در مقایسه با عرفات روند صعودی داشت، هر چند رسانه های اسرائیلی عنوان می کنند محبوبیت این گروه در پی مرگ عرفات در سال

نخواهد بود و ما بر این باوریم که نمی توانیم پادشمن خود زندگی کنیم." با این حال در جولای ۲۰۰۹، خالد مشعل عنوان کرد حماس مایل است با ایالات متحده برای حل و فصل مناقشه اعراب اسرائیل همکاری کند. او افزود در صورتی حماس دولت فلسطینی را بر اساس مرزهای ۱۹۶۷ خواهد پذیرفت که به آوارگان فلسطینی اجازه بازگشت داده شود و بیت المقدس شرقی به عنوان پایتخت فلسطین به رسمیت شناخته شود؛ و از شناسایی دولت اسرائیل سخنی به میان نیاورد. افزون بر شاخه نظامی حماس که شهدای عزالدین قسام نامیده می شود، این گروه بیش از ۷۰ میلیون دلار از درآمد سالانه خود را برای توسعه شبکه خدمات اجتماعی اختصاص می دهد. حماس در کرانه باختری و باریکه غزه، مدرسه، یتیم خانه، مسجد، در مانگاه پزشکی، کتابخانه و آشپزخانه عمومی احداث کرده و حتی در مسابقات ورزشی نیز حضور دارد. یک محقق اسرائیلی بانام رون پاز (Reuven Paz) می نویسد: "تقریباً ۹۰ درصد از فعالیت های حماس در زمینه های اجتماعی، رفاهی، فرهنگی و آموزشی است." تشکیلات خودگردان اغلب در ارائه چنین خدماتی با ناکامی روبه روست. تلاش های حماس در این منطقه افزون بر خوشنامی این گروه به علت در ستکاری، برخلاف بیشتر مقامات گروه فتح که به فساد متهمند، محبوبیت عمومی حماس را افزایش داده و موجبات شکست فتح را در انتخابات تشکیلات خودگردان (۲۰۰۶) فراهم آورد.

کارشناسان بر این باورند شاخه نظامی حماس بیش از یک هزار نیروی جان بر کف و بیش از هزاران حامی و دلسوز دارد. تخمین زده می شود بیش از دویست هزار فلسطینی در مراسم تدفین شیخ احمد یاسین در ۲۲ مارس ۲۰۰۴ حضور داشتند. در ۱۸ آوریل ۲۰۰۴ نیز تعداد مشابهی در مراسم تشییع رتیبسی به سوگواری پرداختند. از زمان پیروزی در انتخابات این گروه یک صندوق عمومی در اختیار دارد، هر چند به کمک های خارجی که به طور سنتی به تشکیلات خودگردان توسط ایالات متحده و اتحادیه اروپا ارائه می شود دسترسی ندارد. از نظر تاریخی این گروه در آمد خود را از فلسطینی های در تبعید، اهدا کنندگان خصوصی در

کارشناسان بر این باورند شاخه نظامی حماس بیش از یک هزار نیروی جان بر کف و بیش از هزاران حامی و دلسوز دارد. تخمین زده می شود بیش از دویست هزار فلسطینی در مراسم تدفین شیخ احمد یاسین در ۲۲ مارس ۲۰۰۴ حضور داشتند. در ۱۸ آوریل ۲۰۰۴ نیز تعداد مشابهی در مراسم تشییع رتیبسی به سوگواری پرداختند



مقاله

گرنیکای* فلسطین و افسانه قربانی شدن اسرائیل

نویسنده: مصطفی برغوثی**

منبع: نیویورک تایمز (۲۷ دسامبر ۲۰۰۸)
برگردان: هدایت سلطان زاده



پاراوک-لیونی-الموت

اگر یمن زمان وجود دارد که نیکی ساکت است! پیکار مرگ آفرین اسرائیل، در ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸ حدود ۱۱ صبح آغاز شد و از شب تا صبح ادامه یافت. به دنبال وعده اسرائیل مبنی بر اینکه "این تنها آغاز جنگ علیه وضعیت ترور است"، ریختن خون فلسطینی هادر چنین ابعادی (دست کم ۲۹۰ نفر) در یک روز واحد پس از جنگ ۱۹۶۷، بی سابقه بوده است. اما رقم اجساد پاره پاره شده‌ای که از زیر آوار بیرون کشیده می‌شوند، به گونه‌ای دراماتیک زیاد است. مجروحین پیشین بر اثر زخم‌های خود کشته شده و بر تعداد تلفات انسانی افزوده می‌شود.

این، چیزی کمتر از یک جنایت جنگی نیست. با این همه، روابط عمومی اسرائیل با تمام ظرفیت خود مشغول دروغ‌پراکنی است. یکبار برای همیشه باید افسانه سازی آن را آشکار کرد.

۱- اسرائیل ادعا می‌کند که به اشغال نوار غزه در سال ۲۰۰۵ پایان داده است.

اسرائیل ضمن اینکه مهاجرنشین‌های یهودی را از باریکه ساحلی منتقل کرده، اما بر اشغال خود پایان نداده و همواره بر حمله‌ها و آدم‌کشی‌های خود ادامه داده است.

افزون بر آن، از سال ۲۰۰۶ به بعد، اسرائیل محاصره تمام عیاری را بر نوار غزه اعمال کرده است. به مدت دو سال، اهالی غزه در یک وضعیت شبه گرسنگی و بدون ابتدایی‌ترین وسایل و نیازهای زندگی، مانند روغن پخت و پز، نفت و امکانات اولیه دارویی به سر برده‌اند. محاصره اسرائیل تا کنون موجب فاجعه‌ای انسانی شده و تهاجم نظامی اسرائیل بر ابعاد این فاجعه نیز افزوده شده است.

۲- اسرائیل مدعی است که حماس به طور یکجانبه آتش بس را نقض کرده است.

طرف حماس، آتش بس را رعایت کرده، مگر در مواردی که اسرائیل بر تهاجمات عمده خود در ساحل غزه ادامه داده است. به تازگی آتش بس در مواردی شکسته شده که اسرائیل با حملات

تمام مدت "پروسه صلح آنابولیس"، اسرائیل همواره بر تشدید اشغال خود بر ساحل غربی افزوده است. در سال ۲۰۰۸، میزان خانه سازی برای مهاجرنشین‌ها در ساحل غربی رود اردن، ۳۸ درصد افزایش یافته و ۴۵۹۰ نفر از فلسطینی‌ها که بیشتر از ساحل غربی رود اردن بوده‌اند، دستگیر شده‌اند و تعداد پست‌های کنترل از ۵۲۱ به ۶۹۹ افزایش یافته است.

افزون بر این، از زمان آغاز مذاکرات صلح، اسرائیل ۵۴۶ نفر از فلسطینی‌ها را به قتل رسانده که ۷۶ تن از آنان کودک بوده‌اند. این آمار هولناک، به گونه دراماتیکی افزایش یافت و تهاجمات پیشین اسرائیل نباید در میان صحنه وحشتی که آفریده است فراموش شود.

اسرائیل یک جوان فلسطینی مسالمت‌جو را در روستای نخلین به قتل رسانده و ده‌ها نفر دیگر را مجروح ساخته است. مسلم است که فلسطینی‌ها همچنان به تظاهرات قدرتمند غیر خشونت‌آمیز خود ادامه خواهند داد و ما امیدواریم که بر تعداد آنان در ساحل غربی رود اردن افزوده شود. اگر اسرائیل خواهان صلح با «فلسطینی‌های خوب» است، آنها درباره چه کسانی صحبت می‌کنند؟

خود گروهی از فلسطینی‌ها را به قتل رسانده و حماس به دنبال آن به واکنش تلافی‌جویانه‌ای پرداخته است. به عبارتی دیگر، حماس در تمامی مدت آتش بس، هرگز بدون تحریک اسرائیل، به حمله‌ای اقدام نکرده است.

با این وجود اسرائیل هرگز به تعهدات خود مبنی بر پایان دادن به محاصره و اجازه از سرگیری رسیدن کمک‌های حیاتی انسانی بایندنمانده، بلکه به جای اجازه دادن به عبور ۴۵۰ کامیون در روز، تنها به ۸۰ کامیون در روز اجازه عبور داده و ۷۰ درصد مرز کاملاً بسته بوده است. در طول این مدت به اصطلاح «آتش بس»، اهالی غزه ناگزیر از زندگی مانند حیوانات بوده‌اند و هر روز به دلیل نداشتن وسایل بهداشتی، ۲۶۲ نفر از آنان مرده است.

پس از کشته شدن صد هانفر، این اسرائیل است که از وارد شدن به مذاکره بر آتش بس امتناع می‌کند. اسرائیل علاقه‌ای به صلح ادعایی خود ندارد. آنچه روشن است، اسرائیل خواهان تغییر رژیم در فلسطین به هر بهایی است.

۳- اسرائیل مدعی است که آن کشور خواهان صلح با «فلسطینی‌های صلح‌جوست»

پیش از قتل و کشتار در نوار غزه، و در



۴- اسرائیل تنها از خود دفاع می کند.

دشوار است درگیری ای که خود اسرائیل آغاز کرده و دفاع از خود دانست، ولی آنها چنین ادعایی را ادامه می دهند. عمل دفاع از خود بک اقدام واکنشی است، حال آنکه عملیات اسرائیل نشان می دهد که آنها چنان عملیاتی را آشکارا با طرح و نقشه آغاز کرده اند. نه تنها مطبوعات اسرائیل از تبلیغات و سیعی که اسرائیل برای تأثیر بر افکار عمومی بین المللی برای حملات خود آغاز کرده است خبر می دهند، بلکه می خواهد فلسطینی ها را قانع سازد که حمله به معنی گشایش کو تاه مدت عبور و مرور و یا موضوع گزارش در اجلاس بعدی نخواهد بود. آنها به این ترتیب می خواهند اطمینان بدهند که تلفات در حداکثر خود خواهد بود و شهر و ندان غزه برای قضایی شدن قریب الوقوع خود مهین خواهند بود. همچنین گمراه کننده است که به کارگیری چنین قدرت نابرابری را در این درگیری، دفاع از خود نامید. اسرائیل بزرگترین نیروی نظامی در منطقه و پنجمین قدرت نظامی در جهان است. افزون بر آن، اسرائیل چهارمین صادر کننده اسلحه در جهان بوده و مجتمع صنعتی نظامی آن توان رقابت با آمریکا را دارد. به عبارتی دیگر، اسرائیل همواره در مقیاسی عظیم، انحصار استفاده از قدرت و قهر را داشته است و همانند متحد ابر قدرت خود، جنگ را بیشتر به عنوان وسیله ای برای نمایش تبلیغاتی خود در نشان دادن ابزارها به کار می گیرد.

۵- اسرائیل مدعی است که تنها هدف های نظامی را مورد حمله قرار داده است.

در حالی که تصاویر اجساد تکه پاره شده زنان و کودکان در تمامی تلویزیون ها نشان داده می شود، اسرائیل با وقاحت تمام ادعا می کند که سلاح های دقیقاً نشانده گرفته انسان تنها تأسیسات نظامی را هدف قرار داده است. ما می دانیم که این ادعای کاذبی است و بسیاری از مراکز غیر نظامی، از جمله بیمارستان ها و مساجد مورد حمله آنان بوده است. بر پر جمعیت ترین نقطه کره زمین، چندین تن مواد

منفجره از آسمان فرو ریخته شده است. اسرائیل هزاران نفر مجروح بر جای مانده را «آسیب های جنبی و یا مرگ های تصادفی» می نامد. مضحکه و نانسانی بودن چنین ادعاهایی باید جامعه جهانی را دچار انزجار کند.

۶- اسرائیل مدعی است که حماس را مورد حمله قرار داده و نه مردم فلسطین را.

پیش از هر چیزی باید گفت که موشک بین اعتقادات و تعلقات سیاسی مردم تفاوتی نمی گذارد، بلکه هر آدمیزادی را در مسیر خود می کشد؛ این راهم اسرائیل می داند و هم فلسطینی ها، ولی آنچه اسرائیل می داند و آن را علناً نمی گوید این است که تا چه حدی موجب تقویت حماس و پیام مقاومت و انتقام آن می شود و آن را در پڑواک خشم و رنج آنان می توان مشاهده کرد. هدف های مورد حمله، یعنی پلیس و نه رزمندگان حماس، کلیدی برای فهم نیت خطای اسرائیل به دست می دهد. اسرائیل امیدوار است که با ایجاد فضای هرج و مرج، پایه های نظم و قانون در نوار غزه را از بین ببرد.

۷- اسرائیل ادعا می کند که فلسطینی ها منشأ خشونت هستند.

بگذارید صریح و بی پرده سخن بگویم. اشغال فلسطین از جنگ ۱۹۶۷ به بعد، منشأ خشونت بین اسرائیلی ها و فلسطینی ها بوده و هست. خشونت تنها با پایان دادن به اشغال و اعطای حق ملی و انسانی به فلسطینی ها می تواند پایان یابد. حماس کنترلی بر ساحل غربی رود اردن ندارد، با این همه، ما تحت اشغال به سر می بریم و حقوق ما مورد تجاوز قرار گرفته و کودکان ما به قتل می رسند.

پس از روشن شدن افسانه باقی ها، بگذارید به دلایل واقعی پشت این حملات، که حتی انزجار آور تر از خود این عملیات هستند بپردازیم: رهبران اسرائیل، کنفرانس مطبوعاتی برگزار کرده، لباس سیاه بر تن کرده و آستین ها را بالا زده اند. آنها می گویند: «وقت جنگ است، ولی آسان نخواهد بود.»

برای اثبات اینکه این امر چقدر دشوار است، لیونی، اولمرت و باراک، حتی در کنفرانس مطبوعاتی خود آرایش و آراستگی ندارند و باراک به مبارزات تبلیغاتی خود برای پست نخست وزیری خاتمه داده و فقط بر نوار غزه متمرکز شده است. چه قهرمانانی و چه رهبرانی!

همه ما واقعیت را می دانیم: تعلیق تبلیغات انتخاباتی، دقیقاً همان تبلیغات انتخاباتی است. درست مانند مک کین که مبارزه انتخاباتی خود را متوقف کرده و به واشنگتن برگشت تا به «بحران مالی بپردازد»، و این عمل رهبران اسرائیل کمی بیش از تبلیغات محض است.

آنها باید سر سخت و محکم در رهبری به نظر رسند و ظاهر چیزی بهتر از غر قدر خون ساختن فلسطینی ها نیست. لیونی در لباس سیاه و موی ناآراسته خود می گوید: «منو نگاه کنید! من یک جنگجو هستم! آن قدر سر سخت هستم که ماشه تفنگ را بکشم. در رأی دادن خود، محکم تر از من نخواهید دید!»

می دانید که من بهیرحمی نتانیا هو هستم؟ من نمی دانم کدام یک از آنان بلواساز ترند، لیونی یا باراک و یا رأی دهندگانی که آنها می خواهند مورد خوشایندشان قرار گیرند. در نهایت، این امر امنیت مردم عادی اسرائیل را تأمین نخواهد کرد. واقعاً، این کشتار در آینده، نسل تازهای از داوطلبان عملیات انتحاری را به وجود خواهد آورد.

این عملیات، حماس را نیز تضعیف نخواهد کرد، و ثمری برای سه «سر سخت» باراک، لیونی و اولمرت نخواهد داشت. اقدام سیاسی نادرست آنان، احتمالاً به شکل سیلی محکمی به صورت خود آنان باز خواهد گشت، همان گونه که در حمله و حشیانه آنان در ۲۰۰۶ به لبنان نصیبشان شد. در خاتمه، باید گفت که دلیل دیگری نیز در پشت عملیات نهفته است، چیزی که فراتر از مسائل درونی اسرائیل است: چرا به این حمله اجازه داده شده است؟ و آن عبارت است از پیچیدگی و سکوت جامعه جهانی!

اسرائیل نمی تواند برخلاف منافع متحدین اقتصادی خود در اروپا و یا متحدین نظامی خود در آمریکا عمل کند. اسرائیل می تواند با کشیدن ماشه سلاح، زندگی صدها و حتی هزاران انسان را از بین ببرد. لختی جهانیان و سکوت در برابر وارد کردن این مصیبت غیر انسانی بر فلسطینی هاست که اجازه می دهد چنین چیزی رخ دهد. اهریمن زمانی وجود دارد که نیکی ساکت است!

* گرنیکانام شهری در شمال اسپانیاست که در ۲۶ آوریل ۱۹۳۷ توسط بمب افکن های آلمان نازی بمباران شد.

** مصطفی بر غوثی، دبیر کل ابتکار ملی فلسطین و طرفدار مبارزه غیر خشونت آمیز علیه اسرائیل، در ساحل غربی رود اردن است و این مقاله را در روز دوم حملات اسرائیل به نوار غزه نوشته است.



فلسطین، صلح به جای تبعیض نژادی

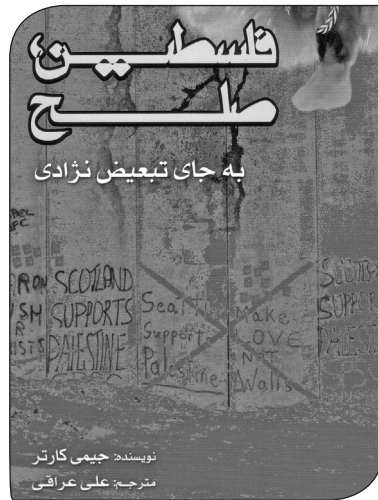
منبع: abc، ۲۷ نوامبر ۲۰۰۶
برگردان: چشم انداز ایران

چشم انداز ایران: واقعیت این است که گروه سخت‌ساز حاکم در اسرائیل، تکتک و یا مجموع مصوبات شورای امنیت سازمان ملل را معادل با فروپاشی دولت، با هویت یهودی اسرائیل می‌دانند. حال باید اندیشید که شعار انهدام اسرائیل در چنین فضایی چقدر به مظلومیت اسرائیلی و روی کار آمدن تنابیهو کمک کرد. تنابیهو در برابر این فشار افکار عمومی و مصوبات شورای امنیت به تازگی به ترند جدیدی دست زده و گفت دولت در کنار هم را می‌پذیریم به شرط آن که فلسطینی‌ها خلع سلاح شده و آنها و تمامی کشورهای عرب موجودیت دولت اسرائیل، با هویت یهودی آن را بپذیرند. تأکید روی هویت یهودی، یعنی نفی تمام مصوبات شورای امنیت تاکنون، چرا که در این مصوبات اسرائیل یک دولت دموکراتیک تعریف شده است و در پرتو آن به تبلیغ یهودی‌ها اکثریت خود را از دست می‌دهند. همان‌طور که کارتر در این کتاب معتقد است این گروه حاکم بر اسرائیل مخالف صلح بوده، ولی مذاکرات صلح را برای وقت‌گذرانی ترک نمی‌کنند و آخرین پیشنهاد تنابیهو تأکید بر تشکیل دولت یهودی، تأکیدی است بر مخالفت آنها بر هر گونه صلح. جیمی کارتر رئیس‌جمهور پیشین امریکا و برنده جایزه صلح نوبل، در کتاب «فلسطین: صلح، نه تبعیض نژادی»، درباره خاور میانه و ایده‌های کلیدی خود درباره صلح میان اسرائیل و فلسطین را با مخاطبان در میان گذاشته است.

این کتاب توسط علی اکرمی ترجمه شده و در سال ۱۳۸۶ توسط نشر صمدیه به چاپ رسیده است. در اینجا به بررسی گوشه‌هایی از این کتاب می‌پردازیم:

اشغالگر کنترل‌های سخت‌تری اعمال می‌کنند، ناهنجاری‌ها افزایش می‌یابد. از سپتامبر ۲۰۰۰ تا مارس ۲۰۰۶، ۳۹۸۲ فلسطینی و ۱۰۸۴ اسرائیلی در جریان انتفاضه کشته شده‌اند. در این میان کودکان بسیاری نیز جان باخته‌اند: ۷۰۸ فلسطینی و ۱۲۳ اسرائیلی. همان‌طور که پیشتر تأکید شد، پس از آخرین درگیری‌های خشونت‌بار در غزه و لبنان، شاهد کشته‌ها و معجز و جان‌روزی‌ها می‌باشیم. تنها پاسخ عقلانی به این تراژدی ادامه‌دار، احیای روند صلح از راه مذاکرات بین اسرائیل و فلسطینی‌ها بوده، اما در حقیقت ایالات متحده دیگر این روند را ادامه نمی‌دهد. ممکن است که بروز دوره‌ای خشونت‌ها به تأثیر بزرگی بر پیاده‌سازی نقشه‌راه برای صلح گروه بین‌المللی چهار گردد. این نهادکننده‌های کلیدی است که باید رعایت شوند:

الف- امنیت اسرائیل باید تضمین شود. عرب‌ها باید با آغوش باز و به صورت خاص، موجودیت اسرائیل را به رسمیت شناخته و تأیید کنند که اسرائیل می‌تواند پشت مرزهای مشخص و امن خود (مرزهای ۱۹۶۷) در صلح زندگی کند. همچنین اعراب باید تمام تلاش خود را برای انجام خشونت علیه اسرائیل متوقف سازند.

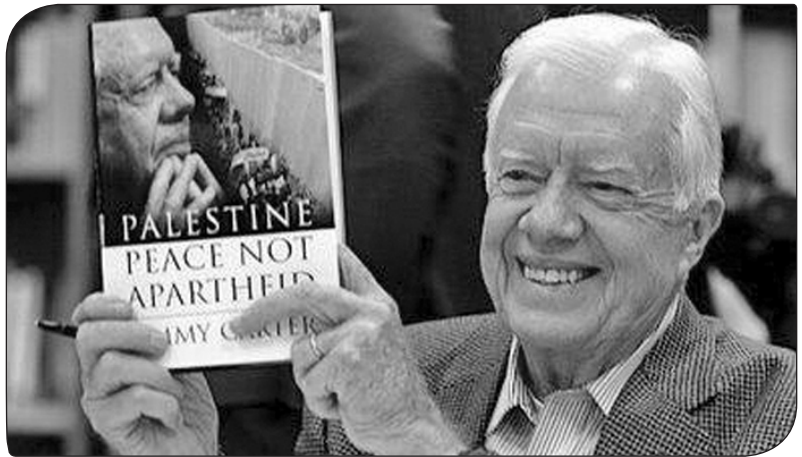


۲- برخی از فلسطینی‌ها برای مقابله، بمب‌گذاری انتحاری را به امید رسیدن به بهشت، پیروزی به شمار می‌آورند. اسرائیل نیز در برابر، با تهاجم و مجازات پاسخ داده و معتقد است که شبه‌نظامیان فلسطینی نیز از پذیرش و به رسمیت شناختن اسرائیل سر باز زده و می‌خواهند این کشور را نابود کنند. چرخه بی‌اعتمادی و خشونت پایدار مانده و تلاش‌های برای صلح ناکام می‌ماند. هر زمان که نیروهای

از زمان امضای معاهده صلح میان اسرائیل و مصر در سال ۱۹۷۹، خون‌های بسیاری بدون هیچ توجیهی ریخته شد و تلاش‌های پیگیر برای برقراری صلح میان اسرائیل و همسایگان‌ش به شکست انجامید. با وجود انتقادات بسیاری از اعراب، این معاهده نشان داد که دیپلماسی می‌تواند صلح پایداری میان دشمنان قدیمی برقرار سازد. اگر چه اغلب به تفاوت‌هایی میان این دو حالت تأکید شده، معاهده خروج اسرائیل و سوریه در ۱۹۷۴، پیمان کمپ دیوید ۱۹۷۸، سخنرانی ریگان در ۱۹۸۲، توافقنامه اسلو ۱۹۹۳، معاهده میان اسرائیل و اردن در ۱۹۹۴، پیشنهاد صلح اعراب در ۲۰۰۲، پیش‌نویس ژنو در ۲۰۰۳ و نقشه‌راه گروه چهار بین‌المللی، همه شامل مؤلفه‌های مشترک کلیدی بوده که در صورت تضمین تعهدات، قابل پیگیری هستند.

دو مانع به شدت به هم وابسته بر سر راه صلح در خاور میانه وجود دارد:

۱- برخی از اسرائیلی‌ها بر این باورند که آنها حق دارند تا سرزمین‌های فلسطینی را استثمار و استعمار کنند و تلاش می‌کنند تا اشغال دائم و رفتار ناجوانمردانه با فلسطینی‌های ناامید و خشمگین را تأیید کنند.



ب- گفت و گویای درونی اسرائیل باید در تعیین مرزهای ثابت اسرائیل به نتیجه برسد. سیاست رسمی ثابت ایالات متحده از هنگام تشکیل اسرائیل این بود که مرزها باید محدود به مرزهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۷ باشد (مگر این که در معاوضه زمین ها به صورت متقابل پذیرفته باشد) بوژه قطعنامه غیر قابل تردید ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل که از اسرائیل می خواهد تا از مناطق اشغالی خارج شود، این وظیفه توسط رهبران اسرائیل در معاهدات مربوط به مذاکرات کمپ دیوید در ۱۹۷۸ و همین طور ۱۹۹۳ در اسلو مورد تأیید قرار گرفته است. رهبران اسرائیل بابت این معاهدات جایزه صلح نوبل گرفته و همه این توافقنامه ها رسماً توسط دولت اسرائیل تأیید شده اند. امریکا به عنوان عضوی از گروه چهار (شامل روسیه، سازمان ملل و اتحادیه اروپا که از نقشه راه برای صلح حمایت می کنند) این ضرورت ها را مورد تأکید قرار داده است. رهبران فلسطینی - اگر چه نه با صدایی متحد - اما به هر حال این پیشنهاد را پذیرفته اند، اما اسرائیل به طور رسمی مفاد کلیدی آن را رد کرده و پیش شرط های غیر قابل قبولی ارائه کرده است.

با وجود پیشرفت های اخیر، این بسیار خوب است که اسرائیل به برخی از تعهدات پیشین خود که در معاهده کمپ دیوید آمده پایبند بوده (برای نمونه از صحرای سینا خارج شد) یا این که شهرک های غزه را تخلیه کرده و همچنین قطعنامه های سازمان ملل برای تعیین مرزهای قانونی را پذیرفته است. پس از جنگ شش روزه در ۱۹۶۷، نیروهای نظامی اسرائیل تمام مناطق مشخص شده در نقشه چهار را اشغال کرد، اما به ایالات متحده و دیگر کشورها پیوست تا از قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل حمایت کند. این قطعنامه که غیر قابل تردید بود، اشغال زمین ها

از راه اعمال زور را محکوم کرده و از اسرائیل می خواهد تا از مناطق اشغالی خارج شود.

ج- استقلال تمام کشورهای خاور میانه و حریم مرزهای بین المللی آنها باید به رسمیت شناخته شود. شکی نیست که توافق با فلسطینی های می تواند باعث به رسمیت شناخته شدن اسرائیل توسط تمام اعراب شده و همین طور حق اسرائیل برای حیات در قرارداد صلح، تأیید شود، در حالی که اعراب متعهد خواهند شد تا جلوی خشونت های بیشتر توسط افراتیون فلسطینی را بگیرند.

مسئله مهم تر این است که در طول ربع قرن گذشته، اعمال برخی از رهبران اسرائیل در تضاد کامل با سیاست های رسمی ایالات متحده، جامعه بین المللی و معاهدات خود آنهاست، جدا از این که فلسطینی ها هیچ دولت رسمی نداشته اند، دولتی که به رهبری یاسر عرفات یا محمود عباس اداره می شود یا دولتی که عباس رئیس جمهور آن باشد و حماس، کابینه و پارلمان را در دست دارد، اسرائیل به استعمار زمین های فلسطینی ادامه می دهد، و این امر مانع اصلی برای توافقنامه صلح ریشه دار در ارض مقدس است. برای ادامه اشغال نیروهای

بحث های رسانه ای و سیاسی گسترده، محکم و ثابتی درون اسرائیل درباره سیاست های این کشور در کرانه باختری وجود دارد، اما به دلیل حضور نیروهای قدرتمند مذهبی، اقتصادی و سیاسی در ایالات متحده، تصمیمات دولت اسرائیل به ندرت زیر سؤال رفته یا محکوم شده است

اسرائیلی، فلسطینی ها را از حقوق ابتدایی انسانی غیر قابل تردید خود محروم می سازند. هیچ انسان با وجدانی نمی تواند شرایط موجود در کرانه باختری را مشاهده کرده و این اعمال را محکوم نکند.

دو عامل وابسته به یکدیگر در ادامه خشونت ها و تغییرات خشونت بار منطقه ای تأثیر دارد: بی توجهی به اعمال غیرقانونی اسرائیلی ها از روی قدرت حاضر در کاخ سفید و کنگره ایالات متحده در سالیان گذشته و اختلاف در میان سران دیگر کشورهای جهان مبنی بر اجازه دادن به ایالات متحده برای ادامه چنین سیاست هایی، بحث های رسانه ای و سیاسی گسترده، محکم و ثابتی درون اسرائیل درباره سیاست های این کشور در کرانه باختری وجود دارد، اما به دلیل حضور نیروهای قدرتمند مذهبی، اقتصادی و سیاسی در ایالات متحده، تصمیمات دولت اسرائیل به ندرت زیر سؤال رفته یا محکوم شده است. صدای دولت اسرائیل در رسانه های امریکا غالب بوده و بسیاری از شهروندان امریکایی از وقایع مناطق اشغالی بی اطلاع هستند، در حالی که رهبران سیاسی و رسانه های خبری در اروپا به شدت از سیاست های اسرائیل انتقاد می کنند که این بر وضعیت افکار عمومی تأثیر می گذارد. امریکایی ها با شنیدن نظر سنجی هرالد تریبون در اکتبر ۲۰۰۳، شگفت زده و عصبانی شدند؛ ۷۵۰۰ شهر و نواز ۱۵ کشور اروپایی تأکید کردند که اسرائیل بز رگترین تهدید برای صلح جهان است و در این زمینه از کره شمالی، افغانستان و... جلو ترمی باشد.

ایالات متحده تا کنون بیش از ۴۰ بار از حق و توی خود برای جلوگیری از صدور قطعنامه های سازمان ملل علیه اسرائیل استفاده کرده است. برخی از این و توها باعث گسترش بی اعتمادی بین المللی علیه ایالات متحده شده و شکی نیست که عدم تلاش رئیس جمهور برای حل مسئله فلسطین، دلیل عمده باورهای ضد امریکایی و فعالیت های تروریستی در خاور میانه و جهان اسلام است.

عامل دیگر در خاور میانه این است که در انتخابات ژانویه ۲۰۰۶ در فلسطین، اعضای حماس، کنترل پارلمان و کابینه را در دست گرفتند. اسرائیل ایالات متحده با اعلام سیاست منزوی سازی و ناپایداری سازی دولت جدید، به این انتخاب واکنش نشان دادند. نمایندگان انتخابی مردم اجازه سفر برای انجام امور پارلمانی را ندارند. غزه به طور کامل منزوی شده و تمام تلاش ها در جهت در دست گرفتن کامل کمک های مالی و انسانی به



فلسطینی‌ها صورت گرفته است. همچنین از حق اشتغال، تجارت و دسترسی به اسرائیل و جهان خارج نیز محروم هستند.

اسرائیل برای رسیدن به اهداف خود، تصمیم گرفت تا از هر گونه مذاکره صلحی اجتناب کرده و حتی محدودیت‌های ملایم‌تر ایالات متحده را نیز رد کرده و دست به عمل یکجانبه بزند. نام این کار از سوی اسرائیل «همگرایی» (Convergence) یا «جانمایی» (Realignment) گذاشته شد، به این معنا که بخش‌های انتخابی خود را از کرانه باختری جدا کرده و تنها بخش کوچک و ناقصی از سرزمین فلسطینی‌ها را به آنها بدهد. نگهداری نزدیک به ۱۰۰۰۰ زندانی عرب و پاسخ نظامی مخرب به دستگیری سه سرباز اسرائیلی، نگرانی جهان درباره امکان وقوع یک جنگ منطقه‌ای را افزایش داده است. با وجود چنین چالش‌های جدی‌ای نباید مایوسانه به آینده نگاه کنیم. در طول سال‌های گذشته دیده‌ام که چگونه نومی‌دی و نارضایتی به امید و پیشرفت تبدیل شده و حتی در حال حاضر، ما نباید تلاش‌ها برای رسیدن به صلح پایدار در اسرائیل و آزادی و عدالت برای فلسطینی‌ها را ترک کنیم. عوامل مثبتی وجود داشته که می‌توان به آن‌ها تکیه کرد.

همان‌طور که در سخنرانی خود در سال ۱۹۷۹ در کنست (مجلس اسرائیل) گفتم: «مردم از آرامش حمایت می‌کنند، رهبران سیاسی موانع صلح هستند.» پیمایش‌های انجام‌شده روی افکار عمومی در طول چندین سال مرتباً نشان داده که بیشتر مردم اسرائیل از خروج از مناطق فلسطینی در برابر صلح حمایت می‌کنند (معاوضه زمین در برابر صلح). نظر سنجی‌های اخیر نشان می‌دهد که ۸۰ درصد فلسطینی‌ها از معاهده صلح مبتنی بر دو کشور، با اسرائیل حمایت کرده، در حالی که نزدیک به ۷۰ درصد مردم از سیاست‌های میانه‌روانه محمود عباس به عنوان رئیس‌جمهور و سخنگوی خود پشتیبانی می‌کنند. در طول سال‌های گذشته پیشرفت‌های ترغیب‌کننده دیگری نیز وجود داشته، در حالی که بیشتر اسرائیلی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که راه حل مسئله فلسطین حیاتی بوده اگر قرار است به یک صلح پایدار دست پیدا کنیم، در جهان عرب هم به صورت روزافزونی اسرائیل به صورت واقعیت غیر قابل تغییر به رسمیت شناخته می‌شود. بیشتر فلسطینی‌ها و دیگر عرب‌ها می‌گویند که پیشنهاد ملک عبدالله، پادشاه عربستان سعودی، (پیشنهادی که در همایش اتحادیه عرب در سال ۲۰۰۲ پذیرفته

شده) تأیید عمومی بر حق اسرائیل بر حضور درون مرزهای قانونی بوده و نشان‌دهنده اشتیاق برای حل مشکلاتی بوده که تاکنون مستقیماً مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. نوشتن این مقاله به زبان یونانی باستان (Delphic)، همان‌طور که به زبان عربی، عبری و انگلیسی نیز این چنین است، اما اعراب از آن به این صورت دفاع کردند که این امر برای اسرائیلی‌ها و دیگران در هر حالتی نشان‌دهنده تعهد به قوانین بین‌المللی بوده، تعهدی که دولت اسرائیل به آن پایبند نیست.

بیش از این، اختلافات باقی‌مانده و راه‌حل‌های بالقوه نیز به‌طور آشکار تعریف شده‌اند. چه کشورهای عربی و چه اسرائیل، قطعنامه‌های مهم و حیاتی ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل را که معاهدات صلح، بیشتر تحت آنها ادامه یافته بود، پذیرفته‌اند. در اینجا دو صدا شنیده شده، صدایی

بیش از این، اختلافات باقی‌مانده و راه‌حل‌های بالقوه نیز به‌طور آشکار تعریف شده‌اند. چه کشورهای عربی و چه اسرائیل، قطعنامه‌های مهم و حیاتی ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل را که معاهدات صلح، بیشتر تحت آنها ادامه یافته بود، پذیرفته‌اند. در اینجا دو صدا شنیده شده، صدایی

ایالات متحده تاکنون بیش از ۴۰ بار از حق وتوی خود برای جلوگیری از صدور قطعنامه‌های سازمان ملل علیه اسرائیل استفاده کرده است. برخی از این توها باعث گسترش بی‌اعتمادی بین‌المللی علیه ایالات متحده شده و شکی نیست که عدم تلاش رئیس‌جمهور برای حل مسئله فلسطین، دلیل عمده باورهای ضد امریکایی و فعالیت‌های تروریستی در خاور میانه و جهان اسلام است

پایه‌سازی آن وجود دارد؟»
دکتر نائومی کازان (Naomi Chazan)، استاد دانشگاه هبرو و سخنگوی پیشین کنست می‌گوید: «فکر نمی‌کنم اختلافی میان بیشتر فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها، در درک این باشد که مردم هر دو طرف باید آماده فداکاری باشند. دو امکان برای چگونگی انجام آن وجود دارد. باید تأیید کرد و سپس در جهت اجرای این امر تلاش کرد که حق فلسطینی‌ها برای تعیین سرنوشت خود به رسمیت شناخته شود و این اطمینان حاصل شود که راه حل دو دولت تنها راه حل جوانمردانه بوده و امکان تشکیل کشوری در طول مرزهای ۱۹۶۷ و کنار اسرائیل فراهم شده و اگر هم قرار است تغییری ایجاد شود باید بر مبنای معاهدات و توافق‌های دوطرف صورت گیرد و در دو طرف اسرائیلی‌ها هم باید کشور دموکراتیک با اکثریت یهودی تشکیل شود، که تنها با ایجاد یک کشور فلسطینی در کنار اسرائیل قابل دستیابی است.»

واقعیت مهم این است که محمود عباس تمام اختیارات ریاست جمهوری را که یاسر عرفات هنگام معاهدات صلح اسلو داشته، حفظ کرده و نخست وزیر حماس گفته که دولت وی از گفت و گوهای صلح میان اسرائیل و اعراب حمایت می کند. وی افزود حماس در صورتی که معاهده ای در مذاکرات به دست آید و توسط فلسطینی ها تأیید شود از سیاست عدم پذیرش اسرائیل چشم خواهد پوشید (مانند معاهده صلح کمپ دیوید). این بسیار مهم است که جامعه عربی و تمام گروه های مهم فلسطینی روشن کرده اند زمانی که قوانین بین المللی و اهداف پایانی «نقشه راه برای صلح» توسط اسرائیل پذیرفته شود، آنها به بمبگذاری انتحاری و دیگر اعمال مسلحانه پایان خواهند داد.

پیشرفت مهم دیگر در می ۲۰۰۶ اتفاق افتاد، یعنی زمانی که مروان برغوثی، مشهورترین، محبوب ترین و تأثیرگذارترین رهبر فتح به همراه عابدالمالک نتاشه، سخنگوی حماس در زندان اسرائیل از پیشنهاد دو دولت حمایت کردند و گفتند این پیشنهاد می تواند دو گروه فلسطینی را متحد کند. تأثیر آنها بسیار زیاد است، پیشنهاد زندانی ها که خواهان تشکیل دولت وحدت ملی با حضور حماس و ساف بودند در بخش های دیگر شامل آزادی تمام زندانیان سیاسی، پذیرش اسرائیل به عنوان همسایه در چارچوب مرزهای خویش و پایان دادن به اعمال خشونت آمیز در اسرائیل (امانه در مناطق فلسطینی) بود. این پیشنهاد قطعنامه های کلیدی سازمان ملل در باره مرزهای قانونی و حق بازگشت آوارگان را تأیید کردند.

با نظر سنجی عمومی از مردم نشان داده شد که ۷۷ درصد مردم، آن پیشنهاد را تأیید می کنند و در نتیجه عباس پیشنهاد داد که رفراندومی بر مبنای

صلح برای اسرائیل و خاورمیانه، تنها زمانی حاصل خواهد شد که دولت اسرائیل به قوانین بین المللی، مفاد نقشه راه برای صلح، سیاست رسمی امریکا، خواسته بیشتر شهروندان خود متعهد باشد و به تعهدات پیشین خود نیز با پذیرش مرزهای قانونی خویش، پایبند باشد

پیشنهاد زندانیان در فلسطین انجام شده و سپس حماس و فتح مفاد آن را بپذیرند، در حالی که اکثریت مطلق اسرائیلی ها مرتباً خواهان پذیرش مفادی هستند که برای بیشتر همسایگان عربشان قابل پذیرش بوده، اما روشن است که هیچ کدام از این گزینه ها برای تمام اسرائیلی ها قابل پذیرش نیست.

حاکمیت اجباری بر فلسطین و جذب قانونی آنان به اسرائیل می تواند به تعداد زیادی از شهروندان غیر یهودی حق رأی و زندگی برابر، طبق قانون بدهد. این طرح مستقیماً معیارهای بین المللی و قرارداد کمپ دیوید را که پایه ای برای صلح با مصر بوده نقض می کند. در همان زمان، شهروندان غیر یهودی قدرت رأی بزرگی به دست می آورند و در صورتی که یهودیان متفرق باشند، سرانجام به اکثریت مطلق در کشور جدید و بزرگتر اسرائیل می انجامد. اسرائیل منزوی و توسط جامعه بین المللی محکوم می شود، در حالی که شانس برای پایان مسائل خود با بخش قابل توجهی از جهان عرب نخواهد داشت. در این سیستم تبعیض نژادی در حالی که دو ملت در یک سرزمین قرار

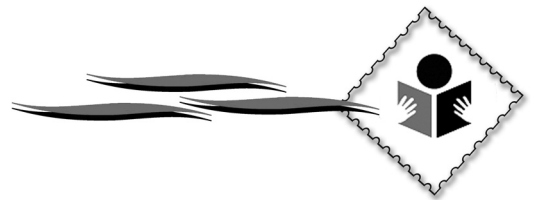
گرفته اند کاملاً از یکدیگر جدا خواهند بود و این در حالی است که اسرائیلی ها کاملاً غالب هستند و با محروم کردن فلسطینی ها از حقوق اساسی انسانی خود، با خشونت با آنها رفتار می کنند. این سیاستی بوده که هم اکنون دنبال می شود، اگر چه بسیاری از شهروندان اسرائیل تغییر نژاد پرستانه ای را برای موقعیت از پیش تعریف شده فلسطینی ها به عنوان درجه دور می کنند. آن طور که یک اسرائیلی صاحب نظر می گوید: «متأسفم که ما به سوی دولتی حرکت می کنیم که شبیه آفریقای جنوبی است، جامعه ای دو گانه از حاکمان یهودی و محکومان عرب با حداقل حقوق شهروندی کرانه باختری ارزش زندگی ندارد.» بخش قابل توجهی از مناطق اشغالی، تحت کنترل اسرائیل در آمده، در حالی که فلسطینی ها کاملاً درون دیوار حائل، سیم های خاردار و پست های بازرسی اسرائیل محاصره شده و همچون زندانی در بخش کوچکی از سرزمین خود زندگی می کنند.

خروج تا مرزهای ۱۹۶۷، آن طور که توسط قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل، معاهده صلح کمپ دیوید، قرارداد اسلو و پیش نویس نقشه راه گروه چهار بیان شده است. این طرح، جذاب ترین طرح بوده و تنها گزینه ای است که می تواند سرانجام به صورت پایه ای برای صلح قرار گیرد. مذاکرات متعهدانه می تواند به معاوضه متقابل سرزمین و احتمالاً امکان باقی ماندن تعداد قابل توجهی از شهرک نشینان یهودی در خانه های خود نزدیک اورشلیم بینجامد. نسخه ای از این گزینه در پیش نویس ژنو آمده است.

در نهایت این که صلح برای اسرائیل و خاورمیانه، تنها زمانی حاصل خواهد شد که دولت اسرائیل به قوانین بین المللی، مفاد نقشه راه برای صلح، سیاست رسمی امریکا، خواسته بیشتر شهروندان خود متعهد باشد و به تعهدات پیشین خود نیز با پذیرش مرزهای قانونی خویش، پایبند باشد. تمام همسایگان عرب باید حق اسرائیل برای زندگی در صلح با این شرایط را به رسمیت بشناسند. ایالات متحده با پشتیبانی غیر رسمی یا تأیید و بی توجهی نسبت به استثمار اسرائیل در مناطق فلسطینی موجب آسیب دیدن چهره بین المللی و خیر خواهی ایالات متحده شده و مقاومت مسلحانه ضد امریکایی را در جهان به شدت افزایش داده است. اگر صلح پذیرفته نشود و سیستم خشونت، آپارتاید و تهاجم پایدار امکان ادامه حیات یابد، تراژدی بزرگی برای اسرائیلی ها، فلسطینی ها و تمام مردم جهان اتفاق خواهد افتاد.



بگین - کارتر - انور سادات



عبای روحانیت بر قامت مشروطه

مریم سادات سیدکریمی

نظام سیاسی و جامعه برقرار شده بود. مناسباتی که کاملاً یک طرفه و از سوی حکومت بر مردم اعمال می شد. نتیجه چنین مناسباتی، افزایش آشنفتگی در وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران و بروز بحران در حکومت خود کامه بود. در چنین شرایطی شاه، تنها قدرت مطلق بود و جان کارگردانان دستگاه حاکمه و بقیه مردم همواره مورد بی مهری قرار داشت. نویسنده، مسائلی چون فقر عمومی و بی سوادی راز مشخصه های این دوران بر می شمارد و به نقل از نویسنده رساله «کلمه جامعه شمس کاشمیری» می گوید: عمده جهل مردم همان ضیق - کوچکی ادارات علمیه و عدم نشر معارف است. مثلاً در همین زمان دیده می شود که اگر یک نفر از شاگردان مدرسه سیاسی یا نظامی یا سایر مدارس جدید، یک صفحه جغرافیا یا یک کره مقوایی یا یک نسخه چهار عمل اصلی حساب یا کفایه الهنده یا یک کتاب تشریح مصور در دست داشته باشد، یک نفر ناشی از عمل و تربیت یا جماعتی از عوام او را استهزا می کنند. یکی می گوید فرنگی مآب شده، از مذهب برگشته، یکی می گوید آلات قمار و ادوات فرنگی هارادر دست گرفته، یکی می گوید اشکال کتاب، اشکال طلسمات سحر و جادو است.»

در همان دوره ناصرالدین شاه بود که با افزایش آگاهی های عمومی و آشنایی بیشتر ایرانیان با فرهنگ و تمدن غرب، به تدریج تردیدهایی در مشروعیت سلطنت قاجاریه ایجاد شد. «این آگاهی های نوپا عمتا حاصل سفرهای دیپلماتیک گروهی از مقامات حکومتی ایران، سفرهای تجار و بازرگانان ایرانی به بعضی از کشورهای اروپایی، و نیز مهاجرت گروهی از ایرانیان به خارج از کشور بود. در کنار آنان گروهی از جوانان ایرانی برای تحصیل و فراگیری دانش های جدید به کشورهای اروپایی اعزام شدند.» حاصل این سفرها، بعضاً سفرنامه هایی بود که ضمن ارائه پیشرفت های غرب، نارضایتی از وضع موجود ایران را هم منعکس می کرد. افزون بر این، رسالات و مکتوبات دیگری در این دوره

نایب السلطنه نوشت: نایب السلطنه، جوانان معقول بسیار، بسیار غلط کرده اند که ایجاد کلوپ می خواهند بکنند. اگر همچو کاری بکنند، پدرشان را آتش خواهیم زد. حتی نویسنده این کاغذ به اداره پلیس باید مشخص شود، تنبیه سخت بشود که من بعد از این فصولی هانکنند.

این در حالی بود که به موجب مفاد سوم و چهارم و پنجم دستورالعملی که خود آن جوانان برای تأسیس کلوپ نوشته بودند، مذاکرات سیاسی و دولتی و صرف مسکرات و قمار و شوی در آنجا ممنوع بود.

این گزارش، شاهدهی است که نگارنده در فصل اول کتاب برای ترسیم فضای استبداد زده عصر ناصری به آن استناد کرده است. حبیبی می گوید: «چنین گزارش هایی

بیش از هر چیز نشانگر روح حاکم بر مناسباتی بود که میان

در دوره ناصرالدین شاه بود که با افزایش آگاهی های عمومی و آشنایی بیشتر ایرانیان با فرهنگ و تمدن غرب، به تدریج تردیدهایی در مشروعیت سلطنت قاجاریه ایجاد شد. «این آگاهی های نوپا عمتا حاصل سفرهای دیپلماتیک گروهی از مقامات حکومتی ایران، سفرهای تجار و بازرگانان ایرانی به بعضی از کشورهای اروپایی، و نیز مهاجرت گروهی از ایرانیان به خارج از کشور بود. در کنار آنان گروهی از جوانان ایرانی برای تحصیل و فراگیری دانش های جدید به کشورهای اروپایی اعزام شدند.»

«با وجود اهمیت آرا و نظرات شریعت مداران مشروطه خواه در تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، دیدگاه های آنها کمتر مورد توجه قرار گرفته است، چرا که مباحثات فکری در ایران بیشتر از آنکه مجادله در ساحت تفکر و اندیشه باشد، منازعه ایدئولوژیک در عرصه سیاسی است و از بد حادثه، کمتر جریان سیاسی تأثیر گذار در تاریخ معاصر را می توان یافت که آرا و نظرات روحانیون مشروطه خواه را نمایندگی کند.»

محمد حبیبی خوزانی با چنین مقدمه ای، لزوم پرداختن به گفتمان شریعت مداران مشروطه خواه را توجیه می کند. کتابی با حجمی نسبتاً کم (حدود ۲۰۰ صفحه) با عنوان «گفتمان مشروطه اسلامی» که توسط انتشارات گام نو منتشر شده و حاصل مطالعات و بررسی های او در این زمینه است. نگارنده طی هفت فصل کوشیده ضمن نگاهی گذرا به فضای سیاسی ایران در عهد ناصری و مظفری، گفتمان مشروطه خواهی و روشنفکران و شریعت مداران را با یکدیگر مقایسه کرده و سهم هر یک از این دو گروه را در دوران مشروطیت مورد بررسی قرار دهد. در نهایت در هفتمین فصل کتاب است که حبیبی با به چالش کشیدن صاحب نظرانی چون آدمیت و حائری، اعتقاد خود به هژمونی مؤلفه های مذهبی در عصر مشروطیت ایران را مطرح می کند. «گفتمان مشروطه اسلامی» با وجود حجم کم، از منابع معتبری سود برده که آن را به چکیده ای خواندنی مبدل می کند؛ با این وصف، شاید بتوان از اشتباه های تاپی بی شمارش صرف نظر کرد.

نخستین فصل کتاب، به بررسی اجمالی فضای سیاسی ایران در عهد ناصری و مظفری اختصاص یافته است. «در سال ۱۳۰۸ جمعی از جوانان تحصیل کرده توسط کنت دمونت فوت اتریشی رئیس نظمی و کامران میرزا نایب السلطنه، حاکم تهران، از ناصرالدین شاه اجازه خواستند کلوپ یا به اصطلاح باشگاهی تأسیس نمایند. طرح قانون آن را نیز که در ۴۷ ماده تنظیم یافته بود عرضه داشتند. ناصرالدین شاه در حاشیه نامه خطاب به

نگاشته شد که در مقایسه با سفر نامه‌های نخستین، از استحکام نظری و پایه فکری عمیق‌تری برخوردار بود و در نهایت به شکل‌گیری گفتمان سیاسی مشروطه‌خواهی در عرصه سیاسی ایران انجامید.

در این کتاب، عصر مظفری به نقل از آدمیت به عنوان دهه بیقراری، نارضایتی سراسری و دوره طغیان ناگهانی معرفی می‌شود. نویسنده در مورد مهم‌ترین تمایز عصر ناصری و عصر مظفری می‌گوید: «یکی از ویژگی‌های مهمی که دوره سلطنت مظفرالدین شاه را از نیم سده عصر ناصری متمایز می‌سازد، تضعیف قدرت مرکزی در این دوران بود. حکومت تاحدز یادی توانایی خود را در برخورد با مخالفان از دست داده بود. در نتیجه در این دوره شاه‌دور و روش‌نشریات و مطبوعات مخالفان سلطنت به داخل کشور و افزایش چاپ کتاب‌هایی با مضامین جدید و مفاهیم نو آیین بودیم.»

نویسنده کتاب «گفتمان مشروطه اسلامی» در فصل دوم نگاهی گذرا به گفتمان مشروطه‌خواهی در ایران دارد. در همین فصل است که او دو دوره اصلی را در مشروطیت شناسایی می‌کند و باقی کتاب را عملاً به معرفی ویژگی‌های اصیل‌ترین جریان‌های حاکم بر این دوره و اختصاص می‌دهد. او معتقد است نخستین دوره که از نیمه دوم عصر ناصری آغاز شده و با پیروزی جنبش مشروطیت پایان می‌یابد عصر درخشش روشنفکران است، در حالی که با پیروزی مشروطیت و آغاز دوره دوم، بار اصلی ادامه جریان مشروطه بر دوش روحانیت مشروطه‌خواهی افتد. نویسنده با طرح چنین ادعایی است که عمده تحلیلگران جنبش مشروطه از جمله فریدون آدمیت و حامد الگار را به تقلیل‌گرایی متهم کرده و می‌گوید: «قبیل از ارائه توضیح بیشتر پیرامون گفتمان مشروطه‌خواهی، لازم است نقش هر کدام از این دو جریان مؤثر در جنبش مشروطیت ایران، یعنی روحانیت و روشنفکران را با نگاهی به برخی از آثار مهمی که پیرامون جنبش مشروطیت در ایران تدوین شده‌اند، بررسی کنیم. در عمده آثاری که پیرامون جنبش مشروطیت در ایران تدوین شده، تلاش شده است تا ضمن برجسته‌سازی هر چه بیشتر روشنفکران در پیروزی جنبش و تدوین آن، نقش روحانیت مشروطه‌خواه به حداقل ممکن تقلیل یابد. به نظر می‌رسد که چنین نگاهی از تأثیر اندیشه‌های سید جواد طباطبایی بر کنار نیست؛ در همین فصل است که نویسنده، نقل قولی از او را برای تأیید ادعای خود به کار می‌گیرد: «روشنفکری در حوزه بحث‌های نظری، با اعلام مشروطیت اعتبار خود را از دست داد. ابزارهایی که روشنفکری تا اعلام مشروطیت در پیشکار با نظام خود کامه به کار گرفته بود، به‌طور عمده سیاسی بود. با سقوط استبداد و اعلام مشروطیت، مشروعت «شعبه استبداد سیاسی» به پایان رسید و نبردی میان دو گروه از طرفداران سنت قدما می‌در گرفت که در واقع صورتی از

نویسنده کتاب بر این باور است که در جریان مشروطه، برای اولین بار در تاریخ سیاسی ایران، مجادلات فقهی از درون حوزه‌های دینی به صحنه‌های سیاسی و اجتماعی کشیده می‌شود، تا آنجا که حتی در مقاطعی، کار به مناظرات و مبارزات عملی نیز می‌کشد



جدال میان قدما و متأخرین بود.»

چرایی چنین انتقالی در رهبری جنبش مشروطیت (از روشنفکران به روحانیون مشروطه‌خواه) مسئله‌ای است که نویسنده آن را با تاریخ نظام حقوقی در ایران توضیح می‌دهد: «در واقع در تمام سال‌های نیم سده عصر ناصری، نظریه پردازان روشنفکران در غیاب جریان روحانیت انجام شد، چرا که بخش عمده از این جریان از تحولات دوران جدید و مبنای فکری و نظری تفکرات جدید، آگاهی چندانی نداشتند... اما با پیروزی جنبش مشروطیت در ایران، تدوین نظام حقوقی و تثبیت نظام سیاسی نیازمند نظریه پردازانی بود که بر نظام حقوقی حاکم مسلط باشند. در طول قرن‌ها تنها نظام حقوقی حاکم بر ایران، نظام حقوقی شرع بود و در تجربه تاریخی و زبانی ایرانیان تا پیش از مشروطیت، قانون به مثابه شرع درک می‌شد. در نتیجه تنها گروهی که از صلاحیت لازم برای نظریه پردازی پیرامون نظام جدید برخوردار بود، گروهی از شریعت‌مداران بودند که از مشروعت و مشروطیت دفاع می‌کردند.»

سومین فصل که به بررسی نقش روشنفکران در تدوین گفتمان مشروطه‌خواهی اختصاص دارد، مروری است بر اندیشه‌های روشنفکران عصر ناصری

با تأکید بر مواضع آنها نسبت به اصول و موازین دینی. نویسنده با اذعان به نقش مؤثر روشنفکران این دوره در طرح مباحثی چون قانون و قانون‌نگاری و حکومت‌مبندی بر قانون می‌نویسد: «طرح و برجسته‌سازی این گونه مفاهیم در حالی که جامعه ایرانی به شدت از اختناق و استبداد حکومتی رنج می‌برد، گامی بزرگ جهت ایجاد تحولات نوین بود.» با این همه، این تلاش‌ها تنها بدون توجه به مبانی شرعی و عقاید مذهبی صورت نمی‌گرفت، بلکه «تقلیل و تعدیل اصول و مبانی و مفاهیم مشروطیت غربی و تطبیق این همایی و یکسان‌سازی آنها با مبانی و اصول شرعی، در دستور کار این گروه از روشنفکران قرار گرفت.» اینکه چرا روشنفکران این عصر چنین رویکردی را در پیش گرفتند، پرسشی است که نویسنده با طرح دو مسئله عمده تلاش می‌کند به آن پاسخ گوید. نخستین مورد، تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی جامعه ایرانی با جوامع غربی است که طرح مفاهیم جدید را در جامعه ایرانی مشکل می‌کرد. از آنجا که این مفاهیم در بستری از تجربیات تاریخی و فرهنگی متفاوتی شکل گرفته بودند که اساساً با ذهنیت و زبان انسان ایرانی بیگانه بود، در نتیجه طرح آنها با همان شکل و محتوا در سطح جامعه و در میان عموم مردم، امکان‌پذیر نبود. دومین مسئله به استبداد دینی و ذهنیت سنتی و مذهبی جامعه ایرانی برمی‌گشت که در آن روحانیون به عنوان رؤسای مذهب، از قدرت و نفوذ اجتماعی زیادی برخوردار بودند.

نویسنده با اجتناب ناپذیر نشان دادن تقلیل مفاهیم غربی به احکام اسلامی ادامه می‌دهد: «البته بررسی آثار و مکتوبات این گروه از روشنفکران نشان می‌دهد که آنها تلاش داشته‌اند تا آنجا که می‌توانند و محدودیت‌های زبانی و تاریخی اجزای می‌دهد، تعاریف درستی از مفاهیم مشروطیت غربی ارائه کنند.» در نتیجه آثار ایشان را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: در بخشی تلاش ایشان برای ارائه تعریفی درست از مفاهیم غربی نمایان است و در بخشی دیگر می‌کوشند تا این مفاهیم را با احکام اسلامی تطبیق دهند. حیبی در مقابل اتهاماتی که برخی پژوهشگران تاریخ روشنفکری ایران به این گروه از روشنفکران نسبت داده‌اند - اتهاماتی چون «مصلحت‌اندیشی روشنفکرانه»، «محافظه‌کاری» و «ریاکاری‌های منفعت‌طلبانه» - مقاومت کرده و معتقد است: «آنها در زمانه‌ای می‌زیستند و به جامعه‌ای تعلق داشتند که بر اساس آن نمی‌توانستند و نه می‌خواستند که به معنای دقیق کلمه سکولار باشند... افزون بر این، آنها فقط روشنفکران نظریه پرداز نبودند، بلکه متفکران سیاسی بودند که در آثار و مکتوبات و دست‌نوشته‌های خود، اهداف و مقاصد سیاسی را پیگیری می‌کردند.» نویسنده در ادامه از این نیز فراتر رفته و می‌گوید: «اهمیت کار روشنفکران عصر ناصری صرفاً در طرح مفاهیم

جدید نبود، بلکه آنها با تقلیل و تعدیل این مفاهیم و تطبیق آنها با احکام اسلامی، راه را برای پذیرش مفاهیم جدید در ایران باز کردند. راهی که سال‌ها بعد نیز از سوی روشنفکران و آگاهان عصر مشروطه پیگیری شد، به طوری که ارائه تصویری موافق با احکام شرعی از نظام سیاسی مشروطه و تشویق روحانیت در همراهی آزادیخواهان در مواجهه با حکومت خود کامه، به استراتژی اصلی روشنفکران عصر مشروطیت در ایران تبدیل شد.»

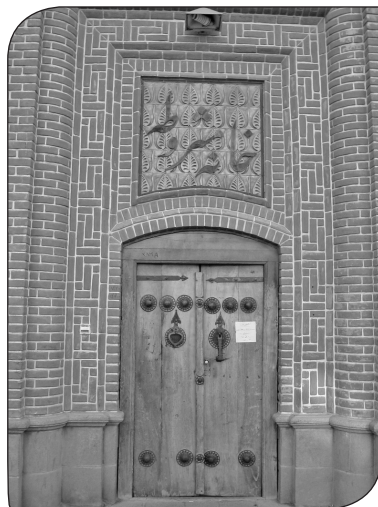
اما چنین تلاشی از سوی روشنفکران، تنها به آمادگی جامعه ایرانی برای پذیرش مفاهیم غربی نینجامید، پیامدهای دیگری نیز در راه بود؛ پیامدی که نویسنده کتاب با عنوان «هژمونی گفتمان مذهبی در عصر مشروطیت ایران» از آن یاد کرده و در فصل هفتم بدان پرداخته است.

کاروان روشنفکران را تا قله همراهی کردیم؛ از اینجا به بعد، روشنفکری در ایران به حاشیه می‌رود تا جای خود را به منادیان مذهب بسپارد. با این اوصاف لازم است به اردوگاه روحانیونی رویم که قرار است از این پس، قله نشین وقایع ایران باشند. «در آمدی بر اندیشه سیاسی و موقعیت روحانیت در دوره قاجاریه» عنوان چهارمین فصل کتاب است. در این فصل نویسنده، جنبش مشروطیت را نخستین تجربه حضور عینی و مستقیم روحانیت در عرصه سیاست در ابعاد وسیع معرفی می‌کند و دلیل این غیبت تاریخی را به تلقی اکثریت علما و روحانیت در مورد نسبت میان دین و حکومت در دوره غیبت امام معصوم نسبت می‌دهد. در آن دوره دو نظریه عمده در میان فقها و صاحبان شریعت رواج داشت که هر دوی آنها در غصبی بودن حکومت غیر معصوم و عدم دخالت علما در امور حکومتی و سیاسی اشتراک نظر داشتند. نظریه اول که مورد پذیرش اکثر علمای زمان بود، با عنوان «نظام دو قطبی» شناخته می‌شد. در این نظریه ولایت به دو بخش سیاسی و دینی تقسیم می‌شد و سلاطین و علما هر یک زعامت بخشی را عهده‌دار بودند. اما اساس نظریه دوم که با عنوان نظریه «سلطنت مآذون از فقیه» معروف بود، ولایت عام فقط از آن مجتهد جامع الشرائع بود که به نیابت از امام به سلطان اجازه می‌داد که سیاست جامعه را بر عهده گیرد. در همین زمان است که نظریه دیگری با عنوان «ولایت فقیه» برای اولین بار از سوی ملاح احمد نراقی (در زمان فتحعلی شاه) مطرح می‌شود. این نظریه حکومت را در زمان غیبت از آن ولی فقیه می‌داند. با وجود نقش پررنگی که این نظریه برای علمای دینی قائل است، اما این دیدگاه نه تنها مورد توجه عامه مجتهدین و فقها قرار نگرفت، بلکه با مخالفت برخی از علمای بزرگ شیعی مانند انصاری و آخوند خراسانی روبه‌رو شد. معروف است

که نراقی نظریه پر داز ولایت فقیه را بر پایه بسیار نزدیکی با فتحعلی شاه و دربار قاجاریه برقرار کرده بود. مبالغاتی که وی در توصیف فتحعلی شاه از خود به یادگار گذاشته، در میان مجتهدین و علمای دوره قاجاریه بی‌همتاست.

در هر حال نگارنده معتقد است که تصورات رایج تا این دوره پیرامون رابطه دیانت و سیاست، مانع حضور فعال روحانیت در عرصه سیاست بود. اما آنچه حضور مستقیم و عینی ایشان را در عرصه مشروطه با دیگر دخالت‌های مقطعی روحانیت در مسائل حکومتی همچون جنبش رژی متمایز می‌کرد، نقشی بود که جریان روحانیت در تثبیت نظام سیاسی مشروطیت و تدوین نظام حقوقی آن بر عهده گرفت.

بخش پنجم این کتاب مجالی است برای بررسی نقش شریعت مداران (یار و حانیون) مشروطه خواه در تدوین گفتمان مشروطه اسلامی. در همین بخش است که نویسنده، منازعات و مجادلات فقهی دو گروه عمده



از مجتهدین زمان را به نمایش می‌گذارد. در یک سوی این قائله مسائل و مکاتبات شریعت مداران مشروطه خواه در توجیه مشروطیت و عینیت نظام سیاسی مشروطه به نگارش در می‌آید و در سوی دیگر، جریانی که بانام مشروطه خواه معروف است، در مخالفت با اساس مشروطه سخت به کار صدور فتوا و انتشار لوایح مشغول است. نویسنده بر این باور است که در جریان مشروطه، برای اولین بار در تاریخ سیاسی ایران، مجادلات فقهی از درون حوزه‌های دینی به صحنه‌های سیاسی و اجتماعی کشیده می‌شود، تا آنجا که حتی در مقاطعی، کار به منازعات و مبارزات عملی نیز می‌کشد. شیخ فضل الله نوری به عنوان شاخص ترین جریان مشروطه خواه، طی نامه‌ای از مشیر السلطنه تقاضای یکصد قیضه تفنگ می‌کند تا به اتفاق هواداران اش از ارکان سلطنت دفاع کند. از سوی دیگر سه تن از مراجع بزرگ نجف در هواداری

از مشروطیت فتوایی به این مضمون صادر می‌کنند: «این مجلس که تأسیس آن برای رفع ظلم و اغاثه مظلوم... و امر به معروف و نهی از منکر و تقویت دولت و ملت و ترفیه حال رعیت و حفظ بیضه اسلام است، قطعاً و عقلاً و شرعاً و عرفاً راجح بلکه واجب است و مخالف و معاندان، مخالف شرع انور و مجادله با صاحب شریعت است...»

شیخ فضل الله - چنان که خودش گفته بود - با اساس مجلس مخالفتی نداشت، بلکه توجه او بیشتر معطوف به قوانینی بود که در مجلس تصویب می‌شد. به این ترتیب اینکه شیخ فضل الله خواهان عدم وضع قوانین جدید در مجلس و اهتمام مجلس به صرف اجرای قوانین شرع شده بود، یکی از موضوعات مورد مناقشه به شمار می‌آمد. این در حالی بود که نائینی مشروطه خواه، خواستار اجتهاد در مسائل شرعی و تصویب قوانینی بود که با مسائل شرعی سازگار باشد. از موضوعات دیگر مورد مناقشه میان این دو جریان، می‌توان به اختلاف نظر در خصوص حکومت در زمان غیبت، بحث حریت و مساوات و آزادی مطبوعات اشاره کرد؛ نویسنده در صدد است آرای این جریان‌ها و منازعات میان ایشان را در این خصوص بررسی کند.

حال نوبت به آن می‌رسد که مهم‌ترین عناصر مشروطه اسلامی را مطرح کنیم. با ورود به ششمین فصل کتاب، نویسنده به واکاوی تعابیر و تعاریفی بر می‌آید که شریعت مداران مشروطه خواه از مفاهیمی چون مشروطیت، مجلس، قانون، آزادی و برابری ارائه کرده‌اند.

مهم‌ترین نتیجه‌گیری نویسنده از طرح این مباحث، موضوع واپسین فصل این کتاب است. حبیبی خوزانی با به چالش کشیدن نظرات پژوهشگرانی چون آدمیت و عبدالهادی حائری - که معتقد به سکولاریز بودن قانون اساسی مشروطیتند - برای اثبات مدعای خود، به گزارش‌هایی استناد می‌کند که طبق آن، حتی جریان‌های غیر مذهبی نیز مواضع خود را در لفاف مؤلفه‌های مذهبی اظهار می‌کرده‌اند. از سوی دیگر آنچه در دستخط مظفرالدین شاه در خصوص تأسیس مجلس شورای ملی و دستخط محمدعلی شاه‌اندکی پیش از به توپ بستن مجلس مشهود است، استادهای مذهبی آنهاست.

گذشته از مباحث نظری که شاهد سیطره ادبیات مذهبی بود، عرصه عمل نیز رأس نشینی روحانیون را در جریان مشروطه تجربه می‌کرد، به طوری که رهبری عملی مشروطه خواهان و اداره کلی مجلس بر عهده دو روحانی برجسته پایتخت - بهبهانی و طباطبایی - بود. به این ترتیب، گفتمان مشروطه اسلامی که عملاً به گفتمان مسلط عرصه سیاسی تبدیل شده بود، قانون اساسی هم‌عرض خود را بنیان گذاشت.



کودکان خیابانی در بمبئی و کلکته

انگیزه و علاقه به یادگیری در کودکان می شود. جزوه حاضر به منظور آشنا کردن دست اندر کاران مسائل کودکان کار و خیابان با بعضی پروژه های در دست اجرا در هندوستان در ارتباط با این گروه از کودکان نیازمند حمایت ویژه که توسط اعضای هیئت اعزامی مورد بازدید قرار گرفت، تدوین شده است.

در صفحه ۴ و ۵ مطلبی با عنوان یادداشتی برای خوانندگان آمده است و پس از معرفی اجمالی وضعیت جمعیت هندوستان و آمار کودکان خیابانی، به تعریف مبهمی از کودکان خیابانی پرداخته است. براساس این تعریف، کودکان خیابانی به یکی از سه گروه زیر گفته می شود:

۱- کودکانی که در خیابان زندگی می کنند و هیچ گونه ارتباطی با خانواده خود ندارند.

۲- کودکانی که در خیابان زندگی می کنند و تا حدودی ارتباط خود را با خانواده حفظ کرده اند.

۳- کودکانی که با خانواده خود زندگی می کنند و در خیابان به کار می پردازند. در بسیاری از موارد، مسکن خانواده های این کودکان، آلودگی های واقع در پیاده روها یا حلبی آبادهاست.

براساس تعریفی دیگر، این کودکان به دو گروه اصلی زیر تقسیم می شوند:

۱- کودکان خیابانی (Children "on" the street) که کودکان شاغل در خیابان هستند و برای کسب درآمد برای خانواده در خیابان کار می کنند.

۲- کودکان خیابانی (Children "of" the street) گروه کوچکنتری از کودکان با مشکلات

۴- توانمندسازی و مشارکت مردم؛ پدیده ای که شش سال است جدی گرفته شده. ۵- همکاری گسترده میان نهادهای دولتی و سازمان های غیردولتی با مشارکت سازمان های بین المللی. ۶- بهره گیری مناسب از منابع موجود؛ صرف کمترین هزینه و برداشت بیشتر.



۷- مشارکت گسترده دانشگاهیان در تدوین و اجرای طرح های مرتبط با مسائل اجتماعی؛ دانشگاهیان غیر از ارائه پروژه و پژوهش ها، در زمینه های اجرایی نیز فعالند.

۸- مطابقت نوع خدمات برای کودکان خیابانی با شرایط و نیازهای این کودکان.

۹- استفاده از روش های تدریس، کار با کودکان متناسب با علاقه های آنها؛ در این روش ها، یادگیری و تحصیل برای کودکان به یک تجربه لذتبخش تبدیل شده و موجب ایجاد

کتاب کودکان خیابانی در بمبئی و کلکته، مروری بر چند پروژه برای کودکان خیابانی است که توسط «دفتر صندوق کودکان سازمان ملل متحد» (یونیسف) تهیه شده و با همکاری اداره کل امور اجتماعی وزارت کشور، در پنج هزار نسخه در بهار ۱۳۸۱ به چاپ رسیده است.

هیچ گونه نشانی از قیمت کتاب در صفحه شناسنامه یا پشت جلد دیده نمی شود، ظاهراً کتاب رایگان بوده و در دسترس کارشناسان و پژوهشگران نیازمند از جمله کارشناسان امور اجتماعی، مددکاران، روانشناسان و کارشناسان اداره آمار قرار می گیرد.

در صفحه پیشگفتار آمده است: در چارچوب پروژه مشترک اداره کل امور اجتماعی وزارت کشور و یونیسف در مورد کودکان کار و خیابان در مهر ماه ۱۳۸۰، بازدیدی مطالعاتی از شهرهای بمبئی و کلکته با همکاری دفاتر یونیسف در دو شهر یادشده صورت گرفت. هدف از این بازدید، آشنایی اعضای هیئت اعزامی با پروژه ها و فعالیت های مختلف در ارتباط با کودکان خیابانی در هندوستان بود. نکات جالبی که در بازدید مطالعاتی از شهرهای بمبئی و کلکته نظر اعضای هیئت اعزامی را به خود جلب کرد، به قرار زیر است:

۱- وجود برنامه های اجرایی جامع در مورد کودکان، که با همکاری سازمان های غیردولتی و مردمی انجام می شود.

۲- حضور قوی و منسجم ۶۰ هزار سازمان غیردولتی با عملکرد شبکه ای و فعال.

۳- ترکیب تمرکززدایی همزمان با بسیج مؤثر مردمی از بهترین راه های ریشه کنی فقر است.



پیچیده تر که خیابان برای آنها به منزله خانه است و آنها در خیابان در پی سرپناه و غذا هستند و دیگر افراد خیابانی برای آنها حکم خانواده را پیدا کرده اند.

این کتاب، آمار کودکان خیابانی در هندوستان را در سال ۱۹۹۷، در هفت شهر (بنگلور، بمبئی، کلکته، دهلی، حیدرآباد، کنپور و مدرس) ۵۰۰ هزار نفر تخمین زده است. سن آنها بالای هشت سال است که بیشترشان به مدرسه نرفته اند. تعداد دختران خیابانی، دو برابر پسران خیابانی است. با این همه، در سال ۱۹۹۷ طرحی برای سلامت و رفاه کودکان خیابانی تدوین شد که از طریق ترویج خدمات اجتماعی مبتنی بر جامعه محلی و شبکه های محلی سازمان های غیردولتی به ارائه خدمات مؤثر به کودکان خیابانی پرداخته است.

در پی طرح یادشده، طی یک بسیج عمومی و حمایت دولتی، پروژه هایی در شهرهای مختلف از جمله بمبئی به صورت موفق به اجرا درآمد:

۱- خط تلفن کودک: (۱) خطی هوشمند است که خدمات اضطراری برای کودکان نیازمند مراقبت و حمایت در نقاط مختلف کشور را فراهم می کند. این خط در تمام ساعات روز و شب دایر و تماس با این خط رایگان است. خط تلفن کودک از پروژه های وزارت عدالت اجتماعی و توانمندسازی دولت هند است که با مشارکت سازمان های غیردولتی، یونیسف، دولت های محلی و بخش خصوصی اجرایی شود.

اهداف

الف- امداد رسانی به کودکان نیازمند مراقبت و حمایت از طریق پاسخگویی به موارد اضطراری تماس با این خط.

ب- حصول اطمینان از دسترسی به خط تلفن کودک در تمامی نقاط اعم از شهری و روستایی.

ج- همکاری با «نظام متحد» به منظور ایجاد روش های دوستدار کودک.

د- تلاش برای ارائه خدمات با کیفیت عالی و اطمینان از رعایت منافع و حقوق کودک.

ه- ترویج خدماتی که برای کودکان غیر قابل دسترس یا نابسند هستند و یا اصلاً موجود نیستند.

و- ایجاد شبکه های همکاری میان سازمان ها و برقراری ارتباط با سامانه های پشتیبانی که بازپروری کودکان را تسهیل کنند.

ز- ایجاد خانواده ای مرکب از سازمان های دولتی و غیردولتی که در چارچوب یک خط مشی ملی با یکدیگر کار کنند.

ح- آموختن از تجربیات خط تلفن کودک و اطلاعات گردآوری شده به منظور تعیین راهبردهای مؤثر برای امداد رسانی به کودکان.

پس از یادآوری این موارد مهم؛ تاریخچه خط تلفن کودک، راهبرد اجرایی خط تلفن کودک، ساختار خط تلفن، مراحل راه اندازی خط تلفن کودک در هر شهر یا روستا، آغاز فعالیت ها، طرح پرسشنامه خط تلفن کودک شرح داده شده است و در پایان اعلام شده که «اکنون در ۲۷ شهر خط تلفن فعال است.»

سرپناه دُن بسکو

در بخشی از کتاب، سرپناه «دن بسکو» که یک سازمان غیردولتی وابسته به گروه دن بسکوست معرفی شده است. این مرکز شبانه روزی که در کنار راه آهن بمبئی قرار دارد، این گونه کودکان بی پناه را به راحتی جذب می کند.

حدود ۱۳۰ کودک و نوجوان در این سرپناه به سر می برند که همگی با میل خود به این مؤسسه پناه آورده اند و کاملاً آزادند که هر زمان میل دارند سرپناه را ترک کنند. از این تعداد ۷۰ کودک به درخواست خود به مدرسه راه یافته اند و بخشی نیز به آموختن حرفه ها و مهارت های مختلف مانند فروشندگی، تعمیر خودرو و حتی کار با کامپیوتر می پردازند.

جایی هم برای تفریحات سالم و فعالیت های هنری کودکان و نوجوانان در نظر گرفته شده است. پس از پایان تحصیل یا حرفه آموزی، نوجوانان بزرگتر ترغیب و مساعدت می شوند

تادر گروه های چهار یا پنج نفره مستقل شوند و محل سکونتی برای خود اختیار کنند. البته نظر به اهمیت خانواده، در تمام مدت حضور بچه ها در سرپناه، تلاش می شود تا آنها دوباره به خانواده خود بپیوندند، اما پیش از بازگرداندن کودکان یا نوجوانان به خانواده، تمایل خانواده به پذیرش فرزند خود، تمایل کودک یا نوجوان به پیوند مجدد با خانواده و نیز این که خانواده شرایط لازم برای مراقبت و حمایت از کودک یا نوجوان را دارد، مورد بررسی قرار می گیرد.

ویژگی مهم سرپناه دن بسکو، مشارکت خود کودکان و نوجوانان در اداره امور سرپناه از جمله خرید، نظافت و آشپزی و نیز در تصمیم گیری در مورد امور سرپناه است؛ بنابراین دن بسکو یک مؤسسه نیست، بلکه یک خانواده بزرگ است.

خدمات دیگر دن بسکو: ۱- تماس با بچه ها در خیابان و برقراری ارتباط مستمر ۲- آموزش در خیابان ۳- بازپروری کودکان و نوجوانان معتاد ۴- اطلاع رسانی در مورد بیماری ایدز و آموزش پیشگیری ۵- برگزاری جشن های ماهانه ۶- مرکز پژوهش و کتابخانه ۷- آموزش مددکاری به نوجوانان بی سرپناه.

به همین ترتیب، کتاب به معرفی مراکز دولتی و غیردولتی می پردازد که به نوعی و در اندازه امکانات خود به بهبود شرایط کودکان خیابانی کمک می کنند. این مجموعه ها عبارتند از:

بیمارستان نیر، که به ارائه خدمات بهداشتی به کودکان خیابانی پرداخته است.

انجمن بیزبستی بانوان، انجمن خیریه ای است که بیمارستان نیز برای ارائه خدمات واحد سیار خود از آن استفاده می کند. ماهی یک روز در

ساعت معین، واحد سیار خدمات بهداشتی به این انجمن مراجعه می‌کند.

انجمن بهزیستی بانوان توسط کلیسای بمبئی اداره می‌شود و خدمات خود را برای سه گروه زیرارائه می‌کند. زنان سالمند، دختران شاغل و مادران و کودکان آنها. این خدمات شامل آموزش‌ها، کمک‌های حقوقی و مالی و پشتیبانی‌هایی مانند مهد کودک است.

سازمان خیریه ستو، که در شهر بیواندی چند پروژه در دست اجرا دارد. ستو نیز به بازپروری کودکان کار می‌پردازد و از پشتیبانی دولت و یونیسف برخوردار است. از وظایف مهم ستو، کنترل نوع کار کودکان است و نظارت بر قانون «ممنوعیت اشتغال کودکان در کارهای سخت و مضر» بر عهده این سازمان است. این انجمن طی یک حرکت ضربتی، تمام کودکان را که در کشتارگاه‌ها کار می‌کنند گردآوری و بازپروری کرد. انجمن ستو سالتی برای آموزش زنان و دختران اختصاص داده که در آن کلاس‌های سوادآموزی، آموختن مهارت‌های زندگی و حرفه‌آموزی برگزار می‌شود.

یکی از مشکلات ستو در اجرای برنامه‌های خود برای تقویت بنیه مالی خانواده‌ها، اولویت‌هایی است که خانواده‌ها در تأمین معیشت خود دارند. خانواده‌ها هر قدر هم فقیر باشند، حتماً ما بلند رادیو و تلویزیون داشته باشند، حتی اگر این امر به قیمت سوء تغذیه

فرزندانشان تمام شود. به همین دلیل مساعدت مالی خانواده مشکل آنها را برطرف نمی‌کند و تنها افزایش سطح آگاهی و ارتقای فرهنگ به حل مشکل آنها کمک می‌کند.

سازمان غیردولتی ملجول، با ایجاد مدارس آموزش مهارت‌های زندگی، ۲۰۰ هزار کودک را در ۹۰۰ مدرسه تحت پوشش قرار داده است. هدف اصلی این سازمان، اطلاع‌رسانی در مورد بیمه‌نامه حقوق کودک، توانمند کردن کودکان برای مشارکت در امور جامعه و کسب حمایت‌های ویژه است. از جمله طرح‌های این سازمان، ایجاد «بانک افلاطون» است که هدف آن آشنا کردن کودکان و نوجوانان با امور بانکی و عادت پس‌انداز کردن است. این بانک‌ها در مدارس کار می‌کنند و کودکان تشویق می‌شوند تا از پول توجیبی خود مبلغ کمی را در حساب پس‌انداز مدرسه بگذارند و در صورت نیاز پول خود را از حساب خارج کنند. اداره بانک هم به عهده خود دانش‌آموزان است.

ایجاد شوراهای دموکراتیک نیز از مهمترین کارهای این سازمان است که حس مسئولیت را در آنها افزایش می‌دهد.

پس از این، کتاب به شرح وظایف چند مؤسسه و انجمن دیگر می‌پردازد که تقریباً همه یک هدف را دنبال می‌کنند و آن دادن عزت نفس به افراد به استضعاف کشیده شده و محروم واقع شده است. جالب‌ترین مطلب

درباره تأسیس این انجمن‌ها، مواردی مانند تأسیس انجمن EM است؛ سازمانی غیردولتی که ۱۷ سال پیش با پیشقدم شدن زوجی ایثارگر و انساندوست پایه‌ریزی شد. آنان در منزل خود رابه روی کسانی که در شرایط بحرانی قرار گرفته‌اند گشودند و حتی در این راستا آگهی دادند و نشانی و شماره تلفن خود را در اختیار روزنامه‌ها قرار دادند. روز اول ۵۰ نفر به آنها مراجعه کردند و آنها از این جماعت محروم که شامل معتادان، مجرمان تازه ترخیص شده از زندان و افراد در شرف خودکشی بودند استقبال و پذیرایی کردند. پس از این اقدام بود که دولت نیز آنها را به‌عنوان یک سازمان غیردولتی پذیرفت و حمایت‌هایی رابه صورت مداوم و ماهانه برایشان در نظر گرفت.

در مجموع، این کتاب ارزشمند، به درد کارشناسان امور اجتماعی، روانشناسان سازمان‌های غیردولتی‌ای می‌خورد که خواهان شناسایی تجربه بر خورد با کودکان و نوجوانان خیابانی هستند. به امید آن که این روش‌ها، در دو بخش دولتی و خصوصی و سازمان‌های غیردولتی در جامعه ما نیز با وجود تجربه‌های موجود، شکل بگیرد.

پی‌نوشت:

۱-مشابه این امکان در سال ۲۰۰۰ (۱۳۷۹) با عنوان صدای بار (۱۵-۱۴-۱۳۸۵۰۲۱) در ایران نیز به‌اجرا درآمده است.

از سقراط تا سارتر (فلسفه برای همه)

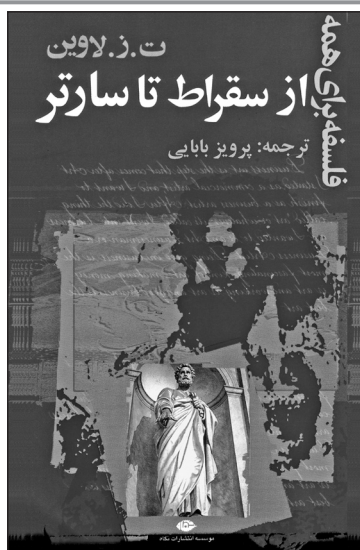
نویسنده: ت. ز. لاوین

ترجمه: پرویز بابایی

مؤسسه انتشارات نگاه، چاپ اول ۱۳۸۳، ۷۵۰۰ تومان

تلفن تماس: ۰۲۱-۶۶۹۷۵۷۱۱

از سقراط تا سارتر نگاه انتقادی نوینی است به متفکران بزرگی که با اندیشه‌های خود تمدن ما را ساختند. این کتاب اندیشه برانگیز، ما را از سپیده‌مان فلسفه غرب در آتن افلاطون به دنیای امروزی می‌آورد که در آن نیروی مارکسیسم اذهان بخشی مهمی از مردم جهان را تسخیر کرده است. پروفیسور لاوین استاد فلسفه در دانشگاه جورج واشنگتن با این کتاب درک عمیق‌تر و با معناتری از خود و روزگار ما ارائه می‌دهد. وی از فلسفه غرب بر حسب محیط فکری و تاریخی‌ای که بر آن مؤثر بوده بحث می‌کند و اندیشه‌های ماندگار فیلسوفان را با گزینش‌های عام و خاصی که مادر جهان امروز با آن روبه‌رویم پیوند می‌زند.



ایران در آینه مطبوعات داخلی

• تخلفات بودجه‌ای

گزارش‌های تفریح بودجه سال ۱۳۸۵ که در مجلس قرائت شد، اعلام گردید که ۶/۴ تریلیون تومان مجموع تخلفات بودجه‌ای دولت بوده است (سرمايه ۱۷ بهمن ۸۷). این گزارش در مورد حساب ذخیره ارزی در سال ۸۵ اعلام کرد که سقف مجاز برداشت دولت از این حساب ۲/۵۸ میلیارد دلار بوده است، در حالی که دولت ۴/۰۴ میلیارد دلار (۱/۸۲ میلیارد دلار اضافی) برداشت کرده است. در سال ۱۳۸۵ دولت نهم دو هزار مورد تخلف داشته است.

- دیوان محاسبات در تفریح بودجه ۱۳۸۶ اعلام کرد که در ۱۷۰ مورد از ۳۱۲ بند و جزء و تبصره‌های قانون بودجه ۸۶ یعنی ۵۴ درصد بندها و اجزای تبصره‌ها، تخلف صورت گرفته است. بزرگترین تخلف مربوط به شرکت‌های دولتی، بانک‌ها و موسسات وابسته به دولت است که به جای ۱۶۷۷ هزار میلیارد ریال، ۵۸۴۱ هزار میلیارد ریال، یعنی دو و نیم برابر بیشتر از سقف بودجه مصوب قانونی، خرج کرده‌اند. این در حالی است که کل بودجه عمومی در سال ۸۶، ۶۹۱ هزار میلیارد ریال بوده است، یعنی این شرکت‌ها ۶ برابر بودجه عمومی دولت به شکل غیر قانونی هزینه کرده‌اند (گزارش دیوان محاسبات مجلس، سرمايه ۱۱ بهمن ۱۳۸۷). در مجموع در تفریح بودجه ۸۶ بیش از دو هزار مورد تخلف بودجه‌ای عنوان شده است (سرمايه، ۱۰ شهریور ۱۳۸۸).

- مرکز پژوهش‌های مجلس از بودجه ۱۳۸۷ گزارش داد که منابع ۵۱ و مصارف ۱۰۳ هزار میلیارد تومان بوده است (سرمايه ۲۱ بهمن ۸۷). در همین گزارش آمده است که طی

سال ۸۶ و ۸۷، ۵ میلیارد دلار صرف واردات فرآورده‌های نفتی بدون مجوز شده است. آقای احمد توکلی رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس در مورد استفاده بدون مجوز از صندوق ذخیره ارزی، خطاب به آقای احمدی نژاد نوشت: «حالا دست در جیب ۷۰ میلیون کرده‌اید و در قیامت ضامن همه تبعات فقدان این منابع هدر رفته در حساب ذخیره (ارزی) هستید» (سرمايه، ۲۱ بهمن ۸۷). جرایم اعلام کردند که طی چهار ساله ۸۴ تا ۸۷ مصارف ارزی بودجه ۱۴۰ درصد بیش از برنامه چهارم بوده است (سرمايه ۱۴ اسفند ۸۷) و اختلاف عملکرد با قانون ۱۰۹ میلیارد دلار می‌باشد (سرمايه ۵ بهمن ۸۷).

- در قانون بودجه سال ۸۷ سقف ۳/۲ میلیارد دلاری برای واردات بنزین و گازوییل تعیین شده و تأکید شده بود نباید از منابع عمومی واردات بیشتری انجام شود. دولت در سال ۸۷ بیش از ۶ میلیارد دلار بنزین وارد کرد. وقتی از وزیر نفت سوال شد، صریحا پاسخ داد به دستور رئیس‌جمهور از منابع شرکت نفت هزینه کرده است (سرمايه، ۱۰ شهریور ۱۳۸۸).

- در بودجه سال ۸۸ تصریح شد که فقط بنزین تولید داخل سهمیه‌بندی شود و بنزین وارداتی به قیمت آزاد فروخته شود به طوری که هیچ بارانه‌ای از هیچ منبعی از جمله شرکت نفت، برای بنزین پرداخت نشود. برای اجرای این قانون می‌باید روزانه به طور متوسط ۲/۵ میلیون لیتر بنزین وارد می‌شد، در حالی که تا نهم شهریور به طور متوسط روزانه ۲۱/۳ میلیون لیتر بنزین وارد شده است. در چهار ماهه اول سال از منابع شرکت نفت به طور غیر قانونی بیش از ۱/۱ میلیارد دلار هزینه شده است و به تذکرات

کمیسیون انرژی و نمایندگان معترض هیچ اعتنایی نکرده‌اند (سرمايه، ۱۰ شهریور ۱۳۸۸).

- یکی دیگر از تخلفات بودجه‌ای دولت نهم که توسط دیوان محاسبات اعلام شده و مورد اعتراض مجلس و مسئولان قرار گرفته است، مفقود شدن یک میلیارد دلار از درآمدهای نفت است. دولت مکرراً اعلام کرده است که مبنای گم شدن این یک میلیارد دلار اشتباه محاسباتی است! اما دیوان محاسبات که از زیر مجموعه‌های مجلس است همچنان اصرار دارد که این مبلغ از درآمد نفت به خزانه واریز نشده و مقصد آن نیز اعلام نگردیده است (سرمايه، مهر ۱۳۸۸).

- عضو کمیسیون برنامه و بودجه و محاسبات مجلس اعلام کرد که دولت تمام فروش نفت و مازاد آن را تا شهریور ماه برداشت کرده به طوری که بانک مرکزی اعلام کرده است در ارتباط با اختصاص دو میلیارد دلار مصوبه مجلس جهت متروی تهران و کلان‌شهرها در حال حاضر حساب ذخیره ارزی موجودی ندارد (روزنامه اعتماد ۲ دی ۸۸، جمهوری اسلامی ۱۹ آذر ۸۸).

دولت آقای احمدی نژاد با ۲۲۰ میلیارد دلار اضافه در آمد نفت نسبت به پیش‌بینی در دولت نهم چگونه در پایان فصل سوم سال ۸۸ دچار هزارها میلیارد تومان کسری بودجه شده و لایحه متمم بودجه سال ۸۸ را به مجلس برده است و نیز چگونه دولت با این درآمدهای مالی کلان اکنون بدهکاری‌های عظیمی به پیمانکاران و طرف‌های معاملاتی خود دارد و نیز دارای بدهی ۲۰ هزار میلیارد تومانی به بانک مرکزی است؟! (سرمايه، ۱۶ مهر ۱۳۸۸، ص ۳)

• تعلل در گزارش برنامه چهارم توسعه

- از جمله تکالیف قانونی آقای

رئیس جمهور، بر اساس احکام برنامه چهارم توسعه، گزارش پیشرفت و تحلیل موانع یا فرصت‌های این برنامه به مجلس است. اما آقای احمدی‌نژاد با بی‌اعتنایی به تذکرات نمایندگان در این مورد انجام این تکلیف قانونی را به تأخیر می‌انداخت. آقای محمدرضا باهنر نائب رئیس دوم مجلس به این اقدام دولت اعتراض کرد. ایشان گفت دولت پس از دو سال تأخیر گزارشی را به مجلس داد که مهر طبقه‌بندی شده بر آن خورده تا به این ترتیب از تریبون مجلس جهت اطلاع افکار عمومی قرائت نشود. بر اساس قانون اساسی دولت نهم حق ارائه این گونه گزارش را نداشته و غیر قانونی عمل کرده است (اعتماد، ۳۱ فروردین ۱۳۸۸).

آقای علی اکبر اولیا، عضو کمیسیون عمران مجلس، گفت ۵۰ درصد از اهداف برنامه چهارم تحقق نیافته است. (اعتماد، ۱ آذر ۱۳۸۸، ص ۲) - مهم‌ترین تغییر در بودجه سال ۱۳۸۷ رشد ۴۶ درصدی بودجه سال ۸۷ نسبت به سال قبل، کاهش بودجه عمرانی از ۲۴/۵ به ۱۴/۷ هزار میلیارد تومان، با ۴۰ درصد، تغییر بودجه موجب شد پروژه‌های عمرانی کشور در همان سال سرجمع با ۴۰ درصد کندی در پیشرفت مواجه شود، و نیز تغییر بودجه مصوب جاری از ۵۸/۳ هزار میلیارد تومان به ۶۷/۱ هزار میلیارد تومان، با اختلاف ۸/۸ هزار میلیارد تومان بود (سرمايه، ۱۵ مهر ۱۳۸۸، صص ۱ و ۲).

● آمارهای متغیر

- وزیر تعاون تعداد بیکاران کشور را ۴ میلیون نفر اعلام کرد. رئیس مرکز آمار، تعداد بیکاران را نصف این رقم اعلام کرد، در حالی که آقای حاج عبدالوهاب، وزیر کار جدید نیز در مصاحبه مطبوعاتی پذیرفته بود که نرخ بیکاری در بهار ۱۳۸۸، ۱۱/۱ درصد و در تابستان آن ۱۱/۳ درصد (اعتماد، ۱۸ آذر ۱۳۸۸، ص ۵) بوده است یعنی به هر حال نرخ بیکاری دو رقمی بوده نه یک رقمی.

● افزایش توقع مردم در سفرهای استانی

- عبدالرضا رحمانی فضلی رئیس دیوان محاسبات اعلام کردند که بخش‌های زیادی از مصوبات سفرهای استانی هیئت دولت اجرایی نشده و فقط منجر به ایجاد توقع مردم نسبت به دولت شده است و افزودند که تصویب مثلاً ۲۰۰ طرح در دو ساعت زمانی ممکن و مؤثر است

که این طرح‌ها عقبه کارشناسی داشته باشد و در جلسات فقط در حد اعلام و اظهار رأی گیری زمان صرف نشود (اعتماد، ۱۶ آذر ۱۳۸۸، ص ۲).

● واگذاری بدون مناقصه پروژه‌های عمرانی

- قرارداد احداث خط لوله انتقال گاز از میدان پارس جنوبی تا مرز پاکستان، موسوم به خط لوله صلح به مبلغ ۲/۵ میلیارد دلار. قرارداد انتقال گاز به پاکستان و هندوستان هنوز بعد از ۱۹ سال مذاکره و طرح موضوع به امضاء نرسیده و سرنوشته نامعلوم است. پاکستان مدعی است که این خط لوله برای حفظ امنیت باید از دریا عبور کند (سرمايه، ۱۷ تیر ۸۸، ص ۱ و ۳).

- آقای محمدعلی نجفی، عضو شورای شهر تهران، با اشاره به ۲۳ درصدی دولت که قرار بود به شهر دارها و واگذار شود خاطر نشان کرد: «دولت نه تنها این وظایف را واگذار نمی‌کند بلکه تلاش دارد بنا سناریو پردازی‌های گوناگون وظایف مسلم شهرداری را نیز اختیار کند و برای پیشبرد اهداف خود حاضر است قانون را هم زیر پا بگذارد» (اعتماد، ۱۷ آذر ۱۳۸۸، ص ۱۰).

- مجموعه ظرفیت تولید کشور در صنعت سیمان ۳۶ میلیون تن بود. امروز به ۶۴ میلیون تن، یعنی نزدیک به دو برابر رسیده است (سرمايه، ۶ خرداد ۱۳۸۸، ص ۴)

- در مورد صنعت سیمان آقای جهانگیری نوشت تمام طرح‌های سیمانی که طی سال‌های اخیر به بهره‌برداری رسیده‌اند، در دولت قبل تصویب و مراحل اجرایی آنها آغاز شد و هم‌اکنون با تأخیر به بهره‌برداری می‌رسند. ایشان افزودند که «تا پایان خرداد ۱۳۸۴ ساخت ۵۱ طرح جدید تولید سیمان با ظرفیت سالانه حدود ۵۰ میلیون تن در بانک‌ها تصویب شد، به طوری که پرداخت وام ارزی به میزان ۱۳۵۰ میلیون دلار برای طرح‌های سیمانی جدید به تصویب بانک‌ها رسید و برای شروع به کار ۴۰ کارخانه به ظرفیت حدود ۴۰ میلیون تن در سال گشایش اعتبار یافت. آقای جهانگیری ادامه داد که عوامل متعددی در دولت نهم باعث شد رشد شتابان توسعه صنعت سیمان متوقف شود و بنابراین گزارش‌های رسمی تولید سیمان طی ۱۰ ماهه منتهی به دی‌ماه سال گذشته حدود ۳۷/۵ میلیون تن بود در حالی که آقای احمدی‌نژاد فقط ظرفیت ۶۴ میلیون تنی را ملاک قرار می‌دهد

که آن هم حاصل برنامه ریزی‌های دولت قبل است (سرمايه، ۶ خرداد ۱۳۸۸، ص ۴).

- آقای مصطفی پورمحمدی وزیر سابق کشور و رئیس سازمان بازرسی کل کشور اظهار داشت کشور دارای تولید ۱۰ میلیون و ۹۰۳ هزار تن فولاد خام است، اما اعلام می‌کنند تولید فولاد ۱۵ میلیون تن است. در کشور ۴۵ میلیون تن سیمان تولید می‌شود، اعلام می‌کنند تولید آن ۶۹ میلیون تن است. در کشور ۲۵۰ هزار تن آلومینیوم تولید می‌شود، اعلام می‌کنند ۴۵۷ هزار تن تولید داریم. تولید مس نیز ۲۰۶ هزار تن است اعلام می‌کنند ۲۶۰ هزار تن تولید داریم (اعتماد، ۱۴ آذر ۱۳۸۸، ص ۴).

- آقای احمدی‌نژاد در نطق تلویزیونی انتخاباتی دوشنبه ۴ خرداد خود گفت در طول چهار سال دولت او ۶۶ میلیارد دلار فقط در بخش صنعت نفت سرمایه گذاری شده است. آقای سیدعماد حسینی سخنگوی کمیسیون انرژی مجلس گفت طبق برنامه چهارم توسعه باید در طول این برنامه ۱۰۰ میلیارد دلار جذب صنعت نفت می‌شد اما طبق بررسی مرکز پژوهش‌های مجلس در طول برنامه چهارم توسعه، ۳۴ میلیارد دلار جذب صنعت نفت شده نه ۶۶ میلیارد دلار. مخر کمیسیون انرژی افزود «احتمالاً عددی که اعلام شده عدد عدم سرمایه گذاری در این صنعت بوده است. اگر در عالم واقعیت، ۶۷ میلیارد دلار در صنعت نفت سرمایه گذاری صورت می‌گرفت در حال حاضر باید فازهای ۱۵ و ۱۶ نیز به بهره‌برداری می‌رسید در حالی که به نظر کمیسیون انرژی مجلس فازهای ۹ و ۱۰ پارس جنوبی به صورت صوری افتتاح شده است. قطر به شدت در حال برداشت از این مخزن مشترک است در حالی که برداشت ایران از پارس جنوبی به شدت کاهش یافته که این کاهش مساوی با میلیارد‌ها دلار ضرر برای کشور است (اعتماد، شنبه ۲۰ آبان ۱۳۸۸، ص ۴).

در مورد فازهای ۹ و ۱۰، زمانی که این فازها افتتاح شد، این دو فاز گاز مصرفی خود را برای شیرین‌سازی از تولیدات فازهای ۷، ۶ و ۸ که برای تزریق به میدان نفتی آغاچاری در نظر گرفته شده بود، دریافت می‌کردند و هنوز هم دریافت می‌کنند، زیرا در عین اینکه افتتاح شده‌اند در حقیقت اما گازی تولید نمی‌کنند و یک پالایشگاه بدون خوراک‌اند (اعتماد،

دوشنبه ۹ آذر ۱۳۸۸، ص ۴).

در همان مراسم افتتاح فازهای ۶ تا ۸ در آبان ۸۷ آقای احمدی نژاد گفت: «برای اجرای پروژه‌های آتی پارس جنوبی نگران تأمین مالی نیستیم. امروز پشتوانه مالی کشور آنقدر قوی است که می‌توانیم همه پروژه‌های کشور را تأمین کنیم» (همان). در آمد نفت در چهار سال اول ۲۷۲/۲ میلیارد دلار بود، در حالی که در آمد نفت دولت خاتمی در طول ۸ سال زمامداری وی ۲۰۶/۲۷ میلیارد دلار بود (سرمايه، ۲۵ شهریور ۱۳۸۸، ص ۱ و ۴)، یعنی در آمد متوسط نفت سالانه دولت احمدی نژاد ۶۸/۰۵ میلیارد دلار، بیش از دو و نیم برابر در آمد متوسط نفت سالانه دولت خاتمی بود.

در مراسم آبان ۸۷ آقای احمدی نژاد گفت: «کارگران این مجموعه سرمایه‌های کشور هستند که باید آنها را حفظ کرد. بنابراین آنها را باید امیدوار نگه داشت تا در فازهای بعدی به کار گرفته شوند» (اعتماد، ۹ آذر ۱۳۸۸، ص ۴). تعداد نیروی مستقیم کار در پارس جنوبی از بیش از ۶۰ هزار نفر اکنون به حدود ۵ هزار نفر رسیده است (همان).

دو و نیم برابر شدن واردات کالا و خدمات در دولت نهم را با توجه به مبلغ اختصاصی به آن که از مرز ۷۰ میلیارد دلار گذشت؛ باقیماندن بودجه عمرانی کشور، با احتساب تورم، در سطح سال ۸۳؛ افزایش بودجه و مخارج جاری دولت در سال ۸۷ از مرز ۵۶ هزار میلیارد تومان گذشت (سرمايه، ۱۶ مهر ۸۸، ص ۴) و پرداخت ۲۳۱ میلیارد و ۸۷۰ میلیون دلار یارانه برای حامل‌های انرژی (معادل ۸۳ درصد کل در آمد نفت ایران) در دولت نهم (سرمايه، ۲۴ مهر ۱۳۸۸، ص ۴). کارشناسان با توجه به قیمت متوسط گاز (حدود ۴/۵ دلار برای هر میلیون بی‌تی‌یو) و قیمت‌های مشابه برای میعانات گازی و گوگرد و دیگر محصولات گازی از پالایشگاه، زیان حاصل از تأخیر ۲۴ فاز پارس جنوبی را همراه با درآمدهای از دست رفته حاصل از تأخیر پروژه‌های پتروشیمی، و ضرر حاصل از بالا رفتن قیمت اجرای پروژه‌ها را تا کنون مجموعاً بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار ارزیابی کرده‌اند (اعتماد، ۹ آذر ۱۳۸۸).

آقای زنگنه در نامه سرگشاده خود با ارائه مستندات به تفصیل نشان داد که اولاً امضای

قرار داد طرح‌های فازهای ۹ و ۱۰ با پیمانکاران تا پیشرفت ۳۱ درصد پروژه در دولت آقای خاتمی انجام یافته و ثانیاً برخلاف این ادعا که طرح‌های فازهای ۹ و ۱۰ در دولت نهم به پایان رسیده، طرح‌های مزبور هنوز به پایان نرسیده است.

آقای زنگنه نوشت «عموم پتروشیمی‌ها در زمان دولت آقای خاتمی آغاز شده و پیشرفت فیزیکی بعضی از آنها در زمان تحویل به دولت احمدی نژاد در مرداد ۱۳۸۴ به قرار زیر بوده است:

واحد پتروشیمی شهید تندگویان ۹۱ درصد
پتروشیمی فن آوران (اسیداستیک) ۹۲ درصد

پتروشیمی مارون (الفین هفتم) ۹۷ درصد
پتروشیمی لاله (پلی اتیلن) ۹۱ درصد
پتروشیمی پارس (واحد استحصال اتان و گاز مایع) ۹۸ درصد

پتروشیمی غدیر (آمونیاک و اوره چهارم) ۹۷ درصد
پتروشیمی زاگرس (متانول چهارم) ۹۶ درصد

پلیمر اریاساسول (الفین نهم) ۸۱ درصد
پتروشیمی جم (الفین دهم) ۹۱ درصد
پتروشیمی نوری (برزویه سابق، آرماتیک چهارم) ۹۴ درصد

آقای مهندس زنگنه متذکر شد که در دولت نهم جز پتروشیمی کاویان که در دست ساخت است قرار داد دیگری منعقد و عملیاتی نشده که به بهره‌برداری برسد.

وزیر نفت دولت سابق، نامه خود را چنین به پایان رساند: «مهم این است که یک مسئول عالی رتبه نباید به مردم حرف خلاف بزند و ثانیاً اگر گزارش خلاف به او می‌دهند به دفعات نباید بر پایه این گزارش‌های خلاف این مطالب را به عنوان امین مردم به ایشان منتقل کند، بزرگترین وظیفه رئیس جمهور و مسئولان نظام امانتداری آنان است و شرط اول امانتداری صداقت است. جنابعالی احتمالاً بر این نکته واقفید که به دنبال رسوایی اخلاقی آقای بیل کلینتون آنچه در نهایت از جانب مردم امریکا مورد اشکال و غیر قابل گذشت تلقی شد نه رابطه غیر اخلاقی رئیس جمهور، بلکه دروغ‌گویی او بود» (اعتماد، سه شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۸۸، صص ۱ و ۶).

آقای خسرو تاج، رئیس اسبق سازمان توسعه

و تجارت ایران توضیح داد که نه تنها صادرات غیر نفتی نسبت به دولت خاتمی سه برابر نشده، بلکه، اولاً از سال ۸۴ تا پایان سال ۸۷ تا ۲۳ درصد (متوسط ۱۹ درصد) افزایش قیمت داشته است. ثانیاً بیش از پنجاه درصد صادرات غیر نفتی محصولات تفکیک شده از نفت خام پتروشیمی است که آن هم در حقیقت نفتی است، نه غیر نفتی. ثالثاً افزایش قیمت صادرات پتروشیمی در طول دوران حکومت آقای احمدی نژاد به دلیل افزایش شدید قیمت نفت در خلیج فارس بوده نه افزایش قابل توجه در میزان صادرات. رابعاً همین صادرات محصولات پتروشیمی هم محصول سرمایه‌گذاری‌های دوران خاتمی بوده که از سال ۸۴ به تدریج به محصول دهی نشست است. خامساً صادرات غیر نفتی، مثل فرش، پسته و خشکبار و نیز خاویار و ماهی استروژن که از صادرات انحصاری ایران است در سال‌های ۸۴ تا ۸۷ حدود ۸۶ درصد افت کرده است. معاملات زعفران نیز که از صادرات سنتی و غیر نفتی ایران است، کاهش یافته است (سرمايه، ۱۷ تیر ۱۳۸۸). در طول ۴ سال دولت نهم بالغ بر ۵۹/۴ میلیارد دلار کالاهای «غیر نفتی» از کشور صادر شده است (سرمايه، ۷ مهر ۱۳۸۷، ص ۲). طبق برآورد سازمان توسعه تجارت کشور، صادرات در دولت نهم، از ۱۳۸۴ تا پایان سال ۱۳۸۷، بالغ بر ۱۸۲/۵۷ میلیارد دلار کالا وارد کشور شده است. (سرمايه، همان) این حجم واردات نسبت به پیش‌بینی برنامه چهارم توسعه ۲۸ درصد افزایش نشان می‌دهد و آقای مسعود دانشمند عضو هیئت رئیسه اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران «اتفاقی که در این سال‌ها به واسطه رشد واردات در کشور افتاد این بود که به دلیل ارزان بودن کالاهای وارداتی و بخصوص کالاهای چینی و غیر رقابتی بودن تولید داخل، آنچه در انبارها بدون متقاضی ماند، محصولات داخل بود» (سرمايه، ۷ مهر ۱۳۸۷، ص ۳).

آقای محمد نهاوندی رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران: بخش‌های تولیدی با شرایط نگران‌کننده‌ای روبه‌رو شده‌اند و هم‌اکنون ۵۰ درصد از صنایع به حالت تعطیل در آمده و واحدهای بزرگ نیز تنها با ۳۰ درصد ظرفیت فعالیت می‌کنند (سرمايه، ۸ مهر ۱۳۸۸، ص ۴).

آقای احمدی نژاد در ۱۰ آذر ۱۳۸۸ اعلام کرد: کل تولید ما با ۴۰ درصد ظرفیت کار

می کند و کارخانه های ما یک شیفیتی هستند و وقتی در بازار تقاضا باشد دوشیفیتی می شوند و این یعنی تزریق خون تازه بر پیکر اقتصاد کشور! (اعتماد، شنبه ۱۴ آذر ۱۳۸۸، ص ۴). آقای علی اکبر محرابیان وزیر صنایع و معادن: «رقم ۴۰ درصدی از عجایب ریاضیات است چون ۶۰ درصد صنعت کشور با ظرفیت ۱۰۰ درصد فعالیت می کنند!» (همان)

آقای احمدی نژاد در نطق انتخاباتی ۴ خرداد مدعی شد در ابتدای دولت وی نرخ بیکاری ۱۲/۹ درصد بود، اکنون به ۱۰ درصد کاهش یافته یعنی حدود ۸۰۰ هزار نفر از بیکاران کشور کم شده است (سرمايه، ۶ خرداد ۱۳۸۸، ص ۴). «دولت نهم با وجود سه برابر شدن نقدینگی و افزایش آن از ۶۸ هزار میلیارد تومان در سال ۸۴ به ۱۸۰ هزار میلیارد تومان در سال جاری، افزایش مطالبات معوق مانده بانکی از ۵ هزار میلیارد تومان در دولت خاتمی به ۳۸ هزار میلیارد تومان در سال جاری، رشد نرخ تورم از ۱۰ درصد سال ۸۴ به ۲۵/۴ درصد در سال ۸۷ و ۳۱ درصد در سال جاری نتوانست نرخ بیکاری را مهار کند... رشد اقتصادی سال های دولت نهم نشان می دهد که این روند نزولی بوده است و رکود نسبی و مسئله اساسی بیکاری در سال جاری نگرانی هایی را بین مسئولان و کارشناسان فراهم کرده است» (سرمايه، ۷ شهریور ۱۳۸۸، ص ۲).

دبیر کل خانه کشاورزی در سومین کنگره سراسری آن گفت که واردات کشاورزی ۷۵ درصد افزایش یافته و نسبت به ورشکستگی

کارخانجات کود، سم، ماشین آلات کشاورزی و صنایع غذایی هشدار داد (اعتماد، ۶ بهمن ۸۸). طی ۵ سال گذشته ۱۳۸۴ میلیارد تومان میوه وارد کشور شده است، این واردات سالانه هزار میلیارد تومان سود دارد (اعتماد، ۷ بهمن ۸۸).

دکتر عیسی کلاتری وزیر پیشین کشاورزی بر پایه واردات ۵ قلم کالای اساسی کشاورزی؛ روغن نباتی، شکر، برنج، گندم و علوفه ائبات نموده است که خود کفایتی در کشاورزی فقط ۳۳ درصد است (اعتماد ملی، ۱۴ دی ۸۷). در اظهار نظر دیگری آقای کلاتری اعلام کرده است که ضریب امنیت غذایی به کمتر از ۴۰ درصد رسیده است در حالی که هیچوقت از ۶۱ درصد کمتر نبوده است (سرمايه، ۱۰ دی ۸۷).

محمدرضا اسکندری وزیر جهاد کشاورزی آقای احمدی نژاد اعلام کرد که با احتساب تورم ۲۵ درصدی، ۷ درصد بودجه واقعی بخش کشاورزی در سال ۸۸ کاهش داشته است (سرمايه، ۹ بهمن ۸۷).

طرح توسعه مکانیزاسیون کشاورزی ۷۰ درصد عقب تر از برنامه چهارم است (سرمايه، ۲۴ آذر ۸۷). سالانه ۱۰۵ هزار هکتار از اراضی خرد و قطعه قطعه می شود و ده هزار هکتار زمین از چرخه تولید خارج می شوند (سرمايه، ۱ اسفند ۸۷).

سندیکای جای در نامه سرگشاده به رئیس جمهور در ۱۴ دی ۸۷ نوشتند که به دلیل عدم اجرای مصوبات استانی، هفته آینده کارخانه های جای تعطیل می شوند، در حالی که

سالانه ۱۰۰ هزار تن قاچاق چای است، هم اکنون ۱۸۰ هزار تن چای سنواتی در انبارهای گیلان موجود است (اعتماد ۱۳ دی ۸۸).

امسال در مقایسه با سال پایانی دولت هشتم، پنبه ۵۰ درصد کاهش تولید و ۲۵۰۰ درصد افزایش واردات داشته است (سرمايه، ۴ خرداد ۸۸).

تولید سالانه یک میلیون سواری که به گفته محمد رویانیا، رئیس ستاد حمل و نقل و مدیریت مصرف سوخت «سالانه ۵ هزار میلیارد ساعت وقت ایرانی ها در ترافیک صرف می شود» (سرمايه، ۲۶ فروردین ۸۸).

در استان تهران از ۸ هزار واحد صنعتی، ۳۰۶۲ واحد، فعال هستند (سرمايه، ۱۵ اسفند ۸۷). جواز ۸ هزار طرح صنعتی که پیشرفت فیزیکی آنها کمتر از ۴ درصد بوده است توسط وزارت صنایع، ابطال شد (همشهری، ۲۱ دی ۸۸).

اثر بهره وری در رشد اقتصادی ایران در سال ۸۶، ۷/۴ درصد است در حالی که طبق پیش بینی برنامه چهارم باید ۲/۵ درصد باشد (سرمايه، ۱۰ خرداد ۸۶).

افزایش واردات رسمی به مبلغ حدود ۱۸۲/۵۷ میلیارد دلار در خلال ۸۷-۱۳۸۴ (سرمايه، ۷ مهر ۱۳۸۸، ص ۲).

۳۸ هزار میلیارد تومان مطالبات معوقه نظام بانکی در پایان سال گذشته این رقم در پایان آبان ۸۸ به ۴۸ هزار میلیارد تومان رسیده است و پیش بینی می شود که تا پایان سال جاری به ۵۳ هزار میلیارد تومان خواهد رسید (بهار، ۱۵ دی ۸۸).

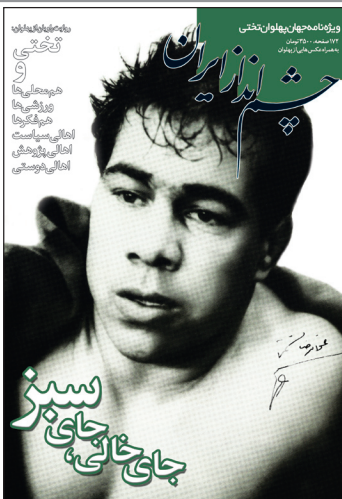
منتشر شد

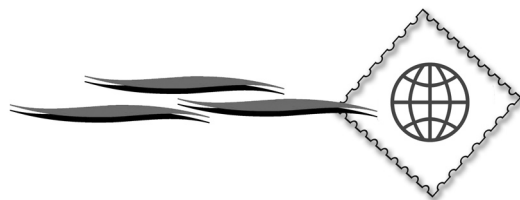
ویژه نامه جهان پهلوان تختی
جای خالی، جای سبز

تلفن تماس: ۰۲۱-۶۶۴۳۳۲۰۷

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

از زنده یاد تختی به سادگی نمی توان عبور کرد، چرا که زندگی و مرگ او بسیار درس آموز بود. از آغاز کار چشم انداز ایران قصد داشتیم در هر شماره گفت و گویی با دوستان و نزدیکان این جهان پهلوان، درباره منش او داشته باشیم. تلاش هایی نیز در این راستا کردیم و گفت و گویی با آقایان حسین شاه حسینی و مرحوم حسن خر مشاهی از فعالان نهضت ملی ایران و از یاران ویژه وی انجام دادیم، اما توفیقی در ادامه کار نداشتیم. از آنجا که کار را باید به دست کاردان داد از برادر عزیزمان آقای هدی صابر خواهش کردیم انجام این کار را به عهده بگیرد و او کاری کرد کارستان و سنگ تمام گذاشت، که بدون تردید سندی ماندگار خواهد شد. باشد که تا حدی دینمان را به جهان پهلوان ادا کرده باشیم.





ایران در آینه مطبوعات جهان

تفلیس و روح‌یابی:
فقری سادات امیرفتاحی □

۳- همزمانی اعلام علنی سفر هوجین تاو رئیس جمهور چین به امریکا و ورود جلیلی نشان‌دهنده خواست شدید پکن به تسلیم کردن ایران است. افزون بر ایران تنها یکی از اجزای بازی بزرگی است که میان چین و امریکا در جریان است.

منبع: لاس‌آلامپا (ایتالیا)،
۲۲ آوریل (۱۳ فروردین ۱۳۸۹)
نویسنده: فرانچسکو سیشی

برگ برنده چین

۱- کارشناسان معتقدند به احتمال زیاد چین با توجه به این که در ایران منافع اقتصادی مهمی دارد، تا حد امکان سعی خواهد کرد موجبات حفظ تنش‌ها در مناسبات ایران و امریکا را فراهم آورد، زیرا این امر چه از نظر تاکتیکی و چه راهبردی به نفع این کشور است. راهبرد چین به شدت در حال دگرگونی است، زیرا این کشور که پیشتر در مقام یک قدرت منطقه‌ای ابراز وجود می‌کرد، اینک به تدریج به موقعیت یک قدرت جهانی می‌رسد.

۲- چین این قدرت را دارد که با توجه به علاقه شدید ایران به همیاری با این کشور از «برگ برنده ایرانی» در روابط خود با امریکا بهره‌برداری کند.

منبع: ورمیا (روسیه)،
۲۲ آوریل ۲۰۱۰ (۱۳ فروردین ۱۳۸۹)
نویسنده: الکساندر ساماخوتکین

تحریم‌های معقول برای توافق با چین

۱- چین به‌طور ضمنی گفته ایران هسته‌ای غیرقابل پذیرش است، اما واقعاً هیچ کس

۲- لحن و زبان به کار گرفته شده در برابر ایران به گونه‌ای است که او با ما می‌گوید: حتی اگر ایران تا حد ساختن بمب اتم پیش نرود نیز باز هم نتیجه آن بی‌ثباتی خاورمیانه و مسابقه برای تسلیح و دستیابی به سلاح به زیان منافع امریکا و کل جهان خواهد بود، به همین سبب او با ما تأکید می‌کند که «تمامی گزینه‌ها روی میز» است.

۳- دیپلماسی زیرزمینی برای دور کردن هم‌پیمانان خاورمیانه‌ای نزدیک به تهران. پس از انتصاب سفیر جدید امریکا در دمشق برای فراهم آوردن زمینه نزدیکی بیشتر امریکا با سوریه، واشنگتن دست به اقدام ابتکاری موازی با رهبران حماس زده و این کار را به دو مقام بلندپایه سابق دولت کلینتون سپرده است.

منبع: لاس‌آلامپا (ایتالیا)،
۲۳ آوریل ۲۰۱۰ (۱۴ فروردین ۱۳۸۹)
نویسنده: مانور تیزو مولیناری
□

ایران و چین

وضعیت هشداردهنده روابط ایران و چین

۱- از آنجا که چین نمی‌خواهد از تلاش ایران برای دستیابی به سلاح هسته‌ای حمایت کند با شرکت در اجلاس پیرامون خلع سلاح هسته‌ای قصد دارد ایران را به تسلیم وادار کند.

۲- بانگ جیه‌چی وزیر خارجه چین پیش از دیدار در پشت درهای بسته خطاب به جلیلی مذاکره کننده هسته‌ای ایران گفت: دیدار شما این بار بسیار دارای اهمیت است. ما برای روابط میان چین و ایران اهمیت بسیاری قائل هستیم. در الفبای سنجیده دیپلماسی چین اهمیت این سخنان در ملاعام نشان‌دهنده اسفبار بودن اوضاع و به منزله یک هشدار است.

موافقت چین با آغاز مذاکرات جدی در نیویورک با ه کشور دیگر عضو دائمی شورای امنیت در راستای طرح تحریم‌های شدید ضد ایرانی، روانه شدن رهبران ائتلاف شیعی در عراق به همراهی جلال طالبانی رئیس جمهوری عراق به تهران پس از اعلام نتایج انتخابات در عراق و پیروزی ایاد علاوی، گفت‌وگوی عرب‌ها با همسایگان و طرح ایجاد اتحادیه کشورهای همسایه عرب و نگرانی از گشودن باب گفت‌وگو با ایران و نگرانی‌ها از نفوذ رو به گسترش ترکیه در منطقه، محور تحلیل‌های کارشناسان امور سیاسی و بین‌المللی است که طی هفته‌های اخیر در مطبوعات جهان انعکاس یافته است.

همچنین همراهی، امتناع یا استفاده از حق وتوی چین در برابر اعمال تحریم‌های شدید علیه ایران با دقت از سوی تحلیلگران بین‌المللی مورد ارزیابی قرار گرفته است.

ایران و امریکا

اقدامات موازی برای توقف ایران

دولت او با ما در برابر برنامه هسته‌ای ایران در سه جهت سرعت می‌گیرد:

۱- تمرکز بر تصویب تحریم‌هایی در سازمان ملل متحد علیه بنیادها و شرکت‌های اقتصادی و مالی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ پکن و مسکو با امریکا به توافق رسیده‌اند که ممنوعیت خرید از عنوان دولت ایران و ضرورت بازرسی تمامی کشتی‌های تجاری ایران را از فهرست تحریم‌های قطعنامه حذف کنند، زیرا آنها را تدابیر تنبیهی علیه مردم غیر نظامی قلمداد می‌کنند. در عوض پذیرفته‌اند آنچه باید هدف ضربه قرار گیرد امپراتوری اقتصادی پاسداران است که تأسیسات هسته‌ای را کنترل می‌کند.

نمی‌داند و دشوار است که توابع متغیر تصمیمات چینی را که در کل برگرفته از یک واقعگرایی بی‌پرواست درک کند. بنابراین نمی‌توان دریافت که چین تا چه حد حاضر است در مسیر تصمیمات امریکاعمل نماید.

۲- با توجه به اظهارات کلیتون که اقدام شورای امنیت را یک مذاکره و یک دیپلماسی عنوان می‌کند تا توجه رهبران ایران را به خود جلب کند، تصور واقع این است که اکنون بیشتر سخن از «کنترل و محدود کردن» اهداف و چشم‌انداز برنامه هسته‌ای ایران است نه انحلال آن. در برابر رشد هشداردهنده ایران در زمینه برنامه هسته‌ای، امریکا صرفاً تعادل و توازن نامعلوم شورای امنیت را توصیه می‌کند. همه چیز سال‌هاست به شکل صحبت در مورد تحریم‌های معقول درآمده که با توافق چین صورت گیرد. این محدودیت و بازدارندگی می‌توانست در عصر برژنسکی کارآمد باشد نه اکنون.

منبع: ایل جورنال (ایتالیا)،

۲۰۱۰ (۱۳ فروردین ۱۳۸۹)

نویسنده: فیامانیر نشانی

انعطاف پذیری پکن در برابر تحریم‌های

ضد ایرانی

۱- دیدار سعید جلیلی نماینده اصلی ایران در مذاکرات مربوط به مسائل هسته‌ای از پکن، سطح نهایی حمایت چین از اعمال فشارهای جدید ضد ایرانی را روشن خواهد کرد.

۲- با توجه به این که امروزه مناسبات امریکا و چین به پایین‌ترین سطح خود ظرف ده سال اخیر رسیده، مصالحه دو کشور در خصوص تحریم‌های ضد ایرانی پیچیدگی بیشتری به خود می‌گیرد.

۳- پکن ظاهراً پس از سنجش تمامی پیامدهای موافقت یا مخالفت خود به این تصمیم نهایی رسیده که از رویارویی با دیگر اعضای گروه شش و شورای امنیت سازمان ملل خودداری شود.

۴- کارشناسان معتقدند موضع انعطاف‌پذیر پکن در برابر تحریم‌های ضد ایرانی، احتمال دارد چیزی به جز شیوه‌ای تاکتیکی به منظور نمایش با امریکا و دیگر قدرت‌های پیش‌برده جهان نباشد، در این صورت چین مانع از اتخاذ اقدامات جدید علیه تهران که واکنش‌گن روی آنها حساب

کرده خواهد شد.

۵- موافقت پکن با بررسی بسته تحریم‌های ضد ایرانی پس از آن که امریکا در مواضع اولیه خود نرم‌شسی به وجود آورده و از تفکر اعمال محدودیت‌ها در صادرات نفت ایران و خرید فرآورده‌های نفتی کشور صرف‌نظر کرد حاصل شد. حذف عرصه‌های انرژی ایران از چارچوب بسته اقدامات پیشنهادی غرب یک گام مصالحه‌آمیز جدی در استقبال از پکن بود که روی همکاری با تهران در عرضه نفت و گاز با جدیت تکیه کرده است.

۶- بیه گفته کارشناسان، پکن در جریان مذاکرات آینده پیرامون تحریم‌های ضد ایرانی احتمال دارد حذف شماری از بندهای اعمال فشار جدی از قطعنامه جدید شورای امنیت به عنوان شرط اصلی برای حمایت از قطعنامه را خواستار شود، از این رو به نظر می‌رسد قطعنامه جدید بیشتر جنبه ماهیت نکوهش معنوی تهران را به خود گیرد.

منبع: کامرسنت (روسیه)،

۲۰۱۰ (۱۳ فروردین ۱۳۸۹)

نویسنده: سرگئی استراکان

امتناع یا استفاده از حق وتو

امریکایی‌ها نه تنها در جلب موافقت روسیه، بلکه در جلب موافقت چین نیز دچار مشکل شده‌اند. کارشناسان ورمیا معتقد است اگر طرح قطعنامه، اعمال تحریم‌های خشن را پیش‌بینی کند، در این صورت چین از آن جانبداری نخواهد کرد و یا از اعلام رأی خود، امتناع و یا به حق و تو متوسل خواهد شد، زیرا چین همانند روسیه در ایران منافع اقتصادی مهمی دارد. در این راستا وزیر امور خارجه روسیه راهکار اعمال فشار بر چین را از ریشه نادرست نامیده و تصریح کرد پکن از شرکت کنندگان مستقل در فرایند اتخاذ تصمیمات مربوط به برنامه هسته‌ای ایران است.

منبع: ورمیا (روسیه)،

۲۰۱۰ (۱۲ فروردین ۱۳۸۹)

نویسنده: بوریس کایماکف

□

ایران و عراق

سیاستمداران عراق رو به سوی ایران

۱- شمار زیادی از سیاستمداران و مشخصاً

بازیگران برجسته انتخابات عراق به ایران سفر کردند و نشست‌هایی را با مقامات بلند پایه نظام ایران از جمله ژنرال قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس و مأمور رسیدگی به پرونده عراق برگزار کردند.

۲- بازیگران عرصه رقابت انتخاباتی در عراق در برابر رقبایی قرار گرفته‌اند که با سفر به تهران دست به دامان دولتمردان ایرانی می‌شوند تا برای به قدرت رسانیدن آنان، از طریق تشکیل ائتلاف‌هایی برای کسب حد نصاب لازم و یا جلوگیری از موفقیت رقیب، دخالت کنند.

۳- مشکلات ایران و عراق به گونه‌ای است که حاکمان جدید نخواهند توانست به راحتی با آنها مقابله کنند، از جمله این مشکلات، کشمکش‌های مرزی و مناطق نفتی و گذرگاه‌های آبی مشترک، روابط خارجی با امریکا و احتمال تأثیر گذاری طرف ایرانی در سطح رهبران عالی بر ائتلاف‌های عراقی است.

۴- سفر گروهی از سیاستمداران بلند پایه عراقی برای ملاقات با ژنرال قاسم سلیمانی آغازگر مرحله‌ای نگران‌کننده برای کشور و ملت عراق است. همراهی جلال طالبانی در سفر به ایران برای کسب مقام و منصب بازتاب حجم فاجعه آینده است.

۵- طالبانی به جای رهبری صحیح حزب و ملت خود در کردستان و دیگر نقاط عراق به فکر افتاده که خسارت‌ها و شکست‌های انتخاباتی خود را با کشاندن ایرانی‌ها به صحنه عراق جبران کند تا بار دیگر رئیس‌جمهور شود.

منبع: الشرق الاوسط (انگلستان)،

۳۱ مارس ۲۰۱۰ (۱۱ فروردین ۱۳۸۹)

نویسنده: عبدالرحمان راشد

پیگیری تشکیل دولت عراق در تهران

۱- نخبگان حاکم در عراق دریافته‌اند که با نظام‌های منطقه دچار مشکل شده‌اند. دیدار آنان از تهران آن هم در پی برگزاری انتخابات، نشان‌دهنده نفی حساسیت «ملی» است، گویی عراق «جدید» سقوط را انتظار می‌کشد.

۲- وضعیت انتخابات عراق، ناظران را فراروی معادله درناکی قرار داده، زیرا از یک سو عراقی‌ها فراروی لحظه مناسب و مثبتی برای برگزیدن نمایندگان خود قرار گرفته‌اند، ولی در مقابل دریافته‌اند که نمایندگانشان توانایی

ایجاد قدرتی که بتواند آنها را به خوبی نمایندگی کند ندارد، به همین دلیل انجام این مأموریت را به سوی خارج از مرزهای خود موکول کرده‌اند.

۳- نمایندگان حزب الدعوة، مجلس اعلا و جریان صدر با همراهی طالبانی به تهران رفتند. نکته مهم این است که پیش از رفتن آنها به تهران، کمیساریای انتخابات عراق اعلام کرد که نتایج اعلام شده حتی با وجود اعتراض‌ها، نتایج نهایی خواهند بود.

۴- برنده ظاهری انتخابات عراق یاداعلاوی است، ولی کسی که از نظر آماری پیروز شده نوری مالکی است، زیرا علاوی ائتلافی ناهمگون دارد که بی‌شک می‌تواند آرزوی او برای رسیدن به مقام نخست‌وزیری را نا کارآمد سازد، ولی نوری مالکی ائتلافی از حزب‌های طرفدار و هم‌بیمانان ضعیف را در اختیار دارد و برای بهره‌برداری از انتخابات از قدرت بیشتری برخوردار است. اما همگان شاهدند که روانه شدن آنان به تهران به معنای نابودی دستاورد سقوط نظام ستمگر یعنی است. اعزام دسته جمعی احزاب از جمله حزب الدعوة که مالکی در رأس آن قرار دارد نشان داد که گرایش او به عراق و پرورش او در حزب الدعوة و دستاوردهای او در جنگ علیه شبه‌نظامیان شیعه و برخورد خشونت‌آمیز با گروه‌های مسلح سنی نتوانست او را از سقوط مصون دارد.

۵- به نظر می‌رسد توافقی که در تهران میان «ائتلاف قانون» و «ائتلاف ملی» و با حضور طالبانی صورت گرفت، توافق نهایی نیست، زیرا جریان صدر که بزرگترین جریان‌های ائتلاف و نزدیکترین آن به تهران است در برابر چشم قاسم سلیمانی در مورد نام‌های جدید برای نخست‌وزیری و شاید برای پست‌های وزارتی دست به مانور زده است. در برابر این تلاش‌ها دیگر بازیگران نیز به شدت فعال شده‌اند.

۶- در این میان سفیر ترکیه نیز فعال شده است و تلاش دارد میان کردها و ایادعلاوی با کمک گرفتن از مسعود بارزانی شکاف ایجاد کند. تلاش ترکیه با هدف از بین بردن شکاف میان کردها و گروه‌اسامه النجیفی در موصل است.

منبع: الحیات (انگلستان)،

۳۱ مارس ۲۰۱۰ (۱۱ فوروردین ۱۳۸۹)

نویسنده: حازم الامین

تأملی بر وضعیت کردها در انتخابات عراق

انتخابات اخیر در عراق وضعیت رهبران کرد و به عبارتی کردها را با پرسش‌های اساسی روبه‌رو ساخت:

۱- به نظر می‌رسد دیدار جلال طالبانی از تهران در پی انتخابات، تسلیم شدن به نقش ایران در عراق باشد (دست کم از نظر ظاهری). این وضعیت ممکن است بر روابط میان کردها و امریکایی‌ها که نگرانی خود را از این دیدار مخفی نکرده‌اند تأثیر گذار شود و از میزان شتاب‌زدگی در اقدام به این دیدار پرده برداشته می‌شود، زیرا دور شدن کردها از امریکا موجب می‌شود که کردها فراروی نیروها و کشورهای قرار گیرند که از تجربه و حضور آنها دل‌خوشی ندارند و به این ترتیب می‌توان گفت و اشنگتن تنها تضمین‌کننده تجربه کردها در عراق خواهد بود.

۲- انتخابات اخیر بار دیگر معادله داخلی میان کردها مطرح کرد، زیرا نتایج حاصله نشان‌دهنده برتری چند برابری مسعود بارزانی بر جلال طالبانی و برجسته شدن طرف سوم معادله است.

اگر در گذشته توافق میان دو حزب (اتحاد ملی - میهنی و حزب دموکرات) موجب تقسیم سلطه می‌شد در شرایط کنونی و با توجه به نتایج حاصله این توافق سودمند نخواهد بود و بارزانی در تصمیم‌گیری‌ها دست بازتری خواهد داشت. بنابراین به وجود آمدن این اختلاف به ایجاد شکاف در مواضع کردها در مورد تشکیل دولت و ریاست جمهوری و مجلس کمک خواهد کرد.

۳- نتایج انتخابات در کرکوک و موصل، تنگنای بزرگ رابطه کردها با محیط عربی را کاملاً آشکار کرد، زیرا در کرکوک «ائتلاف عراق» بر «ائتلاف کردستان» پیشی جست و در موصل نزدیک بود که کردها کاملاً دست‌خالی بازگردند. در استان دیاله نیز وضعیت مشابهی پدید آمد و نتیجه حاصله آن شد که تعداد نمایندگان کرد در مجلس عراق کاهش یابد. این وضعیت بی‌هیچ‌شکی رهبران کرد را در مورد آینده رابطه با محیط عربی و ترکمن‌های منطقه با پرسش‌های اساسی روبه‌رو خواهد کرد.

اگر وضعیت شیعه و کردها چنین باشد اولین داده‌ها برای شرکت سنی‌ها در ۷ مارس نمایانگر این است که رأی‌دادن آنها کاملاً بی‌پروا بوده است، زیرا علاوی توانست در استان‌های شیعی،

تعداد کرسی‌هایی را به دست آورد که «ائتلاف قانون» و «ائتلاف ملی» نتوانستند آن را در استان‌های سنی به دست آورند.

این موضوع در روند سیاسی، مشکل عملی را پدید آورده، زیرا تشکیل دولت عراق بدون مشارکت ائتلاف عراق ممکن نیست، چون نمایندگی عرب‌های اهل سنت، عراق را به طور انحصاری در اختیار گرفته، این موضوع در پرتو منظر کنونی بغداد امری ناشدنی است و رخدادهای دیدار در دن‌کا از تهران بر دشواری وضعیت افزوده است.

منبع: الحیات (انگلستان)،

۳۱ مارس ۲۰۱۰ (۱۱ فوروردین ۱۳۸۹)

نویسنده: حازم الامین

کانال گفت‌وگو با تهران

۱- ایران برای نفوذ در منطقه، نیازی به اخذ مجوز از نظام اعراب ندارد. ایران توانسته است در عراق پس از اشغال توسط امریکا بدون پرداخت کمترین بهایی به یک بازیگر سیاسی تبدیل شود. در عرصه مقاومت، حزب الله و حماس توانست به عنوان تنها مرجع حامی مقاومت موفق عمل کند و از صحنه افغانستان در جهت کاهش فشار بر خود بهره‌جوید، از این رو اعراب از گسترش نفوذ فزاینده ایران در هراسند و ناچار به اعمال تحریم‌های شبه‌نرم و اعمال سیاست‌های سرد که بیانگر مخالفت آنها با سیاست‌های تهران است شده‌اند، این در حالی است که ایران هرگز از سیاست‌های تحریم عربی زبان‌ن‌دیده است.

۲- ترس اعراب موجب شده امکان ورود کشورهای عربی به گفت‌وگو با ایران - چه به دلیل رخدادهای درون کشورهای عربی و چه از نظر فشار بیرونی - مورد تحریم قرار گیرد. در مقابل ورود ترکیه به منطقه عربی با پذیرش کامل همراه شده است. گرچه ممکن است باعث زنده شدن گرایش‌های امپراتوری عثمانی شود.

۳- اگر کشورهای عربی بتوانند گزینه‌های خود در مورد نوع روابط و مسائل کلیدی و منافع و روابط خود با جهان را به خوبی برگزینند امکان یافتن کانال گفت‌وگو با تهران فراهم خواهد شد.

منبع: الدستور (اردن)،

۳۱ مارس ۲۰۱۰ (۱۱ فوروردین ۱۳۸۹)

نویسنده: حسین الرواشده

نفوذ ایران و ترکیه، چالش پیش روی اعراب
گسترش نفوذ ترکیه در کشورهای عربی با نارضایتی‌هایی از سوی نظام‌های قدرتمند عربی همچون مصر و عربستان سعودی همراه است. تلاش این دو کشور موجب شده تا بیشتر از آنچه باید به نقش ترکیه اعتماد شود و چهره منفی آن آشکار شود.

۲- ترس از ایران توانست در خدمت ثبات عربستان سعودی و مصر قرار گیرد و یاد دست کم به دو کشور بزرگ‌های برنده‌ای در زمینه دفاعی و یا حتی تهاجمی اعطا کرد که بتوانند توسط آن، سیاست‌های داخلی و خارجی خود را که با تنگنای زیادی روبه‌رو بود سرو سامان دهند.

۳- در رابطه با کشور مصر باید گفت که برخورد با ایران دشمن برایش از برخورد با ترکیه که توانسته در معادله‌های منطقه‌ای وارد شود بسیار آسان‌تر است، زیرا مصر هرگز مایل نیست که ترکیه نقش آن کشور را به اشغال خود درآورد.

۴- فضای مذهبی، قومی و وضعیت پرتنش عقیدتی ایران موجب شده که مصر و عربستان سعودی بتوانند فعالانه علیه تهران دست به اقدام بزنند. این در حالی است که موقعیت‌های اقتصادی و دیپلماتیک ترکیه در سال‌های اخیر برای مصری‌ها تنگنای زیادی ایجاد کرده است، از این رو باید گفت از نظر عملی، ترکیه دوست نسبت به ایران دشمن بسیار چالش برانگیزتر است.

منبع: **الدستور (لبنان)**،
۳۰ مارس ۲۰۱۰ (۹ فروردین ۱۳۸۹)
نویسنده: **جهاد الزین**

علت پیروزی اباد علاوی در عراق

۱- علت اصلی محبوبیت اباد علاوی در بین عموم مردم کشور عراق تنها و تنها نادین محور بودن وی است. این واقعیت برای بسیاری از عراقی‌ها پس از فجایع جنگ داخلی میان فرقه‌های مذهبی که از سال ۲۰۰۶ میلادی آغاز و تا اواخر سال ۲۰۰۷ ادامه یافت دارای اهمیت است.

۲- نوری مالکی هنوز یک زمامدار نادین محور به شمار نمی‌آید. او یک اسلام‌گرای شیعه نیمه نادین محور و نیمه فرقه‌گراست. بسیاری از نادین محورهای اهل تشیع - نه همه

آنان - به علاوی رأی دادند، هر چند وی نامزد برگزیده اهل تسنن قلمداد می‌شد.

۳- دکتر حازم النعمی تحلیلگر امور سیاسی در بغداد معتقد است: «پیروزی علاوی نشانه عمده تغییر خلق و خو و بینش مردم عراق نسبت به تداخل مذهب در سیاست است. عراقی‌ها از دست احزاب دارای ایدئولوژی‌های مذهبی به جان آمده‌اند.»

۴- غصان العطیه تحلیلگر عراقی امور سیاسی مقیم لندن می‌گوید: «علاوی می‌داند که نخست‌وزیر باید شیعه باشد و اعراب به فرد شیعه‌ای مانند او که نادین محور و غیر فرقه‌گراست اعتراضی نخواهند کرد، اما او می‌داند که اگر ایران به نخست‌وزیر بودنش معترض باشد هرگز به قدرت نخواهد رسید، از این رو وی پیام‌هایی مثبت به تعداد بسیار برای ایرانیان ارسال کرده است.»

۵- نتیجه انتخابات کرکوک که در آن علاوی شش کرسی و کرده‌نیر جمعاً شش کرسی به دست آورده‌اند، تحولی بسیار ناخوشایند برای کرده‌ها بود.

منبع: **نیویورک تایمز (امریکا)**،
۲۹ مارس ۲۰۱۰ (۹ فروردین ۱۳۸۹)
نویسنده: **ریاض محمد**

گفت‌وگوی عربی با ایران

مخالفت کشورهای بزرگ عربی با پیشنهاد عمر و موسی دبیر کل اتحادیه کشورهای عربی مبنی بر گفت‌وگوی عربی - ایرانی بسیار عجیب است، زیرا با اسرائیل که در خوار کردن اعراب و مسلمانان آشکارا فعالیت می‌کند و باروس‌ها، امریکایی‌ها و اروپایی‌ها به گفت‌وگو می‌نشینیم. اصل گفت‌وگو باید قاعده باشد نه استثنا، زیرا امریکا با داشتن اختلاف عمیق با ایران و یارو یا که کینه‌توزی آشکاری نسبت به ایران دارد با این کشور به گفت‌وگو نشسته‌اند و هرگز خواستار گسستن این روابط نشده‌اند.

۲- شایسته است از ایران بخواهیم مواضع و مقاصدش نسبت به کشورهای عربی را بهتر از گذشته کند و کشورهای عرب نیز باید دیدگاه ایران را بشنوند و مواضعش را مورد بررسی قرار دهند، زیرا این امر می‌تواند مواضع را به هم نزدیک کند.

۳- عدم گفت‌وگو موجب گسترش فضای

شک و تردید و بحرانی شدن روابط می‌شود و مبالغه‌گران هر دو سو در فضای بحرانی تلاش خواهند کرد سیاست‌های برخورد با یکدیگر را تحمیل کنند. این امر در شرایطی است که اسرائیل جنایت‌های خود را پی می‌گیرد و ثبات منطقه را مورد تهدید قرار می‌دهد.

منبع: **الدستور (اردن)**،
۲۹ مارس ۲۰۱۰ (۹ فروردین ۱۳۸۹)
نویسنده: **اسامه الشریف**

**به منظور
بهبود
کیفیت
نشریه**

**با ما تماس بگیرید
و ما را از نظرات خود
مطلع سازید
با این شماره‌ها:
۰۲۱-۶۶۴۳۳۲۰۷
۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵
یا از طریق
وب سایت نشریه
به آدرس:
www.meisami.com
یا
نشانی الکترونیکی:
meisami40@yahoo.com
منتظر دریافت
نظرها، پیشنهادات و انتقادهای
شما هستیم.**



چشم انداز خوانندگان

در باره مقاله «از صلح تا قیام»

سرمقاله شماره ۵۹ با عنوان «از صلح تا قیام» که سخنرانی آقای میثمی بود - رادوبار با دقت و توجه خاص خواندم. در آن سرمقاله نکاتی ظریف و کاملاً عقل پسند با رویکردی واقع بینانه بر اساس منطق روز بیان شده بود و به حق تحلیلی گویا و به دور از حماسه سرایی و احساسی و مقبول طبع فرهیختگان عرضه داشت. در مجموع آنچه به زبان آورده شده به گمان من همان عبارۀ اخرای مرحوم آیت الله صالحی در کتاب «شهادت جاوید» است، اما با بیانی امروزی و جامعه شناسانه و در عین حال کاربردی تر.

در این نوشته ضمن تحلیل های تاریخی، به قول طلاب، دفع دخل های مقدری شده که برخی ابهام های قیام را روشن می گرداند، از جمله اینکه: «امام حسین می گوید حال که نمی گذارید به کوفه بروم به مدینه باز می گفتم... با این خط مشی، آن حضرت مصونیت یافته و قادر است مردم روستاها و شهرهای سر راه را جذب کرده و نیروهای بینایی هم به امام حسین خواهند پیوست. وقتی که امام حسین با خط مشی عدم بیعت با یزید از چنگال فاشیست هایی چون شمر و ابن زیاد سالم به در آمده و مصونیت یابد این دیگر خط مشی جدید ارتقا یافته ای است و می تواند نیروهای زیادی را جذب کند و حتی نیروهای عافیت طلب نیز به او خواهند پیوست... می گوید از یک سو با یزید بیعت نمی کنم و از سوی دیگر جنگ را شروع نمی کنم و اسیر هم نخواهم شد... از سویی ماه محرم یکی از ماه های حرام است که صراحتاً جنگ در آن ممنوع است و هر کس جنگ را در این ماه ها شروع کند، طبیعی است که مشروعیت قرآنی و اسلامی خود را از دست خواهد داد... آری، اگر جنگ را در ماه حرام شروع نمی کردند و زمان کافی به امام حسین

می دادند، با همین روش، سپاه کوفه دچار فروپاشی می شد...»

آفرین بر این تحلیل و چه نیکو این ابهام زدوده شده است. اگر روزی ناشر کتاب «شهادت جاوید» ویراستاری آن را به من بسپارد، مواردی از این تحلیل را در پانوشته های آن می آورم.

در بخش دیگر گفته شده: «امام حسین در حالی که نمی خواهد جنگ کند و برانداز نیست و نمی خواهد اسیر شود، اما به راه راه شد، راه تکامل و گسترش امت می اندیشد. ممکن است راه رشد امت هزینه داشته باشد و یاد برگیرنده شهادت نیز باشد، ولی اصالتاً جنگ طلب و برانداز نیست، ماهیت آن اصلاح دین است.»

ضمن تأیید این گفتار، تنها نکته ای که باید اصلاح شده و یادواره آن توضیح لازم بیان شود، تعبیر «اصلاح دین» است؛ اگر گفته می شد: «اصلاح دینداری مردم» مشکلی نداشت، ولی تعبیر «اصلاح دین» تعبیری نادرست است، زیرا دین آسمانی در ذات و ماهیتش هیچ گونه نارسایی، ناسازگاری و تباهی وجود ندارد تا احتیاج به اصلاح داشته باشد، اما دینداری مردم کاملاً نیازمند اصلاح است.

تعبیری که در سخن امام حسین برای هدف قیامش نقل شده «اصلاح امت» است نه اصلاح دین؛ «وَأَمَّا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي». روشن است که امام حسین می خواهد اصلاحاتش را با تکیه به بیعت مردم و جانبداری متقابل آنان شروع کند، زیرا تا مردم نخواهند زمینه اجتماعی اصلاحات به وجود نمی آید. در واقع روح دموکراسی خواهی واقعی را باید از حرکت حسینی آموخت، که پیش از حرکتش، مسلم بن عقیل را برای کسب اطمینان بیشتر از خواسته های مردم به کوفه می فرستد و پس از علم و آگاهی از خواسته آنها، راهی آن دیار می شود.

در پایان، پیشنهاد می کنم گفتار «از صلح تا قیام» را پس از ویرایش فنی با قطع جیبی پالتویی به صورت کتابی مستقل چاپ کنید و در سطح وسیعی آن را منتشر نمایید، تا افراد بیشتری از مضمون آن اطلاع یابند.

حجت السلام محمد علی کوشا قم

احیای قانون اساسی و همگامی با مردم

حقیقت در ختی است بر و مند که شاخه های آن درون روان پاک مردم قرار دارد.

شماره ۵۹ نشریه را خواندم اما تصویری از آیت الله العظمی منتظری را در صفحه اول یا آخر نشریه ندیدم؛ تعجب کردم اما وقتی نشریه را باز کردم یادمان «واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند» را دیدم و خواندم، که البته آن را در شأن آن مرجع بزرگ نیافتم. با خود گفتم مگر می شود مدیر مسئول نشریه که خود را از رهروان زنده یاران بزرگان، یالله سبحانه و آیت الله منتظری می داند از کنار این مصیبت غمبار به سادگی بگذرد و فقط به نوشته ای کوتاه بسنده کند...

انتظار نگارنده نامه و شاید دیگر همفکران جامعه این است که با به راه افتادن تفکری که شعار آن احیای قانون اساسی، آزادی بیان، مطبوعات و... است، بار عایت قانون، مطالب باصراحت بیشتری بیان شود. مرحوم مطهری در کتاب «صنف روحانیت»، نقدی بر روحانیت دارد و می گوید یکی از اشکالات صنف روحانیت این بود که همیشه پشت سر عوام حرکت می کرد، نتیجه اینکه امر و زوزی نیست که پشت سر مردم حرکت کنیم بلکه باید همراه، هم جهت و همسوی مردم حرکت کرد، که مطمئناً اهداف نشریه نیز همین طور است. به نظر من باید هو شیاری و به صورت منطقی همراه مردم حرکت کرد و واقعیت ها را انگاشت.

تقاضای من این است که ویژه نامه‌ای مستقل و جداگانه در خصوص بزرگداشت یاد آن مرحوم تهیه کنید.

سیدع. مهدویان - نماز ندران

فاصله حرف و عمل بسیار است!

از خواندن سرمقاله شماره ۵۹ نشریه لذت بردم و خواندن آن را به دیگران توصیه کردم. این موضوع هیچ گاه برای من حل نشد که آیا مردم مذهبی سرزمین من به آخرت اعتقاد دارند یا نه؟ اگر آری پس چرا تن به آلودگی می دهند و مکرر در نقش‌های اجتماعی مختلف به یک بازی ناجور تن می دهند؟ آیا به دلیل ضعف از منبع الهام مذهب است یا ضعف در منبع اجتماعی مذهب؟

اگر فرض کنیم ارتباط با منبع الهام، که در تشیع قرآن و عترت و در تسنن قرآن و سیره نبوی است، به سبب تاریخی قطع شود برای ایجاد ارتباط روی هسته اجتماع، پوسته‌ای تاریخی شکل می گیرد که حجاب میان هسته و منبع الهام است که بدون شک بیشتر متأثر از هسته است تا منبع الهام. در کشور ما این پوسته، رابط طبقه اجتماعی‌ای هستند که پس از تفوق سیاسی تشیع (صفویه) به رسمیت شناخته شده و از آن پس ارتباط پیدا و پنهان با لایه قدرت داشته و کار اصلی تعلیمی جامعه را تا انقلاب مشروطه و پس از آن بر عهده داشته است. من معتقدم تربیت در جامعه ما شا کله واحد و همبسته‌ای ندارد که با دینامیزم زمان، دینامیک عمل کند و دچار تضاد از درون نشود و بر بی اخلاقی نیفزاید؛ شاید این ریشه در آموزش‌های جاری داشته باشد.

خواندن کتاب‌هایی مانند سیوطی و مکاسب، سبب تفوق مادر فلسفه اخلاق مدرن نشد و از دامان معدودی چون مرحومان امام، مطهری، طباطبایی و طالقانی خارج نشد و نیز مجتهد شبستری هم از این لباس خارج شد. آیا بنا بر آنچه آیات عظام نگاه داشته اند از احکام به اخلاق مدرن رسیده ایم؟

فاصله حرف و عمل بسیار است و من آن را ضعف علمی می دانم، چرا که عمق در چالش و تضارب آرا حاصل می شود نه در تجمیع آرای محققین حول یک رأی. بنا بر این اخلاق حاصل از آن، اخلاق ریاکاری و فرهنگ ربوی و تشدید تضاد میان دین اخلاق مدار با دین اخلاق گریز و قدرت مدار است و انسان می اندیشد که نکند دین نیز لباس قدرت است، چنانکه در تاریخ نمونه‌هایی داشته است. من بر این باورم ضعف ایمانی و علمی ما سبب ضعف اخلاقی جامعه شده است. از نظر من ناسیونالیسم ایرانی در برابر اعراب خلط شده و

اندیشمندان باید به یک ثبات در عین دینامیزم در متون تشیع بر سند تاشیعه بدانند چگونه زندگی کند، چگونه حکومت کند و مانند امروز میان زمین (دنیا) و آسمان (آخرت) معلق نباشد، تا با سیاست دینش و با دین سیاستش تضعیف نشود. دو منبع اصلی پیروزی تشیع در رفتار علی (ع) و حسین (ع) است، اما یافتن دینامیزم رفتاری آن دو، کاری سترگ است که باید صورت گیرد. همانگونه که جوانان مادر برابر پان عربیسم در دیده خوی صدام از متر به متر این آب و خاک دفاع کردند، دانشمندان حوزه انسانی نیز باید جهاد گرانه کار کنند.

به نظر من دعوای سیاسی امروز ایران، نماد ضعف ایدئولوژیک تمام طرف‌های دعواست. اگر ثبات، معنای عمیق و ایدئولوژیک داشت و تعالیم جاری کارگر می افتاد، فریادها علیه کسی به گریه بر آن تبدیل نمی شد، برای نمونه حمله به جماران در نوحه خوانی خاتمی چگونه تفسیر می شود؟ حمله به بیت صناعی که تادریوز آیت الله العظمی بود و در چند روز آیت الله یزدی ایشان را فاقد ملاک‌های مرجعیت معرفی می کند (همان آیت الله یزدی که با انتخاب آیت الله خامنه‌ای به رهبری مخالف بود و آیت الله العظمی گلپایگانی را رهبر عادل می دانست) و تعرض به همسران شهیدان با کبری و همت و بیت اصنام و برخورد با فرزند آیت الله بهشتی و ... چگونه توجیه می شود؟ و یا نمونه‌هایی چون کهریزک! آیا شایسته است اخلاق تا این حد سقوط کند و طبقاتی در بورس نفت فعال شوند؟

س. نجار درشت

درس‌هایی از دو مقاله

از سرمقاله «از صلح تا قیام» و یادمان «آیت الله منتظری» در شماره ۵۹ کمال تشکر را دارم. در این دو مقاله نکات آموزنده بسیاری یافتم.

الف. رضایی - تهران

چشم انداز ایران: دوست گرامی الف. رضایی، جهت پاسخ به نامه تان بهتر است نشانی پستی صحیح یا تلفن خود را نیز ارسال کنید تا انتظارات شما جهت پاسخگویی به نامه‌های تان بر آورده شود.

ضرورت مطالعه گفت و گوی بلوچستان

در شماره ۵۹ نشریه، گفت و گویی با حضور آقایان حسینی، کربلایی، پیر ملازهی، رحیم پور و میثمی با عنوان «جنایت محکوم؛ بلوچستان، بیم‌ها و امیدها» درج شده بود. چاپ این گفت و گو بسیار مناسب و خوب بود و برای انتشار آن از

دست‌اندر کاران نشریه بویژه مدیر مسئول آن تشکر کنم. خواندن این گفت و گو را برای کسانی که به ایرانی آباد علاقمند هستند و وحدت را نیاز کشور می دانند ضروری می دانم و آن را راهنمایی خوب می دانم.

آریا - تهران

تداوم مباحث ۳۰ خرداد ۶۰

به خاطر کوشش‌ها و روشننگری بی وقفه نشریه در واکاوی ۳۰ خرداد ۶۰ تشکر می کنم. امیدوارم که این مباحث ادامه یابد.

موسی سلیمانیان

ماندگاری نشریات

نشریه ۶۰ فرامدتی است دریافت کرده‌ام، تا کنون مشغول خواندن سرمقاله «راهبرد ممکن» نوشته آقای میثمی و عنوان سایر مقاله‌ها بوده‌ام. افسوس که مشکل ضعف بینایی، مانع نظر کردن به نشریه و سریع خواندنم می شود؛ حیف است چنین نوشته‌هایی خواننده بر زمین بماند. یکی از دوستانم گفت گویا نشریه با مشکلات قضایی روبرو شده، نگران شدم. امیدوارم که مشکل نشریه رفع شود. من از ۱۰ سالگی مطالعه کتاب و روزنامه را آغاز کردم و از آن سال‌ها به یاد دارم در بعضی از کشورها نشریاتی بسیار قدیمی وجود دارد، امیدوار بودم و هستم که ما و فرزندان ما هم داشتند و یکی از آنها هم چشم انداز ایران باشد.

محمود. ویرشت

توفیق نشریه، تنویر افکار جوانان

توفیق نشریه را در تنویر افکار قشر جوان آرزو مندم. خوشحال هستم که سه فرزند دانشجویم متفقا انتظار ارسال نشریه را دارند و این برایم بسیار ارزشمند است. امیدوارم که پر بارتر از گذشته به کار خود ادامه دهید.

احمد. س. خراسان رضوی

تختی اخلاق مدار بود

ویژه نامه تختی با عنوان «جای خالی جای سبز» را خواندم. ناگاه حواس‌ها به سمت قیاس تختی با حسین رضازاده می رود؛ تختی به قول مرقوم در نشریه پشت به دربار و روبرو به مردم می کند و رضازاده هم در کنار مردم دیده شده و هم در دوی. تختی ملی مذهبی و اخلاق مدار بود.

آقای میثمی را ملی مذهبی می شناسند و ایشان همچون عادت دیرین، علو تختی را در پیوست

با آرمان‌های خود دیده، چون اینجا هر بزرگی همچون لباس پاره‌ای میان همه تقسیم می‌شود و من چون همیشه سردرگم؛ اما یاد کتاب خاطرات ایشان افتادم آنجا که از گلریزان تخطی گفته بودند. تخطی برای آقای میثمی عزیز است و ایشان برای من.

سید داود - تهران

اشک از سر غرور

به دیدار دوستم علی رفته بودم. او متخصص قلب است و به علت ضایعه‌ای که در سر داشت، اشعه اضافی گرفته و چند سالی است که روی صندلی چرخدار است. علی مغموم در انتظار من بود. ویژه‌نامه جهان پهلوان تخطی را هم خریدم، شب به علت خستگی خوابم برد و صبح که از خواب برخاستم پیش از رفتن به سر کار نگاهی به ویژه‌نامه انداختم. ورق زدم و عکس جهان پهلوان با پسرش را که دیدم به مظلومیت جهان پهلوان، دوستم علی و... اشک ریختم؛ البته از سر غرور و به یاد سخنی از ائمه افتادم: «از مانیست مگر مقتول یا مسموم» و بی درنگ به یاد جمله سهراب سپهری افتادم: «تاشقایق هست زندگی باید کرد».

دکتر عباسی - اصفهان

سایت نشر به فیلتر شده!

از انتشار ویژه‌نامه تخطی تشکر می‌کنم. یک پرسش هم دارم که چرا سایت آقای میثمی فیلتر شده است؟!

مهدی. س. سماز ندران

مطالب تاریخی بیشتر بنویسید

صدای پای مهربانی راهنوز از کوچه‌های بن بست چند رنگی‌ها می‌شود شنید. اگر امکان دارد مطالب تاریخی از دوران باستان و صدر اسلام و بخصوص مشروطیت بیشتر بنویسید و از فرهیختگان کارشناس در این زمینه‌ها استفاده کنید.

عارف قدرتی زاده - روستای زنگار

بررسی نامه ۵۳ نهج البلاغه

همانگونه که در چند سال گذشته، بخش ثابتی برای بررسی وقایع ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ از منظر کارشناسان و صاحب نظرانی از گرایش‌های مختلف داشتید که موجب شفاف تر شدن وقایع سال‌های پیش و پس از انقلاب شده است، چنانچه برای نشریه امکان دارد بخشی ثابت را هم برای بررسی نامه ۵۳ نهج البلاغه داشته باشید؛ به طور قطع با توجه به ظرفیت‌های گسترده‌ای که در این نامه هست به

نتایج ارزشمندی در جامعه روشنفکری و علمی ایران خواهیم رسید.

علی صنوبری - شهریار

پیشنهاد چاپ کتاب

از خوانندگان همیشگی نشریه هستم. پیشنهاد می‌کنم پس از پایان سلسله گفت و گوها و خاطرات آقای سعید شاهسوندی با عنوان «اریشه یابی و تحولات بعدی سازمان مجاهدین خلق»، آن را به صورت کتابی مستقل منتشر کنید تا مرجع قابل اطمینانی برای تاریخ و نسل‌های بعدی گردد و به قول آقای شاهسوندی فرزندان و نسل‌های پس از ما بدانند که در شب‌های تاریک و سیاه بر پیشینیان چه رفت تا از تجربیات مادرس آموزی کنند.

م. عسگری - قزوین

پرداخت یارانه به تولیدکننده

مرحوم آیت‌الله منتظری در همان دهه اول انقلاب معتقد بود که یارانه باید به تولیدکننده داده شود نه مصرف‌کننده. در این صورت به تبع افزایش تولید و تأمین بخشی از هزینه‌های تولید از آنجا که هم قیمت تمام شده کالا برای تولیدکننده پایین می‌آید و هم عرضه در بازار زیاد می‌شود. کالا با کیفیت بهتر (به دلیل رقابت ناشی از افزایش عرضه) و قیمت ارزان تر به دست مصرف‌کننده می‌رسد. هم اکنون کشورهایی مانند ایرلند و هلند، یارانه قابل توجهی از اتحادیه اروپا برای تولیدات کشاورزی و لبنی خود دریافت می‌کنند. روشن است یارانه به تولیدکننده برای اشتغال‌زایی کمک مؤثری می‌کند.

اما آنچه در ایران بسیار مهم تلقی می‌شود خطر پرداخت یارانه همزمان با فساد و تبعیض است؛ حال چه به تولیدکننده، چه به مصرف‌کننده، چه به کم در آمد و چه پردرآمد پرداخت شود؛ به عبارت دیگر در شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... ایران، شر پرداخت یارانه بیش از خیر آن تصور می‌شود.

جلیل. ش. تهران

علت جنگ معاویه با امام حسن (ع)!

در تاریخ آمده هنگامی که معاویه بر امام حسن (ع) غلبه کرد در مسجد کوفه گفت ای مردم! من برای نماز و روزه با شما نجنگیدم زیرا که شما آن را به جامی آورید، من برای قدرت با شما نبرد کردم.

یک هموطن

نکاتی در «یادداشت روز» کیهان

در بخش «یادداشت روز» روزنامه کیهان که سه شنبه ۸ دی ماه ۱۳۸۸ (در شماره ۱۹۵۴۵) به قلم مدیر مسئول روزنامه به چاپ رسید، دارای نکاتی است که در پی می‌آورم. ایشان در یادداشت خود می‌نویسند: «این نکته نیز گفتنی و عبرت‌انگیز است که سید ضیاءالدین طباطبایی - چه نامی و چه سیدی؟ - از سال ۱۳۲۷ هجری قمری، یعنی چند سال قبل از آنکه رضاخان را به عنوان فرد مناسب پادشاهی به ژنرال آبرون ساید انگلیسی معرفی کند، روزنامه شرق را در تهران منتشر کرد. این روزنامه بعد از مدتی به جرم تخلف از قوانین جاری و اهانت به اسلام توقیف شد و سید ضیاء بلافاصله روزنامه «برق» را منتشر کرد که انتشار این روزنامه نیز به همان جرم ممنوع گردید و او بلافاصله چند روز بعد از توقیف روزنامه دوم، روزنامه «ارعد» را منتشر کرد.»

به ظاهر جملات پیش گفته کمی توجه کنید، ایشان می‌نویسند که رضاخان را سید ضیاء برای پادشاهی به ژنرال آبرون ساید معرفی کرده است. در همین یک جمله دو اشتباه فاحش تاریخی نهفته است؛ در کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» (جلد اول، صفحه ۸۳) آمده: «میرزا کریم خان رشتی که یکی از مرموزترین اعضای کمیته زرگنده است، صریحاً به نقش واسطه‌گری خود میان سفارت انگلیس و رضاخان اشاره کرده است.» به عبارت دیگر میرزا کریم خان رشتی بوده که واسطه بین سفارت انگلیس و رضاخان بوده نه سید ضیاءالدین طباطبایی، این یک حقیقت پذیرفته شده تاریخی است.

حال بیاییم و فرض کنیم که سید ضیاء، رضاخان را به آبرون ساید معرفی کرده، ولی آن روز که اصلاً قرار نبوده رضاخان، شاه شود و جای احمد شاه قاجار را بگیرد. آبرون ساید یک هفته قبل از وقوع کودتای یعنی روز ۲۷ بهمن ۱۲۹۹ به تهران آمد تا نورمن وزیر مختار انگلستان را در جریان کودتای قریب الوقوع خود قرار دهد. نورمن از شنیدن خبر انتخاب رضاخان به فرماندهی نظامی کودتا، وحشت کرد. او اعتقاد داشت رضاخان بار و حیه‌ای که دارد قبل از هر چیز به فکر پایین کشیدن احمد شاه از تخت سلطنت خواهد افتاد، ولی آبرون ساید به وی اطمینان داد که چنین واقعه‌ای رخ نخواهد داد. (رضاخان از تولد تا سلطنت، دکتر رضانیاز مندی، صفحه ۴۲۲)

آنچه از عبارات بالا بر می‌آید این است که

در زمان کودتای ۳ اسفند هیچ کس به سلطنت رضاخان رضایت نداشته و از سوی کودتاجیان در این مورد برنامه‌ای در دست نبوده و قصد و هدف چیز دیگری بوده است. از اینها گذشته سیدضیاء زمانی که در ۴ خرداد ۱۳۰۰ هجری شمسی تحت الحفظ به قزوین برده می‌شود تا از ایران خارج شود، باز هم خبری از سلطنت رضاخان نبود. اینکه نویسنده مقاله چگونه به این نتیجه رسیده‌اند که رضاخان را سیدضیاء، آن هم برای سلطنت به آبرون ساید معرفی کرده، باور کنی نمی‌دانم!

اما در مورد دلیل توقیف روزنامه شرق سید ضیاءالدین طباطبایی باید گفت که دلیل نویسنده مقاله با آنچه مادر تاریخ با آن روبرو می‌شویم مغایرت دارد، چرا که ایشان دلیل آن را «تخلف از قوانین جاری و اهانت به اسلام» بیان می‌کنند، در صورتی که در تاریخ دلیل آن «اهانت به مجلس دوم» (شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، باقر عاقلی، جلد دوم، صفحه ۹۶۱) توضیح داده شده است. اهانت به اسلام از کجا آمده است؟ این پرسشی است که پاسخ به آن ضروری می‌نماید. و یا این عبارت که از همان یادداشت انتخاب شده: «چند ماه بعد از واقعه عاشورا و شهادت مظلومانه حسین بن علی و یارانش - سلام الله علیهما - و در آن شب که سر مبارک امام مظلوم و شهیدمان را به قصر یزدید بردند...»

عبارت «چند ماه» من را شگفت زده کرد، یعنی ایشان نمی‌دانند که امام سجاده (ع) و حضرت زینب کبری (س) به همراه اسرای واقعه عاشورا، بعد از بازگشت از سفر اسیرانه‌شان از شام و از قصر یزدید در اربعین حسینی (یعنی حداکثر چهل روز پس از عاشورا) در کربلا حضور داشتند و بر سر مزار مولای شهید و مظلوممان حسین بن علی (ع) حاضر بوده‌اند؟

کاروان اسیران را اول صفر سال ۶۱ هجری قمری در حالی که سرهای مبارک شهدای کربلا در بین آنان قرار داشت از شلوغ‌ترین دروازه شهر دمشق، به دستور شمر عبور دادند. داستان حمل سر مبارک مولایمان را به دست خولی لعنت الله علیه و قضا یای دیگر رانیز همگان شنیده‌اند.

امیر رضا زاده پور - تهران

درد دل همراه همیشگی نشربه

وقتی انسان به تاریخ می‌نگرد همیشه بهای خون و آبرو و ارزان و کفندی گری، بازاری پر رونق دارد. کفتارها این گونه‌اند: در سایه بمان و صبر کن، شکارچی از یاد آمده و شکارش هم دریده شده،

حال نوبت تو ست برو و به چنگ آرت آنچه از آن تو ست!

آنچه در تاریخ تکرار شده پس از انقلاب‌ها، این سایه نشینان هستند که چه در طبقه بالا دست و چه فرودست نفوذ دارند و مشروعیت حیات آنها رفتن به اردوگاه غالب است و در عرصه سیاسی هم شاخصه‌شان پیروی بدون اندیشه، فشار و کاسه لیبسی است که شاید آنچه از قدرت و مکتب توزیع می‌شود نصیبی داشته باشند و اینها کار در را به استخوان می‌رسانند.

همیشه این پرسش ذهن مرا به خود مشغول ساخته که آیا اخلاق با سیاست و اقتصاد جمع شدنی است؟ گاه به خود می‌گویم اگر چنین بود انقلاب ما که شعار اخلاق می‌داد و نخست‌وزیر امام، اخلاق را در عدالت و در شعار دوری از سرمایه‌داری می‌دید، پس چرا گیلان من قربانی شد و سرنوشت فرش گیلان، ایران پولین، کف کار، پاکت سازی، جای، ابریشم، برنج و تورسیم این گونه شد؟ هر که آمد وصله‌ای زد؛ این شد اخلاق را دولتی کردن و درآمد نفت را این گونه خرج کردن و توزیع فقر کردن و در مهار دو جانبه ایران و عراق به ریگان باری کردن و از مکت فارلین سلاح اسرائیلی خریدن. اینجاست که شعار زیباست اما می‌بینم طبقه پایین خون می‌دهد و از تمام آزادی‌ها محروم است.

من در آن ایام به دنیا آمدم و بعدها چون تمام دوستانم و خواهر دو قلویم فریاد بر آوردم که ای کاش بندگان فرمان پیش از تولد پاره می‌شد. گذشت و گذشت تا جنگ شد و دولت سازندگی روی کار آمد، آنها از بازار آزاد سخن گفتند، بدون لحاظ زیر ساخت مدنی و تقنینی، و در نتیجه شاهد سقوط ارزش پول ملی و تورم سال ۷۴ بودیم. من در ابتدایی و راهنمایی با سه همکلاس دیگرم روی یک نیمکت می‌نشستیم و صبح‌ها همسایگان مدرسه را با فریاد «مرگ بر امریکا» بیدار می‌کردیم، فقر درون خانواده‌های کارگری رخنه یافته بود...

مدتی بعد، مختاری، فروهر و... هم شهید شدند و ما همچنان مرگ بر امریکا می‌گفتیم. خاتمی آمد و امید و نجات نسلی شد و نظامی که مشکلات زیادی داشت. آن زمان من وارد دبیرستان شدم و در آن جو دموکراسی، رئیس شورای دانش آموزی شدم. روزنامه شرق و حیات‌نو می‌خواندم، ولی نسل ما عبور نکرد و در میانه پل خاتمی گیر کرد و بعد هم به خدمت سربازی رفتم، و احمدی‌نژاد آمد. دوران سربازی

خود را در کردستان گذراندم و در سال ۸۵ در سنج بر اثر برخورد با مین جانباختم. بسیار چیزها دیدم و درد فقر مردمی عزتمند مرا رنجور می‌کرد... اما امروز به کجا می‌رویم؟ اخلاق کجاست؟ آیا با گفت «خس و خاشاک» می‌توان مدافع اخلاق بود؟

در تمام این مدت «چشم انداز ایران» را می‌خواندم و همیشه همراهم بود و خاطره خوش تماس تلفنی من با آقای میثمی و ترغیب من به کار، همیشه به یادم است.

داود ن - گیلان

ماهیت تبعیض اشغالگر

(منبع: فراخوان حزب کمونیست اسرائیل)

از سال ۱۹۶۷، اسرائیل کنترل منابع آب را در کرانه غربی به دست گرفته و از این امر یک ابزار قوی سرکوب جهت حکومت بر مردم به دست آورده است. در اسرائیل و نواحی یهودی‌نشین، سالانه بیش از ۲ میلیارد متر مکعب آب سالم مصرف می‌شود، در حالی که برای ۲/۵ میلیون ساکنان کرانه غزه فقط ۱۹۰ میلیون متر مکعب آب در نظر گرفته شده است.

در دهکده‌های قارادات، بنی‌زید، کفرعین، بیت‌ریحا، دیرقاسم و قابیل صالح مردم حتی یک قطره آب برای خوردن و شستشو ندارند. در اوج گرمای تابستان این دهکده‌ها که ۱۵ هزار نفر جمعیت دارند، برای هر فلسطینی فقط ۴۸ لیتر آب در نظر گرفته شده، در حالی که در اسرائیل و مناطق یهودی‌نشین پنج برابر این مقدار تعیین شده و بدین ترتیب مردم این دهکده‌ها مجبور هستند آب مورد نیاز خود را بخرند.

یک نمونه دیگر در این مورد تقسیم آبی است که از کوه می‌آید که مجموعاً ۸۰ درصد برای اسرائیلی‌ها و ۲۰ درصد به فلسطینی‌ها اختصاص داده شده است. در دره اردن وضع از این هم بدتر است چون سالانه تقریباً ۳۲ میلیون متر مکعب آب به کشاورزی سرزمین‌های یهودی‌نشین اختصاص یافته است.

این نوع تقسیم آب، نقض آشکار حقوق بین‌المللی است. هدف ارسال آب برای فلسطین که توسط حزب کمونیست اسرائیل و طرفداران اجرامی شود، آگاه کردن اسرائیل و دنیا از ظلمی است که به فلسطینی‌ها شده است. آب‌های ارسالی از تل‌آویو، رام‌الله و جبارو سلام تهیه و ارسال خواهد شد.

منوچهر بصیر - تهران

انتشارات امید فردا منتشر کرد

دوره نه جلدی ۲۵ سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی)

نویسنده: داود علی بابایی - قیمت: ۶۶۵۵۰ تومان

سه اثر از ادبیات مشروطه - در این کتاب ها اشعار و مقالاتی که جنبه های سیاسی، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی داشته و تطابق با مسائل روز دارد آورده شده است.

۱ - گفته های میرزاده عشقی و جامعه کنونی ایران

۲ - جامعه، فرهنگ و سیاست در اشعار سید اشرف الدین گیلانی (نسیم شمال)

۳ - جامعه، فرهنگ و سیاست در مقالات و اشعار سه شاعر انقلابی: ایرج میرزا - فرخی یزدی - میرزاده عشقی

و حواشی آورده شده است.

سیاه کاغذهای سیاسی و تاریخی (مطالبی نادر از نشریات گذشته کشور)

(در این کتاب مطالبی که جنبه های سیاسی و تاریخی داشته و با مسائل امروز جامعه تطابق داشته، همراه با منابع

نامه ها، کلایه ها، مقاله ها و گفتگوها

این کتاب شامل دو قسمت است: قسمت اول - نامه هایی است که نویسنده در رابطه با مسائل نشر و فرهنگ به کارگزاران نظام نوشته است و قسمت دوم - مقاله ها و گفتگوهایی است که با رسانه های مختلف در رابطه با مسائل سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و شخصیت های دهه اخیر صورت گرفته است.

افشای واتیکان (پول، جنایت و مافیا) نویسنده: پل ویلیامز - مترجم: ایوب باقرزاده

در این کتاب نویسنده رابطه کارگزاران واتیکان را با تراست ها، کارتل ها و سرمایه داران جهان بیان نموده و حتی جنایات انجام شده را به آن ها نسبت داده است.

زندگی سیاسی و اجتماعی سید عبدالله بهبهانی (از رهبران انقلاب مشروطه) - نویسنده: شهریار بهبهانی

این کتاب شامل مطالبی است کمیاب و نادر در رابطه با انقلاب مشروطه و نقش سید عبدالله بهبهانی در آن رویداد همراه با تصاویر.

پنجاه روز تاریخی - نویسنده: حبیب الله شاملویی

در این کتاب ۵۰ حادثه و واقعه تاریخی مهم از میلاد مسیح تا کنون در ایران و جهان همراه با تصاویر متعدد آورده شده است.

تاریخچه انقلابات جهان - نویسنده: حبیب الله شاملویی

جلد اول: انقلاب عثمانی - انقلاب فرانسه - جلد دوم: انقلاب هند - انقلاب پاکستان - جلد سوم: انقلاب آمریکا - انقلاب کوبا

در این مجموعه، انقلابات گوناگون در جهان به زبان ساده و روان همراه با تصاویر دیدنی تشریح و بررسی شده است.

معمای اشغال سفارت آمریکا در ایران - نویسنده: جعفر مهدی نیا

نویسنده در این کتاب به بررسی اشغال سفارت آمریکا در ایران در ۱۳ آبان ۵۸ و ۴۴ روز گروگانگیری با تصاویر نادر و فراوان پرداخته است.

وزیرکشی از بزرگمهر تا به امروز - جلد اول: از بزرگمهر تا قاجاریه - نویسنده: جعفر مهدی نیا

در این کتاب زندگی وزیرانی که از زمان ساسانیان تا دوره قاجاریه به قتل رسیده اند همراه با تصاویر مورد بررسی قرار گرفته است.

آثار آیت الله صالحی نجف آبادی (۸ جلد) و آیت الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی (۱۱ جلد)

* خرید بیش از سی هزار تومان در تهران پیک رایگان و در شهرستان ها پست رایگان *

جاری ۰۱۰۲۰۴۱۹۶۴۰۰۲ سپهر بانک صادرات - داود علی بابایی

نشانی: تهران - میدان انقلاب - ابتدای خیابان آزادی - ابتدای خیابان جمالزاده جنوبی -

کوچه دانشور - پلاک ۲ - واحد ۵ - تلفن: ۶۶۹۱۳۵۶۸ - ۶۶۹۱۷۴۴۹

مراکز پخش: پیام امروز (۶۶۴۹۱۸۸۷) - گسترش (۸۸۷۹۴۲۱۸)

نویسنده: داود علی بابایی

